



نگاهی نو به

سیری در نهج البلاغه / جلد دوم



- ۳۴ -

نگاهی نو به «سیری در نهج البلاغه»

پیرامون معرفی منابع و مأخذ «سیری در نهج البلاغه»
علامه شهید مرتضی مطهری

جلد دوم

زیرنظر
حجة الاسلام وال المسلمين حسين ابراهیمی

پژوهشگر: دکتر سید فرج الله موسوی

موسوی، فرج الله.

نگاهی نوبه سیری در نهج البلاغه؛ پیرامون معرفی منابع و مأخذ سیری در نهج البلاغه علامه شهید مرتضی مطهری

پژوهشگر سید فرج الله موسوی؛ زیر نظر حسین ابراهیمی. - قم: مؤسسه فرهنگی ثقلین، ۱۳۸۴.

ج. ۲ - (مؤسسه فرهنگی ثقلین؛ ۳۴)

ISBN 964 - 9960 - 00 - 7

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

۱. مطهری، مرتضی، ۱۲۹۹ - ۱۳۵۸ . سیری در نهج البلاغه - مأخذ. ۲ . مطهری، مرتضی، ۱۲۹۹ - ۱۳۵۸

سیری در نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۳ . علی بن ابی طالب علیہ السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.

نهج البلاغه - نقد و تفسیر.

الف . ابراهیمی، حسین، ب . مطهری، مرتضی، ۱۲۹۹ - ۱۳۵۸. سیری در نهج البلاغه. ج. عنوان.

د. عنوان: پیرامون معرفی منابع و مأخذ سیری در نهج البلاغه علامه شهید مرتضی مطهری.

ه. عنوان: سیری در نهج البلاغه

۲۹۷ / ۹۵۱۵ BP ۳۸/۰۸/ م ۹۰۸۵ س

■ نگاهی نو به «سیری در نهج البلاغه / جلد ۲» □

ناشر: مؤسسه فرهنگی ثقلین

پژوهشگر: دکتر سید فرج الله موسوی

صفحه‌بندی و ناظر چاپ: عباس رحیمی

لیتوگرافی و چاپ: نینوا

قطع: وزیری - ۴۹۵ صفحه

تیراز: چاپ اول - ۵۰۰۰ نسخه

تاریخ: بهمن ۱۳۸۴



نشانی :

دفتر مرکزی: تهران - تهرانپارس - بین فلکه دوم و سوم - خیابان ۱۸۲ غربی - پلاک ۶

تلفن ۷۷۷۰ ۲۳۱۲ - ۷۷۸۸۱۴۵۲ دورنویس

مرکز انتشارات: قم - خیابان انقلاب - چهارراه سجادیه - کوچه شماره ۳۳ - پلاک ۱۳

تلفن ۷۷۳۲۸۶۴ - ۷۷۳۴۴۶۷ دورنویس

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است شماره شاپک ۷ - ۰۰ - ۹۹۶۰ - ۹۶۴

فهرست مطالب

۲۱	کلمه نخست	
۲۳	مقدمه ناشر	
۲۵	■ گفتار بیست و شش: ترسیم چهره امیرالمؤمنین علیہ السلام در نهج البلاغه	
۲۷	متن	
۲۷	علی در میدان‌های گوناگون	
۲۹	مباحث و موضوعات در نهج البلاغه	
۳۰	نگاهی کلی به مباحث و مسائل نهج البلاغه	
۳۱	شرح	
۳۱	ایمان و عبادت علی علیہ السلام	
۳۵	شجاعت و هیبت علی علیہ السلام	
۴۱	صبر و حلم علی علیہ السلام	
۴۹	فضاحت و بlagت علی علیہ السلام	
۵۲	خوراک و پوشاب علی علیہ السلام	
۵۶	عدالت و حقیقت خواهی علی علیہ السلام	

۶۷	■ گفتار بیست و هفت: علت تحریم شراب در اسلام در نهج‌البلاغه
۷۱	شان نزول آیه
۷۲	زیان‌های نوشابه‌های الکلی
۷۹	■ گفتار بیست و هشت: وجوب زکات در نهج‌البلاغه
۸۲	پایه‌های اسلام
۸۴	زکات در نماز، عبادت در عبادت
۸۵	ارزش و رهآورد زکات
۸۶	تمثیل برزخی زکات
۸۷	زکات فطره
۸۸	احادیث
۹۱	■ گفتار بیست و نه: دفاع از دیدگاه نهج‌البلاغه
۹۳	اجازه جهاد به مظلومین
۹۳	پاداش شهیدان
۹۴	مبانی فقهی دفاع از سرزمین‌های اسلامی
۹۹	وجوب جهاد دفاعی در قرآن
۱۰۴	لزوم دفاع در برابر هر دشمن
۱۰۶	بياناتی از علی <small>علیہ السلام</small> در نهج‌البلاغه
۱۰۶	۱ - أسلوب مواجهه العدو (روش مواجهه با دشمن)
۱۰۶	۲ - التحریص علی القتال (روش بسیج نیروها در جنگ)
۱۰۶	۳ - الاخلاق فی الحرب (اخلاق در جنگ)
۱۰۷	۴ - الاجتناب من الجدال (ضرورت از جدال و درگیری)
۱۰۷	۵ - النهی عن المبارزه (پرهیز از آغازگری در مبارزه)
۱۰۷	۶ - الاستعداد للجهاد (ضرورت آمادگی برای جهاد)
۱۰۸	۷ - عدم المبالغة بالموت (موضعیگری امام <small>علیہ السلام</small> در برابر ترور)
۱۰۸	۸ - التعليمات العسكريه (آموزش نظامی و نقش ایمان در جنگ)
۱۰۹	۹ - التحذیر من التقصير فی الحرب (هشدار از کوتاهی در جنگ)

۱۱۱	□ گفتار سی: محاسبه نفس از دیدگاه نهج البلاعه
۱۲۳	□ گفتار سی و یک: معرفت نفس از دیدگاه نهج البلاعه
۱۲۵	معرفت نفس
۱۲۷	تقلید
۱۲۹	مرگ
۱۳۳	□ گفتار سی و دو: نفاق از دیدگاه امیر المؤمنین ؑ در نهج البلاعه
۱۳۵	متن
۱۳۶	گونه‌های نفاق
۱۳۸	ویژگی‌های منافقان
۱۳۸	۱ - ویژگی‌های نفاق اعتقادی - سیاسی
۱۳۸	۱ - ۱) شک و تردید
۱۳۹	۱ - ۲) عبرت نگرفتن
۱۳۹	۲ - ۱) علم بی عمل
۱۴۰	۴ - ۱) پارسایی دروغین
۱۴۰	۵ - ۱) دنیاطلبی
۱۴۱	۶ - ۱) نگه داشتن زبان
۱۴۲	۲ - ویژگی‌های نفاق اجتماعی اخلاقی
۱۴۲	۱ - ۲) آراستگی دروغین
۱۴۲	۲ - ۲) چاپلوسی
۱۴۳	۳ - ۲) چند رنگی
۱۴۳	۴ - ۲) آسانگیری بر خود و سختگیری بر مردم
۱۴۴	راه‌های شناخت نفاق و منافقان
۱۴۴	۱ - لحن گفتار
۱۴۶	۲ - نحوه رفتار

۱۴۶	۱ - خمودی و ناسپاسی
۱۴۶	۲ - تکلف ورزیدن
۱۴۷	۳ - موافقت ظاهری
۱۴۷	۴ - غیبت
۱۴۷	۵ - خیانت
۱۴۸	۶ - حق کشی
۱۴۸	۷ - ظاهرسازی
۱۵۰	۳ - ذکر اندک
۱۵۰	۴ - دشمنی با چهره های تابناک دین
۱۵۱	ریشه های نفاق
۱۵۱	۱ - حقارت درونی
۱۵۲	۲ - سیزه جویی
۱۵۲	۳ - رذیلت های اخلاقی
۱۵۳	زیان های نفاق
۱۵۳	۱ - تباہی ایمان
۱۵۳	۲ - نپذیرفتن حکمت
۱۵۳	۳ - بی آبرویی
۱۵۴	۴ - بی اعتمادی
۱۵۴	درمان نفاق
۱۵۴	۱ - بهره گیری از قرآن
۱۵۵	۲ - دعا
۱۵۷	□ گفتار سی و سه: نقش ماهرانه معاویه در قتل عثمان در نهج البلاغه
۱۵۹	متن
۱۶۰	نقش ماهرانه معاویه در قتل عثمان
۱۶۵	شرح

۱۶۵	زندگانی عثمان بن عفان
۱۶۶	زندگانی معاویه
۱۶۶	اعمال ناشایست عثمان و شوریدن مردم و قتل او در سال ۳۵
۱۶۷	موارد انتقاد حضرت علی <small>علیہ السلام</small> از عثمان در نهج البلاغه
۱۷۱	نقش ماهرانه معاویه در قتل عثمان
۱۷۷	نتیجه‌گیری کلی
۱۷۹	■ گفتار سی و چهار: نگاه نهج البلاغه به جوانان
۱۸۱	متن
۱۸۱	۱) نقش تقوی در تکامل جوان
۱۸۱	۲) نماز و جوان
۱۸۲	۳) قرآن و درس زندگی
۱۸۳	۴) جوان و مبارزه با هوای نفس
۱۸۳	۵) خطر دنیاطلبی
۱۸۴	۶) اثر موعظه در روح انسان
۱۸۵	۷) یاد مرگ مساوی با زندگی برتر بهتر
۱۸۵	۸) شهوت و غضب عامل سقوط انسان
۱۸۵	۹) راستگویی و کمال
۱۸۶	۱۰) تقدّم ضوابط بر روابط مساوی با تکامل جامعه
۱۸۷	■ گفتار سی و پنج: جهاد در قرآن و نهج البلاغه
۱۸۹	متن
۱۸۹	الف) جهاد در قرآن
۱۸۹	۱- نخستین فرمان جهاد

۱۹۱	۲ - وجوب جهاد
۱۹۱	۳) ترس از جهاد
۱۹۳	۴ - ممنوعیت فرار از جهاد
۱۹۴	۵ - جهاد اکبر
۱۹۵	ب) جهاد در نهج‌البلاغه
۱۹۵	۱ - ترغیب اصحاب خود به کمک نمودن به یکدیگر در میدان جنگ
۱۹۵	۲ - گرامی‌ترین مرگ
۱۹۵	۳ - توبیخ اصحاب خود به علت خودداری از جنگ
۱۹۶	۴ - نکوهش کسانی که از رفتن به جنگ مردم شام خودداری کردند
۱۹۷	■ گفتار سی و شش: زن در آیینه اسلام از دیدگاه نهج‌البلاغه
۱۹۹	زن در آیینه اسلام
۲۰۰	در باب زنده به گور کردن دختران
۲۰۰	اهمیت زن از نظر حضرت رسول ﷺ
۲۰۲	زن در قرآن
۲۰۲	شبهه برتری مریم بر زکریا
۲۰۳	شرح
۲۰۳	داستان حضرت لوط و قوم آن حضرت در قرآن
۲۰۳	زن در آیینه قرآن
۲۰۴	برقراری عدالت در میان همسران از دیدگاه قرآن
۲۰۴	مهر زنان از دیدگاه قرآن
۲۰۷	■ گفتار سی و هفت: تربیت عقلانی در نهج‌البلاغه
۲۰۹	متن
۲۱۱	شرح

۲۷	□ گفتار سی و هشت: کیفیت ظهور و پایان بشر از منظر نهج البلاغه	
۲۲۷	متن	
۲۲۷	انسان‌شناسی	
۲۲۹	شرح	
۲۳۱	کمال انسان	
۲۳۳	مرگ	
۲۳۴	مرگ از منظر قرآن و روایات	
۲۳۷	□ گفتار سی و نه: حجاب و پوشش از منظر امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه	
۲۳۹	متن	
۲۴۱	واژه حجاب	
۲۴۶	شرح	
۲۶۳	□ گفتار چهل: گناه و بلا در متون اسلامی از دیدگاه نهج البلاغه	
۲۶۵	متن	
۲۶۵	گناه و بلا در متون اسلامی	
۲۶۷	کجا صغیره تبدیل به کبیره می‌شود؟	
۲۶۹	«کبائر الاثم» چیست؟	
۲۷۰	شرح	
۲۷۰	گناه در نهج البلاغه	
۲۷۰	۱- پرهیز از شنیدن غیبت	
۲۷۱	۲- سرنوشت طغیانگران	
۲۷۳	۳- عاقبت دردناک پیشینیان ستمگر را بنگرید!	
۲۷۵	۴- یک سنت تغییرناپذیر	
۲۷۶	۵- شکنجه‌گران در برابر مجازات الهی	

۶- این آتش کجا و آن آتش کجا	۲۷۷
۷- راه مجازات گناهکاران	۲۷۸
۸- پرهیز از مهلت دادن خدا	۲۷۸
۹- اسباب آمرزش در قرآن مجید	۲۷۸
۱- توبه	۲۷۸
۲- ایمان و عمل صالح	۲۷۹
۳- تقوی	۲۷۹
۴- هجرت و جهاد و شهادت	۲۸۰
۵- انفاق مخفی	۲۸۰
۶- دادن قرض الحسن	۲۸۰
۷- پرهیز از گناهان کبیره که موجب آمرزش گناهان صغیره است	۲۸۱
۱۰- اسباب بخشنودگی گناه در نهج البلاغه	۲۸۱
۱۱- گناهزادایی	۲۸۲
۱۲- بیماری و پاک شدن گناهان	۲۸۲
۱۳- توبه در قرآن به چه معنی آمده است؟	۲۸۳
۱۴- نقش یاد خدا در دوری از گناه	۲۸۴
۱۵- تقوی مصونیت است	۲۸۶
۱۶- گناه پیامبران	۲۸۷
۱۷- دستور جامع برای خودسازی و آمادگی برای پیروزی در برابر گناهان	۲۸۷
□ گفتار چهل و یک: چاره نگرانی‌ها در نهج البلاغه	۲۸۹
متن	۲۹۱
چاره نگرانی امروزه مردم دنیا	۲۹۱
شرح	۲۹۲

۳۰۳	■ گفتار چهل و دو: تربیت اجتماعی در نهج البلاعه	
۳۰۵	متن	
۳۰۶	تعريف تربیت	
۳۰۶	نظام تربیت	
۳۰۷	تربیت اجتماعی	
۳۰۹	شرح	
۳۰۹	اهداف تربیت اجتماعی	
۳۱۶	اهداف نهایی تربیت اجتماعی	
۳۱۷	تربیت اجتماعی نوجوانان	
۳۱۸	روش‌های تربیت اجتماعی نوجوانان	
۳۱۸	روش‌های تربیت از دیدگاه امام علی علیهم السلام	
۳۱۸	(الف) شناخت و استدلال	
۳۱۸	(ب) شیوه موعظه	
۳۱۹	الگوپذیری	
۳۲۰	رعایت اعدال	
۳۲۱	مشورت	
۳۲۱	تجربه تاریخی	
۳۲۲	زمان‌شناسی	
۳۲۳	■ گفتار چهل و سه: حدیث ثقلین در نهج البلاعه	
۳۲۵	متن	
۳۲۵	تعريف حدیث	
۳۲۵	کتابت حدیث	
۳۲۶	دلایل حقائیق و حجیت حدیث	
۳۲۷	حدیث ثقلین	

۳۲۹	شروح
۳۲۹	اثبات حفانیت حدیث ثقلین
۳۳۰	حدیث ثقلین و رابطه آن با قرآن و اهل بیت
۳۳۰	رابطه با قرآن
۳۳۰	رابطه با اهل بیت
۳۳۱	ارتباط حدیث ثقلین با امامت علی علیهم السلام
۳۳۳	دیدگاه اجمالی نهج‌البلاغه به حدیث ثقلین
۳۳۴	تعدادی چند از صورت‌های مختلف روایت شده حدیث ثقلین
۳۳۷	■ گفتار چهل و چهار: معاد و انسان در نهج‌البلاغه
۳۳۹	متن
۳۴۰	شهادت طلبی
۳۴۱	یاد مرگ
۳۴۲	معاد از دیدگاه قرآن
۳۴۴	شروح
۳۴۴	روح از دیدگاه قرآن
۳۴۴	حیات در عالم بروزخ
۳۴۵	راستگویان از قیامت خبر می‌دهند
۳۴۵	قیامت بزرگ است
۳۴۶	اسرافیل در صور می‌دمد
۳۴۷	چهار ملک مقرب و مأموریت هر کدام
۳۴۷	سنجهش اعمال
۳۴۸	معد جسمانی
۳۴۸	باطن‌ها آشکار می‌شود
۳۴۹	صراط
۳۴۹	نقش ایمان به معاد در زندگی انسان
۳۴۹	پیام‌هایی از امام علی علیهم السلام

۳۵۱	■ گفتار چهل و پنج: سیر ملکوقی انسان در نهج البلاعه	متن
۳۵۳		نیروی اندیشه
۳۵۴		شرح
۳۵۴	برخی روایات	
۳۵۵	تفسیر آیه	
۳۵۵	تفسیر آیه	
۳۵۶	تماس نیمه شب با خدا	
۳۵۶	تفسیر آیات	
۳۵۷	چند نکته و روایت در مورد نماز شب	
۳۵۹	تفسیر آیه	
۳۶۰	تفسیر آیه	
۳۶۰	تفسیر آیه	
۳۶۳	■ گفتار چهل و شش: مصلحت در نهج البلاعه	متن
۳۶۵		
۳۶۸	نظریه مشهور و نقد و بررسی آن	
۳۷۰	جایگاه مشورت در تشخیص مصلحت	
۳۷۲	جایگاه مصلحت در فقه شیعه	
۳۷۶	نقش مصلحت در احکام اسلامی	
۳۷۸		شرح
۳۷۸	مصلحت و ولایت	
۳۷۸	مصلحت در اندیشهٔ تشیع و اهل سنت	

۳۸۱	■ گفتار چهل و هفت: حقیقت دنیا از دیدگاه نهج البلاغه
۳۸۳	متن
۳۸۴	۱ - منابع شناخت دنیا
۳۸۴	۱ - ۱) دین
۳۸۵	۲ - ۱) دنیا
۳۸۸	۲ - موانع شناخت دنیا
۳۸۸	۱ - ۲) عشق به دنیا
۳۸۸	شرح
۳۹۳	۲ - ۲) دل بستن به زیور دنیا
۳۹۴	۳ - ۲) فراموشی مرگ و آرزوهای دراز
۳۹۷	۳ - رفع موانع شناخت
۳۹۷	۱ - ۳) زهد
۳۹۸	۲ - ۳) عبرت
۳۹۹	۱ - ۲ - ۳) احوال گذشتگان
۴۰۰	۲ - ۲ - ۳) دگرگونی‌ها
۴۰۱	حقیقت دنیا
۴۰۱	غایت دنیا
۴۰۲	الف) هدف فاعل
۴۰۲	ب) هدف از آفرینش دنیا
۴۰۳	ب - ۱) هدف از آفرینش دنیا
۴۰۴	ب - ۲) هدف از آفرینش انسان در دنیا
۴۰۵	ب - ۳) هدف انسان در دنیا
۴۰۶	اجزا و پدیده‌های دنیا
۴۰۸	ارزش دنیا
۴۰۸	ارزش ذات دنیا

۴۰۹ ارزش دنیا از حیث ارتباط آن با انسان
۴۱۱ ارزش دنیا از حیث ارتباط انسان با دنیا
۴۱۶ ۴ - سنت دنیا
۴۱۶ ۱) مقدمه
۴۱۷ ۲) دگرگونی احوال دنیا
۴۱۸ ۱) مغور نشدن به راحت؟های دنیا
۴۱۹ ۲) دلسوز نشدن از سختی های دنیا
۴۱۹ ۳) بی ارزشی دنیا نزد خداوند
۴۱۹ ۴) تذکر بهشت و جهنم
۴۱۹ ۳) استدرج و امهال
۴۲۳	□ گفتار چهل و هشت: مقام تفسیری امام علی علیه السلام از دیدگاه نبی‌البلاغه
۴۲۵ مقام تفسیری امام علی علیه السلام
۴۲۵ مقام تفسیری علی علیه السلام از زبان پیامبر ﷺ
۴۲۶ مقام تفسیری امام علی علیه السلام از زبان خود
۴۲۸ نیازمندی قرآن به تفسیر
۴۲۹ شرایط تفسیر در نگاه علی علیه السلام
۴۳۱ سیره امام علی علیه السلام به مثابه روش تفسیر
۴۳۲ روش های تفسیر قرآن
۴۳۳ تفسیر قرآن با قرآن
۴۳۴ تفسیر نقلی
۴۳۵ تفسیر عقلی اجتهادی
۴۳۵ ۱ - تطبیق و تعیین مصداق
۴۳۷ ۲ - توسعه مفهومی و الغای خصوصیت
۴۳۷ ۳ - تحلیل مفاهیم

۴۳۹	□ گفتار چهل و نه: امر به معروف و نهی از منکر در نهج البلاغه
۴۵۴	امر به پیروی از ائمه هدی
۴۵۴	امر به نیکی
۴۵۴	امر به پرهیز کردن
۴۵۴	امر به اطاعت مخلوق
۴۶۵	□ گفتار پنجاه: مبانی و نظام اخلاق در قرآن و نهج البلاغه
۴۶۷	علم اخلاق را می توان چنین تعریف کرد
۴۶۷	تقسیمات کلان مسائل اخلاقی
۴۶۸	جاودانگی اخلاقی
۴۶۸	مفهوم اطلاق و نسبیت
۴۶۹	روش شناسی بحث
۴۷۰	امکان شناسایی عام و اطمینان بخش نیک و بد
۴۷۲	تشدید ارزش اخلاقی
۴۷۳	مسئولیت اخلاقی و شرایط آن
۴۷۳	تشدید مسئولیت اخلاقی
۴۷۴	اصول حاکم بر ساختار اخلاقی هنجری
۴۷۵	صفات نفسانی کارگزار
۴۷۵	در مقام برتری اسلام
۴۷۷	تعریف تواضع
۴۷۷	جهت‌گیری نفس به سوی موهب دنیوی
۴۷۸	تعریف قوت نفس
۴۷۸	حیا
۴۷۸	صبر

۴۷۹	■ گفتار پنجاوهیک: جنگ در نهج البلاغه
۴۸۲	جهاد در لغت و اصطلاح
۴۸۲	اقسام جهاد
۴۸۳	حکومت متولی جهاد
۴۸۳	جایگاه جنگ و جهاد در اسلام
۴۸۴	جنگ و صلح در مکتب علوی
۴۸۴	آیات جهاد، مطلق یا مقید؟
۴۸۵	۱ - تقید اطلاق آیات
۴۸۵	۲ - مدارا با کفار
۴۸۶	۳ - توصیه به صلح
۴۸۶	۴ - نفی اکراه در دین
۴۸۶	۵ - دفاع از حقوق فطری
۴۸۷	فلسفه مشروعیت جهاد
۴۸۷	۱ - تقویت و گسترش اسلام
۴۸۷	۲ - براندازی فتنه و گمراهی
۴۸۷	۳ - ستم ستیزی
۴۸۸	فضیلت جهاد و مجاهدان
۴۸۸	پیامدهای ترک جهاد
۴۸۸	توبیخ تارکان جهاد
۴۸۹	عوامل پیروزی در جنگ
۴۸۹	(۱) وجود نیروهای کیفی
۴۸۹	(۲) استفاده از فنون و تاکتیک‌های جنگی
۴۹۰	(۳) امدادهای غیبی
۴۹۰	آئین جهاد
۴۹۱	فهرست منابع



کلمه نخست

کتاب نهج البلاغه که نازله روح قدسی سید الاوصیاء، امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام و رشحهای از رشحات پیام آن شخصیت بی‌بدیل، در سال‌های پایانی عمر اوست در میان جوامع روائی و منابع حدیثی فریقین، تلألو و درخشش ویژه‌ای دارد.

این گنجینه بی‌بدیل که قدحی است از اقیانوس بیکران دانش و حکمت آن خزینه‌علم الهی که برای ارایه مناهج سعادت و کمال و طرق صحیح فلاح و رستگاری و عالی‌ترین آموزه برای خفتگان در بستر متیّت و جاھلان و غافلان گرفتار آمده در حجاب نفس و خودخواهی و رهائی از زندان طبایع و شهوات و... که از کوثر لبان مبارک آن معدن علوم نامتناهی علیم مطلق و آن عبد محبوب خدا تراوید و چونان دُرواره‌هایی ثمین و ذیقیمت، در کویر تشنه و سوخته تشنگان حقیقت باریده است، بهترین نسخه سعادت و عالی‌ترین معجون شفابخش است که برای علاج دردها و شفای بیماری‌های دل به بشریت ارزانی شد.

کتاب سیری در نهج‌البلاغه استاد فرزانه، علامه شهید مرتضی مطهری علیه السلام گشایش پنجره‌ای است به دنیای زیبا و جذاب نهج‌البلاغه که برای نوسفران به وادی نور می‌تواند مدخل و معبر مناسبی باشد.

این مجموعه ارزشمند با عنوان «نگاهی نو به سیری در نهج‌البلاغه» که به معرفی منابع و مأخذ و شرح موجز کتاب سیری در نهج‌البلاغه متفکر شهید، استاد مطهری پرداخته و توسط فاضل ارجمند، جناب حجت‌الاسلام دکتر سید فرج‌الله موسوی زیرنظر اینجانب تدوین و نگارش یافته و برای استفاده عموم بویژه محققان و پژوهشگران به زیور طبع آراسته شد، به نوبه خود گامی است برای آشنایی عمیق‌تر و دقیق‌تر کلمات عرشی امیر بیان که امید است نگارنده در تدوین و ساماندهی آن، مصیب و خوانندگان نکته سنح و تشنه حکمت علوی در مطالعه آن مأجور و مثاب باشند. والحمد لله رب العالمين.

حسین ابراهیمی

رئیس مرکز رسیدگی به امور مساجد



سخن ناشر

ای پس از سوء القضا حسن القضا
راز بگشای علی مرتضی

ای علی که جمله عقل و دیدهای
شمهای واگو از آنچه دیدهای

نهج البلاغه مجموعه‌ای گران‌بها از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار امیر یگانه اقلیم لفظ
و معنی، امیرالمؤمنین علی بن ایطالب علیله است. سخنان حکیمانه و خردمندانه‌ای که جویندگان
علم و کمال را شیفته و مسحور خود ساخته است.

نهج البلاغه همچون صاحب آن که شخصیتی جامع و دارای ابعاد گوناگون است،
اقیانوسی پهناور از علوم و معارف است. بزرگان تاریخ بشر، خردمندانی بوده‌اند که از جنگ
ورزم بی‌اطلاع بوده‌اند یا جنگاوران و پیکارگرانی که از سخنوری بی‌بهره، یا پارسایانی بوده‌اند
از سیاست بی‌بهره یا سیاستمدارانی از راستی و درستی به دور، اما صاحب نهج البلاغه به‌گواهی
جمله به جمله و کلمه به کلمه آن در همه آفاق فکر و عمل، زیده و خبره و کارشناس است.
آنگاه که بر منبر می‌رود چونان خطیب و سخنوری بی‌بدیل است، آنگاه که فرمان می‌راند،
حاکمی عادل است، آنگاه که در صحنه نبرد حاضر می‌شود، جنگجویی شجاع و فرماندهی
دلاور است، آنگاه که بر کرسی تدریس می‌نشیند، معلمی تواناست، آنگاه که از زهد و تقوی
سخن می‌راند، خود زاهدی رسته از تعلقات است، آنگاه که در نقش یک پدر ظاهر می‌شود،
پدری مهربان و پراعطفه است و آنگاه...؛ و کلام او به حق «دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق»
است. سخنان او که مستند به آیات نورانی قرآن و حدیث و سنت نبوی است دارای اصطلاحات
و کلمات بدیع و کنایه‌ها و مجازهای بلند، و استعاره‌ها و تشییه‌های زیباست. اما با این حال،

سخن و کلام او نیز مانند خودش حتی در بین علاوه‌مندان و پیروانش مظلوم و مهجور است. همان‌گونه که قرآن نیز در بین مسلمانان مهجور است. نهضتی عظیم و تلاشی وسیع لازم است تا نهج‌البلاغه را از غربت و مهجوریت خارج سازد. نهج‌البلاغه نه فقط راه روشن و آشکار بلاغت، که راه و رسم روشن و آشکار علم، حکمت، سیاست و کشورداری، تعلیم و تعلم، اداره خانواده و... است و لازم است که در ابعاد مختلف این منبع عظیم تبع و تحقیق صورت گیرد. اگرچه در سال‌های اخیر، تلاش‌هایی در این زمینه صورت گرفته است ولی حق علی علیہ السلام و نهج‌البلاغه ایشان ادا نشده است. یکی از این تلاش‌ها، اثر ماندگار استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری تحت عنوان «سیری در نهج‌البلاغه» است که اندیشمند گرامی حجت‌الاسلام دکتر سید فرج‌الله موسوی نیز با زحمتی قابل تقدیر زیرنظر حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین ابراهیمی این اثر ماندگار را تشریح نموده است. مؤسسه فرهنگی ثقلین که نشر فرهنگ و معارف ثقلین را وجهه همت خود قرار داده است امیدوار است که نشر این اثر، گامی در جهت رفع مهجوریت از ثقل کبیر - اهل بیت علیهم السلام - باشد و مرضی خداوند متعال قرار گیرد. ان شاء الله

مؤسسه فرهنگی ثقلین

گفتار بیست و شش:

رسیم پهله امیر المؤمنین ﷺ

در نهضت البلاغه

متن

علی در میدان‌های گوناگون

از امتیازات برجسته سخنان امیرالمؤمنین که به نام «نهج البلاغه» امروز در دست ماست این است که محدود به زمینه خاصی نیست. علی به تعبیر خودش تنها در یک میدان اسب نتاخته است، در میدان‌های گوناگون -که احیاناً بعضی با بعضی متضاد است- تکاوریان را به جولان آورده است. نهج البلاغه شاهکار است اما نه تنها در یک زمینه مثلًا موعظه یا حماسه یا فرضاً عشق و غزل یا مدح و هجا و غیره، بلکه در زمینه‌های گوناگون که شرح خواهیم داد.

اینکه سخن شاهکار باشد ولی در یک زمینه، البته زیاد نیست و انگشت‌شمار است ولی به هر حال هست. اینکه در زمینه‌های گوناگون باشد ولی در حد معمولی نه شاهکار، فراوان است، ولی اینکه سخنی شاهکار باشد و در عین حال محدود به زمینه خاصی نباشد از مختصات نهج البلاغه است.

بگذریم از قرآن کریم که داستانی دیگر است، کدام شاهکار را می‌توان پیدا کرد که به اندازه نهج البلاغه متنوع باشد؟!

سخن نماینده روح است؛ سخن هر کس به همان دنیابی تعلق دارد که روح گوینده‌اش به آنجا تعلق دارد. طبعاً سخنی که به چندین دنیا تعلق دارد نشانه روحیه‌ای است که در انحصار یک دنیابی بخصوص نیست، و چون روح علی محدود به دنیابی خاصی نیست (در همه دنیاهای و جهان‌ها حضور دارد و به اصطلاح عرفانی «انسان کامل» و «کون جامع» و «جامع همه حضرات» و دارنده همه مراتب است) سخشنی نیز به دنیابی خاص محدود نیست.

از امتیازات سخن علی این است که به اصطلاح شایع عصر ما چند بُعدی است نه یک بُعدی. خاصیت همه جانبه بودن سخن علی و روح علی مطلبی نیست که تازه کشف

شده باشد، مطلبی است که حداقل از هزار سال پیش اعجاب‌ها را بر می‌انگیخته است. سید رضی که به هزار سال پیش تعلق دارد، متوجه این نکته و شیفتۀ آن است. می‌گوید:

از عجایب علی که متحصر به خود اوست و احدی با او در این جهت شریک نیست این است که وقتی انسان در آن‌گونه سخنانش که در زهد و موعظه و تتبه است تأمل می‌کند و موقتاً از یاد می‌برد که گوینده این سخن، خود شخصیت اجتماعی عظیمی داشته و فرمانش همه‌جا نافذ و مالک الرقاب عصر خویش بوده است، شک نمی‌کند که این سخن از آن کسی است که جز زهد و کناره‌گیری چیزی را نمی‌شناسد و کاری جز عبادت و ذکر ندارد، گوشۀ خانه یا دامنه‌کوهی را برای ازوا اخیار کرده، جز صدای خود چیزی نمی‌شود و جز شخص خود کسی را نمی‌بیند و از اجتماع و هیاهوی آن بی خبر است. کسی باور نمی‌کند که سخنانی که در زهد و تتبه و موعظه تا این حد موج دارد و اوج گرفته است از آن کسی است که در میدان جنگ تا قلب لشکر فرو می‌رود، شمشیرش در اهتزاز است و آماده ربودن سر دشمن است، دلیران را به خاک می‌افکند و ازدم تیغش خون می‌چکد، و در همین حال این شخص زاهدترین رُهاد و عابدترین عباد است.

سید رضی آنگاه می‌گوید:

من این مطلب را فراوان با دوستان در میان می‌گذارم و اعجاب آن‌ها را بدین وسیله بر می‌انگیزم.

شیخ محمد عبد نیز تحت تأثیر همین جنبه نهج‌البلاغه قرار گرفته است. تغییر پرده‌ها در نهج‌البلاغه و سیر دادن خواننده به عوالم گوناگون، پیش از هر چیز دیگر مورد توجه و اعجاب او قرار گرفته است، چنانکه خود او در مقدمهٔ شرح نهج‌البلاغه اظهار می‌دارد. قطع نظر از سخنان علی، به طور کلی روح علی یک روح وسیع و همه جانبه و چند بعدی است، و همواره به این خصلت ستایش شده است. او زمامداری است عادل، عابدی است شب‌زنده‌دار، در محراب عبادت‌گریان و در میدان نبرد خندان است، سربازی است خشن و سرپرستی است مهربان و رقیق‌القلب، حکیمی است ژرف‌اندیش، فرماندهی است لایق. او هم معلم است و هم خطیب و هم قاضی و هم مفتی و هم کشاورز و هم نویسنده. او انسان کامل است و بر همه دنیاهای روحی بشریت محیط است. صفات‌الدین حلی متوفی در قرن هشتم هجری،

درباره‌اش می‌گوید:

وَلَهُذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَنْدَاد	جُعْتِ فِي صَفَاتِكَ الْأَضَاد
فَاتِكُ نَاسِكُ فَقِيرُ جَوَاد	زَاهَدُ حَاكِمُ حَلِيمُ شُجَاع
وَلَا حَازَ مَثَلُهُنَ الْعِبَاد	شَيْمَ مَا جُمِعَنَ فِي بَشَرٍ قَطْ
وَبَأْسَ يَذُوبُ مِنْهُ الْجَمَاد	خُلُقُ يَحْجَلُ النَّسِيمَ مِنْ لَطْفَهِ
الْأَشْعُرُ وَيُحْصِي صَفَاتِكَ النَّقَاد	جَلَّ مَعْنَاكَ أَنْ تُحْكِيْتِ بِهِ

از همه این‌ها گذشته، نکته جالب دیگر این است که علی علیه السلام با اینکه همه جا درباره معنویات سخن رانده است، فصاحت را به اوچ کمال رسانیده است. علی از می و معشوق و یا مفاخرات و امثال این‌ها - که میدان‌هایی باز برای سخن هستند - بحث نکرده است. بعلاوه، او سخن را برای خود سخن و اظهار هنر سخنوری ایراد نکرده است. سخن برای او وسیله بوده نه هدف؛ او نمی‌خواسته است به این وسیله یک اثر هنری و یک شاهکار ادبی از خود باقی بگذارد.

بالاتر این‌که سخشن کلیت دارد، محدود به زمان و مکان و افراد معینی نیست؛ مخاطب او «انسان» است و به همین جهت نه مرز می‌شناسد و نه زمان. همه این‌ها میدان را از نظر شخص سخنور محدود و خود او را مقید می‌سازد.

عمده جهت در اعجاز لفظی قرآن کریم این است که با اینکه یکسره موضوعات و مطالibus با موضوعات سخنان متداول عصر خود مغایر است و سرفصل ادبیات جدیدی است و با جهان و دنیای دیگری سروکار دارد، زیبایی و فصاحتش در حد اعجاز است. نهج البلاغه در این جهت نیز مانند سایر جهات متأثر از قرآن و در حقیقت فرزند قرآن است.

مباحث و موضوعات در نهج البلاغه

مباحث و موضوعاتی که در نهج البلاغه مطرح است و رنگ‌های مختلفی به این سخن‌های آسمانی داده است، زیاد است. این بنده ادعا ندارد که بتواند نهج البلاغه را تجزیه و تحلیل کند و حق مطلب را ادانا نماید، فقط در نظر دارد نهج البلاغه را با این دید مورد بررسی قرار دهد و شک ندارد که در آینده کسانی پیدا خواهند شد که حق مطلب را بهتر اداکنند.

نگاهی کلی به مباحث و مسائل نهج البلاغه

مباحث نهج البلاغه که هر کدام شایسته بحث و مقایسه است، به قرار ذیل است:

(۱) الهیات و ماوراء الطیعه؛

(۲) سلوک و عبادت؛

(۳) حکومت و عدالت؛

(۴) اهل‌البیت و خلافت؛

(۵) موعظه و حکمت؛

(۶) دنیا و دنیاپرستی؛

(۷) حماسه و شجاعت؛

(۸) ملاحم و معیبات؛

(۹) دعا و مناجات؛

(۱۰) شکایت و انتقاد از مردم زمان؛

(۱۱) اصول اجتماعی؛

(۱۲) اسلام و قرآن؛

(۱۳) اخلاق و تهذیب نفس؛

(۱۴) شخصیت‌ها؛

و یک سلسله مباحث دیگر.

بدیهی است که همان‌طوری که عنوان مقالات نشان می‌دهد (سیری در نهج البلاغه) این بند نه ادعا دارد که موضوعات بالا جامع همه موضوعاتی است که در نهج البلاغه طرح شده‌اند و نه مدعی است که بحث درباره موضوعات نامبرده را به پایان خواهد رسانید و نه دعوی شایستگی چنین کاری را دارد.

آنچه در این مقالات ملاحظه می‌فرمایید از حد یک نگاه تجاوز نمی‌کند. شاید بعدها توفیق حاصل شد و بهره بیشتری از این گنجینه عظیم حاصل گشت و یا دیگران چنین توفیقی به دست خواهند آورد. خدا داناست. إِنَّهُ خَيْرٌ مُّوَفِّقٍ وَ مُّعِينٍ.^(۱)

۱. سیری در نهج البلاغه: ص ۴۶ - ۴۲.

شرح

ایمان و عبادت علی علی

حقیقت عبادت، تعظیم و طاعت خدا و چشم پوشی از غیر اوست، بزرگترین فضیلت نفس ستایش مقام الوهیت و تقریب جستن به ساحت قدس ربوی است، عبادت اگر با شرایط خاص خود انجام شود مقام بسیار بزرگ و افتخارآمیزی است. چنانکه از پیغمبر اکرم علی علی می‌پرسیم کلمه عبد تجلیل شده است.

برای سیر مراتب کمال بهترین وسیله پیشرفت، تهذیب و ترکیه نفس است که راه عملی آن با عبادت حقیقی صورت می‌گیرد. انجام عبادت تنها برای رفع تکلیف نیست بلکه وسیله نمو عقل، و موجب تبدیل و تنظیم قوای وجودی است که نفس را از آلودگی‌های مادی باز می‌دارد، بهترین وجه عبادت انجام امری است که بدون ریا و سمعه بوده و صرفاً برای خدا باشد و در این شرایط است که صفت تقوی ظهور می‌کند و بدون آن انجام عبادات مقبول نیافتد. تقوی و ورع انحراف از جهان مادی و فانی بوده و توجه به عالم روحانیت و بقاء است و ایمانی که به زیور تقوی آراسته شود ایمان حقیقی است و در اثر اخلاص در عبادات، شخص را به مرحله یقین می‌رساند. با توجه به نکات معروضه، علی علی در ایمان و تقوی و زهد و عبادت و یقین منحصر به فرد بود. در این مورد پیغمبر اکرم علی علی می‌فرمایند:^(۱)

«اگر آسمان‌ها و زمین در یک کمه و ایمان علی در کفه دیگر گذاشته شوند، به طور حتم ایمان علی بر آنها فزونی می‌یابد».

علی علی با عشق و حب قلبی خدار عبادت می‌کرد؛ زیرا عبادت او برای رفع تکلیف نبود بلکه او محب حقیقی بود و جز جمال دلربای حقیقت چیزی در نظرش جلوه‌گر نمی‌شد. علی علی در تقوای دینی و عبادت چنان کوشان بود که پیغمبر علی علی در پاسخ کسانی که از تندی علی علی در نزد وی گله می‌کردند، فرمود: علی را ملامت نکنید زیرا او شیفته خدادست!^(۲) علی علی هنگامی که مناجات می‌کرد و مشغول نماز می‌شد، گوشش نمی‌شینید و چشمش نمی‌دید و زمین و آسمان، دنیا و ما فيها از خاطرش محرومی شد و با تمام وجود توجه خود را

۱. غایة المرام، طبع قدیم: ص ۵۰۹؛ فضائل الخمسه: ج ۱، ص ۱۹۱.

۲. شیعه در اسلام نقل از مناقب خوارزمی: ص ۹۲؛ تلخیص الریاض: ج ۱، ص ۲۰.

به مبدأ حقیقت معطوف می‌داشت. چنانکه مشهور است در یکی از جنگ‌ها پیکان تیری به پایش فرو رفت و به قدری در دنار که نمی‌توانستند آن را بیرون بیاورند، وقتی که به نماز ایستاد بیرون کشیدند و او متوجه نشد!

علی‌الله‌بْن‌گام و ضوگرفتن لرزش خفیی وجود مبارکش را فرا می‌گرفت و چون در محراب عبادت می‌ایستاد رعشه بر اندامش می‌افتد و از خوف عظمت الهی اشک چشمانش بر محاسن شریف‌ش جاری می‌شد، سجده‌های او طولانی بود و سجده‌گاهش همیشه از اشک چشم مرطوب. یعنی او در محراب عبادت به شدت گریان و در شدت جنگ خندان بود. ابو درداء که یکی از اصحاب پیغمبر ﷺ است گوید: در شب تاریکی از نخلستانی عبور می‌کردم، آواز کسی را شنیدم که با خدا مناجات می‌کرد. چون نزدیک شدم دیدم علی‌الله‌بْن‌گام است و من خود را در پشت درخت مخفی کردم و دیدم که او با خوف و خشیت تمام با آهنگ حزین مناجات می‌کرد و از ترس آتش سوزان جهنم گریه می‌نمود و به خدا پناه برده و طلب عفو و بخشش می‌نمود و آقدار گریه کرد که بی‌حس و حرکت افتاد! گفتم شاید خوابش برده است؛ نزدیکش رفتم، چون چوب خشکی افتاده بود. او را تکان دادم و حرکت نکرد. گفتم حتماً از دنیا رفته است، شتابان به منزلش رفتم و خبر مرگ او را به حضرت زهرا ﷺ رسانیدم. فرمود: مگر او را چگونه دیدی؟ من شرح ما وقوع گفتم، فاطمه ﷺ گفت: او نمرده بلکه از خوف خدا غش نموده است.^(۱)

علی‌الله‌بْن‌گام علاوه بر نمازهای واجب نوافل را نیز انجام می‌داد و همچون نماز شب آن حضرت ترک نمی‌شد. حتی در موقع جنگ نیز از آن غفلت نمی‌نمود، در لیله الهریر نزدیکی‌های صبح به افق می‌نگریست، ابن عباس پرسید: مگر از آن سو نگرانی داری، آیا گروهی از دشمنان در آنجا کمین کرده‌اند؟ فرمود: نه، می‌خواهم ببینم وقت نماز رسیده است یا نه!

حضرت علی بن الحسین ﷺ که از کثرت عبادت و سجده‌های طولانی به کلمه سجاد و زین العابدین ملقب شده بود در برابر سؤال دیگران که چرا این قدر مشقت و رنج برخود روا می‌داری فرمود: کیست که بتواند مثل جدم علی‌الله‌بْن‌گام عبادت کند؟

۱. امامی صدوق: مجلس ۱۸، حدیث ۹ با تلخیص عبارات.

ابن ابیالحدید به نحو دیگری این مطلب را بیان کرده و می‌نویسد به علی بن الحسین علیه السلام
که در مراسم عبادت به نهایت رسیده بود عرض کردند که عبادت تو نسبت به عبادت جدت
به چه میزان است؟ فرمود: عبادت من نسبت به عبادت جدم مانند عبادت جدم نسبت به عبادت
رسول خدا علیه السلام است.^(۱)

از ام سعید، کنیز آن حضرت پرسیدند که علی علیه السلام در ماه رمضان بیشتر عبادت می‌کند
یا در سایر ماه‌ها؟ کنیز گفت: علی علیه السلام هر شب با خدای خود به راز و نیاز مشغول است و برای او
رمضان و دیگر اوقات یکسان است.

وقتی که آن حضرت را پس از ضربت خوردن از مسجد به خانه می‌بردند نگاهی به محل
طلیعه فجر افکند و فرمود: ای صبح تو شاهد باش که علی را فقط اکنون (به حکم اجبار) دراز
کشیده می‌بینی!

ابن ابیالحدید گوید: عبادت علی علیه السلام بیشتر از عبادت همه کس بود؛ زیرا او اغلب روزها
روزه‌دار بود و تمام شب‌ها مشغول نماز حتی هنگام جنگ نیز نمازش ترک نمی‌شد، او عالمی
بود با عمل که نوافل و ادعیه و تهجد را به مردم آموخت.

علی علیه السلام موقع نماز در برابر مبدأ وجود با دل پاک و توجه تمام می‌ایستاد و به راز و نیاز
مشغول می‌شد. عبادت و پرستش او مانند اشخاص دیگر نبود، زیرا هر کسی بنا به هدف خاصی
که دارد خدا را عبادت می‌کند؛ چنانکه خود آن حضرت فرماید:

«إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ النُّجَارِ، وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً
فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَ إِنَّ قَوْمًا عَيْنَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ».^(۲)

«گروهی از مردم خدارا از روی میل و رغبت (به امید نعمت‌های بهشت)
بندگی کردند، پس این نوع عبادت عبادت تاجران است، عده‌ای هم از ترس
(آتش دوزخ) خدارا عبادت کردند این هم عبادت بندهان است و گروهی دیگر
خدارا برای سپاسگزاری عبادت کردند و این عبادت آزادگان است».

و خود آن حضرت به پیشگاه خدای تعالی عرض می‌کند:

۱. ناسخ التواریخ، زندگانی امام باقر علیه السلام: ج ۷، ص ۹۸.

۲. نهج البلاغه: کلمات قصار.

«خدایا من تو را به طمع بهشت و یا ترس از جهت عبادت نمی‌کنم؛ بلکه تو را مستحق و سزاوار پرستش یافتم».

هر فردی حتی هر ذی روحی بنا به غریزه حبّ ذات همیشه در صدد دفع ضرر و جلب منفعت است و تنها علی ﷺ بود که عبادت را بدون جلب نفع (بهشت) و دفع ضرر (دوزخ) صرفاً برای خداوند بجا می‌آورد! این‌گونه خلوص در عبادت از یقین او سرچشم می‌گرفت. یقینی که بالاتر از آن را نمی‌توان پیدا نمود زیرا آن جناب به مرحلهٔ نهایی یقین رسیده بود، چنانکه خود فرماید:

«أَوْ كُثِيفَ الْغِطَاءِ مَا ازْدَادَتْ يَقِينًا!».

«اگر پرده برداشته شود چیزی به یقین من افزوده نمی‌شود».

علی ﷺ خود را مانند موجی در اقیانوس حقیقت مستغرق ساخته بود و تمام فکر و ذکر و حرکات و سکنات او همه از حقیقت خواهی وی حکایت می‌کرد. علی ﷺ در تزکیه و تهدیب نفس، و سیر مراتب کمالیه وجود یگانه و بی‌نظیر و لوح ضمیرش چون جام جهان‌نما بود، او به هرجه نگاه می‌کرد خدا را می‌دید، چنانکه فرمود:

«چیزی را ندیدم جز اینکه خدا را پیش از آن و با آن و پس از آن مشاهده کردم».

علی ﷺ می‌فرمود: «عبادت نکردم برای خدائی که او را ندیدم! پرسیدند: چگونه خدا را دیدی؟ فرمود: با چشم دل و بصیرت ، نه با دیده ظاهری».

علی ﷺ در مقابل عظمت خدا و مبدأ هستی خود را ملزم به خضوع و خشوع می‌دید و دعاها و مناجات‌های او روشنگر این مطلب است. دعای کمیل که به یکی از اصحاب خود (کمیل بن زیاد) تعلیم فرموده است یکی از شاهکارهای روح بلند و ایمان قوی و یقین ثابت آن حضرت است که در فقرات آن معانی عالی و بدیع در قالب الفاظی شیوا و عباراتی کاملاً رسا ریخته شده است، گاهی در برابر رحمت واسعه حق، سرتاپا امید‌گشته و زمانی قدرت و جبروت خدا چنان بیم و هراسی در دل او افکنده است که بی اختیار بحال تصرّع و خشوع افتاده است. همچنین دعای صباح و نیایش‌های دیگر وی که هر یک حاوی مراتب سوز و گداز، بیم و امید، توجه و خلوص او می‌باشد.

وقتی ضرار بن ضمره بر معاویه وارد شد، معاویه گفت: علی را برایم وصف کن! ضرار پس از آنکه شمه‌ای از خصوصیات اخلاق آن حضرت را برای معاویه بیان نمود، گفت:

شب‌هایداری او بیشتر و خوابش کم بود؛ در اوقات شب و روز تلاوت قرآن می‌کرد و جانش را در راه خدا می‌داد و در پیشگاه کبریایی او اشک می‌ریخت و خود را از ما مستور نمی‌داشت و کیسه‌های طلا از ما ذخیره نمی‌نمود. برای نزدیکانش ملاطفت و بر جفا کاران تندرخویی نمی‌کرد. موقعی که شب پرده ظلمت و تاریکی می‌افکند و ستارگان رو به افول می‌نهاند او را می‌دیدی که در محراب عبادت دست به ریش خود گرفته و چون شخص مارگزیده به خود می‌بیچد و مانند فرد اندوهگینی (از خوف خدا) گریه می‌کرد و می‌گفت: ای دنیا! آیا خود را به من جلوه داده و مرا مشتاق خود می‌سازی؟ هیهات مرا به تو نیازی نیست و تو را سه طلاق داده‌ام که دیگر مرا بترجوعی نیست! سپس می‌فرمود: آه از کمی توش و دوری سفر و سختی راه! معاویه گریه کرد و گفت: ای ضرار بس است به خدا سوگند که علی چنین بود، خدارحمت کند ابوالحسن را!

عبادت علی علی منحصر به نماز و روزه و انجام سایر فرایض مذهبی نبود بلکه تمام حرکات و سکنات او عبادت بود چون نیت آن جناب در تمام حرکات و سکناتش ابتعاد مرضات الله بود لذا تمام اعمال و اقوال او در همه حال عبادت خدا محسوب می‌شود و این خود یکی از موجبات تفوق و فضیلت وی بر همگان می‌باشد.

شجاعت و هیبت علی علی

صفت شجاعت یکی از ارکان اصلی فضایل انسانی است و عبارت است از عدم تزلزل نفس در امور خطیره و هولناک، و مظہر تام و مصدق حقیقی آن وجود علی علی بود. اگرچه در فصول پیشین ضمن شرح خدمات نظامی آن جناب چه در غزوات رسول اکرم علیه السلام و چه در جنگ‌های دوران خلافتش (جنگ‌های جمل و صفين و نهروان) شمه‌ای از هیبت و شجاعت او نگارش گردید، لیکن هرچه در این مورد گفته و نوشته شود اندکی از بسیار و یکی از هزار بیشتر نخواهد بود.

بنا به نقل مؤرخین رنگ علی علی گندم‌گون، چشمان مبارکش درشت و جذاب، ابروانش پیوسته و پُر پُشت، دندان‌هایش محکم و سفید و چون مروارید بود. دست و بازو

۱. امامی صدوق: مجلس ۹۱، حدیث ۲.

و ساعد وی بی‌نهایت قوی و گوشت آن پیچیده و محکم و در تمام عرب به سبیری بازو و محکمی عضلات مشهور بود. چنانکه گویی گوشت و پوست و استخوان آن را کوییده و آنگاه دست بازو و ساعد ساخته‌اند.

علی ﷺ متوسط القامه بود و تمام گوشت بدن او ورزیده و محکم چون آهن صلب به نظر می‌آمد و بطور کلی آن حضرت در اعتدال مزاج و رشد جسمانی و در نهایت نیرومندی بود. مؤرخین عموماً معتقدند که شجاعت وزورمندی علی ﷺ در تمام عرب منحصر به فرد بود، پدرش ابوطالب او را با جوانان عرب به کشتی و امداد داشت و آن حضرت با اینکه از جهت سن خیلی کوچکتر از آنان بود ولی با سرعت عجیبی آنها را بر زمین می‌زد. از زبیر بن عوام نقل کرده‌اند که قسم یادکرد و گفت: در هیچ یک از جنگ‌ها از هیچ شجاعی نتسیدم مگر در مقابل علی ﷺ که از شدت وحشت خود را گم می‌کدم. و این تنها زبیر نبود که از مقابله با او وحشت می‌نمود بلکه تمام قهرمانان نیرومند و مردان رزم از تصوّر مقابله با او به وحشت افتاده و در برابرش عرض اندام نمی‌کردند.

هیبت علی ﷺ به حدی بود که چون چشم مبارزی به او می‌افتد رعب و وحشت سراسر وجودش را فرا می‌گرفت و در اثر هیبت آن حضرت نیروی هرگونه مقاومت و تهاجم از او سلب شده و با کمال درماندگی طعمه شمشیر او می‌گشت. چنانکه خود آن جناب در پاسخ این سؤال که به چه چیزی بر مبارزان غلبه کرده، فرمود: کسی را ملاقات نکردم جز اینکه او مرا علیه جان خود کمک نمود (سید رضی علیه الرحمه دنبال کلام امام فرماید: مقصود حضرت تمکن هیبت او در دل هاست).^(۱)

رشادت‌ها و جان‌فشنی‌های او در غزوات پیغمبر ﷺ همه را متحیر و متعجب نمود و خوابیدن وی در شب هجرت پیغمبر ﷺ در فراش آن حضرت از یک قلب قوی و روح بزرگ حکایت می‌کند و ثبات و پایداری علی ﷺ را می‌رساند. معاویه در یکی از نامه‌های خود به آن حضرت نوشت که سپاهی عظیم برای جنگ او آماده نموده است، طرماح به معاویه گفت: ترسانیدن تو علی را از زیادی و انبوهی سپاه مثل ترسانیدن مرغابی است به زیادی آب!

۱. قيل له: باي شيء غلبت الاقران؟ فقال عَلِيٌّ: مالقيت احدا عانى على نفسه، يؤمى بذلك الى تمكنا هيبته فى القلوب.

نهج البلاغه: كلمات قصار.

حضرت سجاد علیه السلام در مجلس یزید ضمن ایراد خطبه‌ای که خود را معرفی می‌کرد، به پاره‌ای از اوصاف و فضائل علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود: من پسر کسی هستم که از همه قوی تر و شجاع تر و در عزم و اراده از همه استوار تر و چون شیر دلیری بود که در هنگام جنگ و کشیده شدن نیزه‌ها و نزدیک شدن سواران آنها را مانند آسیاب نرم می‌کرد و مانند تنبدادی که در گیاه خشکیده بوزد آنها را پراکنده می‌ساخت.^(۱)

این توصیفی که امام چهارم درباره شجاعت جد بزرگوارش نموده از نظر علاقه و رابطه خانوادگی نبوده است، بلکه یک حقیقت غیرانکاری است که یک امام از امام دیگر که از مقام و منزلت او بهتر از همه آشنا تر داشت، بیان نموده است.

شیخ مفید شجاعت آن حضرت را نوعی اعجاز دانسته و می‌نویسد: هیچ جنگجوی کار آزموده‌ای دیده نشده است که همیشه در جنگ پیروز شود، بلکه گاهی بر دشمنش غلبه کرده و گاهی نیز شکست خورده است. و همچنین ضربت شمشیر هیچ دلاوری همیشه چنان نبوده است که دشمن در اثر زخم آن جان سپرد؛ بلکه گاهی فوت کرده و گاهی هم بهبودی یافته است و چنین امری در طول تاریخ سابقه ندارد مگر امیرالمؤمنین علیه السلام که با هر هماوردی به مبارزه برخاست بر او چیره گشت و به هر رزم‌جویی ضربتی زد او را به هلاکت رسانید و این هم از موجباتی است که او را از همگان ممتاز می‌کند و خداوند جریان عادی امور را در هرجا و زمان به وسیله او به هم زده و وجود وی یکی از نشانه‌های روشن خدای تعالی می‌باشد.^(۲)

قوت قلب علی علیه السلام که از ایمان و یقین وی سرچشمه می‌گرفت در هیچ بشری دیده نشده است. روزی در جنگ صفين به چهره خود نقاب زده و به صورت یک فرد ناشناس در جلو صفوف شامیان مبارز می‌طلبد؛ پس از آنکه گروهی از مبارزان شام را به خاک هلاکت افکند معاویه به عمر و عاص گفت: این شجاع قوی دل کیست؟ عمر و گفت: یا عبدالله ابن عباس است! و یا خود علی است. معاویه گفت: چگونه می‌توان تشخیص داد؟ عمر و گفت: ابن عباس مرد شجاعی است ولی در مقابل حمله عمومی سپاه به این انبوهی نمی‌تواند مقاومت کند؛ تمام سپاهیان را فرمان حمله بد. که از جای بجنبد و به این جنگجو حمله کنند، اگر روگردانید

۱. بحار الانوار: ج ۴۵، ص ۱۳۸.

۲. ارشاد مفید: ج ۱، باب ۳، فصل ۵۶.

ابن عباس است و اگر ثابت و پا بر جا ماند علی است؛ زیرا علی از تمام عرب اگر به مقابله اش برخیزند نمی‌هراشد، چه رسد به سپاه تو.^(۱)

معاویه برای آزمایش فرمان حمله عمومی داد و تمام سپاه او به حرکت درآمد، اما آن مبارز چون کوه آهنهای در جای خود ثابت و برقرار بود. آنگاه فهمیدند که علی علیه السلام است که پیکار می‌کند؛ لذا فرمان عقب‌نشینی دادند.

وقتی صدای علی علیه السلام در میدان‌های جنگ بلند می‌شد دل و زهره قهرمانان آب می‌گردید و لرزه بر ارکان وجود آنها می‌افتداد. در جنگ‌های جمل و صفین غالب اوقات یک تن خود را بر سپاهیان مخالف می‌زد و صفوی آنها را متلاشی کرده و پراکنده می‌ساخت. به تصدیق دوست و دشمن علی علیه السلام کرار غیر فرار و اسد الله الغالب و غالب کل غالب بود. زره آن حضرت که به منزله لباس جنگ او بود مانند پیشنبندی فقط با چند حلقه در شانه‌های او به هم وصل می‌شد و به کلی فاقد قسمت پشت بود. علت این را از وی سؤال کردند فرمود: من هرگز پشت به دشمن نخواهم نمود. در این صورت احتیاجی به پشت‌بند زره ندارم. سعی گوید: مردی که در مصاف زره پیش بسته بود تا پیش دشمنان نکند پشت بر غزا در یکی از جنگ‌های فرماندهان علی علیه السلام از آن حضرت پرسیدند که اگر جنگ مغلوبه شد و صفوی ما از هم پاشیده شد ما بعداً شما را کجا پیدا کنیم؟ خوبست قبلًا نقطه العاقی تعیین شود تا همه در آن نقطه گرد آیند. علی علیه السلام فرمود: شما مرا در هر کجا راه‌کنید من در همانجا خواهم بود و از جای خود تکان نخواهم خورد.^(۲)

یکی از اصحاب علی علیه السلام خدمت آن حضرت عرض کرد که برای میدان‌های جنگ اسبی تندرو و چالاک ابیاع کنید که چنین اسبی صاحب خود را در مهلکه‌ها نجات می‌دهد. علی علیه السلام فرمود: من هرگز از جلو دشمن فرار نخواهم کرد تا با اسب تندرو از ورطه خطر دور شوم و دشمن فراری رانیز تعقیب نخواهم نمود تا بخواهم زودتر به او برسم؛ بنابراین مرکب من هرچه

۱. خود حضرت امیر علیه السلام نیز در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف نوشته، می‌فرماید: «والله لو تظاهرت العرب على قتالی لما ولیت عنها»، به خدا سوگند اگر تمام عرب به پشتیبانی یکدیگر به جنگ من برخیزند من از آنها روگردان نمی‌شوم،

نهج البلاغه: نامه ۴۵.

۲. افکار ام: ج ۱، ص ۲۱۹.

باشد اهمیتی ندارد.^(۱)

ابن ابیالحدید گوید: علی علی شجاعی بود که نام گذشتگان را محو کرد و محلی برای آیندگان باقی نگذاشت، در قوت ساعد و نیروی بازو نظری نداشت و یک ضربت او برای قوی ترین شجاعان مرگ و هلاکت را پیش می آورد. چنانکه هیچ مبارزی از دست او جان سالم به در نبرد و شمشیری نزد که احتیاج به دومی داشته باشد و هر رزمجوی دلاوری را که می کشت تکبیر می گفت و در لیله الهریر شماره تکبیراتش به ۵۲۳ رسید و معلوم گردید که ۵۲۳ نفر از ابطال نامی را در آن شب به دیار عدم فرستاده است.^(۲)

در جنگ اُحد پس از آنکه مردان رزمی قبیله ای از کفار کشته شدند، غلامی که حبسی بود و صواب نام داشت در حالی که بسیار خشمگین و دهانش کف زده بود سوگند یاد کرد که به جای کشته شدگان قبیله خود شخص محمد علیه السلام را خواهم کشت! این غلام ضمن اینکه شجاع بود جثه بزرگی هم داشت لذا مسلمین از او ترسیدند و جرأت مبارزه با او نداشتند، علی علی چنان ضربتی بر او زد که او را از کمر دونیم نمود؛ بطوری که بالاتنه اش به زمین افتاد و نیم پائین در حال ایستاده ماند. هر دو لشگر متعجب و مبهوت شده و مسلمین می خندیدند!^(۳)

در تمام جنگ ها مجاهد فی سبیل الله بود و اندوه و پریشانی مسلمین با وجود وی زائل می گشت. وقتی دست به قبضه ذوق القوار می برد پیروزی مسلمین محرز و مسلم می شد و هنگامی که پیغمبر علیه السلام را از طرف مشرکین غم و اندوهی می رساند و سپاهیان مخالف برای قتل او تصمیم می گرفتند، وجود علی علی باعث برطرف شدن غم و اندوه می گردید و به همین جهت او را «الكافش الکرب عن وجه رسول الله» گفتند.

شجاعت و نیروی بازوی علی علی اظهر من الشمس بود و مخالفین و دشمنانش نیز او را به شجاعت می ستودند. مشهور است که با دو انگشت سبابه و وسطی گردن خالد بن ولید را فشار داد، به طوری که خالد نعره زد و نزدیک به هلاکت بود. در غزوات پیغمبر علیه السلام بسیار اتفاق افتاده بود که علی علی در مقابل دشمنان ایستادگی کرده بود و اگر آن حضرت نبود کار مسلمین یکسره می شد.

۱. امالی صدوق: مجلس ۳۲، حدیث ۴.

۲. کشف الغمة: ص ۷۳.

۳. منهی الامال: ج ۱، ص ۴۴ نقل به معنی با مختصر اختلاف.

در قاموس زندگانی علی علیه السلام کلمه ترس معنی و مفهومی نداشت. او نه از جنگ می‌ترسید و نه از مرگ وحشت می‌کرد. در سراسر زندگانی خود با مرگ و خطر هم آغوش بود و بارها می‌فرمود: سوگند به خداکه پسر ایطالب به مرگ بیشتر از طفل شیرخوار به پستان مادرش مأنوس و مشتاق است.^(۱)

در جنگ صفين بدون زره در میان دو لشگر می‌گشت، امام حسن علیه السلام عرض کرد این عمل در موقع جنگ بی‌احتیاطی است. فرمود:

«یا بَنِي إِنَّ أَبَاكُ لَا يُبَالِي وَقَعَ الْمَوْتِ أَوْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ». ^(۲)

«پسر جانم پدرت باکی ندارد که رو به مرگ رود یا مرگ به سوی او آید».

هر شجاعی که در جنگ به دست آن حضرت کشته می‌شد، موجب افتخار قبیله خود می‌گشت و افراد قبیله از تقابل مقتول با آن شیر بیشه شجاعت مباراهم می‌نمودند. چنانکه در غزوه خندق عمرو بن عبدود که به دست وی کشته شد، خواهش گفت: اگر جز علی که حقاً لیاقت آن را دارد که قاتل برادرم باشد دیگری عمرو را کشته بود تمام عمر می‌گریستم. لکن علی را در شجاعت در تمام جهان نظری نیست و کشته شدن به دست او عین افتخار و اعتبار است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: روزی معاویه خفته بود، پس از بیدار شدن

عبدالله بن زبیر را (که هر دو از شجاعان بودند) در پایین پایش دید که بر تخت او نشسته بود، عبدالله از روی شوخي به معاویه گفت: اگر می‌خواستم تو را (در خواب که بودی) غفلتاً می‌کشم. معاویه گفت: بعد از ما اظهار شجاعت کن! عبدالله گفت: برای چه شجاعت مرا انکار می‌کنی با اینکه من در جنگ برابر علی بن ایطالب بایستادم! معاویه گفت: اگر چنین جرأت می‌کردم یقیناً علی تو و پدر تو را با دست چپ می‌کشت و دست راستش بیکار می‌ماند و دنبال دیگری می‌گشت که به قتل رساند.^(۳)

باری علی علیه السلام ضیغم الغزوات و اسد الله الغالب بود که وقتی پا به میدان محاربه می‌گذاشت نفس‌های دلیران و شجاعان در سینه‌ها تنگ می‌شد و به هر فرقه حمله می‌کرد، عفریت مرگ با صورت هولناکی بر آن گروه نمایان می‌گشت.

۱. نهج البلاغه: کلام ۵.

۲. بحار الانوار: ج ۴۱، ص ۲، نقل از مناقب آل ایطالب.

۳. بحار الانوار: ج ۴۱، ص ۱۴۳، ح ۱۳.

سفیان ثوری گوید که: علی علی در میان مسلمین کوه آهنینی بود و برای کفار و منافقین حریفی نیرومند؛ خداوند عزت و احترام مسلمین و ذلت و خواری مشرکین را به دست او قرار داده بود.

صبر و حلم علی علی

صبر و حلم از صفات فاضله نفسانی است و از نظر علم النفس معرف علو همت و بلندی نظر و غلبه بر امیال درونی است و تسکین دردها و آلام روحی به وسیله صبر و شکیابی انجام می‌گیرد.

صبر، تحمل شداید و ناملایمات است و یا شکیابی در انجام واجبات و یا تحمل خودداری از ارتکاب معاصی و محرمات است و در هر حال این صفت زینت آدمی است و هر کسی باید خود را به زیور صبر آراسته نماید.

علی علی از هر جهت صبور و شکیبا و حلیم بود؛ زیرا رفتار او خود مبین حالات او بود حتی در جنگ‌های نیز صبر و برداری می‌کرد تا دشمن ابتدا بی‌شرمی و تجاوز را آشکار می‌نمود. علی علی در حلم و برداری به حد کمال بود و تحریم دین و شرافت انسانی را در معرض تهاجم و تجاوز نمی‌دید صبر و حوصله به خرج می‌داد ولی در مقابل دفاع از حقیقت از هیچ حادثه‌ای روگردان نبود. معاویه را نیز به حلم ستوده‌اند، اما حلم معاویه تصنیعی و ساختگی بوده و از روی سیاست و حیله‌گری و برای حفظ منافع مادی بود؛ در حالی که حلم علی علی فضیلت اخلاقی محسوب شده و برای احیاء حق و پیشرفت دین و هدایت گمراهان بود.

در تمام غزوات پیغمبر علی رنج و مشقت کارزار را تحمل نمود و از آن بزرگوار حمایت کرد و هرگونه سختی و ناراحتی را درباره اشاعه و ترویج دین با کمال خوشروئی پذیرفت. رسول اکرم علی از فتنه‌هایی که پس از رحلتش در امر خلافت به وجود آید او را آگاه کرده به صبر و تحمل توصیه فرمود. علی علی نیز برای حفظ ظاهر اسلام مدت ۲۵ سال در نهایت سختی صبر نمود؛ چنانکه فرماید:

«فَصَبِرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَّى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَّى».

«من مانند کسی صبر کردم که گوئی خاری در چشمش خلیده و استخوانی در گلویش گیر کرده باشد».

علی عَلِيًّا برای استرداد حق خویش قدرت داشت ولی برای حفظ دین مأمور به صبر بود و این بزرگترین مصیبت و مظلومیتی است که هیچکس را جز خود او یارای تحمل آن نیست. می فرماید: بارها تصمیم گرفتم که یک تنہ با این قوم ستمگر به جنگ برخیزم و حق خود بازستانم ولی به خاطر وصیت پیغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلٰيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ و برای حفظ دین از حق خود صرف نظر کردم.

چه صبری بالاتر از این که ارادلی چند مانند مغیره بن شعبه و خالد بن ولید به خانه اش بریزند و به زور و اجبار او را برای بیعت با ابوبکر به مسجد برسند. در حالی که اگر دست به قبضه شمشیر می برد مخالفی را در جزیره العرب باقی نمی گذاشت!

گویند وقتی حضرت امیر عَلِيًّا را کشان کشان برای بیعت با ابوبکر به مسجد می بردند یک مرد یهودی که آن وضع و حال را دید بی اختیار لب به تهلیل و شهادت گشوده و مسلمان شد و چون علت آن را پرسیدند، گفت: من این شخص را می شناسم و این همان کسی است که وقتی در میدان های جنگ ظاهر می شد دل رزمجویان را ذوب کرده و لرزه بر اندام شان می افکند و همان کسی است که قلعه های مستحکم خیر را گشود و در آهنین آن را که بوسیله چندین نفر باز و بسته می شد با یک تکان از جایگاهش کند و به زمین انداخت؛ اما حالا که در برابر جنجال یک مشت آشوبگر سکوت کرده است، بی حکمت نیست و سکوت او برای حفظ دین اوست و اگر این دین حقیقت نداشت او در برابر این اهانت ها صبر و تحمل نمی کرد. این است که حق بودن اسلام بر من ثابت شد و مسلمان شدم.

بازچه مظلومیتی بزرگتر از این که از لشکریان بی وفا خود بارها نقض عهد می دید و آنها را نصیحت می کرد؛ اما به قول سعدی «دم گرمش در آهن سرد آنها مؤثر واقع نمی شد» و چنانکه گفته شد آرزوی مرگ می کرد تا از دیدار کوفی های سست عنصر و لا قید رهائی یابد.

علی عَلِيًّا پس از رحلت پیغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلٰيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ دائمًا در شکنجه روحی بود و جز صبر و تحمل چاره ای نداشت. به نقل ابن ابی الحدید آن حضرت صدای کسی را شنید که ناله می کرد و می گفت: من مظلوم شده ام. فرمود:

«هَلْمَ فَلَصِرْخُ مَعًا فَانِي مَا زِلتُ مَظْلُومًا».

«بیا با هم ناله کنیم که من همیشه مظلوم بودم!».

درباره مظلومیت و شکیایی علی علی اللہ پس از رحلت پیغمبر علی اللہ (در دوران خلفاء ثلثه)

ترجمه خطبه شقشیه ذیلاً نگاشته می شود تا صبر و تحمل آن جناب از زبان خود وی شنیده شود:

«بدانید به خدا سوگند که فلانی (ابوبکر) پیراهن خلافت را (که خیاط ازل براندام موزون من دوخته بود بر پیکر منحوس خود) پوشانید و حال آنکه می دانست محل و موقعیت من نسبت به امر خلافت مانند میله و سط آسیاب است نسبت به سنگ آسیاب که آن را به گردش درمی آورد.

(من در فضائل و معنویات چون کوه بلند و مرتفعی هستم که) سیلاب های علم و حکمت از دامن من سرازیر شده و طایر بلند پرواز اندیشه را نیز هر قدر که در فضای کمالات اوچ گیرد رسیدن به قله من امکان پذیر نباشد.

با اینحال شانه از زیر بار خلافت (در آن شرایط نامساعد) خالی کرده و آن را رها نمودم و در این دو کار اندیشه کرم که آیا با دست تنها (بدون داشتن کمک برای گرفتن حق خود بر آنها) حمله آرم یا اینکه بر تاریکی کوری (گمراهی مردم) که شدت آن پیران را فرسوده و جوانان را پیر می کرد و مؤمن در آن وضع رنج می برد تا پروردگارش را ملاقات می نمود شکیایی کنم؟

پس دیدم صبر کردن بر این ظلم و ستم (از نظر مصلحت اسلام) به عقل نزدیکتر است لذا از شدت اندوه مثل اینکه خار و خاشاک در چشم فرو رفته و استخوانی در گلویم گیر کرده باشد در حالیکه میراث خود را غارت زده می دیدم صبر کرم. تا اینکه اولی راه خود را به پایان رسانید و عروس خلافت را به آغوش پسر خطاب انداخت!

عجب با همه اقراری که در حیات خویش به بی لیاقتی خود و شایستگی من می کرد (و می گفت: اقیلونی و لست بخیر کم و علی فیکم؛ مرا رها کنید که بهترین شما نیستم در حالی که علی در میان شماست). بیش از چند روز از عمرش

باقي نمانده بود که مسند خلافت را به دیگری (عمر) واگذار نمود و این دو تن دو پستان شتر خلافت را دوشیدند. خلافت را در دست کسی قرار داد که طبیعتش خشن و درشت و زخم زبانش شدید و لعنش و خطایش در مسائل دینی زیاد و عذرش از آن خطاهای بیشتر بود.

او چون شتر سرکش و چموشی بود که مهار از پره بینی اش عبور کرده و شتر سوار را به حیرت افکند که اگر زمام ناقه را سخت کشد بینی اش پاره و مجروح شود و اگر رها ساخته و به حال خود گذارد شترسوار را به پرتگاه هلاکت اندازد. سوگند به خدا مردم در زمان او دچار اشتباه شده و از راه راست بیرون رفتند من هم (برای بار دوم) در طول این مدت بر سختی محنت و اندوه صبر کردم تا اینکه (عمر نیز) به راه خود رفت و خلافت را در میان جمیعی که گمان کرد من هم (در رتبه و منزلت) مانند یکی از آنها هستم قرار داد.

خدایا کمکی فرمای و در این شورا نظری کن. چخگونه این مردم مرا با اولی (ابوبکر) برابر دانسته و درباره من به شک افتادند تا امروز در ردیف این اشخاص قرار گرفتم ولکن باز هم (به مصلحت دین) صبر کردم و در فراز و نشیب با آنها هماهنگ شدم (سابقاً گفته شد که اعضاء شورا شش نفر بودند).

پس مردی (سعد و قاص) به سابقه حسد و کینه‌ای که داشت از راه حق منحرف شد و قدم در جاده باطل نهاد و مرد دیگری (عبدالرحمن بن عوف) به علت اینکه داماد عثمان بود از من اعراض کرده و متمایل به او شد و دو نفر دیگر (طلحه و زبیر که از پستی آنها) زشت است نامشان برده شود. بدین ترتیب سومی (عثمان) در حالیکه (مانند چهارپایان از کثرت خوردن) دو پهلویش باد کرده بود، زمام امور را در دست گرفت و فرزندان پدرش (بنی امية) نیز با او همدست شده و مانند شتری که با حرص و ولع گیاهان سبز بهاری را خورد، مشغول خوردن مال خدا گردیدند تا اینکه طنابی که بافته بود باز شد (مردم بیعشش را مشکستند) و کردارش موجب قتل او گردید.

چیزی مرا (پس از قتل عثمان) به ترس و وحشت نیانداخت مگر اینکه مردم مانند یال کفتار به سوی من هجوم آورده و از همه طرف در میانم گرفتند،

به طوری که از ازدحام و فشار آنان حسینین در زیر دست و پامانده و دو طرف جامه ام پاره گردید.

مردم چون گله گو سفندی که در جای خود گرد آیند (برای بیعت) دور من جمع شدند و چون بیعت آنان را پذیرفتم گروهی (مانند طلحه و زبیر) بیعت خود را شکستند و گروه دیگری (خوارج) از زیر بار بیعت من بیرون رفتهند و برخی نیز (معاویه و طرفدارانش) به سوی جور و باطل گراییدند. مثل اینکه آنان کلام خدا را نشنیدند که فرماید: ما سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در روی زمین اراده سرکشی فساد نداشته باشند و حسن عاقبت مخصوص پرهیزکاران است.

بلی به خدا سوگند این آیه را یقیناً شنیده و حفظ کردند ولکن دنیا در نظر آنان جلوه کرد و زینت هایش آنها را فریب داد.

بدانید سوگند بدان خدایی که دانه را (در زیر زمین برای رویدن) بشکافت و بشر را آفرید، اگر حضور آن جماعت انبوه و قیام حجت به وسیله باری کنندگان نبود و پیمانی که خداوند از علماء برای قرار نگرفتن آنان در برابر سلط ستمگر و خواری ستمدیده گرفته است وجود نداشت، هر آینه مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته و رها می کرد و از آن صرف نظر می نمود و شما در می باقیتید که این دنیای شما (باتمام زرق و برقش) در نزد من بی ارزش تر از آب یعنی بز است.^(۱)

علی علی در این خطبه در اثر هیجان ضمیر و فرط اندوه شمه ای از صبر و تحمل خود را درباره مظلومیتش اظهار داشته و بر همه روشن نموده است که تحمل چنین مظلومیتی چقدر سخت و طاقت فرسا است. زیرا آن جناب که مستجمع تمام صفات حمیده و سجادیای عالیه اخلاقی بود در مقابل سعد و قاص و معاویه و امثال آنها قرار گرفته بود که تقابل آنها از نظر منطق درست تقابل ضدیین است.

چنانکه خود آن حضرت فرماید: روزگار مرا به پایه ای تنزل داد که معاویه هم خود را

همانند من می‌داند! تحمل این همه ناملایمات در راه دین بود و به همین جهت وقتی ضربت خورد فرمود: فزت و رب الکعبه.

سخاوت از طبع کریم خیزد و محبت و جاذبه را میان افراد اجتماع برقرار می‌سازد، شخص سخی هر عیبی داشته باشد در انتظار عموم مورد محبت است.

علی علیله در سخاوت مشهور و کعبه آمال مستمندان و بیچارگان بود. هر کسی را فقر و نیازی می‌رسید دست حاجت پیش علی علیله می‌برد و آن حضرت با نجابت و اصالتی که در فطرت او بود حاضر نمی‌شد آبروی سایل ریخته شود.

حارث حمدانی دست نیاز پیش علی علیله برد، حضرت فرمود: «آیا مرا شایسته پرسش دانسته‌ای؟». عرض کرد: «بلی یا امیرالمؤمنین؟ علی علیله فوراً چراغ را خاموش کرد و گفت این عمل برای آن کردم که ترا در اظهار مطلب، خفت و شکستی نباشد.

روزی مستمندی به علی علیله وارد شد و وجهی تقاضا کرد، علی علیله به عامل خود فرمود: او را هزار دینار بدهد. عامل پرسید: از طلا باشد یا نقره؟ فرمود: برای من فرقی ندارد، هر کدام که به درد حاجتمند بیشتر می‌خورد از آن بده.

معاویه که دشمن سرسرخت آن حضرت بود روزی از یکی پرسید: از کجا می‌آیی؟ آن شخص از راه تملق گفت: از پیش علی که بخیل ترین مردم است! معاویه گفت: وای بر تو از علی سخنی ترکسی به دنیا نیامده است؛ اگر او را انباری از کاه و انباری از طلا باشد، طلا را زودتر از کاه می‌بخشد.

یکی از مبادران علی علیله عواید ملک او را پیش وی آورده بود، آن حضرت فوراً درآمد خود را بین فقراء تقسیم نمود. عصر آن روز همان شخص علی علیله را دید که شمشیرش را می‌فروشد تا برای خانواده خود نانی تهیه کند.

علی علیله هیچگاه سایل را رد نمی‌کرد و می‌فرمود: «اگر من احساس کنم که کسی از من چیزی خواهد خواست پیش از اظهار او در اجابت دعوتش پیش‌دستی می‌کنم؛ زیرا حقیقت جود، ناخواسته بخشیدن است».

علی علیله می‌فرمود: حاجتمندان حاجت خود را روی کاغذ بنویسنده تا خواری و انکسار سؤال در چهره آنها نمایان نشود. علی علیله چهار درهم پول داشت. یکی را به هنگام شب انفاق نمود و یکی را در روز. یک درهم آشکارا و یک درهم را در نهان. آنگاه این آیه نازل شد،

که مفسرین شأن نزول آن را در مورد اتفاق آن حضرت نوشتند: «کسانی که اموال خود را در شب و روز، نهانی و آشکارا اتفاق می‌کنند برای آنها نزد پروردگارشان پاداشی است و ترس و اندوهی بر آنها نباشد». ^(۱)

پس از قتل عثمان که علی علی به مسنده خلافت نشست عربی نزد آن حضرت آمد و عرض کرد من به سه نوع بیماری گرفتارم: بیماری نفس، بیماری جهل، بیماری فقر! علی فرمود: مرض را باید به طبیب رجوع کرد و جهل را به عالم و فقر را به غنى. آن مرد گفت: شما هم طبیب هستید و هم غنى! حضرت دستور داد: از بیت المال سه هزار درهم به او عطاء کردند و فرمود: هزار درهم برای معالجه بیماری و هزار درهم برای رفع پریشانی و هزار درهم برای معالجه نادانی. ^(۲)

علماء و مفسرین عامه و خاصه نقل کرده‌اند علی در مسجد نماز می‌خواند و در رکوع بود که سایلی در حالی که سؤال می‌کرد از کنار او گذشت و آن حضرت انگشت خود را که در دست داشت با اشاره به او بخشید، سایل وقتی از او دور شد با رسول اکرم علیه السلام بخورد نمود. حضرت پرسید: چه کسی این انگشت را به تو داد؟ سایل اشاره به علی نمود و گفت این شخص که در رکوع است. آن گاه آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» که آیه ولايت بوده و ضمناً اشاره به حاتم بخشی آن حضرت است نازل شد. ^(۳)

علی تنها به بخشش مال اكتفاء نمی‌کرد بلکه جان خود را نیز در راه حق ایثار نمود، در شب هجرت به خاطر پیغمبر علیه السلام از جان خود دست شست و به استقبال مرگ رفت، معنی پرمغز ایثار همین است که جز علی کسی بدان پایه نرسیده است.

ایثار، مقدم داشتن دیگران است بر نفس خود و کسی تا تسلیط کامل بر نفس نداشته باشد، نمی‌تواند مال و جان خود را به دیگری بدهد، این صفت از سجايات اخلاقی و صفات ملکوتی است که در هر کسی پیدا نمی‌شود، علی با زحمت و مشقت زیاد نانی تهیه کرده و برای فرزندان خود می‌برد، در راه سایلی رسید و اظهار نیازمندی کرد، حضرت نان را به او داد

۱. کشف الغمہ: ص ۹۳؛ یتایع المودة: ص ۹۲؛ مناقب ابن معازلی: ص ۲۸۰.

۲. جامع الاخبار: ص ۱۶۲.

۳. مناقب ابن معازلی: ص ۳۱۳؛ کنایۃ الطالب: ص ۲۵۰ و کتب دیگر.

و با دست خالی به خانه رفت. روزی با غلام خود قنبر به بازار رفت و دو پیراهن نو و کنه خرید؛ کنه را خود پوشید و نو را به قنبر داد.

محدثین و مورخین، همچنین مفسرین ذیل تفسیر آیات سوره دهر «هل اقی» هر یک با مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات در مورد ایثار علی علیہ السلام به طور خلاصه چنین نوشتند که: «حسین علیہ السلام مريض شدند. پدر و مادر آنها و حتی خود حسین نذر کردند که پس از بهبودی سه روز به شکرانه آن، روزه بگیرند فصه خادمه منزل نیز از آنها پیروی نمود. چون خداوند لباس عایقیت به آنها پوشانید به نذر خود وفا کرده و مشغول روزه گرفتن شدند. علی علیہ السلام سه صاع جواز شمعون یهودی که همسایه شان بود قرض کرد و به منزل آورد حضرت زهرا علیہ السلام روز اول یک صاع از آن را آرد نموده و (به تعداد افراد خانواده) پنج گرده نان پخت.

شب اول موقع افطار سایلی پشت در صدا زد: ای خانواده پیغمبر من مسکین و گرسنه ام، از آن چه می خورید مرا اطعام کنید که خدا شمارا از طعام های بهشتی بخوراند، خاندان پیغمبر هر پنج فرص را به مسکین داده و خود با آب افطار کردند.

روز دوم فاطمه علیہ السلام ثلث دیگر جورا آرد کرد و پنج گرده نان پخت. شامگاه موقع افطار یتیمی پشت در خانه حرف های مسکین شب پیشین را تکرار کرد، باز هر پنج نفر فرص های نان را به او داده و خود با آب افطار کردند.

روز سوم فاطمه علیہ السلام بقیه جو را به صورت نان درآورد و موقع افطار اسیری پشت در آمد و سخنان سایلین دو شب گذشته را بر زبان آورد، باز خاندان پیغمبر نان هارا به او دادند و خودشان فقط آب نوشیدند.

روز چهارم حسین علیہ السلام چون جوجه می لرزیدند. وقتی پیغمبر علیہ السلام آنها را دید فرمود: پناه می برم به خدا که شما سه روز است در چنین حالید. جبریل فوراً نازل شد و ۱۸ آیه از سوره هل اتی را (از آیه ۵ تا آیه ۲۳) در شأن آنها و توضیح مقامات عالیشان در بهشت برین به رسول اکرم صلی الله علیہ وسلم فرائت کرد که یکی از آیات مزبور اشاره به انفاق و اطعام سه روزه آنها است. آنجا که خداوند تعالی در آخر آیات نازله هم از عمل بیریا و خالصانه آنها قدردانی کرده و می فرماید:

«إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا».^(۱)

«البته این (مقامات و نعمت‌های بهشتی که در آیه‌های پیش آنها را توضیح داده) پاداش عمل شما است و سعی شما مورد رضایت و قدردانی است».

فصاحت و بلاغت علی علی^{علی}

نطق آدمی از نظر علم منطق فصل ممیز انسان از حیوانات دیگر است، که خداوند به حکمت بالغه خویش آن را وسیله امتیاز او قرار داده است؛ چنان که فرماید: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَان».^(۲)

گوهر نفس که حقیقت آدمی است با سخنوری تجلی می‌کند و به قول سعدی:

تَمَرَد سَخْنَ نَكْفَتَهُ بَاسْد
وَبَهْمِينْ جَهْتَ خَودَ اِمامَ مَى فَرْمَى
وَبَهْمِينْ جَهْتَ خَودَ اِمامَ مَى فَرْمَى
«الْمَرْءُ مَحْبُوُّ تَحْتَ لِسَانِهِ».

«مرد در زیر زبانش نهفته است (و هر قدر شیوای و رسایی سخن بیشتر باشد تأثیرش در شنووند به طور مطلوب خواهد بود)».

در دوران جاهلیّت مقارن ظهور اسلام در عربستان فصحایی مانند: امرء القیس و غیره که اشعار سحرانگیز می‌سرودند وجود داشتند؛ ولی فصاحت کلام علی علی^{علی} همه فصحای عرب را به تحریر و تعجب وا داشت و بالاتفاق در برابر کلام او درمانده شده و او را امیر سخن نامیدند. ابن ابی الحدید گوید: او پیشوای فصحاء و استاد بلغاء است و در شأن کلامش گفته‌اند، از سخن خدا فروتر و از سخن مردمان فراتر است و تمام فصحاء فن خطابه و سخنوری را از سخنان و خطب او آموخته‌اند و اضافه می‌کند که برای اثبات درجه اعلای فصاحت و بلاغت او همین نهج البلاغه که من به شرحش اقدام می‌نمایم، کافی است که هیچ یک از فصحای صحابه یک عشر آن حتی نصف عشر آن را نمی‌توانند تدوین کنند.^(۳)

۱. شواهد التنزيل: ج ۲، ص ۳۰۰؛ امالي صدوق: مجلس ۴۴، حدیث ۱۱؛ کشف الغمہ: ص ۸۸ و کتب دیگر.

۲. سورة الرحمن: آیه ۳.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱، ص ۱۲۰.

باز در جای دیگر درباره فصاحت و بلاغت کلام علی علی اللہ عزوجلّه گوید:

«عجب‌اکسی در مکه متولد شود و در همان شهر بزرگ گردد و بدون تھاس و ملاقات با حکیم و دانشمند و ادیبی به قدری در سخنوری مهارت داشته باشد که گویی عالم الفاظ تسخیر شده اوست و هرچه را اراده کند به فصیح ترین وجهی بیان می‌کند».

علامه فقید سید هبة‌الدین شهرستانی در کتاب (ما هو نهج‌البلاغه؟) که تحت عنوان

نهج‌البلاغه چیست؟ به فارسی ترجمه شده چنین می‌نویسد:

«شخصی از یک دانشمند مسیحی به نام (امین نخله) خواست که چند کلمه از سخنان علی علی اللہ عزوجلّه را برگزیند تا وی در کتابی گردآورده و منتشر سازد؛ دانشمند مزبور در پاسخ وی چنین نوشت: «از من خواسته‌ای که صد کلمه از گفتار بلیغ‌ترین تزاد عرب (ابوالحسن) را انتخاب کنم، تا تو آن را در کتابی منتشر سازی، من اکنون دسترسی به کتاب‌هایی که چنین نظری را تأمین کند ندارم مگر کتاب‌هایی چند که از جمله نهج‌البلاغه است.

با مسرت تمام این کتاب با عظمت را ورق می‌زنم؛ به خدا نمی‌دانم چگونه از میان صدھا کلمات علی علی اللہ عزوجلّه فقط صد کلمه را انتخاب کنم بلکه بالاتر بگویم نمی‌دانم چگونه کلمه‌ای را از کلمه دیگر جدا سازم، این کار درست به این می‌ماند که دانه یاقوتی را از کنار دانه دیگر بردارم اسوانجام من این کار را کردم و در حالی که دستم یاقوت‌های درخششده را پس و پیش می‌کرد دیدگانم از تابش نور آنها خیره می‌گشت!

باور کردنی نیست که بگویم به واسطه تحریر و سرگردانی با چه سختی کلمه‌ای را از این معدن بلاغت بیرون آوردم؛ بنابراین تو این صد کلمه را از من بگیر و به یاد داشته باش که این صد کلمه پرتوهایی از نور بلاغت و غنچه‌هایی از شکوفه فصاحت است! آری نعمت‌هایی که خداوند متعال از راه سخنان علی علی اللہ عزوجلّه بر ادبیات عرب و جامعه عرب ارزانی داشته خیلی بیش از این صد

کلمه است».^(۱)

همچنین شهرستانی در کتاب دیگر می‌نویسد:

«از سخنان مسٹر گرنیکوی انگلیسی استاد ادبیات عرب در دانشکده علیگرد هندوستان که در محضر استادان سخن و ادبایی که در مجلس او حاضر بود و از اعجاز قرآن از او پرسیدند، این است که در پاسخ آنان گفت: قرآن را برادر کوچکی است که نهج البلاغه نام دارد. آیا برای کسی امکان دارد که مانند این برادر کوچک را بیاورد تا ما را مجال بحث از برادر بزرگ (قرآن کریم) و امکان آوردن نظیر آن باشد».^(۲)

علی علیه السلام در گفتار خود پاییند قواعد فصاحت و بلاغت نبود، بلکه سخن او خود به خود شیرین و گیرا است و قواعد فصاحت را باید از سخنان وی استخراج نمود نه این که سخن او را با قواعد فصاحت سنجید. سخنان علی علیه السلام با شور و حرارت مخصوص، حقیقت و واقعیت را بیان می‌کند. اجزاء سخنان او همه متناسب و به هم پیوسته است و جمال صورت و کمال معنی به هم مرتبطند، استدلالات آن محکم و منطقش با نفوذ و مؤثر است.

معاویه گفت: «راه فصاحت و بلاغت را در قریش کسی غیر از علی نگشود و قانون سخن را غیر از او کسی تعلیم نکرد. ادبی نامی عرب اقرار کرده‌اند که آیین دادرسی و فرمان‌نوسی از خطبه‌های او بدست آمده است. لازمه بلاغت قوت فکر وجودت ذهن است که مرد سخنور بتواند فوراً دقایق معانی را در مخزن حافظه خود حاضر کند، این قوت فکر و کثرت ذکاء در علی علیه السلام به حد اعلا وجود داشت و وقتی متوجه بغرنج ترین مطلبی می‌شد تمام زوایای تاریک آن را از فروغ اندیشه خود روشن می‌ساخت».

کلام علی علیه السلام به طوری است که ارتباط منطقی بین جمله‌های آن برقرار است، هر مطلبی که به خاطر آن حضرت خطور می‌کرد فوراً به بهترین وجهی در قالب کلمات شیوا بر زبانش جاری می‌شد و روی کاغذ نقش می‌بست بدون این که در گفتن و به وجود آوردن آن به خود زحمتی بدهد.

۱. نهج البلاغه چیست؟: ص ۲۸.

۲. همان: ص ۶۰.

علی علیه السلام در تعبیه کلام و فن سخنوری کار را به اعجاز رسانید و همه را متعجب نمود،
بنا به نقل ابن شهرآشوب عده‌ای از اصحاب پیغمبر علیه السلام در مسجد نشسته و مشغول گفتگو در
مورد مسائل علمی و ادبی بودند، در این ضمن گفته شد که حرف الف در غالب کلمات داخل
شده و کمتر کلامی گفته می‌شود که در آن حرف الف نباشد. علی علیه السلام که در آنجا حاضر بود چون
سخن آنها را شنید به پا خاست و فی الديه خطبه غرایی خواند که در حدود هفتصد کلمه بود
بدون اینکه در کلمات آن حرف الفی وجود داشته باشد، همچنین خطبه دیگری دارد که در
کلمات آن حرف نقطه‌داری وجود ندارد و چنین شروع می‌شود: «الحمد لله الملك محمود المالك
الودود و مصوّر كلٌّ مولودٍ...» که برای پرهیز از اطالة کلام از نوشتن خطبه‌های مذبور خودداری
می‌گردد.

خوراک و پوشاك علی علیه السلام

اگر علی علیه السلام را در خوراک و پوشاك با دیگران قیاس کنند، کسی رانمی توان یافت که در این
مورد همانند او باشد، زیرا خوراک آن حضرت بسیار ساده و کم و به طور کلی نان جویی بود که
سبوس آنرا پاک نمی‌کردند و در مدت خلافتش حتی مقدار سابق هم به حداقل خود رسید.
علی علیه السلام هرگز دو خورشت یکجا صرف نکرد، چنان‌که در شب شهادتش نیز به دخترش
ام‌کلثوم که برای او نان و شیر و نمک فراهم کرده بود، فرمود:

«مگر نمی‌دانی پدرت تاکنون بیش از یک غذا نخورده است؟ شیر را بردار

و همین نان و نمک کافی است!».

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

«به خدا سوگند، شیوه علی علیه السلام چنان بود که مانند بندگان غذا می‌خورد
و بر زمین می‌نشست، دو پیراهن سبلانی می‌خرید و غلامش را محیر می‌نمود
که بهترین آنها را بردارد و خود آن دیگری را می‌پوشید و اگر آستین و یا دامنش
بلندتر بود آن را قطع می‌کرد. در مدت پنج سال خلافتش آجری روی آجر
نگذاشت و طلا و نقره‌ای نیندوخت. به مردم نان گندم و گوشت می‌خورانید
و خود به منزلش می‌رفت و نان جو با سرکه می‌خورد و هرگاه با دو کار خدا پسند
رو به رو می‌شد، سخت‌ترین آنها را انتخاب می‌کرد و هزار بنده از دسترنج خود

آزاد کرد که به سبب آن دستش خاک آلود و صورتش عرق ریخته بود و کسی را
تاب و توان کردار او نبود.^(۱)

ابن جوزی می‌نویسد: روزی عبدالله بن رزین به خانه علی علی رفت و دید آن حضرت
کمی گوشت و آرد جو با آب مخلوط کرده و در کاسه‌ای می‌جوشاند! عبدالله عرض کرد:
«یا امیرالمؤمنین این چه غذایی است که شما می‌خورید؟ شما خلیفه مسلمین هستید و تمام
بیت‌المال در دست شماست و شما مجازید که به اندازه سه نوع از غذایه قوی طعام بخورید».
علی علی فرمود: «برای والی مسلمین بیش از این جایز نیست!».

عبدالله بن ابی رافع گوید: روز عید به خدمت علی علی رفت. انبانی که مهر شده بود نزدش
آوردند و در داخل آن نان جوی خشک و کوبیده بدیدم که آن حضرت از آن تناول فرمود،
عرض کرد: یا امیرالمؤمنین این انبان را برای چه مهر می‌کنید؟ فرمود: «خُفْتُ هَذَيْنِ الْوَلَدَيْنِ أَنِ
يُلَيَّنَا بِسَمَّنٍ أَوْ زَيْتٍ». انبان را برای آن مهر می‌کنم که می‌ترسم این دو فرزندم
(حسین) نان را با روغن و یا زیست نرمش کنند!

و هر وقت نان خورشی خواستی به سرکه و یانمک اكتفاء کردی و اگر از این برتر خواستی
به سبزی و یا کمی شیر شتر قناعت نمودی و گوشت بسیار کم می‌خورد و می‌فرمود: «لا تَجْعَلُوا
بُطْونَكُمْ قبورَ الْحَيَّانِ». شکم‌هایتان را گورستان حیوانات قرار مدهید.^(۲)

در کتاب ذخیره‌الملوک است که: علی علی در مسجد کوفه معتکف بود، موقع افطار عربی
نzd آن حضرت آمد. علی علی از انبان نان جو کوبیده شده درآورد و مقداری به عرب داد؛
عرب آن را نخورد و به گوشه عمامه‌اش بست و آمد به خانه حسین علی و با آنها غذا خورد
و گفت در مسجد مرد غریبی دیدم که جز این نان کوبیده جو چیزی نداشت و دلم برایش سوخت
کمی از این غذا برای او ببرم که بخورد! حسین علی گریه کردند و گفتند: او پدر ما
امیرالمؤمنین علی است که با این ریاضت با نفسش مجاهدت می‌کند.^(۳)

از سوید بن غفله نقل شده است که گفت: روزی خدمت علی علی مشرف شدم،

۱. امالی صدوق: مجلس ۴۷، حدیث ۱۴.

۲. ینایع المودة: باب ۵۱، ص ۱۵۰؛ بحار الانوار: ج ۴۱، ص ۱۲۸.

۳. ینایع المودة: باب ۵۱، ص ۱۴۷.

دیدم شیر ترشیده‌ای که بويش به مشام من می‌خورد در ظرفی جلو آن حضرت نهاده شده و قرص نان خشکیده پر سبوسی هم در دست مبارکش می‌باشد و آن نان به قدری خشک بود که آن جناب آن را با زانویش می‌شکست و در آن شیر ترشیده نرم می‌کرد و می‌خورد و به من فرمود: نزدیک بیا از این غذای ما بخور. عرض کردم: من روزه‌دار هستم. فرمود: از حبیب رسول خدا^{علیه السلام} شنیدم که هر کس روزه‌دار باشد و میل به طعامی کند و برای خدا نخورد؛ خداوند از طعام‌های بهشتی به او بخوراند و از شراب‌های آن بنوشنند.

سویدگوید: دلم بحال آن حضرت سوخت. به فضه که خادمه منزل بود، گفتم: از خدا نمی‌ترسی که سبوس جورانمی‌گیری؟ گفت: بخدا سوگند خودش دستور فرموده که سبوسش را نگرفته نان بپزم. حضرت متوجه صحبت ما شد و فرمود: به فضه چه گفتی؟ عرض کردم: به او گفتم چرا سبوس غله رانمی‌گیرد؟ فرمود: پدر و مادرم فدای رسول خدا^{علیه السلام} باد که سبوس طعامش رانمی‌گرفت و از نان گندم سه روز سیر نشد، تا خداوند او را قبض روح فرمود.^(۱)

عُدی بن حاتم نزد علی^{علیه السلام} رفت و دید آن حضرت مشغول غذا خوردن است، چون به غذای او دقت نمود دید یک کاسه آب و مقداری تکه‌های نان جوین و کمی نمک است. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین شما روزها این همه زحمت می‌کشید و شب‌ها را در عبادت خدا به سر می‌برید و غذای شما همین است. علی^{علیه السلام} فرمود: نفس سرکش را باید به ریاضت عادت داد تا طغیان نکند. آنگاه فرمود: یعنی نفس را به وسیله قناعت بیمار و ضعیف‌گردن و الا از تو بیش از استحقاقش طلب کند.^(۲)

یکی از رجال ثروتمند حلواهی پخته و مقداری از آن را به عنوان تحفه نزد علی^{علیه السلام} فرستاده بود. آن حضرت روپوش ظرف حلوا را برداشت و دید رنگ و بوی خوبی دارد، فرمود: از رنگ و بویت معلوم است که طعم خوبی هم داری ولی هیهات که من ذائقه خود را به طعم تو آشنا کنم؛ شاید در قلمرو من کسی پیدا شود که شب را گرسنه خوابیده باشد!

از احنف بن قیس روایت کردند که می‌گفت: روزی نزد معاویه بودم، چون موقع غذا شد برای معاویه سفره رنگینی چیدند که در آن انواع غذاها وجود داشت و چون معاویه مرد

۱. کشف الغمہ: ص ۴۷؛ تاریخ طبری و کتب دیگر.

۲. بحار الانوار: ج ۴۰، ص ۳۴۵.

اکولی بود در خوراک خود دقّت بیشتری می‌نمود که از نظر کم و کیف مطلوب باشد. احنف از دیدن سفره عریض و طویل معاویه گریه کرد، معاویه علت گریه را پرسید: احنف گفت: به حال علی علیه السلام گریه می‌کنم؛ زیرا روزی در خدمت او بودم موقع افطار که شد مرا در منزل خود نگه؟ داشت تا به اتفاق حسین علیه السلام افطار کنیم، چون غذای مخصوص آن حضرت را آوردند؛ دیدم اینانی است که به مهر خود او ممهور شده است. علی علیه السلام مهر از او برگرفت و تکه‌ای از آن نان خشک را با سرکه خورد و مجدداً سرکیسه را مهر کرد و به فضه داد. گفتم: مگر غیر از شما کس دیگری هم می‌تواند از این نان بخورد که اینان را مهر می‌کنید؟

علی علیه السلام فرمود: مهر این کیسه از نظر بخل و امساك نیست بلکه برای این است که در غیاب من فرزندان من این نان را به روغن یا به زیت آغشته می‌کنند و من برای اینکه آنها به احترام این مهر به آن دست نزنند سر اینان را مهر می‌کنم! معاویه گفت: راست می‌گویی ای احنف؛ احدی نمی‌تواند مثل علی علیه السلام باشد و باز کسی نمی‌تواند منکر فضیلت او باشد. لباس آن حضرت هم مناسب با خوراک او بود، شلوارش زبر و خشن و پیراهنش هم کرباس بود؛ در حالی که به غیر از شام بر تمام بلاد اسلامی فرمانروا بود.

اغلب روی خاک می‌نشست و به همین جهت ابوتراب نامیده شد. فرش خانه‌اش هم حصیر بود، کفش خود را وصله می‌زد و سایر کارهایش را هم خودش انجام می‌داد. می‌فرمود: به خدا سوگند این ردای من آنقدر وصله خورده است که از وصال آن خجالت می‌کشم.^(۱) در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف والی بصره نوشته است می‌فرماید: من که امام شما هستم به دو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفاء کرده‌ام، در صورتی که می‌توانم از جامه‌های حریر لباسی فاخر بپوشم و از عسل مصفی و مغز گندم غذای لذیذ و مقوی تناول کنم، ولی هیهات که هوی و هوس نفس بر من غلبه نماید!

«الْأَقْنَعُ مِنْ نَفِيِّي إِنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهَرِ؟».

آیا به همین قناعت کنم که گویند من امام و خلیفه هستم اما در اندوه و پریشانی فقر اش رکت نکنم؟

علی علیه السلام می‌فرمود: من در خوراک و پوشاك طوری هستم که اگر فقیر ترین مردم مرابیند

می تواند در برابر فقر و فاقه خود صبور و شکیبا باشد، زیرا وقتی امام خود را چنین بیند از وضع و حال خود راضی می شود. و باز می فرمود: من می دانم که کسی مثل من نمی تواند زندگی کند اما آیا بین امام و مأمور نباید وجه تشابهی وجود داشته باشد؟ پس تامی توانید از روش من پیروی کنید.

عدالت و حقیقت خواهی علی ﷺ

علی ﷺ مرد حق و عدالت بود و در این امر به قدری شدّت عمل به خرج می داد که فرزند دلبند خود را با سیاه حبشه یکسان می دید، آن حضرت از عمال خود بازجویی می کرد و ستمگران را مجازات می نمود تا حق مظلومین را مسترد دارند. بدین جهت فرمود: بینوایان ضعیف در نظر من عزیز و گردنکشان ستمگر پیش من ضعیفند.

حکومت علی ﷺ بر پایه عدالت و تقوی و مساوات و مواسات استوار بود و در مسند قضا جز به حق حکم نمی داد و هیچ امری ولو هر قدر خطیر و عظیم بود نمی توانست رأی و اندیشه او را از مسیر حقیقت منحرف سازد. علی ﷺ خود را در برابر خدا نسبت به رعایت حقوق بندگان مسئول می دانست و هدف او برقراری عدالت اجتماعی به معنی واقعی و حقیقی آن بود و محال بود کوچکترین تبعیضی را حتی درباره نزدیکترین کسان خود اعمال نماید. چنانکه برادرش عقیل هر قدر اصرار نمود توانست چیزی اضافه بر سهم مقرری خود از بیت المال مسلمین از آن حضرت دریابد.

به خدا سوگند اگر شب را (تا صبح) بر روی خار سعدان (که به تیزی مشهور است) به بیداری بگذرانم و مرا (دست و پاسته) در زنجیرها بر روی آن خارها بکشنند، در نزد من بسی خوش تر است از اینکه در روز قیامت خدا و رسولش را ملاقات نمایم؛ در حالیکه به بعضی از بندگان (خدا) ستم کرده و از مال دنیا چیزی غصب کرده باشم و چگونه به خاطر نفسی که باتندی و شتاب به سوی پوسیدگی برگشته و مدت طولانی در زیر خاک خواهد ماند به کسی ستم نمایم؟ به خدا سوگند (برادرم) عقیل را در شدّت فقر و پریشانی دیدم که مقدار کمی گندم (از بیت المال) شما را از من تقاضا می کرد و اطفالش را با موی های ژولیده و کثیف دیدم که صورتشان خاک آلود و تیره و گویی بانیل سیاه شده بود و (عقیل ضمن نشان دادن آنها به من) خواهش خود را تأکید می کرد و تقاضایش را تکرار می نمود و من هم به سخنانش گوش می دادم

و (او نیز) گمان می‌کرد دینم را بدو فروخته و از او پیروی نموده و روش خود را رها کرده‌ام. پس قطعه آهنی را (در آتش) سرخ کرده، نزدیک تنش بردم که عبرت گیرد، از درد آن مانند بیمار شیون و فریاد زد و نزدیک بود که از حرارت آن بسوزد (چون او را چنین دیدم) گفتم: ای عقیل مادران در عزایت گریه کنند، آیا تو از پاره آهنی که انسانی آن را برای بازیچه و شوخی گذاخته است ناله می‌کنی ولی مرا به سوی آتشی که خداوند جبار آن را برای خشم و غضبش افروخته است می‌کشانی؟ آیا تو از این درد کوچک می‌نالی و من از آتش جهنم ننالم. و شگفت‌تر از داستان عقیل آن است که شخصی (اشعت بن قیس که از منافقین بود) شبانگاه با هدیه‌ای که در ظرفی نهاده بود نزد ما آمد و (آن هدیه) حلوایی بود که از آن اکراه داشتم گوئی با آب دهان مار و یا باقی آن خمیر شده بود. بد و گفتم: آیا این هدیه است یا زکات و صدقه؟ و صدقه که بر ما اهل بیت حرام است. گفت: نه صدقه است و نه زکات، بلکه هدیه است. به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان‌های آنها است به من بدهند که خدا را درباره مورچه‌ای که پوست جوی را از آن بگیرم نافرمانی کنم هرگز نمی‌کنم. این دنیای شما در نظر من پست‌تر از برگی است که ملخی آن را در دهان خود می‌جود.

(ما لعلٰی و لعیمٰ یعنی و لذة لا تبقي).

«علی را با نعمت زودگذر دنیا و لذتی که پایدار نیست چه کار است؟».

عبدالله بن ابی رافع در زمان خلافت آن حضرت خازن بیت‌المال بود. یکی از دختران علی علیه السلام گردن‌بندی را به صورت موقت برای چند ساعت جهت شرکت در یک مهمانی عید قربان به عاریه از عبدالله گرفته بود، پس از خاتمه مهمانی که مهمانان به منزل خود رفته‌اند، علی علیه السلام دختر خود را دید که گردن‌بند مروارید بیت‌المال در گردن اوست. فی الفور بانگ زد: این گردن‌بند را از کجا بدست آورده‌ای؟ دخترک با ترس و لرز فراوان عرض کرد از ابن ابی رافع برای چند ساعت به عاریه گرفته‌ام. عبدالله گوید: امیرالمؤمنین علی علیه السلام مرا خواست و فرمود: ای پسر ابی رافع در مال مسلمین خیانت می‌کنی؟ عرض کردم: پناه بر خدا، اگر من به مسلمین خیانت کنم. فرمود: چگونه گردن‌بندی را که در بیت‌المال بود بدون اجازه من و رضایت مسلمین به دختر من عاریه داده‌ای؟

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین او دختر شما است و آن را از من به امانت خواسته که پس بدهد و من خود ضامن آن گردن بند هستم که آن را به محل خود بازگردانم. فرمود: همین امروز آن را به محلش برگردان و مبادا برای بار دیگر چنین کاری مرتکب شوی که گرفتار عقوبت من خواهی شد و اگر او گردن بند را به عاریه مضمونه نگرفته بود او لین زن هاشمیه بود که دستش را می بردیم. دخترش وقتی این سخن را شنید، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین من دختر توام، چه کسی برای استفاده از آن از من سزاوارتر است؟ حضرت فرمود: ای دختر علی بن ابیطالب هوا نفست تو را از راه حق به در نبرد. آیا تمام زن های مهاجرین در عید چنین گردن بندی داشتند؟ آنگاه گردن بند را از او گرفت و به محلش بازگردانید.^(۱)

طلحه وزییر در زمان خلافت علی علیہ السلام با اینکه ثروتمند بودند چشم داشتی از آن حضرت داشتند. علی علیہ السلام فرمود: دلیل اینکه شما خودتان را برتر از دیگران می دانید چیست؟ عرض کردن: در زمان خلافت عمر مقرّری ما بیشتر بود. حضرت فرمود: در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم مقرّری شما چگونه بود؟ عرض کردن: مانند سایر مردم. علی علیہ السلام فرمود: اکنون هم مقرّری شما مانند سایر مردم است، آیا من از روش پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم پیروی کنم یا از روش عمر؟ چون جوابی نداشتند، گفتند: ما خدماتی کرده ایم و سوابقی داریم. علی علیہ السلام فرمود: خدمات و سوابق من بنا به تصدیق خود شما بیشتر از همه مسلمین است و با اینکه فعلًا خلیفه هم هستم، هیچ گونه امتیازی میان خود و فقیرترین مردم قائل نیستم. بالاخره آنها مجاب شده و ناامید برگشتند.

علی علیہ السلام عدالت را در همه جا مستقر می کرد و از ظلم و ستم بیزاری می جست. او پیرو حق بود و هرچه حقیقت اقتضاء می کرد انجام می داد. دستورات وی که به صورت فرامین به فرمانداران شهرستان ها نوشته شده است، حاوی تمام نکات حقوقی و اخلاقی بوده و حقوق دانان جهان از آنها استفاده های شایانی برده و در مورد حقیقت خواهی آن حضرت قضاوت نموده اند.

جرجی زیدان در کتاب معروف خود (تاریخ تمدن اسلام)، چنین می نویسد: ما که علی بن ابیطالب و معاویه بن ابی سفیان را ندیده ایم، چگونه می توانیم آنها را از هم تفکیک کنیم و به میزان ارزش وجود آنها پی ببریم؟ ما از روی سخنان و نامه ها و کلماتی که از علی و معاویه

۱. بخار الانوار: ج ۴۰، ص ۳۷۷.

مانده است، پس از چهارده قرن به خوبی می‌توانیم درباره آنها قضاوت کنیم. معاویه در نامه‌هایی که به عمال و حکام خود نوشته بیشتر هدفش این است که آنها بر مردم مسلط شوند و زر و سیم بدست آورند. سهمی را خود بردارند و بقیه را برای او بفرستند؛ ولی علی بن ایطالب در تمام نامه‌های خود به فرمانداران خویش قبل از هر چیز اکیداً سفارش می‌کند که پرهیزکار باشند و از خدا بترستند، نماز را مرتب و در اوقات خود بخوانند و روزه بدارند، امر به معروف و نهی از منکر کنند و نسبت به زیرستان رحم و مررت داشته باشند و از وضع فقیران و یتیمان و قرضداران و حاجتمندان غفلت نورزنند و بداند که در هر حال خداوند ناظر اعمال آنان است و پایان این زندگی گذاشتن و گذشتن از این دنیا است.^(۱)

هیچ یک از علمای حقوق روابط افراد و طبقات را با هم و همچنین مناسبات اجتماع را با حکام دولتی مانند آن حضرت بیان ننموده‌اند، علی علیه السلام جز راستی و درستی و حق و عدالت هدفی نداشت و از دسیسه و حیله و نیرنگ برکنار بود. موقعی که به خلافت رسید و عمال و حکام عثمان را معزول نمود؛ عده‌ای از یارانش عرض کردند که عزل معاویه در حال حاضر، مقرون به صلاح نیست زیرا او مردی فتنه‌جو است و به آسانی دست از امارت شام برنمی‌دارد، علی علیه السلام فرمود: من برای یک ساعت هم نمی‌توانم اشخاص فاسد و بدین رابطه جماعت مسلمین حکمران بیسم.

گروهی کوته‌نظر را عقیده براین است که علی علیه السلام به سیاست آشنایی نداشت؛ زیرا اگر معاویه را فوراً عزل نمی‌کرد بعداً می‌توانست او را معزول کند و یا در شورای ۶ نفری عمر، اگر موقتاً سخن عبدالرحمٰن بن عوف را می‌پذیرفت خلافت به عثمان نمی‌رسید و اگر عمر و عاص را در جنگ صفين رها نمی‌ساخت به معاویه غالب می‌شد و جریان حکومت پیش نمی‌آمد و... .

سخنان و اعتراضات این گروه از مردم در بادی امر صحیح به نظر می‌رسد، ولی باید دانست که علی علیه السلام مردی کریم، نجیب و بزرگوار و طرفدار حق و حقیقت بود و او نمی‌توانست معاویه و امثال او را بر مسلمین والی نماید؛ زیرا حکومت او که همان خلافت الهیه بود با حکومت دیگران فرق داشت. حکومت الهیه با توجه به مبانی عالیه اخلاقی و فضائل نفسانی

۱. نهج البلاغه چیست؟: ص ۳۰.

مانند عدل و انصاف و تقوی و فضیلت و حکمت و امثال آنها پی ریزی شده و مصالح فردی و اجتماعی مسلمین را در نظر می‌گیرد و آنچه برخلاف حق و عدالت است در چنین روشی دیده نمی‌شود. علی ﷺ مظہر صفات خدا و نماینده او در روی زمین است و اعمالی که انجام می‌دهد باید منطبق با حقیقت و دستور الهی باشد.

سیاست و دسیسه و گول زدن شیوه اشخاص حیله‌گر و نیرنگ باز و فریبکار است برای علی ﷺ انجام این اعمال شایسته نبود نه اینکه او نمی‌توانست مانند دیگران زرنگی به خرج دهد چنانکه خود آن حضرت فرماید:

«وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةٌ بِأَدْهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْرِبُ وَ يَفْجُرُ».

«به خدا سوگند معاویه از من زیکتر و با هوش تر نیست ولکن او مکر می‌کند و مرتكب فجور می‌گردد».

و باز فرمود:

«أَوَلَّا الْتَّقَوَىٰ لَكُنْتُ أَدَهَى الْعَرَبِ».

«اگر نقوی نبود (به فرض محل من نقوی نداشتم) از تمام عرب زرنگ تر بودم».

ولی تجلی حق سراپای علی را فراگرفته بود. او حق می‌گفت و حق می‌دید و حق می‌جست و از حق دفاع می‌کرد.

درباره عدالت علی ﷺ نوشتند که: سوده دختر عماره همدانی پس از شهادت آن حضرت برای شکایت از حاکم معاویه (بسربن ارطاة) که ظلم و ستم روا می‌داشت به نزد او رفت و معاویه او را که در جنگ صفين مردم را به طرفداری علی ﷺ علیه معاویه تحریک می‌کرد، سرزنش نمود و سپس گفت: حاجت تو چیست که اینجا آمدی؟ سوده گفت: بسر اموال قبیله ما را گرفته و مردان ما را کشته و تو در نزد خداوند نسبت به اعمال او مسئول خواهی بود و ما برای حفظ نظم به خاطر تو با او کاری نکردیم. اکنون اگر به شکایت ما بررسی از تو متشرک می‌شویم والا تو را ناسپاسی کنیم. معاویه گفت: ای سوده مرا تهدید می‌کنی؟ سوده لختی سر به زیر انداخت و آنگاه گفت: خداوند درود فرستد بر روان آنکه قبری او را در برگرفت و عدالت نیز با او در آن قبر مدفون گردید.

معاویه گفت: مقصودت کیست؟ سوده گفت: به خدا سوگند او امیرالمؤمنین علی ﷺ

است که در زمان خلافتش مردی را برای اخذ صدقات به نزد ما فرستاده بود و او بیرون از طریق عدالت رفتار نمود. من برای شکایت پیش آن حضرت رفتم. وقتی خدمتش رسیدم که آن جناب برای نماز در مصلی ایستاده و می خواست تکبیر بگوید؛ چون مرا دید با کمال شفقت و مهربانی پرسید: آیا حاجتی داری؟ من جور و جفای عامل او را بیان کرد. چون سخنان مرا شنید، سخت بگریست و رویه آسمان کرد و گفت: ای خداوند قاهر قادر تو می دانی که من این عامل را برای ظلم و ستم به بندگان تو نفرستاده ام و فوراً پاره پوستی از جیب خود بیرون آورد و ضمن تو بیخ آن عامل به وسیله آیات مبارک قرآن، بدو نوشت که به محض رؤیت این نامه، دیگر در عمل صدقات داخل مشو هرچه تابه حال دریافت کرده ای داشته باش تا دیگری را بفرستم که از تو تحویل گیرد، و آن نامه را به من داد و در نتیجه دست حاکم ستمگر از تعذی و تجاوز به مال دیگران کوتاه گردید.

معاویه چون این سخن شنید به کاتب خود دستور داد که نامه ای به بسر بن ارطه بنویسد که آنچه از اموال قبیله سوده گرفته است بدانها مسترد نماید.^(۱)

باری علی علی در تمام نامه هایی که به حکام و فرمانداران خود می نوشت، همچنانکه جرجی زیدان نیز تصریح کرده راه حق را نشان می داد و عدل و داد و تقوی و درستی را توصیه می فرمود. اگر دوران حکومت آن حضرت به طول می انجامید و هرج و مرج و جنگ های داخلی وجود نداشت، بلا شک وضع اجتماعی مسلمین طور دیگر می شد و سعادت دین و دنیا نصیب آنان می گشت؛ زیرا روش علی علی در حکومت، مصدق خارجی عدالت بود که از تقوی و حقیقت خواهی او سرچشم می گرفت و برای روشن شدن مطلب به فرازهایی از عهدنامه آن جناب که به مالک اشتر نخعی والی مصر مرقوم فرموده ذیلاً اشاره می شود:

«ای مالک تو را به کشوری فرستادم که پیش از تو فرمانروایان دادگر و ستمکار در آنجا بوده اند و مردم در کارهای حکمرانان قبل می نگرند و همان سخنان را درباره تو گویند که تو در مورد پیشینیان گوئی و چون به وسیله آنچه خداوند درباره نیکان بر زبان مردم جاری می کند، می توان آنها را شناخت لذا باید بهترین ذخیره ها در نزد تو ذخیره عمل نیک باشد».

ای مالک، مهار هوی و هوست را به دست گیر و به نفس خود از آنجه برایت مجاز و حلال نیست بخل ورز که بخل ورزیدن به نفس در مورد آنچه خوشایند و یا ناخوشایند آن باشد عدل و انصاف است، قلباً با مردم مهربان باش و با آنها با دوستی و ملاطفت رفتار کن و مبادا با آنان چون حیوان درنده باشی که خوردن آنها را غنیمت داند؛ زیرا آنان دو گروهند یا برادر دینی تو آند و یا (اگر هم کیش تو نیستند) مانند تو مخلوق خدا هستند،^(۱) که از آنها لعزم شده و خطایی سر می زند و دانسته و ندانسته مرتكب عصیان و نافرمانی می شوند؛ بنابراین آنرا مورد عفو و اغماض خود قرار بده همچنانکه دوست داری که تو خود از عفو و گذشت خداوند برخوردار شوی زیرا تو ما فوق و رئیس آنها بی و آنکه تو را برآنها فرمانروا کرده ما فوق توست و خداوند نیز از کسی که تو را والی آنها نموده ما فوق و برتر است و از تو رسیدگی به کارهای آنها را خواسته و آن را موجب آزمایش تو قرار داده است.

ای مالک، مبادا خود را در معرض جنگ با خدا قرار دهی زیرا تو نه در برابر خشم و قهر او قدرتی داری و نه از عفو و رحمتش بی نیاز هستی، و هرگز از عفو و گذشتی که درباره دیگران کرده ای پشیمان مباش و به کیفر و عقوبی هم که دیگران را نموده ای شادمان مشو و به تتدخوبی و غضبی که از فرو خوردن آن در نفس خود و سعیتی بابی شتاب ممکن و نباید بگویی که به من امارت داده اند و من دستور می دهم باید اجرا نمایند؛ زیرا این روش سبب فساد دل و موجب ضعف دین و نزدیکی جستن به حوادث و تغییر نعمت هاست.

ای مالک، زمانی که این حکومت و فرمانروایی برای تو بزرگی و عجب پدید آورد به عظمت ملک خداوند که بالاتر از توست و به قدرت و توانائی او

۱. با اینکه در عصر حاضر از رعایت حقوق بشر است هنوز میان ملل متraqی دعوای نژادپرستی سیاه و سفید وجود دارد ولی علی علیه السلام در ۱۴ قرن پیش چنین امتیازاتی را موهوم شمرده و می فرماید مردم از هر کیش و طبقه ای که باشند در برابر عدالت اجتماعی برابرند گفتن چنین سخنی در چنان زمانی که کسی از حقوق طبیعی انسانی اطلاعی نداشت خود نوعی معجزه است.

نسبت به خودت بدانچه از نفس خویش بدان قوانانیستی نظر کن و بیندیش که این نگاه کردن و اندیشیدن کبر و سرکشی تو را از تندي باز دارد و آنچه در اثر عجب و کبر از عقل و خردت نایپدآگشته به سوی تو باز می‌گردد، و از اینکه خود را با خداوند در بزرگی و عظمت برابرگیری و یا خویشن را در جبروت و قدرت همانند او فرار دهی سخت بر حذر باش؛ زیرا خداوند هر گردنکشی را خوار کند و هر متکبری را پست و کوچک نماید.

ای مالک، خدارا انصاف ده و درباره مردم نیز از جانب خود و نزدیکانت و هر کسی که از زیر دستانست دوست داری با انصاف رفتار کن که اگر چنین نکنی ستمکار باشی، و کسی که به بندگان خدا استم کند خداوند به عوض بندگان با او دشمن می‌شود و خداوند هم با کسی که مخاصمه و دشمنی کند حجت و برهان او را باطل سازد و آن کس با خدار در حال جنگ است تا موقعی که دست از ستمکاری بکشد و به توبه گراید، و هیچ چیز همانند پایداری بر ستم در تغییر نعمت خدا و زود به غضب آوردن او مؤثر نیست؛ زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را می‌شود و در کمین ستمکاران است.

ای مالک، باید که از دورترین و دشمن‌ترین زبردستان نزد تو آن کسی باشد که بیش از همه در صدد عیب‌جویی مردم می‌باشد زیرا که مردم را عیوب و نقاط ضعفی می‌باشد که برای پوشانیدن آنها والی و حاکم از دیگران شایسته‌تر است، پس مبادا عیوب پنهانی مردم را که از نظر تو پوشیده است جستجو و آشکارسازی چون که تو فقط عیوبی را که آشکار است باید پاک کنی و خداوند بدانچه از نظر تو پنهان است حکم می‌کند، بنابراین تا می‌توانی زشتی مردم را پوشان تا خداوند نیز از تو آنچه را که از عیوب تو دوست داری از مردم پوشیده باشد پوشاند.

ای مالک، گره هرگونه کینه‌ای را که ممکن است مردم از تو در دل داشته باشند با حسن سلوک و رفتار خوش از دل مردم بگشای، و رشتة هر نوع انتقام و دشمنی را درباره دیگران از خود قطع کن و خود را نسبت به هر چیزی که به نظر تو درست نباشد نادان نشان ده و در گواهی نمودن گفته‌های سخن‌چین عجله

مکن زیرا که سخن‌چین هرچند خود را به نصیحت‌گویان مانند کند، خیانتکار است و در جلسه مشورت خود شخص بخیل راراه مده که تو را از فضل و بخشش بازگرداند و از فقر و نهی دستی می‌ترساند و همچنین شخص ترسو را داخل مکن که تو را از انجام کارهای بزرگ ناتوان سازد و نه حریص و طمعکار را که شدت حرص را تأم با ستمگری در نظر تو جلوه دهد؛ زیرا که بخل و جبن و حرص، غرایز مختلفی هستند که بدگمانی به خداوند آنها را گردآورد.

ای مالک، تامی توانی به پارسایان و راستان بچسب و آنها را وادار کن که در مدح تو مبالغه نکنند و به علت کار ناصوابی که کرده‌ای شادمان نگردانند، زیرا اصرار و مبالغه در مدح، انسان را خودبین و خودپسند کرده و کبر و سرکشی پدید آورد. و نباید که نیکوکار و بدکار در نزد تو به یک درجه و پایه باشند زیرا این روش، نیکوکاران را نسبت به نیکوکاری دلسرب و بی‌میل می‌کند و بدکاران را به بدکاری عادت دهد، و هر یک از آنان را بدانچه برای خود ملزم نموده‌اند الزام کن (نیکوکاران را پاداش بده و بدکاران را به کیفر رسان) و باید اقامه فرایضی که انجام آنها برای خدادست در موقع مخصوصی باشد که به وسیله آن دینت را خالص می‌گردانی، پس در قسمتی از شب و روز خود تنت را برای عادت خدا به کار بینداز و بدانچه بوسیله آن به خدا نزدیکی جویی کاملانه و فاکرده و آن را بدون عیب و نقص انجام ده؛ اگرچه این کار بدن تو را به رنج و تعب افکند.

و موقعی که با مردم به نماز جماعت برخیزی نه مردم را متفرق کن و نه نماز را ضایع گردان (با طول دادن رکوع و سجود و قنوت مردم را خسته مکن و در عین حال از واجبات نماز هم چیزی فرو مگذار تا موجب تباهی آن نشود؛ یعنی فقط به ادائی واجبات نماز به طرز صحیح پرداز) زیرا در میان مردم کسانی هستند که علیل و بیمار بوده و یا کارهای فوری دارند.

ای مالک، از خودبینی و خودخواهی و از اعتماد به چیزی که تو را به خودپسندی وادار کند و از اینکه بخواهی دیگران تو را زیاد بستایند سخت پرهیز؛ زیرا این صفات زشت از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان است که بوسیله

آنها هرگونه نیکی نیکوکاران را باطل و تباہ سازد، و بپرهیز از اینکه در برابر نیکی و احسانی که به مردم زیر فرمان نموده‌ای آنان متنی نهی و یا کاری را که برای آنها انجام داده‌ای، باری افتخار آن را بزرگ شماری و زیاده از حد جلوه دهی و یا وعده‌ای به آنان دهی و وفا نکی، زیرا که متن نهادن احسان را باطل می‌کند و کار را بزرگ و انمود کردن نور حق را می‌برد و خلف وعده در نزد خدا و مردم موجب خشم و دشمنی است. چنانکه خدای تعالی فرماید: «خداؤند سخت دشمن دارد اینکه بگویید آنچه را که نمی‌کنید».

و از تعجیل و شتابزدگی در انجام کارها پیش از رسیدن موقع آنها و یا سخت کوشیدن در هنگام دسترسی بدانها و یا از لجاجت و سیزگی در کاری که راه صحیح آن را ندانی و همچنین از سستی به هنگامی که طریق وصول بدان روشن است بپرهیز، پس هر چیزی را به جای خود بنه و هر کاری را بجای خوبیش بگذار.

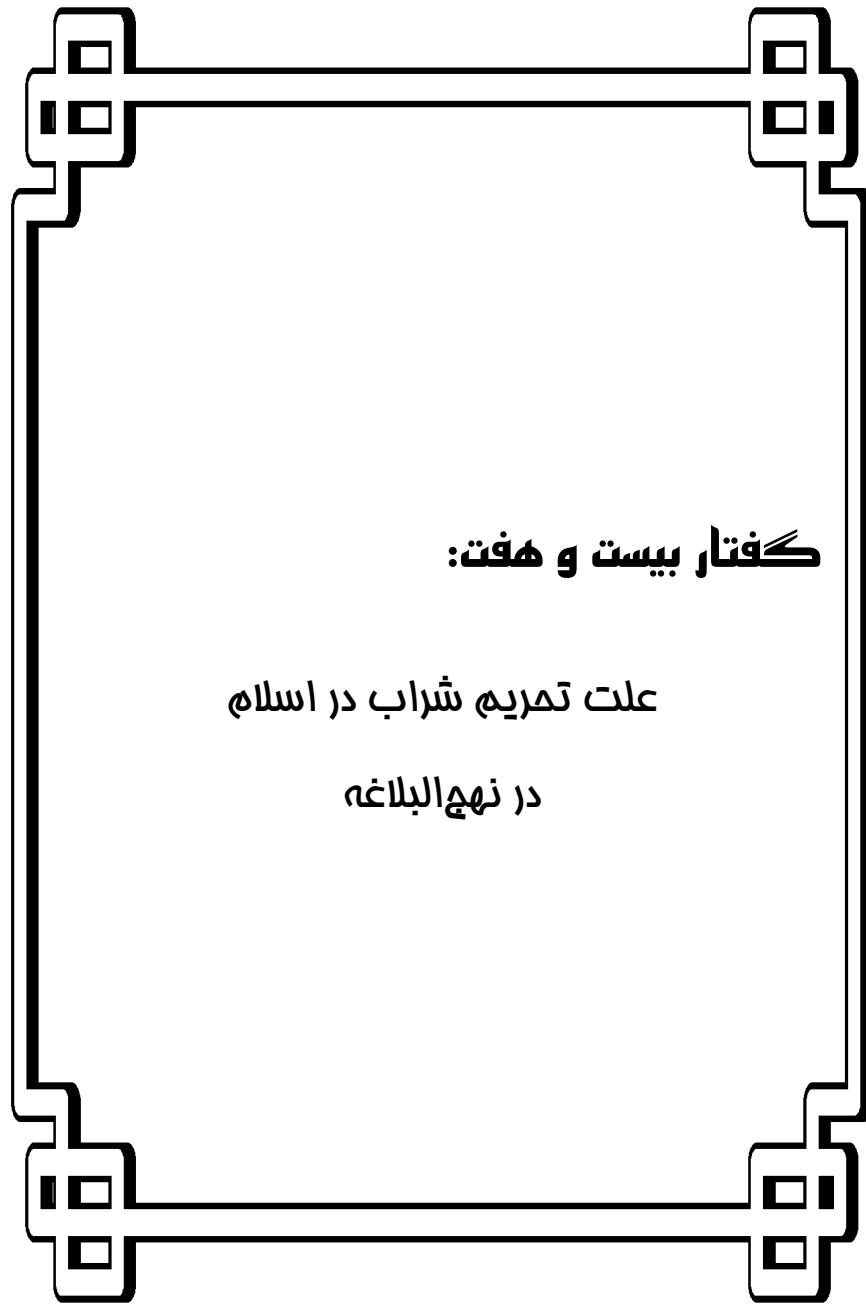
و بر تو واجب است که آنچه بر پیشینیان گذشته مانند احکامی که به عدل و داد صادر کرده و یا روش نیکی که به کار بسته‌اند و یا حدیثی که از پیغمبر ﷺ که نقل نموده و یا امر واجبی که در کتاب خدا بدان اشاره شده و آنها انجام داده‌اند به یاد آری و آنگاه بدانچه از این امور مشاهده کردی و آنچه در این عهدنامه به تو سفارش کردم کوشش نمایی و من با این پیمان حجت خود را بر تو محاکم نمودم تا موقعي که نفس تو به سوی هوی و هوس بستا بد، عذر و بهانه‌ای نداشته باشی (گرچه) به جز خدای تعالی هرگز کسی از بدی نگه نمی‌دارد و به نیکی توفیق نمی‌دهد، و آنچه رسول خدا ﷺ در وصایای خود به من تأکید فرمود ترغیب و کوشش در نماز و رکات و مهربانی بر بنده‌گان و زیرستان بود. من نیز عهدنامه خود را که به تو نوشتیم با قید سفارش آن حضرت خاتمه می‌دهم و لاَ حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ العَظِيمِ.

به طوری که ملاحظه می‌شود تمام دستورات علی علیه السلام از تقوی و عدالت و حقیقت خواهی، و عطوفت و مهربانی او نسبت به مردم حکایت می‌کند و این دستورات تنها برای مالک نبود؛ بلکه برای کلیه حکام خود فرامینی مشابه دستورات گذشته صادر فرموده است.

گفتار بیست و هفت:

علت تمدیح شراب در اسلام

در نهضه البلاغه



«فِيمَا نَاجَى اللَّهُ عَزَّوَجَّلَّ بِهِ مُوسَىٰ لِلَّهِ: يَا مُوسَىٰ! مَا تَنْقَرِبُ إِلَى الْمُتَقَرَّبَوْنَ بِمَكْلِ
الْوَرَعِ عَنْ حَارِمٍ فَأَنِّي أَبِي هُمْ عَدَنٍ لَا أُشِرِّكُ مَعَهُمْ أَحَدًا».^(۱)
در آنچه خدای عزوجل بدان با موسی رازگفت این بود که: ای موسی هیچ کس
به من تقریب نجست به مانند خودداری از محramات من که من به آنها مباح کنم
بهشت های عدن را و کسی را با آن شریک نکنم».

درباره شراب و تمام مسکرات چهار آیه نازل شده. خداوند تعالی تدریجاً حرمت آن را
به مردم بیان فرموده:

﴿وَ مِنْ تَمَرَاتِ التَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَخَذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْفًا حَسَنًا.
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَا يَهُ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾.^(۲)

«از میوه های درختان خرما و انگور مسکرات (نایاک) و روزی خوب و پاکیزه
می گیرید. در این سخن، نشانه ای روشن است برای جمعیتی که اندیشه می کنند». خداوند از میوه های درختان نخل و انگور، غذای پربرکتی نصیب شما ساخت که گاه آن را به صورت زیان بار درمی آورید و از آن شراب می سازید و گاه رزق پاک و پاکیزه از آن می گیرید.

«سکر» اگرچه در لغت معانی مختلفی دارد ولی در اینجا به معنی مسکرات و مشروبات الكلی است و معنی مشهور آن همین است. روشن است که قرآن در این آیه هرگز اجازه شراب سازی از خرما و انگور را نداده بلکه با توجه به این که مسکرات را در مقابل رزق حسن

۱. اصول کافی: ج ۴، ص ۲۴۵.

۲. سوره نحل: آیه ۶۷.

قرار داده اشاره کوتاهی به تحریم خمر و نامطلوب بودن آن نموده است، بنابراین نیاز به این نداریم که بگوییم این آیه قبل از نزول تحریم شراب نازل شده و اشاره‌ای به حلال بودن آن است؛ بلکه به عکس آیه اشاره به حرام بودن آن می‌کند و شاید اولین اختصار در زمینه تحریم خمر باشد. در حقیقت‌گویی در یک جمله معتبره و در میان پرانتز قرآن مجید می‌خواهد ضمن بر شمردن نعمت‌های الهی به سوء استفاده از آن اشاره نیز کند.^(۱)

راغب در مفردات گفته: سُكْرَ بِهِ ضَمْهَ سِينَ) آن حالتی را گویند که عارض بر انسان و عقل انسان می‌شود، و میان عقل آدمی و خود او حایل می‌گردد. (سُكْرَ بِهِ فَتْحَهَ سِينَ وَ كَافَ) آن چیزی است که برای آدمی سُكْرَ می‌آورد و ظاهراً اصل در معنای این کلمه زوال عقل به خاطر استعمال چیزی است که عقل را زایل می‌کند و بقیه معانی به طور استعاره یا توسع از آن معنا گرفته شده، این آیه شریفه نمی‌خواهد بفرماید مسکرات حلال و مباح است و حتی نمی‌خواهد بگوید کار خوبی می‌کنید که از میوه‌های نامبرده مسکر می‌گیرید، بلکه ممکن است بگوییم دلالت بر زشتی این کار دارد؛ چون شراب گرفتن را در مقابل اتخاذ رزق خوب قرارداده تا بفهماند شراب رزق حسن نیست.^(۲)

﴿إِجْسَابُوا الْخَمْرَ فَإِنَّهَا مِفْتَاحٌ كُلِّ شَرٍ﴾.^(۳)

«از شراب بپرهیزید که کلید تمام بدیهاست».

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا أَثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَ أَنْهُمْ أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنِيقُونَ قُلِ الْعَفْوُ كَذَالِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لِعَلَّكُمْ تَتَكَبَّرُونَ﴾.^(۴)

«یا محمد از تو درباره حرام شدن شراب و قمار سؤال می‌کنند، بگو در شراب و قمار گناه بزرگی است با وجود گناه در آنها برای مردم منفعت دنیا هم هست (منفعت شراب لذت بردن و به طرب آمدن و با خوش صورتان مجالست کردن

۱. تفسیر نمونه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳: ج ۱۱، ص ۲۹۰ - ۲۹۱.

۲. تفسیر المیزان، انتشارات محمدی: ج ۱۹، ص ۱۷۵ - ۱۷۷.

۳. سخنان پیامبر، ترجمه سید حسن الهامی، انتشارات پیک فرهنگ.

۴. سوره بقره: آیه ۲۱۹.

می باشد و منفعت قمار هم این است که شخص برندۀ از دست دیگری مالش را خارج کرده مفاخته می نماید و شاد می شود. فایده شراب و قمار اینهاست، اینها هم چیزهایی است که فانی می شوند) ولی گناه آنها نزد خداوند تعالی از منفعت آنها بزرگتر است. شخص عاقل منفعت کم دنیا را به عذاب شدید آخوند اختیار نمی کند».

همین که این آیه نازل شد شراب و قمار را یک عده ترک کردند ولی جماعت دیگر به علت عدم صراحة در آیه به شراب خواری و قمار باقی ماندند، تا اینکه آیه شریفه سوره مائدۀ نازل شد.

شان نزول آیه

گروهی از اصحاب خدمت پیغمبر آمدند. عرض کردند حکم شراب و قمار که عقل را زائل و مال را تباہ می کند بیان فرمایید. در این هنگام آیه فوق نازل شد.

خمر به معنی پوشش و هر چیزی که چیز دیگر را پوشاند و مخفی کند «خمار» گویند. ولی در اصطلاح شرع به هر مایع مسکر (مست کشته) خمر گفته می شود. خواه از انگور گرفته شده باشد و یا از کشمش یا خرما و هر نوع مشروب الکلی؛ البته استعمال واضح خمر برای مایعات مسکر به علت تناسبی است که بین معنی لغوی آن (پوشیدن) با این معنی وجود دارد. زیرا این مایعات به جهت مستی که ایجاد می کنند روی عقل پرده‌ای می افکنند و نمی گذارند بدرا از خوب و زشت را از زیبا تمیز دهند.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَ إِنَّهُمْ مَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهَا﴾.

«خداوند در این قسمت از آیه تحریم خمر را آمیخته با نرمش و مدارا بیان فرموده است و به پیامبر خویش دستور می دهد که در پاسخ آنها بگو این دو کار گناهی است بزرگ؛ اگرچه فایده‌هایی هم برای مردم دارد اما زیان گناه آنها بیشتر از سود آنهاست و نفع آن در برابر زیان آن بسیار ناقص و اندک است و هیچ انسان عاقلی به خاطر آن نفع کم به این همه زیان تن در نمی دهد».

اثم چیست؟ به آن حالتی گفته می شود که در روح و عقل انسان بوجود می آید و او را از

رسیدن به نیکی‌ها و کمالات باز می‌دارد و با توجه به این نکته معنی آیه چنین می‌شود.
خمر باعث می‌شود که ضررها بسیاری به جان و جسم انسان وارد شود.

زيان‌های نوشابه‌های الکلی

۱) اثر الکل در عمر: یکی از دانشمندان مشهور غرب اظهار می‌دارد که هرگاه از جوانان ۲۱ ساله تا ۲۳ ساله معتاد به مشروبات الکلی ۵۱ نفر بمیرند، در مقابل از جوان‌های غیرمعتاد ۱۰ نفر هم تلف نمی‌شوند. کسانی که مشروبات الکلی مصرف می‌کنند ۲۵ الی ۳۰ درصد عمر کوتاه‌تری نسبت به انسان‌هایی که مشروبات مصرف نمی‌کنند دارند.

۲) اثر الکل در نسل: کسی که در حین انعقاد نطفه مست است ۳۵ درصد عوارض الکلیسم حاد را به فرزند خود منتقل می‌کند و اگر زن و مرد هر دو مست باشند صد درصد عوارض حاد در بچه ظاهر می‌شود.

۳) اثر الکل در اخلاق: در شخص الکلی، عاطفة خانوادگی و محبت نسبت به زن و فرزند ضعیف می‌شود. بطوریکه مکرر دیده شده که پدرانی فرزندان خود را با دست خود کشته‌اند.

۴) زیان‌های اقتصادی مشروبات الکلی: یک روانپژوه مشهور می‌گوید: متأسفانه حکومت‌ها حساب منافع و عایدات مالیاتی شراب را می‌کنند، ولی حساب بودجه‌های هنگفت دیگری را که صرف ترمیم مفاسد شراب می‌شود، نکرده‌اند، اگر دولت‌ها حساب‌های ازدیاد بیماری‌های روحی را در اجتماع و خسارت‌های جامعه منحظر، و اتلاف وقت‌های گران‌بها، و تصادفات رانندگی در اثر مستی، و فساد نسل‌های پاک، و تنبی و بی‌قیدی و بیکاری، و عقب‌ماندن فرهنگ و زحمات و گرفتاری‌های پلیس و پرورشگاه‌ها جهت سرپرستی اولاد الکلی‌ها و بیمارستان‌ها و تشکیلات دادگستری برای جنایات آنها و زندان‌ها برای مجرمین؛ حساب اقتصادی آن را بکنند، می‌بینند در برابر این‌ها نفع اقتصادی آن هیچ است. و این تنها ضرر مالی است و ضررها بسیاری که از قبیل افسردگی‌ها، از هم پاشیدن خانواده‌ها و آرزوهای برباد رفته که قابل مقایسه با پول نیست.^(۱)

کلمه «خمر» به طوری که از لغت استفاده می‌شود به معنای هر مایع مست کننده است که

۱. تفسیر نمونه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه: ج ۲، ص ۱۲۴ الی ۱۲۶.

اصلًا به این منظور درستش می‌کنند و در اصل در معنایش (پوشیدن است و اگر مسکر را خمر و پوشاننده خوانندن) بدین جهت است که عقل را می‌پوشاند و نمی‌گذارد میان خوب و بد، خیر و شر را تمیز دهد. و خمر به معنای مسکر در عرب تنها در شراب انگور و خرما و جو استعمال می‌شود؛ چون غیر این چند قسم مسکری نمی‌شناختند.

اما می‌گساری مضرات فراوانی دارد که در تمام جنبه‌های اجتماعی، جسمانی، روحی، شخصیتی انسان، تأثیرات سوء و مضرات فراوانی را بر جای می‌گذارد که چند نمونه از آن بیماری‌های روده، معده، کبد و شش وغیره است... و مضرات ظاهری آن به صورت نایینایی، از بین رفتن حسن چشایی وغیره... ظاهر می‌شود که پزشکان حاذق تأییفات زیادی در مورد مبتلایان به مرض‌های مهلکی خبر می‌دهند که از این سم مهلک ناشی می‌شود.

مضرات اخلاقی شراب که باعث از بین رفتن تمام مقدسات انسانی می‌شود و کمتر حالی است که انسان در حالت مستی از انجام آن اباء داشته باشد و کمتر جنایتی است که در جهان مالامال از جنایت رخ می‌دهد که شراب و حالت مستی در آن نقشی نداشته باشد. بلکه مستقیم یا غیرمستقیم نقش دارد.

و اما ضررهاي عقلی اش این است که عقل را زایل می‌کند و تصرفات عقل را نامنظم می‌سازد و مجرای ادرارک را در حال مستی و خماری تغییر می‌دهد و این قابل انکار نیست و بدترین گناه و فساد همین است و چون بقیه فسادها هم از اینجا شروع می‌شود اسلام اساس احکام خود را تحفیظ عقل قرار داده و با روش علمی و عقلی مردم را حفظ کند و اگر از شرب خمر نهی کرد چون در میان تمام اعمال ویرانگرترین عمل بر روی عقل است و جزء اعمالی است که حکومت عقل را باطل می‌سازد و باعث ترویج مستی و دروغ می‌شود، انسانیت را تهدید می‌کند، بنیان سعادت او را منهدم می‌سازد و این فخر برای دین مبین اسلام است که زیربنای احکام خود را عقل قرار داده و از پیروی هوای نفس که دشمن عقل است نهی فرموده است.^(۱)

«مَنْ شَرِبَ حَمَرًا خَرَجَ نُورُ الْإِيمَانِ مِنْ جَوْفِهِ». ^(۲)

«هر که شراب بنوشد نور ایمان از درون وجودش بیرون می‌رود».

۱. تفسیر المیزان، انتشارات دارالعلم: ج ۳، ص ۲۱۹.

۲. سخنان پیامبر، ترجمه سید حسین الهامی، انتشارات پیک فرهنگ.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾.^(۱)

«ای کسانی که ایمان آور دید در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می گویید (چه می کنید)»

از آیه فوق، حکم اسلامی استفاده می شود. تحریم نماز به حالت مستی یعنی افراد مست نمی توانند مشمول اداء نماز شوند و نماز آنها در این حالت باطل است و فلسفه آن روشن است زیرا نماز گفتوگوی بندۀ با خالق خویش است و باید در نهایت هوشیاری باشد ولی فرد مست از این مرحله دور و بیگانه است. ممکن است در این جا کسانی سؤال کنند که آیا مفهوم آیه فوق این نیست که نوشیدن مشروبات الکلی فقط در صورتی ممنوع است که تا زمان نماز حالت آن باقی مانده باشد.

اصولاً برای از بین بردن مفسدۀ اجتماعی و اخلاقی که محیط به طور عمیق به آن آلوده شده بهترین روش، روش تدریجی است افراد را تدریجاً آماده و سپس حکم نهایی اعلام گردد. آیه فوق به هیچ وجه نوشیدن خمر را اجازه نداده بلکه تنها در مستی در هنگام نماز سخن گفته و در مورد سایر موارد سکوت اختیار کرده. البته با توجه به اینکه اوقات پنج گانه خصوصاً در آن زمان که نماز معمولاً در پنج وقت انجام می شد فاصلۀ چندانی با هم ندارند و خداوند نماز در کمال هوشیاری را می خواهد، لازمه اش مصرف نکردن مشروبات الکلی در بین نماز هاست؛ زیرا اگر نوشیده شود غالباً حالت مستی تا نماز بعدی وجود دارد بنابراین این حکم شبهه یک تحریم همیشگی و مستمر است.^(۲)

یعنی خواندن نماز به غیر از حالت کاملاً هوشیار، ممنوع است چه در حالت مستی یا در حالت باقی مانده از خواب؛ حتی وقتی که انسان مريض است و توجه کمی دارد نماز نخواند زیرا در وی اثر ضعيفی از حالت فوق وجود دارد.^(۳)

۱. سوره نساء: آیه ۴۳.

۲. تفسیر نورالتحلیل: ج ۱، ص ۴۸۳؛ تفسیر ترجلی: ج ۳، ص ۱۷۷۱.

۳. تفسیر نمونه: ج ۳، ص ۳۹۵ و ۳۹۷.

از امام باقر علیہ السلام نقل شده که ایشان فرمود:

«در حالتی که کسل هستید یا چرت آلود یا سنگین، مشغول نماز نشوید زیرا خداوند مؤمنان را از نماز خواندن در حال مستی نهی کرده است». ^(۱)

با آنکه منظور آن است که بفهماند در حال نماز که متوجه ساحت کبریا و عظمت هستید و با خدای عالمیان سخن می‌گویید سزاوار نیست مست و بی خرد از می نابکار باشید و ندانید چه می‌گویید. ^(۲)

«الْحَمْرُ أُمُّ الْخَبَائِثِ فَمَنْ شَرِبَهَا لَمْ تُقْبَلْ صَلَاتُهُ أَرْعَيْنَ يَوْمًا فَانْمَاتَ وَهِيَ فِي بَطْنِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».

«شراب، مادر تمام ناپاکی هاست و هر کس بنوشد، چهل روز نمازش پذیرفته نیست و اگر بمیرد در حالی که شراب در شکم اوست همچون مردم دوران جاهلیت، بی دین، مرده است».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْحَمْرَ وَالْمُبَيِّرَ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَرْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَإِذَا جَنَاحْتُمُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْتُكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبُصْصَاءَ فِي الْحَمْرِ وَالْمُبَيِّرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهُنَّ أَنْتُمْ مُمْتَهِنُونَ». ^(۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید، شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (که یک نوع بخت‌آزمایی بود) پلیدند و از عمل شیطانند، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید. شیطان می‌خواهد در میان شما به وسیله شراب و قمار عداوت ایجاد کند و شما را از ذکر خدا و از نماز باز دارد. (با این همه زیان و فساد و با این نهی اکید) خودداری خواهید کرد؟^(۴).

۱. تفسیر نور النّقیلین: ج ۱، ص ۴۸۳.

۲. تفسیر المیزان: ج ۸، ص ۲۰۲.

۳. سوره مائدہ: آیه ۹۰ و ۹۱.

شأن نزول این آیه در میان شیعه و سنی مختلف است که تقریباً با یکدیگر شباهت دارد این آیه درباره سعد بن واقع نازل گردید که می‌گوید مردی از انصار غذایی تهیه کرده بود و مارا دعوت کرد و علاوه بر صرف غذا شراب نوشیدند و این قبل از تحریم شراب بود هنگامی که مغز آنها از شراب گرم شد، شروع به گفتن افتخارات خود کردند کم کم کار بالا گرفت تا اینکه یکی از آنها استخوان شتری را برداشت و برینی من کویید و آن را شکافت. من ماجرا را به پیامبر گفتم و سپس این آیه نازل شد.^(۱)

چنین نقل شده است که «عمر علاقه شدید به نوشیدن شراب داشت.^(۲) دعا می‌کرد و می‌گفت خدایا بیان روشنی در مورد شراب برای ما بفرما، هنگامی که آیه ۲۱۹ سوره بقره نازل شد پیامبر آیه را برای او می‌خواند ولی او باز همان دعا را کرد تا این که آیه ۹۰ و ۹۱ سوره مائدہ که صراحة فوق العاده‌ای در این موضوع دارد، نازل شد و پیامبر آن را برای عمر قرائت کرد و او این جمله را بعد از شنیدن آیه گفت از نوشیدن شراب خودداری می‌کنم، خودداری می‌کنم.^(۳)

همانطور که در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۳۹۶ ذکر شده، شرابخواری در زمان جاهلیّت رواج فراوانی داشته است تا آنجاکه بعضی مؤرخان می‌گویند: «عشق عرب جاهل در سه چیز است: شعر و شراب و جنگ!» و حتی در روایات آمده که، تحریم شراب آن چنان سنگین بود که آنها می‌گفتنند: «بیچ حکمی برای ما سنگین تر از تحریم شراب نبود». ^(۴) جالب توجه این که آیه با تعبیرات گوناگونی ممنوعیّت این کار را مورد تأکید قرار داده است:

۱) آیه با خطاب «بِإِيمَانِ الَّذِينَ آمَنُوا» شروع شده، اشاره به اینکه مخالفت با این حکم، با روح ایمان سازگار نیست.

۲) بعد از آن، کلمه «إِنَّا» که برای حصر و تأکید است به کار رفته است.

۱. تفسیر در المنشور.

۲. تصریح تفسیر فی ظلال: ج ۳، ص ۳۳.

۳. تفسیر المناج: ج ۷، ص ۵۰.

۴. تفسیر المناج: ج ۷، ص ۵۶.

(۳) شراب و قمار هم ردیف انصاب^(۱) (بتهایی که شکل خاصی نداشته و تنها قطعه سنگی بودند)، ذکر شده و نشان می‌دهد خطر شراب به قدری زیاد است که در ردیف بت پرستی قرار گرفته به همین دلیل در روایتی از پیامبر چنین آمده است:

شَارِبُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ الْوَثْنِ.^(۲)

«شرابخوار مانند بت پرست است».

در انگلستان در مقابل هر ۲۲۴۹ دیوانه الكل، فقط ۵۳ دیوانه به علل دیگر وجود داشته است.^(۳)

وَ ائْرُكْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ.^(۴)

«ترک کن باده‌نشی را برای سلامت خرد».

أَوَّلُ مَا نَهَانِي عَنْهُ رَبِّي بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوَّلَيْنِ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ مُلَاحَاهُ الرَّجَالِ.^(۵)

«اوین چیزی که پس از بت پرستی، پروردگارم آن را نهی کرده شرابخواری و بدگویی مردان به یکدیگر است».

۱. تفسیر نموه: ج ۴، ص ۲۶۰.

۲. تفسیر طبری: ج ۸، ص ۳۱؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۱، ص ۶۶۹؛ از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

۳. سمپوزیوم الكل: ص ۶۵.

۴. نهج البلاغه، ترجمه محمد بهشتی، انتشارات شهریور: حکمت ۲۵۲.

۵. سخنان پیامبر، ترجمه حسین الهامی، انتشارات پیک فرهنگ.

کفتار بیست و هشت :

وجوب زکات در ذهن البلاغه



دین اسلام برای تأمین احتیاجات عمومی مردم درآمدی را پیش‌بینی کرده است که «زکات» نام دارد. زکات و خمس از واجبات مالی اسلام هستند. (البته اسلام در بسیاری موارد مستحب دیگر کمک‌های مالی را توصیه کرده است). پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«خدا به اندازه نیازمندی‌های مردم فقیر، در مال ثروتمندان حقی قرار داده

است. آنها باید این حق را پردازند تا نیازهای عمومی مردم بطرف شود». ^(۱)

اسلام، دینی اجتماعی است و سعادت فرد را از سعادت جامعه جدا نمی‌داند.

در جامعه‌ای که فقر گریبان عده زیادی از مردم را گرفته باشد، فرد مسلمان نباید نسبت به این نابرابری اجتماعی بی‌اعتنای باشد و نباید تصوّر کند که می‌تواند فقط با عباداتی مانند نماز و روزه، به رستگاری برسد زیرا رسیدگی و توجه به خلق خدا نیز، عبادت است.

کمک به نیازمندان به اندازه‌ای مهم است که در قرآن، در موارد بسیار، «دادن زکات»

که سبب بهبود وضع اقتصادی جامعه و کاهش فقر می‌شود، در ردیف «برپاداشتن نماز» ذکر شده و این دو عبادت کنار هم و با هم توصیه شده است.

«کسانی که خود، غرق در ناز و نعمتند و دایمًا ثروت خود را بیشتر و بیشتر

می‌کنند و در فکر محرومان و بیچارگان نیستند، از اسلام به دورند». ^(۲)

۱. فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی، سال دوم دوره راهنمایی: ص ۱۰۵.

۲. درس‌هایی از قرآن، سال سوم نظام جدید آموزش متوسطه: ص ۳۶.

پایه‌های اسلام

۱) امام باقر علیه السلام فرمود:

«بُنِيَّ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجَّ وَالصُّومِ وَالوَايَةِ».
 «اسلام روی پنج پایه نهاده شده: نماز و زکات و روزه و حج و ولایت؛ و چنان
 که برای ولایت (در روز غدیر خم یا در عالم میثاق) فریاد زده شد، برای هیچ
 چیز دیگر فریاد زده نشد».

۲) عجلان گوید:

«به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مرا بحدود ایمان آگاه فرما. فرمود: گواهی
 دادن به اینکه شایسته پرستشی جز خدا نیست و اینکه محمد رسول خداست
 و اقرار نمودن به آنچه او از جانب خدا آورده و نمازهای پنجمگانه و پرداخت
 زکات و روزه ماه رمضان و حج کعبه و دوستی ولی ما و دشمنی با دشمن ما
 و همراه بودن بار استگویان». چنانچه خدای تعالی فرمود: «با راستگویان همراه
 باشید». ^(۱)

۳) امام باقر علیه السلام فرمود:

«اسلام روی پنج پایه نهاده شده: نماز و زکات و روزه و حج و ولایت.
 و به چیزی مانند ولایت فریاد زده نشد، مردم آن چهار را گرفتند و این یعنی
 ولایت را رها کردند».

۴) امام صادق علیه السلام فرمود:

«پایه‌های احراق اسلام سه چیز است: نماز و زکات و ولایت، هیچ یک از آنها
 جز به همراه دو تای دیگر درست نباشد (پیدا است که نماز و زکات بدون ولایت
 مقبول نباشد)».

۵) امام باقر علیه السلام فرمود:

«بنای اسلام روی پنج چیز است: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت».

زراره گوید به حضرت عرض کردم: کدامیک از این‌ها برتر است؟ فرمود: ولايت برتر است. زیرا ولايت کلید آنهاست و شخص والی دلیل و راهنمای آنهاست. (ائمه علیهم السلام راهنمای نماز و زکات و حج و روزه می‌باشند و این اعمال بدون راهنمای آنها درست نیست) عرض کردم: سپس کدامیک برتری دارد؟ فرمود: نماز. رسول خدا علیه السلام فرمود: نماز ستون دین شمامست. عرض کردم: پس از آن کدامیک برتری دارد؟ فرمود: زکات، زیرا خدا زکات را همدوش نماز قرار داده و نماز را پیش از زکات ذکر نموده است و رسول خدا علیه السلام فرمود: «زکات گناه را می‌برد. عرض کردم: پس از آن کدامیک برتری دارد؟ فرمود: حج، خدای عزّوجلّ می‌فرماید: برای خدادست بر مردم زیارت خانه کعبه آنها که بدان راه توانند یافتد و هر که کفر ورزد، خدا از جهانیان بی‌نیاز است».

ورسول خدا علیه السلام فرمود: «یک حج پذیرفته از بیست نماز نافله بهتر است و هر که گرداین خانه طوافی کند که هفت طوفش را بشمارد (تاکم و زیاد نشود) و دور گرعت نمازش را نیکوگزارد خدا او را بیامرزد، و راجع به روز عرفه و مزدلفه چه مطالبی فرموده است (که همه می‌دانند، مانند ثواب‌های بسیاری که برای عبادت در این دو روز بیان فرموده و نیز فضیلت وقوف به عرفات و مشعر را). عرض کردم: پس از این کدام است؟ فرمود: روزه. عرض کردم: چرا روزه آخر همه این‌ها قرار گرفت؟ فرمود: رسول خدا علیه السلام فرموده است: روزه سپر آتش دوزخ است، سپس فرمود: برترین چیزها آن است که چون از دست رفت، توبه کردن از آن پذیرفته نیست، جز آنکه برگردی و عین آن عمل را به جا آوری، و نماز و زکات و حج و ولايت، جز انجام دادن خود آنها، چیزی دیگری جای آنها را نمی‌گیرد، ولی روزه (ماه رمضان) اگر از تو فوت شود یا تقصیری در آن روا داری یا مسافرت کنی، در ایام غیر رمضان به جا می‌آوری و آن گناه را با صدقه دادن و قضا کردن جبران می‌کنی. ولی هیچ یک از آن چهار، چیز دیگری جایگزینش نشود.^(۱)

در قرآن ۲۸ بار نماز و زکات با هم ذکر شده است این نشانه آن است که بعد عبادی و اقتصادی در زندگی مسلمانان با هم مطرح است و عبادت خدا باید قرین کمک به بینوایان

۱. اصول کافی، تأليف ثقة الإسلام کلینی: ص ۲۹.

و نیازمندان باشد، یکی از این‌ها به تنها‌ی زینت نیست؛ نماز بی‌زکات قبول نمی‌شود.^(۱)

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاءَ فَقِيرٌ إِلَّا مَا مُتْعَزِّزٌ بِهِ غَنِّيٌّ وَ اللَّهُ تَعَالَى سَائِلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ». ^(۲)

«خداؤند سبحان، روزی فقیران را در اموال ثروتمندان معین و واجب کرده

و هیچ فقیری گرسنه نمی‌ماند مگر به علت آنکه ثروتمندی از حق او به نوایی

رسیده؛ و خداوند، ثروتمندان را در این کار، بازخواست خواهد کرد».

در اقتصاد اسلامی، مالکیت خصوصی تصویب و تأیید شده تا مردم برای کار و تولید و نگاهبانی و نگاهداری اموال خود، انگیزه داشته باشند. تأیید مالکیت خصوصی در نظر اول به سود اشخاص و افراد است، اما چون نیک بنگریم تصدیق خواهیم کرد که در واقع به سود اقتصاد کل جامعه است. ورشکستگی اقتصادی کشورهای کمونیست و برچیده شدن بساط مارکسیسم، ثابت کرد که مبارزه با مالکیت خصوصی، مبارزه با رونق اقتصادی است.

اما مالکیت خصوصی، اگر افسار گسیخته و بی‌قید و شرط باشد موجب ابانته شدن ثروت جامعه در دست ثروتمندان و فقیرتر شدن فقیران خواهد شد. اسلام، در عین حال که مالکیت خصوصی را اجازه داده، از راه‌های مختلف با اختلاف طبقاتی و تجمع ثروت در دست یک اقلیت محدود، مبارزه کرده است. یکی از این راه‌ها برقراری مالیات‌هایی مانند زکات و خمس است.^(۳)

زکات در نماز، عبادت در عبادت

پاسخ این است که این عبادت در عبادت بوده است. کار شخصی و مطلبی مربوط به خود

حضرت علی علیه السلام نبوده که با توجه به خداوند، منافات داشته باشد.

۱. پیش اسلامی ۶، سال دوم نظام جدید آموزش متوسطه: ص ۱۰۵.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار: شماره ۳۲۸.

۳. درس‌هایی از قرآن ۳، سال سوم نظام جدید آموزش متوسطه: ص ۳۶ و ۳۷.

اما مسأله استغراق تام در نماز به طوری که چیزی جز خدا را در نظر نداشته باشد، باید دانست که نمازهای حضرت علی علیہ السلام یکنواخت نبوده است. نمازهای واجب و مستحب آن حضرت، مختلف بوده است آن استغراق تام و توجه کامل در همه نمازها نبوده، لذا نالههای آن حضرت از نبودن استغراق تام در همه حالات بوده که البته مقداری هم از روی ناچاری و از لوازم جهات بشریت و در این عالم بودن است ادامه آن حال در تمام حالات، میسر نیست.^(۱)

در احادیث آمده است:

«زَكَاةُ الْعِلْمِ نَسْرُهُ».۲

«زکات علم، آموختن و رواج دادن آن است».

ارزش و رهآورده زکات

﴿شُمَّ الزَّكَاهَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَانًا لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَارَةً وَ مِنَ النَّارِ حِجَازًا وَ وِقَائِيَّةً فَلَا يُتَبَعَّهَا أَحَدٌ تَفْسِهَ وَ لَا يُكْثِرَنَ عَلَيْهَا هَفَّهُ فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا يَرِجُوَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسَّيِّئَةِ مَعْبُونُ الْأَجْرِ﴾.۳

«همانا پرداخت زکات و اقامه نماز، عامل نزدیک شدن مسلمانان به خداست، پس آن کسی که زکات را با رضایت خاطر پردازد، کفاره گناهان او می شود و بازدارنده و نگهدارنده انسان از آتش جهنم است، پس نباید به آنچه پرداخته است با نظر حضرت نگاه کند و برای پرداخت زکات افسوس خورد، زیرا آن کس که زکات را از روی رغبت پردازد، و انتظار بهتر از آنچه را پرداخته داشته باشد، به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نادان است و پاداش او اندک، و عمل او تباہ و همیشه پشیمان خواهد بود».

اگر کسی به اندازه یک درهم، خمس یا زکات بر ذمہاش باشد همانجا جلویش را می گیرند. روایاتی که درباره عذاب مانع زکات بسیار است، از جمله آنکه می فرماید: اژدها وقتی

۱. ولایت، اثر حضرت آیت الله شهید سید عبدالحسین دستغیب: ص ۱۰۵.

۲. نهج البلاغه: خطبه ۱۹۹.

که سمش زیادگردید موهایش ریخته می‌شود و در عربی «اقرعش» می‌خوانند. چنین ازدهایی را خدای - تعالی - قرار داده که دورگردنش می‌پیچد و در روایت دیگر می‌فرماید: زارعی که زکات زراعتش را ندهد زمین او تا هفت طبقه، طوقی به گردنش می‌شود و همچنین زمان ظهور حضرت ولی عصر (عج) مانع زکات را می‌کشد؛ مباداً کسی یک درهم زکات بر ذمّه‌اش باشد! که اگر از طلا و نقره و مسکوک اندوخته کند و زکاتش را نپردازد روز قیامت آن درهم و دینار را سرخ می‌کنند و پیشانی و پهلوهایش را با آن داغ می‌کنند.^(۱) ضمناً باید بدانیم که فرقی بین زکات مال و زکات بدن نیست؛ شب عید فطر هم باید زکات بدن را از مال خود خارج کرد.^(۲)

تمثیل بزرخی زکات

ابوبصیر از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«وقتی که بمندۀ مؤمن وفات نمود، شش صورت با وی داخل قبر

(بزرخ) می‌شوند».

صورتی در میان آنها از بقیه صورت‌ها از لحاظ قیافه زیباتر و از جهت هیکل، جذاب‌تر و از نظر رایحه، خوشبوتر و از لحاظ شکل، پاکیزه‌تر است. امام علیه السلام فرمود: پس صورتی در طرف راست مؤمن قرار می‌گیرد و صورت دیگری در طرف چپ وی، یکی دیگر در مقابل و یکی در پشت سر او، یکی نزد پاهای وی و صورتی که از همه زیباتر است در بالای سر او. پس اگر گرفتاری و خطری بخواهد از طرف راست به وی متوجه شود، صورتی که در طرف راست است از آن ممانعت می‌کند. سپس همین طور از هر کدام از جهات شش‌گانه گرفتاری و خطری که می‌خواهد به سوی او متوجه گردد، از جانب آن صورت‌ها رد می‌شود. امام علیه السلام فرمود: «پس صورتی که از همه زیباتر است به بقیه صورت‌ها می‌گوید: خدای - متعال - به شما از جهت من جزای خیر عنایت بفرماید، شما چی و کی هستید؟ پس صورتی که در طرف راست بمندۀ مؤمن هست، می‌گوید: من نماز هستم و صورتی که در طرف چپ وی می‌باشد، می‌گوید: من زکات هستم. صورتی که در مقابل او است می‌گوید:

۱. سوره توبه: آیه ۳۵.

۲. معاد، اثر آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب: ص ۱۲۵.

من روزه هستم و صورتی که در پشت سر او است، می‌گوید: من حج و عمره می‌باشم. صورتی که طرف پاهای او است، می‌گوید: من سعی در خدمت و وصلت به برادران هستم. سپس این صورت‌ها به آن صورت زیباتر از همه می‌گویند: تو که از همه ما از لحاظ قیافه زیباتر و از جهت رایحه خوشبوتر و از نظر هیکل جذاب‌تر می‌باشی، چی و کی هستی؟ جواب می‌دهد: من ولایت آل محمد ﷺ می‌باشم.

در این روایت به صورت بزرخی یا تمثیل و تعجم بزرخی نماز، زکات، روزه، حج و عمره، سعی در خدمت و وصلت برادران دینی، و ولایت اهل‌بیت عصمت و طهارت اشاره شده است.^(۱)

زکات نه چیز واجب است: گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، شتر، گاو، گوسفند. اگر کسی مالک یکی از این نه چیز باشد باید با شرایط و مقداری که دین معین کرده است زکات این چیزها را به مصرف‌هایی که دستور داده شده برساند. انسان می‌تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند که در آیه زیر به این موارد توجه شده و موارد بالا هم جزء آنهاست.

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْقُرَاءِ وَ الْمَسَاكِينَ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤْلَفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.^(۲)

زکات فطره

پس از پایان یافتن ماه مبارک رمضان یعنی در روز عید فطر، باید مقداری از مال خود را به عنوان «زکات فطره» به فقیر بدهد. انسان باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند مانند: همسر و فرزند، هر نفر یک صاع (که تقریباً سه کیلوگرم است) گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند این‌ها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از این‌ها را هم بدهد، کافی است.^(۳)

۱. معاد یا بازگشت به سوی خدا، نوشتۀ محمد شجاعی: ج ۲، ص ۴۹؛ رسالت امام خمینی ره.

۲. سوره توبه: آیه ۵۹.

۳. احکام نوجوانان مطابق با فتاوی آیت‌الله صانعی: ص ۱۵۱.

رسول خدا علیه السلام فرمود:

(۱) «إِلَكُلٌ شَيْءٌ زَكَاتٌ وَزَكَاتُ الْأَبْدَانِ الصِّيَامُ».

«برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن‌ها روزه است».

احادیث

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«زکات زیبایی، عفت و پاکدامنی است».

رسول اکرم علیه السلام می‌فرمایند:

«کسی که زکات ندهد، نمازش درست نیست».

* * *

«إِنَّ اللَّهَ أَمْرَ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، فَمَنْ صَلَّى وَلَمْ يُؤْذِكْ لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ صَلَاتُهُ، وَأَمْرَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَلِلْوَالِدَيْنِ فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالَّذِيْهِ لَمْ يَشْكُرْ اللَّهُ وَأَمْرَ بِاتِّقَاءِ اللَّهِ وَصِلَةِ الرَّحْمَمِ، فَمَنْ لَمْ يَصِلْ رَحْمَهُ لَمْ يَتَّقَّ اللَّهَ».

«خداوند به سه کار همراه سه کار دیگر فرمان داده است: فرمان داده به نماز و زکات پس هر کس نماز گزارد ولی زکات ندهد، نمازش پذیرفته نمی‌شود و امر کرده به شکر خود و پدر و مادر، پس هر کس که پدر و مادر خویش را سپاسگزاری نکند شکر خدای را به جای نیاورده است، و فرمان داده به تقوای الهی و صلة رحم، پس کسی که صلة رحم به جای نیاورد تقوای الهی را رعایت نکرده است».

* * *

«قَبِيلَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! أَفِي الْمَالِ حَقٌّ سَوَى الرِّزْكَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ، بِرُّ الرَّحْمَمِ إِذَا أُدْبَرَتْ وَصِلَةُ الْجَارِ الْمُسْلِمِ، فَمَا أَقْرَبَ مِنْ بَاتَ شَعْبَانَ وَجَارُهُ الْمُسْلِمُ جَائِعٌ».

۱. الكافی: ج ۴، ص ۶۲، ح ۳.

۲. امام علی علیه السلام، امالي الشیخ الطوسی: ج ۲، ص ۱۳۴.

«بِهِ پَيَامِرَ عَلَيْهِ الْكَلَمُ عُرْضٌ شُدَّ: آیا در مال، حقی (برای دیگران) جز زکات هست؟ پیامبر فرمود: آری، نیکی کردن (با مال) نسبت به بستگان، آنگاه که رو بکردانند، و رسیدگی به همسایه مسلمان. به من ایمان نیاورده است کسی که با سیری، شب را به سر آرد و همسایه مسلمان او گرسنه باشد...».

* * *

«فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا مِنَ الشَّرِكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهًًا عَنِ الْكِبَرِ، وَ الزَّكَاةَ تَسْبِيبًا لِلرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ إِنْتَلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ، وَ الْحَجَّ تَقْوِيَةً لِلْدِيَنِ، وَ الْجِهَادَ عِزًّا لِإِلَاسْلَامِ، وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلنَّاسِ، وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعًا لِلسُّفَهَاءِ». ^(۱)

«خدایمان را واجب کرد برای پاکی از شرک ورزیدن، و نماز را برای پرهیز از خود بزرگ دیدن و زکات را تا سبب روزی (مستحقان) گردد و روزه را تا اخلاص آفریدگان آزموده گردد و حج را برای نیرومندی دین (نزدیک کردن دینداران) و جهاد را برای ارجمندی اسلام (و مسلمانان) و امر به معروف را برای اصلاح کار همگان و نهی از منکر را برای بازداشتند بی خودان».

* * *

«الَّذِينَ إِنْ مَكَثُوكُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ». ^(۲)

«همان کسان که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می دارند، و زکات می دهند و به کارهای پسندیده وامی دارند، و از کارهای ناپسند باز می دارند، و فرجام همه کارها از آن خدادست».

* * *

«وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلَيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقْبِلُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ

۱. امام علی علیہ السلام، الحکم: ج ۲، ص ۹۶؛ نهج البلاغه: حکمت ۲۵۲.

۲. سوره حج: آیه ۴۱.

سَيِّرْ حَمْمُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ^(۱).

«مردان و زنان مؤمن همه یار و دوستدار یکدیگرند خلق را به کار نیکو و ادار و از کار زشت منع می‌کنند نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و حکم خدا و رسول را اطاعت می‌کنند آنان را البته خدا مشمول رحمت خود خواهد گردانید که خدا صاحب اقتدار و درست کردار است (و نیکان را البته به نعمت و رحمت ابد می‌رساند)».

* * *

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآقَمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَةَ لَهُمْ أَجْرٌ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا حَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ﴾^(۲).

«همانا آنان که اهل ایمان و نیکوکارند و نماز به پا دارند و زکات بدھند آنان را نزد پروردگار پاداش نیکو خواهد بود و هرگز ترس از آینده و اندوه از گذشته خواهد داشت».

۱. سوره تویه: آیه ۷۱.

۲. سوره بقره: آیه ۲۷۷.



گفتار بیست و نه:

دفاع از دیدگاه نهضت البلاغه

اجازه جهاد به مظلومین

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ حَوَانٍ كَفُورٍ﴾.^(۱)
«همانا خداوند از آنان که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند همانا خداوند هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد».

پاداش شهیدان

﴿وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا إِلَّا أَحْيَاهُ اللَّهُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرِزُّهُمْ فَوْنَ﴾.^(۲)
«ای پیامبر) کسانی که در راه خداکشته شده‌اند مرده مپندار بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگار خویش روزی می‌خورند».

* * *

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَأْمُوَاهُمْ وَ آتَيْسِيمْ أَعْظُمْ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ اولئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾.^(۳)
«آنان که ایمان آورند و از وطن هجرت گردیده و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردن آنها را نزد خدا مقامی بلند است و آنان به خصوص رستگاران و سعادتمدان در عالمند».

* * *

۱. سوره حج: آیه ۳۸.

۲. سوره آل عمران: آیه ۱۶۹.

۳. سوره توبه: آیه ۲۰.

﴿إِنِفِرُوا حِفَافًاٰ وَ ثِقَالًاٰ وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ انفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.^(۱)

«برای جنگ با کافران سبک بار و مجهز بیرون شوید و در راه خدا به مال و جان جهاد کنید این کار شما را (بر فتح و پیروزی) بس بهتر خواهد بود، اگر مردمی آگاه با فکر و دانش باشید».

مبانی فقهی دفاع از سرزمین‌های اسلامی^(۲)

وجوب دفاع از سرزمین‌های اسلامی از ضروریات فقه اسلام است و فقیهان شیعه^(۳) و سنّی در آثار فقهی خود در مبحث جهاد بدان پرداخته‌اند. هرچند چون مسئله از واضحات بوده، به صورت گذرا از آن عبور کرده‌اند. اما در پاره‌ای از مقاطع به لحاظ آنکه سرزمین‌های اسلامی و استقلال مسلمین در معرض هجوم دشمنان قرار گرفته، فقها به تناسب شرایط زمانی بدان پرداخته، رساله‌ها، بیانیه‌ها و فتاوی‌ی از خود بجا نهاده‌اند.

علاوه بر تبیین احکام و مسائل جهاد دفاعی مردم را به ایستادگی و مقاومت در برابر دشمنان اسلام و مسلمین تشویق و ترغیب نموده‌اند. هر چند سرزمین‌های اسلامی هیچگاه از خطر هجوم دشمن در امان نبوده و از زمانی که اقتدار اسلام و مسلمین در عرصه جهانی نمودار گشته، مسلمانان همواره در معرض تهاجم بوده‌اند، اما در بعضی از مقاطع که دشمنان عملأً وارد میدان شده و سرزمین‌های اسلامی را در معرض تاخت و تاز خود قرار داده‌اند. علمای اسلامی با احساس مسؤولیت بیشتر وارد عرصه شده، هم خود را در صفوی مقدم جهاد و مبارزه و دفاع از کیان اسلام و سرزمین‌های اسلامی قرار گرفته‌اند و هم مردم را به مقاومت تحریض کرده‌اند. در مکتب قرآن، حیات بشری و بقای اعتقادات مذهبی و اماکن مقدس مرhone حسن فطری بشر در دفاع دانسته شده است.

۱. سوره توبه: آیه ۴۱.

۲. سید جواد وردی (مجله حکومت اسلامی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۸۲).

۳. سید محمدحسین طباطبائی، المیزان: ج ۲، ص ۱۶۷.

قرآن در این باره می‌گوید:

﴿إِذْنَ لِلّٰٰذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلَمُوا وَ إِنَّ اللّٰهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِيَعْضٍ هُدِمَتْ صَوَامِعُ وَ بَيْعَ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُدْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيرًا وَ لَيَسْتُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ يَصُدُّهُ إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾. (۱)

در این آیه، خداوند سبحان به کسانی که تحت ظلم و ستم قرار گرفته‌اند، اذن جنگ و جهاد داده است. شأن نزول آیه مسلمانانی بودند که از شهر و دیار خود، مکه اخراج شده و اموالشان توسط مشرکان آن دیار مصادره شده. از این رو مصادق مظلومان در این آیه، کسانی هستند که به ناحق از سرزمین شان تنها به جرم آنکه دعوت حق را بیک گفته و به اسلام گرویده و خداوند سبحان را پروردگار خود خواندند بیرون رانده شدند. از این آیه به خوبی بر می‌آید که:

اولاً: بیرون راندن مردم از سرزمین شان از مصادیق آشکار ظلم است.

ثانیاً: جنگ با دشمن مهاجم و ستمگر حق مشروع ستمدیدگان است.

هرچند وجوب آن از مسائل ضروری اسلام است و جای هیچ‌گونه تردیدی در آن نیست، اما آشنایی با اهمیت و ارزش دفاع، از یک سو، احکام و مسائل آن از سوی دیگر، همچنین کارنامه مسلمانان در این زمینه در شرایط کنونی حائز اهمیت است.

بعضی از مفسران با استفاده از آیات جهاد، جنگ و جهاد را احیا گر مؤمنان شمرده‌اند.

بدین معنا که جنگ و جهاد چه به عنوان دفاع از مسلمانان و یا کیان اسلام باشد و چه جنگ ابتدایی باشد همگی در حقیقت دفاع از حق انسانیت در حیات بشری است چراکه شرک به خدا، هلاک انسانیت و مرگ فطرت بشری را در پی دارد. چه اینکه جنگ در حقیقت دفاع از حق انسانیت و تجدید حیات بشری و احیای آن پس از مرگ است. (۲) این که مفسران و دانشمندانی (۳) جهاد ابتدایی را نیز به دفاع از حق انسانیت توحید باز گردانده‌اند، بدین خاطر

۱. سوره حج: آیات ۳۹ و ۴۰.

۲. سید محمدحسین طباطبائی، المیزان: ج ۲، ص ۶۶.

۳. شهید مرتضی مطهری، جهاد: ص ۴۵.

است تا برای همگان قابل فهم باشد، چراکه حق دفاع از خود و همه شؤون حیات بشری، برای همگان شناخته شده و امری مسلم و غیرقابل انکار است.

بنابراین تفسیر توحید و یکتاپرستی جزء حقوق عمومی انسان‌هاست و جنگ و جهاد برای حقوق انسانیت در واقع دفاع از حقوق انسانیت است نظیر جنگ برای آزادی که از حقوق انسانی است. برای خداوند حفظ دین و مراکز عبادی موحدان عالم امری آسان است، اما سنت الهی آن است که شرایع و ادیان الهی از طریق مردم حفظ شود. مردم نسبت به اعتقادات، عبادتگاهها و مراکز دینی و سرزمین خود احساس مسؤولیت‌کنند و در راه دفاع از آن بایستند.

وجود چنین احساسی در مردم و دفاع در برابر تجاوز دشمن موجب جلب حمایت الهی شده و نصرت الهی را به همراه دارد. فقیهان نیز در آثار خود به تناسب اشاراتی به فلسفه جهاد دفاعی نموده‌اند. ابوالصلاح حلبي پس از تبیین وجوب جهاد، علت آن را جلوگیری از «تباه شدن حق»، «شکست دارالایمان»، «پیروزی کفر و شرک» دانسته است.^(۱) چنان‌که شیخ حسن نجفی صاحب جواهر می‌نویسد: اگر کفار بخواهند با حمله به سرزمین‌های اسلامی، اسلام را محروم شواعر آن را مندرس نمایند که نامی از حضرت محمد ﷺ و شریعتش باقی نماند، شبههای در وجود جهاد نیست.^(۲)

سید عبدالحسین لاری نیز در بیانیه‌ای که به منظور بیان وجوب دفاع از سرزمین‌های اسلام در جنگ بین‌الملل اول صادر کرد «عزّت و عظمت دین، رسوایر دن کافران، حفظ اساس اسلام و شکسته شدن بت‌ها و حفظ احکام حلال و حرام الهی، آشکار شدن حق و عدل و راستی و ابطال کفر و ستم و فسق» را از جمله آثار و برکات جهاد در راه خدا معزّفی نمود.^(۳)

شهید ثانی در بیان اقسام جهاد، پس از آن‌که از جهاد ابتدایی سخن گفته، قسم دوم جهاد را جهاد دفاعی دانسته، هنگامی که دشمنان کافر بر مسلمانان هجوم آوردن و قصد تسلط بر سرزمین‌های اسلامی یا به اسارت گرفتن مسلمانان یا گرفتن اموال و چیاول ثروت‌هایشان و یا تعرض به حریم و زن و فرزند آنان را داشته باشند، زمان جهاد دفاعی است.

۱. على مرواريد، الينابيع الفقيه: ج ۹، ص ۳۲.

۲. جواهر الكلام: ج ۲۱، ص ۴۷.

۳. رسائل سید عبدالحسین لاری، به کوشش سیدعلی میرشریفی: ج ۱، ص ۴۴۹.

«وَالثَّانِي مَن يَدْهُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْكُفَّارِ بِحَيْثُ يُخَافُونَ إِسْتِبْلَائِهِمْ عَلَى بِلَادِهِمْ
وَأَخَذَ أُسْرِهِمْ أَوْ أَخَذَ مَالَهُمْ وَمَا أَشَبَهَهُ مِنَ الْحَرِيمِ وَالدُّرِيَّةِ».^(۱)

شیخ جعفر کاشف الغطاء برای جهاد پنج قسم قائل است که یک قسم آن ابتدایی و چهار قسم نیز دفاعی است.^(۲) گاه جهاد برای حفظ اساس اسلام در برابر هجوم کفار به سرزمین‌های مسلمین و شهرها و روستاهای مسلمان‌ها است.

«الْجَهَادُ لِحَفَظِ بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ إِذَا أَرَادَ الْكُفَّارَ - الْمُسْتَحْتَقُونَ لِغَصْبِ الْجِهَادِ
الْهُجُومُ عَلَى أَرَاضِي الْمُسْلِمِينَ وَبُلْدَانَهُمْ وَقَرَاهِمِهِمْ».^(۳)

وی در ادامه با بیان تکلیف مسلمانان در راه آزادسازی سرزمین‌های اسلامی با بذل آبرو و مال و سلاح و تدبیر، این نوع از جهاد را برترين اقسام جهاد شمرده و بزرگ‌ترین وسیله نیل به قرب الهی و افضل از جهاد ابتدایی برای دعوت کفار به اسلام می‌خواند.

«وَهَذَا الْقَسْمُ أَفْضَلُ أَقْسَامِ الْجِهَادِ وَأَعْظَمُ الْوَسَائِلِ إِلَى رَبِّ الْعِبَادِ وَأَفْضَلُ
مِنَ الْجِهَادِ لِرَدِ الْكُفَّارِ إِلَى الْإِسْلَامِ، كَمَا كَانَ فِي أَيَّامِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ».^(۴)

اصرار فقهاء بر جهاد دانستن دفاع به سبب آن است که بگویند ارزشی که در مکتب اسلام برای جهاد در رکاب امام معصوم علیه السلام ترسیم شده و احکامی که بر جهاد و مجاهد در راه خدا مترتب گشته، منحصر به جهاد ابتدایی نبود، بلکه دفاع را هم در بر می‌گیرد. برای این منظور به اطلاق و عموم آیات و احادیث استناد کرده‌اند. معقول هم نیست آن همه فضایل که جهاد در راه خدا دارد، نصیب افرادی محدود شود که در زمان معین و محدودی در رکاب امام معصوم می‌جنگند و اکثر مسلمانان مؤمن و با اخلاص که در عصر غیبت زندگی می‌کنند، از آن محروم باشند، آیا کسی که برای رضای خدا و دفاع از دین او و جامعه اسلامی و سرزمین‌های مسلمانان در برابر هجوم دشمن از جان و مال خود می‌گذرد، باکسی که در زمان حضور در رکاب امام علیه السلام

۱. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثانی: ص ۲۱۶، مكتب الاعلام الاسلامي، ۱۳۷۳.

۲. کاشف الغطاء: ج ۴، ص ۲۸۷.

۳. همان: ص ۹.

۴. کاشف الغطاء عن مبهمات الشريعة العراء، نشر بوستان کتاب قم: ج ۴، ص ۲۸۷.

با دشمن می‌جنگد، تفاوت دارد؟

بعید است که از نظر خداوند حکیم میان آنان تفاوتی باشد، چراکه هر دو در راه خدا جهاد کرده‌اند، بلکه شاید بتوان گفت قدر و منزلت کسی که در زمان غیبت امام جان و مال خود را در راه خدا فدا می‌کند بیش از آن کسی است که در زمان حضور چنین می‌کند. (حضور امام و ظهور معجز و تأثیر نفس شریعت امام در مبادرت به امثال و حصول یقین به حقیقت، مدخلیت تمام دارد در امثال و فرمابندهای که آن در زمان غیبت نیست پس اجر این عمل در زمان غیبت بیشتر خواهد بود، چنان‌که اخباری وارد شده است در مدح ایمان به غیب).^(۱)

شهید ثانی در بیان اقسام جهاد، پس از آنکه از جهاد ابتدایی سخن گفته، قسم دوم جهاد را جهاد دفاعی دانسته، هنگامی که دشمنان کافر بر مسلمانان هجوم آوردند و قصد تسلط بر سرزمین‌های اسلامی یا به اسارت گرفتن مسلمانان یا گرفتن اموال و چپاول ثروت‌هایشان و یا تعرض به حریم وزن و فرزند آنان را داشته باشند، زمان جهاد دفاعی است. سلار از فقیهان قرن پنجم هجری در جهاد دفاعی، اذن امام یا نایب او را لازم ندانسته و در پایان می‌نویسد: «مؤمنین در دفاع خوبیش در برابر دشمن چه بکشند و چه کشته شوند، چه مجروح کنند و چه مجروح شوند عند الله مأجور و مثابنده».^(۲)

شیخ محمد رضا همدانی در رساله ترغیب المسلمين الى دفاع المشركين، دفاع از مسلمانان را جهاد در راه خداخوانده و اهم قربات الهی شمرده است.^(۳) دفاعی را که معمولاً آنها مصدق جهاد نمی‌شمارند، دفاع شخصی از جان و مال و زن و فرزند در برابر دزدان و راهزنان است که از بحث ما خارج است، گرچه روایاتی در این مورد نیز وجود دارد مبنی بر اینکه هر کس در چنین موقعی کشته شود، شهید است. اما دفاع از دین و مکتب به هر صورتی در برابر مهاجمان کافر، مشرک یا مسلمانان فاسق و یاغی که کیان اسلام و جامعه اسلامی یا سرزمین‌های مسلمین یا جان و مال مسلمانان را مورد هجوم قرار دهند، قطعاً جهاد در راه خداست. تنها به نقل سخنان دو تن از فقیهان نامور شیعه در این زمینه اکتفا می‌کنیم.

۱. جامع الشتات: ج ۱، ص ۳۷۹.

۲. المراسم العلویه، شیخ عبدالعزیز دیلمی: ج ۹، ص ۶۸.

۳. رسائل و فتاوی جهادیه، محمد حسن رجبی: ص ۲۰۸.

سید علی طباطبائی صاحب «ریاض المسائل» از اطلاق جهاد بر دفاع در برابر هجوم کفار سخن گفته است.

«وَ قَدْ يُطْلَقُ عَلَى جَهَادٍ مِنْ يَدِهِمُ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْكُفَّارِ بِحِيثُ يُخَافُونَ إِسْتِيَالًا لِهِمْ عَلَى بِلَادِهِمْ وَ اخْذَ مَالِهِمْ أَوْ مَا أَشْبَهُهُ وَ انَّ قَلًّا». ^(۱)

شیخ حسن نجفی صاحب جواهر نیز دفاع از اساس اسلام و جامعه اسلامی را در برابر هجوم دشمن در زمان غیبت، جهاد در راه خدا دانسته و در این زمینه به اطلاق ادله استناد جسته است.

«ظَاهِرٌ غَيْرُ وَاحِدٍ كَوْنَ الدِّفَاعَ عَنْ بِيضةِ الْإِسْلَامِ مَعَ هُجُومِ الْعُدُوِّ فِي الْغَيْبِيَّهِ مِنَ الْجَهَادِ لَا طَلاقَ الْأَدْلَةِ». ^(۲)

وجوب جهاد دفاعی از ضروریات فقه است که به حکم عقل و شرع واجب گشته است. صاحب جواهر معتقد است که اجماع محصل و منقول بر وجوب جهاد دفاعی وجود دارد، چنانکه روایات خاص و آیات عام بر این مطلب دلالت می‌کند. از کلمات اصحاب برمی‌آید که آن را یکی از اقسام جهاد می‌دانند از این رو آیات و روایات شامل این نوع جهاد هم می‌شوند هر چند شرایط خاص جهاد ابتدایی در آن معتبر نیست. ^(۳)

وجوب جهاد دفاعی در قرآن

به منظور آشنایی با پاره‌ای از آیات و روایات و نکات ارزشده‌ای که در هر کدام وجود دارد، تعدادی از آنها را به اختصار مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱- ﴿وَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يُقاتِلُوكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْدِنِينَ. وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقْفَمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَهُ أَشَدُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقْاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسِيدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقاتِلُوكُمْ فِيهِ﴾

۱. ریاض المسائل: ج ۷، ص ۴۴.

۲. جواهر الكلام: ج ۲۱، ص ۱۸ - ۱۹.

۳. همان: ص ۴۷.

فَإِنْ قَاتُلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ». ^(۱)

آیه نخست ظاهر روشنی در وجوه جهاد دفاعی دارد و مجوز جنگ با کفار محارب است. شأن نزول آیه نیز مربوط به پس از صلح حدیبیه است. مشرکان براساس صلح حدیبیه متعهد شدند که از سال آینده مکه را به مدت سه روز در اختیار مسلمانان قرار دهند تا برای زیارت خانه خدا به مکه سفر کنند. رسول خدا به وعده کفار اطمینان نداشت، احتمال می‌داد که خلف وعده کنند و راه مکه را مسدود نمایند؟ و پیامبر از اینکه در ماه حرام با آنان روبرو شده و مجبور به جنگ شود، ناخشنود بود.

این آیه به همین مناسبت نازل شد و دستور جنگ با کسانی را که با مسلمانان می‌جنگند، صادر کرد و البته هشدار داد که از حدود تعیین شده در این جهاد دفاعی تجاوز کنید.

در آیه دوم فتنه گری مشرکان را مهم‌تر از جنگ در ماههای قتال شمرده و بدین وسیله نگرانی پیامبر را بطرف ساخت. محقق اردبیلی حتی احتمال شمول آیه نسبت به «دفاع شخصی از جان و مال در برابر محارب» را نیز مطرح کرده است. از نظر وی آیه ظهور در جهاد دفاعی دارد و حتی حرام بودن محل جنگ یا ماه حرام بودن زمان وقوع جنگ در جهاد دفاعی بلا منع است.^(۲) علامه طباطبائی، آیه مبارکه را اعم از جهاد ابتدایی و دفاعی دانسته، با این استدلال که ظاهر آیه آن است با افرادی که حالت تخاصمی با شما دارند، هر چند اقدام به جنگ با شما نکرده‌اند، بجنگید، مانند مشرکان مکه که دشمن مسلمانان بودند و این آیه را از نظر سیاق مانند آیه «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا...» دانسته است.

نکته مهمی که از آیه دوم استفاده می‌شود و اختصاص به بحث ما دارد، آن است که باز پس‌گیری سرزمین‌های اسلامی از دست دشمنان دین و بیرون راندن آنان از آنجا، همچنین جنگ و جهاد با مشرکانی که سرزمین‌های اسلامی را به تصرف خود درمی‌آورند، ضرورت دارد.^(۳)

مکه پایگاه توحید و شهر رسول خدا، مرکز وحی و اسلام بود و به مسلمانان تعلق داشت،

۱. سوره بقره: آیه ۱۹۰ - ۱۹۱.

۲. مولی احمد اردبیلی، زیده البيان: ج ۱، ص ۳۹۴ - ۳۹۵.

۳. اکبر هاشمی رفسنجانی، تفسیر راهنمای: ج ۱، ص ۶۶۷.

مشرکان نه تنها حق بیرون راندن مسلمانان را از این شهر نداشتند، بلکه خود باید از سرزمین‌های مقدس و حرم الهی اخراج می‌شدند. از این رو، مسلمانان در این آیه موظف شده‌اند که برای باز پس‌گیری سرزمین‌های اسلامی خود با فتنه‌گران جهاد کنند و آنان را از مکه بیرون برانند، چه اینکه در سال‌های بعد که مکه به دست مسلمانان فتح شد، دستور داده شد که هیچ مشرکی حق ورود به این شهر را ندارد.

۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذِينَ يَلْوَنُكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لِيَجِدُوا

فِيهِمْ غَلَظَةٌ...».^(۱)

امین‌الاسلام طبرسی معتقد است که آیه دلالت دارد بر اینکه اهل هر سرزمینی وظیفه دارند. چنانچه از دشمنی بر اصل و اساس اسلام خوف داشته باشند، باید از خود و مسلمانان دفاع کنند حتی اگر امام عادلی در بین آنان نباشد.^(۲)

علامه طباطبایی معتقد است که آیه، امر به جهاد عام کرده که گسترش اسلام را در پهنه گیتی در پی دارد. هر طائفه‌ای از مؤمنان وظیفه دارند با کافرانی که نزدیک آنها هستند، بجنگند تا اسلام گسترش یابد و در سراسر دنیا حاکمیت پیدا کنند و همه مردم را در بر بگیرد.^(۳) به نظر می‌رسد که آیه شریفه ناظر به امری عقلایی در کیفیت برخورد با دشمن است. در نبرد با کافران، گروهی که به مسلمانان نزدیکترند و خطرشان بیشتر است، در اولویتند. بخصوص که جنگ هم‌مان با کفار نزدیک و دور، کار دشواری است. اصولاً رفتار مسلمانان باید به گونه‌ای باشد که دشمنان هوس توشه و نفوذ بر علیه مسلمانان را از سر بیرون کنند. دعوت به آمادگی نظامی و دفاعی مسلمانان در قرآن به همین منظور و هدف است. به هر حال، بعضی از فقهاء با استناد به تفسیر مجتمع‌البيان برای مشروعیت، بلکه وجوب جهاد دفاعی استدلال به آیه را مطرح کرده‌اند.^(۴)

۱. سوره توبه: آیه ۲۳.

۲. مجتمع‌البيان: ج ۳، ص ۸۴.

۳. المیزان: ج ۹، ص ۴۰۴.

۴. میرزا ابوالقاسم قمی، جامع الشئات: ج ۱، ص ۳۵۸.

۱۳- ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ...﴾.^(۱)

آیه مبارکه دستور آمادگی و تجهیز نظامی را با هر وسیله ممکن به مسلمانان می‌دهد تا دشمنان خدا همواره از قدرت آنان در هراس باشند. معمولاً چنین دستوری به منظور آمادگی نظامی برای دفاع از هرگونه تجاوزی صادر می‌شود و جنبه بازدارندگی دارد تا قدرت نظامی مانع هرگونه تجاوزی شود.

هرچند این دستور شامل صورتی هم که حکومتی و لشکری تصمیم به حمله داشته باشد می‌شود، اما با آمادگی دفاعی سازگارتر است. وقتی آمادگی نظامی به هر وسیله ممکن بر مسلمانان واجب باشد. قطعاً دفاع در برابر تجاوز که هدف از آمادگی نظامی است، واجب خواهد بود و گرنه تسليم شدن در برابر دشمن نیاز به آمادگی نظامی ندارد و این دستور لغو خواهد بود.

مسلمانان موظفند خود را به گونه‌ای آماده نگاه دارند که دشمنان خدا و مسلمانان هوس تجاوز به ایشان رانکنند. در آیه مبارکه و جوب دفاع در برابر تجاوز امری مسلم فرض شده ولذا دستور آمادگی نظامی داده شده است.

۱۴- ﴿لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾.^(۲)

آیه شریفه هرگونه سلطه‌ای را از جانب کافران بر مسلمانان نفی کرده (نکره در سیاق نفی بدین معنا است که سخن خداوند مفید عموم است) مفسران و فقیهان آیه را در مقام انشاء دانسته‌اند. بدین معنا که خداوند هیچ قانونی جعل نکرده که در پرتو آن کافر بر مسلمان سلطه پیدا کند.

از این رو مسلمانان باید با عمل به قوانین الهی از هرگونه سلطه‌پذیری در برابر دشمن بپرهیزنند. فقهاء با استفاده از این آیه و دلائل دیگر قاعده «نفی سبیل» را استخراج کرده و در مباحث مختلف فقهی، هرجا که نوعی ولایت و سلطه کافر بر مسلمان مطرح بوده، با استناد

۱. سوره انفال: آیه ۶۰.

۲. سوره نساء: آیه ۱۴۱.

به این قاعده نفی کرده‌اند. از آن جمله ازدواج زن مسلمان با مرد کافر، مالکیت شخص کافر بر عبد مسلمان، انعقاد هر پیمانی^(۱) که موجب سلطه کافران بر مسلمانان باشد، مانع بودن کفر برای وراثت و دهها نمونه دیگر.

دین مقدس اسلام هیچ‌گونه سلطه‌ای را که کافر بر مسلمان پیدا کند، به رسمیت نشناخته، بلکه ولایت و عزت اسلام و مسلمین را بر همه ملت‌ها و مکتب‌ها مطرح ساخته است.
 ﴿وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾.^(۲)

به طور طبیعی مسلمانان معجاز نیستند سلطه کافران را بر خود و سرزمین‌های اسلامی پیذیرند و بدین وسیله دستور خدا و پیامبرش را نقض کنند. گرچه هر انسانی تکویناً آزاد است، اما مسلمان تشریعاً حق پذیرش سلطه کافر را ندارد.

سیره اولیای دین و فقهانیز چنین بوده، در برابر هر قانون، سیاست و حرکتی که از آن بتوان سلطه کفار بر مسلمانان و زیر پا رفتن شرف و استقلال و عزت مسلمانان به مشام می‌رسیده، عکس العمل نشان داده‌اند. شیوه این آیه، حدیث مشهور نبوی است «الإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»^(۳) شهرت روایت که موجب قبول آن توسط فقهاء شده، آن را از بررسی سندي بی‌نیاز کرده است.^(۴)

فقیهان از این حدیث «برتری مطلق اسلام» را استفاده کرده‌اند. نه تنها کفر بر اسلام برتری ندارد، بلکه حتی با آن برابر هم نیست. معنای علو و برتری در روایت، سلطه و استیلاست و قهرآ مقصود، اثبات علو مسلمین در برابر پیروان مکاتب دیگر است. بدیهی است که هجوم دشمن به سرزمین‌های اسلامی به تسلط آنان بر شئون مختلف زندگی مسلمانان متنهی می‌شود و به حکم این روایت نامشروع است و دفاع در برابر این هجوم واجب می‌باشد. چه اینکه تسلیم در برابر چنین هجومی، که عزت و شرافت و برتری مسلمین را خدشه‌دار می‌کند، مجاز نبوده و از نظر قرآن و روایات محکوم است.

۱. ر. ک عناوین: ج ۲، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

۲. سوره منافقون: آیه ۸.

۳. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه: ج ۲۶، ص ۱۴، ابواب موانع الارث، باب ۱، ح ۱۱.

۴. عناوین: ج ۲، ص ۳۵۳.

مسلمانی وظایف و مسؤولیت‌هایی را به همراه دارد و یکی از مهم‌ترین آنها دفاع از دین، مکتب، جامعه و سرزمین‌های اسلامی و جان و مال و ناموس مسلمان‌هاست، هرچند دفاع از دین، مکتب، جامعه و سرزمین‌های اسلامی و جان و مال و زن و فرزند برخاسته از فطرت انسان است و در هر مرام و مکتی ضرورت دارد. اضافه بر آیات فوق، آیات دیگری وجود دارد که اطلاق‌شان شامل جهاد دفاعی هم می‌شود و مورد استناد فقهیان قرار گرفته است:

۱- «كُتِبَ عَلَيْكُمُ القِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تَكُرْهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ

وَعَسَى أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ...».^(۱)

۲- «جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ أَجْتَيِّكُمْ...».^(۲)

۳- «فَلِيَقَاطِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالآخِرَةِ وَمَنْ يُقاطِلُ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقَاتَلُ أَوْ يَغْلِبُ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا».^(۳)

۴- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».^(۴)

اضافه بر آیات جهاد که ضرورت دفاع از استقلال مسلمین و سرزمین‌های اسلامی را به عنوان یکی از انواع جهاد اثبات می‌کرد، روایاتی هم در جهت نشان دادن ضرورت جهاد دفاعی وجود دارد که برای جلوگیری از طولانی شدن این نوشته از نقل آنها صرف نظر می‌نمائیم.

لزوم دفاع در برابر هر دشمن

جهاد ابتدایی فقط با کفار مشروع است، ولی جهاد دفاعی با هر دشمنی که سرزمین‌های اسلامی و جان و مال مسلمانان را تهدید کند، واجب است. هرچند دشمن گروهی از مسلمانان فاسق و ریاست طلب و دنیاخواه باشدند.

۱. سوره بقره: آیه ۲۱۶.

۲. سوره حج: آیه ۷۸.

۳. سوره نساء: آیه ۷۴.

۴. سوره مائدہ: آیه ۳۵.

این نکته نیز نشان از اهمیت دفاع از سرزمین‌های اسلامی دارد و ریختن خون چنین مسلمانانی که با کفار هم‌دستی کرده و به جنگ مسلمانان آمده‌اند، مباح است. صاحب ریاض ضمن بیان این حکم مسلمانان را از همکاری با کفار و مشرکان هشدار می‌دهد و به نکاتی بس ارزشمند اشاره دارد، می‌گوید:

«اگر مسلمانان تصوّر کنند که در مصاحبت و متابعت کفار ضرری به دین ایشان نخواهد رسید این تصوّری است باطل، چه قصد مشرکین ابطال دین مبین و استیصال آین مسلمین است. چنان که به حکم عادت، هر ذی ملتی رواج ملت خود و کساد سایر ملل خواهد و اگر کفار در آغاز کار به ملاحظه مصلحت، اخفای قصد خود کنند و ضرر به دین ایشان فرسانند، بی‌شببه پس از استیلای تام، اظهار مقصود نمایند و اثرب از دین ایشان نگذارند و اگر قصد کفار محدودین بناشد باز دین مسلمانانی که محکوم کفارند به مصاحبت آنها در معرض تلف خواهد بود، چه صحبت از تأثیر تام است و حتی جاه و مال طبیعی اکثر عوام است، و کفاری که تسلط دارند صاحب جاه و اقتدارند و مالک اعتبار و مصدر خبر و شرّهستند و منشأ نفع و ضرر، امر آنها نافذ است و قول آنها مسموع و مسلمانانی که اقتداری در دین و اختیاری از خود ندارند، غالباً عوامند و آن قوت ایمان ندارند که با مصاحبت و محکومیت کفار در دین خود ثابت و برقرار باشند بلکه بالبديهه میل به کفار می‌کنند و بیم آن است که اسلام ایشان منجر به کفر شود و اگر اندیشه ارتداد پیران سالخورده نباشد، لامحاله خوف حاصل است از فساد اعتقاد کودکان خردسال...».^(۱)

دفاع از یک ناتوان که انسان در آن در مرز زندگی و مرگ قرار دارد باید مانند دفاع از جان خویش باشد.

چنانکه دفاع از جان خود بالاترین و بالاهمیت ترین دفاع است. دفاع از جان ناتوانان باید به همین کیفیت باشد. شخص ناتوان در حال اعتدال نگاهش به مردم توانا نگاه شخص پناهنه به شخصی است که جان او را می‌تواند از مهلکه نجات دهد. این نگاه اگرچه کسی را که از قدرت برخوردار است بتواند تحت تأثیر قرار دهد قطعی است که نگاه‌های ترحم همان قدرتمند روزی

۱. علامه حلی، ارشاد الادهان، به نقل از بناییع: ص ۴۴.

در کس دیگری تأثیر نخواهد کرد و اگر عدم دفاع قدرتمند از ناتوان سبب ازین رفتان او باشد آن قدرتمند اعانت به مرگ او کرده و مشمول روایت است:

«هرکسی به کشتن یک مرد مسلمان کمک کند وارد روز قیامت می شود در حالی که به پیشانی او نوشته شده است این شخص از رحمت خدا محروم است». ^(۱)

بياناتی از علی علیہ السلام در نهج البلاغه

۱- أسلوب مواجھه العدو (روش مواجھه با دشمن)

«وَقَالَ عَلِيًّا: رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشُّرُّ». ^(۲)

«و درود خدا بر او فرمود: سنگ را از همان جایی که دشمن پرت کرده بازگردانید که شر را جز شر پاسخی نیست».

۲- التهريص على القتال (روش بسیع نیروها در جنگ)

«وَقَالَ عَلِيًّا: أَيْنَ الْمَانِعُ لِلذَّمَارِ وَالغَائِرِ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ مِنْ أَهْلِ الْحِفَاظِ. الْعَارُ وَرَاءَكُمْ وَالْجَنَّةُ آمَامَكُمْ». ^(۳)

«و درود خدا بر او فرمود: کجا یند آزاد مردانی که به حمایت مردم خویش برخیزند؟ کجا یند غیور مردانی که به هنگام نزول سلا و مشکلات مبارزه می کنند؟ هان مردم! ننگ و عار پشت سر شما و بهشت پیش روی شماست».

۳- الافتاق في المرب (اھلاق در جنگ)

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ، وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصْوَابَ فِي الْقَوْلِ، وَأَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ، وَقُلْتُمْ مَكَانَ سِبِّكُمْ إِيَّاهُمْ: اللَّهُمَّ أَحْقِنْ

۱. نهج البلاغه: خطبه ۱۲۳.

۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی: حکمت ۳۱۴، ص ۷۰۵ و ۷۰۶.

۳. همان: خطبه ۱۷۱، ص ۳۲۵- ۳۲۶.

دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ أَصْلُحُ ذَاتَ بَيْتِنَا وَ بَيْتِهِمْ وَ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّىٰ
يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهَلَهُ وَ يَرْعَوِي عَنِ الْغَيِّ وَ الْعُدُوانِ مَنْ لَمْ يَهِيَّهُ.^(۱)

«من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید، اما اگر کردارشان را تعریف و حالات آنها را بازگو می کردید به سخن راست نزدیکتر و عذرپذیرتر بود خوب بود به جای دشنام آنها می گفتید: خدایا خون ما و آنها را حفظ کن و بین ما و آنها اصلاح فرما و آنها را از گمراهی به راه راست هدایت فرماتا آنها که جاهلند حق را بشناسند و آنان که با حق می سیزند پشیمان شده به حق بازگردند».

۴ - الاجتنابُ من المصال (ضرورت از جمال و درگیری)

وَ قَالَ عَلِيًّا: مَنْ ضَنَّ بِعِزْضِهِ فَلَيَدْعِ الْمُرَاءَ.^(۲)

«و درود خدا بر او فرمود: هر کس از آبروی خود بیهنا ک است از جمال پرهیزد».

۵ - النهي عن المبارزه (پرهیز از آغازگری در مبارزه)

وَ قَالَ عَلِيًّا لِإِبْرَاهِيمَ الْحَسَنِ: لَا تَدْعُونَ إِلَى مُبَارِزَةٍ وَ إِنْ دُعِيتَ إِلَيْهَا فَأَجِبْ فَإِنَّ
الْدَاعِيَ إِلَيْهَا بَاغٌ، وَ الْبَاغِيَ مَصْرُوفٌ.^(۳)

«کسی را به پیکار دعوت نکن اما اگر تو را به نبرد خوانند پیذیر، زیرا آغازگر پیکار تجاوزگر و تجاوزگر شکست خورده است».

۶ - الاستعداد للجهاد (ضرورت آمادگی برای جهاد)

وَ لَعْمَرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيِّ مِنْ إِدْهَانٍ

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی: خطبه ۲۰۶، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.

۲. همان: حکمت ۳۶۲، ص ۷۱۴ و ۷۱۵.

۳. همان: حکمت ۲۲۳، ص ۶۷۸ و ۶۷۹.

وَ لَا إِيمَانٌ، فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنَ اللَّهِ وَامْضُوا فِي الَّذِي نَهَجَهُ
لَكُمْ وَ قُومُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ، فَعَلَيْهِ ضَامِنٌ لِفُلْجِكُمْ آجِلًا إِنْ لَمْ تَمْتُحُوهُ عَاجِلًا۔^(۱)

«سوگند به جان خودم، در مبارزه با مخالفان حق، و آنان که در گمراهی و فساد
غوطهورند یک لحظه مدارا و سستی نمی‌کنم. پس ای بندگان خدا از خدا
پترسید و از خدا به سوی خدا فرار کنید و از راهی که برای شما گشوده شده
بروید و وظایف و مقرراتی که برای شما تعین کرده به پا دارید. اگر چنین باشد
علیٰ ضامن پیروزی شما در آیینه می‌باشد اگرچه هم‌اکنون بسته
یاورید».

۷ - عدم المبالغة بالموت (موقعیت امام علی در برابر ترور)

«وَ إِنَّ عَلَيَّ مِنَ اللَّهِ جُنَاحَ حِسِينَةً، فَإِذَا جَاءَ يَوْمِي الْفَرَجَتْ عَنِي وَ أَشْلَمْتُنِي
فَحِسِينَدِ لَا يَطِيشُ السَّهْمُ، وَ لَا يَبْرُأُ الْكَلْمُ».^(۲)

«پورده‌گار برای من بوششی استوار قرار داد که مرا حفظ نماید. هنگامی که عمرم
به سرآمد از من دور شده و مرا تسليم مرگ می‌کند که در آن روز نه تیر خطا
می‌رود و نه رخم بهبود می‌یابد».

۸ - التعلیمات العسکریه (آموزش نظامی و نقش ایمان در جنگ)

«تَزُولُ الْجِبَالُ وَ لَا تَزُولُ! عَضَّ عَلَى نَاجِزَكَ. أَعِرِ اللَّهَ جُمُوتَكَ. تَدِيْنِي الْأَرْضِ
قَدَمَكَ، إِرْمِيْنِيْرِكَ أَفْصَى الْقَوْمِ وَ غُضَّ بَصَرَكَ وَاعْلَمْ، أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
سُبْحَانَهُ».^(۳)

«اگر کوه‌ها از جای کنده شوند، تو ثابت و استوار باش. دندان‌ها را به هم بفشار،

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی: خطبه ۲۴، ص ۷۰ و ۷۱.

۲. همان: خطبه ۶۲، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۳. همان: خطبه ۶۲، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

کاسه سرت را به خدا عاریت ده، پای بر زمین میخکوب کن، به صفوف پایانی
دشمن بندگ، از فراوانی دشمن چشم پوش و بدان که پیروزی از سوی خدای
سبحان است».

۹- التمذیر من التقصیر فی المرب (هشدار از کوتاهی در جنگ)

«وَكَانَ أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكِشُونَ كَشِيشَ الضَّبَابِ: لَا تَأْخُذُونَ حَقًّا وَ لَا تَنْتَعُونَ
ضَيْئًا، قَدْ خَلَقْتُمْ وَ الطَّرِيقَ، فَالْجَاهَ لِلْمُقْتَحِمِ وَ الْهُلْكَةَ لِلْمُتَأْوِمِ». (۱)
«گویی شمارا در برخی از حمله‌ها در حال فرار، ناله کنان چون گله‌ای از سوی همار
می‌نگرم که نه حقی را باز پس می‌کیرید و نه ستمی را باز می‌دارید. اینک این
شما و این راه گشوده، نجات برای کسی است که خود را به میدان افکنده
و به مبارزه ادامه دهد و هلاکت از آن کسی است که سستی ورزد».

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

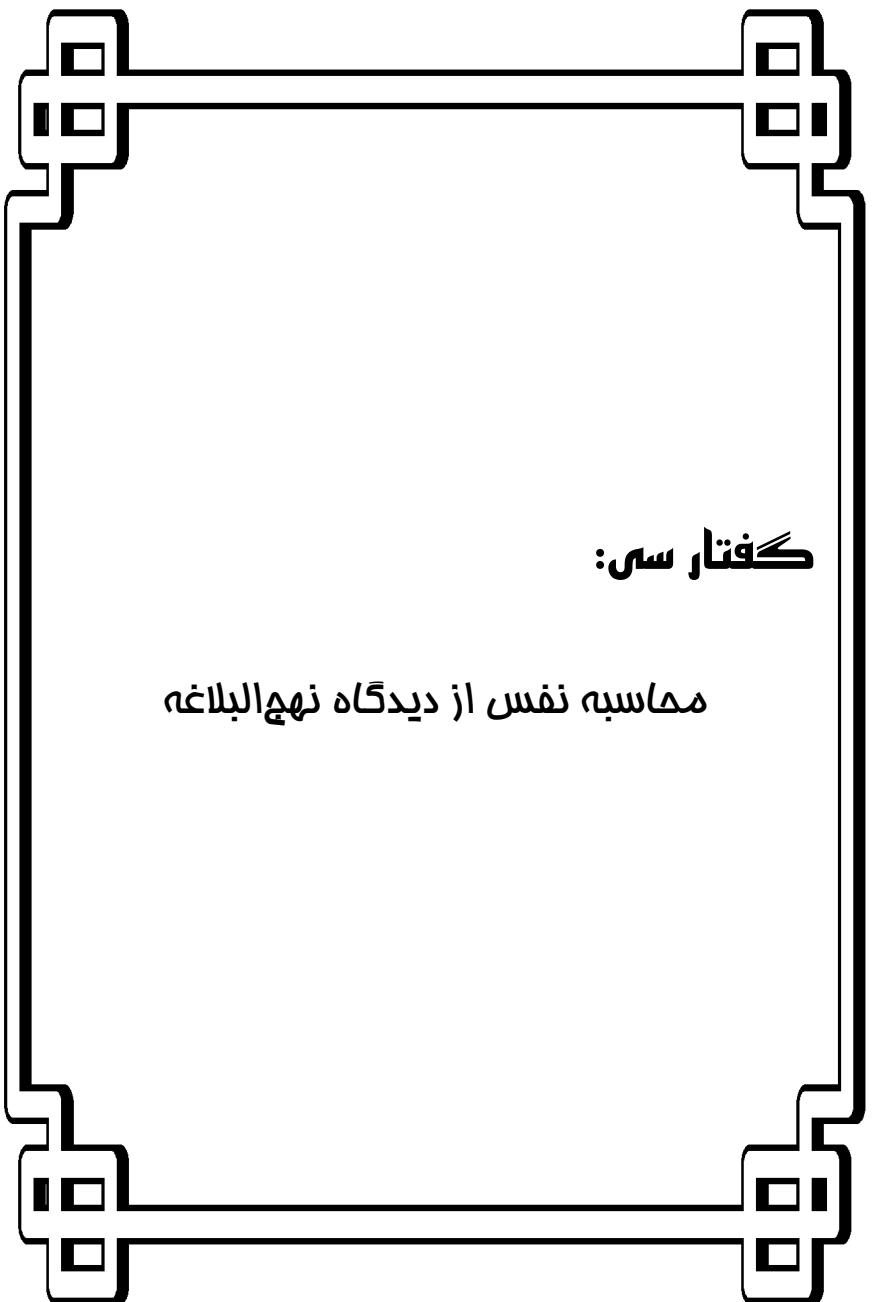
«دفاع انسان قادرمند از جان انسان ناتوان، چه در حال جنگ و چه در حال
غیر جنگ مانند دفاع از جان خود باید باشد». (۲)

همان‌گونه که جان آدمی در موقع خطر، همه قوای مغزی و عضلاتی را به کمک می‌طلبد
و همه آن قوا بدون معطلي و مضايقه برای نجات جان از خطر حرکت می‌کنند، همان طور باید
اشخاصی که دارای قدرت هستند برای کمک به ناتوان، به فعالیت جدی پردازنده قوای مغزی
و عضلاتی خود آنان برای نجات جان با توجه به این امر است. (۳)

۱. نهج البلاغه: خطبه ۱۱، ص ۵۴ و ۵۵.

۲. همان: خطبه ۱۲۳، ص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۳. شرح نهج البلاغه، استاد جعفری.



كفتار سی:

محاسبه نفس از دیدگاه نهضت البلاغه

آیا تا به حال نفس امّاره، نفس لواحه، نفس مطمئنه و... را شنیده اید؟ آیا می دانید چه می کنند؟ آیا می دانید چه آثار و نتایجی بر اعمال و رفتار ما دارند؟ و حال آیا تا هم اکنون به محاسبه نفس خود پرداخته اید؟ بله، محاسبه نفس که یاد مرگ و قبول معاد آن را واجب الاجرا می نمایند. بله اگر کسی به محاسبه نفس و معاد اعتقاد داشته باشد، دیگر این همه دروغ، غیبت، دزدی، ریا، نفرت، حسد و... برای چه؟ چرا مردم به این چیزها اهمیت نمی دهند؟ حال می خواهیم سخنان گرانبهایی از مولا علی علیل در این زمینه بیان کیم:

﴿أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ، وَ أَذَّتْ بِإِنْقِضَاءِ وَ تَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا وَ أَدْبَرَتْ
حَذَّاءَ، فَهِيَ تَحْفِزُ بِالْفَتَنِ سُكَّانَهَا، وَ تَخْدُو بِالْمُؤْتِ جِرْأَانَهَا، وَ قَدْ أَمَرَ فِيهَا
مَا كَانَ حُلُوًّا، وَ كَدِرَ مِنْهَا مَا كَانَ صَفْوًا، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا سَمَّلَةٌ كَسَّمَلَةٌ إِلَّا دَوْرَةٌ
أَوْ جُرْعَةٌ كَجُرْعَةٍ الْمُلْقَةِ، لَوْ مَرَّزَّهَا الصَّدِّيَانُ لَمْ يَنْقَعِ.
فَأَرْمُوا عِبَادَ اللَّهِ الرَّحِيمِ عَنْ هَذِهِ الدَّارِ الْمَدُورِ عَلَى أَهْلِهَا الرَّوَالُ؛
وَ لَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمْلُ، وَ لَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمْ فِيهَا الْأَمْدُ﴾.^(۱)

«آگاه باشید! گویا دنیا پایان یافته، و داع خویش را اعلام داشته است، خوبی هایش ناشناخته مانده به سرعت پشت کرده می گزرد، ساکنان خود را به سوی نابود شدن می کشاند، و همسایگانش را به سوی مرگ می راند. آنچه از دنیا شیرین بود، تلخ شده و آنچه صاف و زلال بود تبرکی پذیرفت و بیش از ته مانده ظرف آب ریخته شده از آن باقی نمانده است، یا جرعه‌ای آب،

۱. گردآورنده: سید رضی، مترجم: محمد دشتی، انتشارات اسوه، متن کامل نهج البلاغه: خطبه ۵۲.

که با آن عطش تشنگان دنیا فرو نخواهد نشست. ای بندگان خدا! از سرایی کوج
کنید که سرانجام آن نابودی است. مبادا! آرزوها بر شما چیره گردد. مپندارید که
عمر طولانی خواهید داشت. پس چه بهتر است که با دستی پراز توشه و زاد
و قلبی آکنده از خوبی و پاکی این دنیای فانی را ترک کرده و به دنیای باقی
بشتایم».

امام علی علیه السلام در خطبه دیگر، ما را به شناختن به سوی اعمال پسندیده راهنمایی می‌کند:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَةَ اللَّهِ، وَبَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ، وَابْتَاعُوا مَا يَيْقَنُ لَكُمْ بِمَا
بَرُولُ عَنْكُمْ، وَتَرْحَلُوا فَقَدْ جُدَّ بَكُمْ، وَاشْتَعِدُوا اللَّمَوْتَ فَقَدْ أَظَلَّكُمْ، وَكُونُوا
فَوْمًا صِيحَّهِمْ فَائِتَهُوا، وَعِلِّمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبِدُلُوا.
فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَحْلِفْكُمْ عَبْتَهَا، وَلَمْ يَتُرْكْكُمْ سُدَّهَا، وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ
الْجُنَاحَةِ أَوِ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ، وَإِنَّ غَايَةَ تَنْصُصَهَا اللَّحْظَةُ، وَتَهْدِمُهَا
السَّاعَةُ، لَبَدِيرَةُ بِقْصِرِ الدُّقَّةِ، وَإِنَّ غَائِبًا يَحْدُوْهُ الْجَدِيدَانِ، اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ
لَحَرِيُّ بِسْرُعَةِ الْأَوْبَةِ، وَإِنَّ قَادِمًا يَقْدُمُ بِالْفَوْزِ أَوِ الشِّقْوَةِ، لَمُسْتَحِقٌ لِأَفْضَلِ
الْعُدَّةِ، فَتَرَوَدُوا فِي الدُّنْيَا، مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرِزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدَّاً،
فَاتَّقُ عَبْدَ رَبِّهِ، نَاصِحَّ نَفْسَهُ وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ، وَغَلَبَ شَهْوَتَهُ، فَإِنَّ أَجَلَهُ
مَسْتُورٌ عَنْهُ، وَأَمَّا لُّهُ خَادِعُ لَهُ، وَالشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ، يُبَرِّئُ لَهُ الْمُعْصِيَةَ لِرَكْبَهَا.
وَمُبَيِّنُهُ التُّوْبَةُ لِيُسَوِّفَهَا إِذَا هَاجَمَتْ مَنْيَهُ عَلَيْهِ أَعْقَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا فِيَاهَا
حَسْرَةً عَلَى ذِي عَقْلِهِ، أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةٌ، وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شَقْوَةِ
سَشَالَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنَ لَا تُنْتَهِرُهُ نِعْمَةُ، وَلَا تُنْصَرِّبُ بِهِ عَنْ
طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةُ، وَلَا تَحْمُلُ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةُ وَلَا كَآبَةً».

ای بندگان خدا! از خدا پرهیزید و با اعمال نیکو به استقبال اجل بروید.
با چیزهای فانی شدنی دنیا، آنچه که جاویدان می‌ماند، خردباری کنید. از دنیا
کوج کنید که برای کوج دادن تلاش می‌کنند. آماده مرگ باشید که بر شما
سایه افکنده است. چون مردمی باشید که بر آنها بانگ زندند و بسیار شدند
و دانستند دنیا خانه جاویدان نیست و آن را با آخرت مبادله کردند.
خدای سبحان شما را بیهوده نیافرید و به حال خود و انگذاشت. میان شما

تا بهشت یا دوزخ، فاصله اندکی جز رسیدن مرگ نیست. زندگی کوتاهی که گذشتن لحظه‌ها از آن می‌کاهد و مرگ آن را نابود می‌کند، سزاوار است که کوتاه‌مدت باشد. زندگی که شب و روز آن را به پیش می‌راند، به زودی پایان خواهد گرفت. مسافری که سعادت یا شقاوت همراه می‌برد، باید بهترین توشه را با خود بردارد. از این خانه دنیا، زاد و توشه بردارید که فردای رستاخیز نگهبانان باشد. بنده خدا باید از پروردگار خود پرهیزد؛ خود را پند دهد و توبه را پیش فرستد و بر شهوت غلبه کند؛ زیرا مرگ او پنهان و پوشیده است و آرزوها فریبنداند و شیطان همواره با اوست و گناهان رازینت و جلوه می‌دهد تا بر او تسلط یابد. انسان را در انتظار توبه نگه می‌دارد که آن را تأخیر اندازد و تازمان فرا رسیدن مرگ از آن غلت نماید.

وای بر غفلت‌زدهای که عمرش بر ضد او گواهی دهد و روزگار او را به شقاوت و پستی کشاند! از خدا می‌خواهیم که ما و شما را، برای نعمت‌ها مغور نسازد و چیزی ما را از اطاعت پروردگار باز ندارد و پس از فرا رسیدن مرگ، دچار پیشمانی و اندوه نگردداند».

بله! وقتی امام علی^ع در خطبهٔ زیر از محاسبه نفس خود یقین نداشته و این چنین از خدا درخواست دارد که او را قرین رحمت و مغفرت نماید، ما دیگر باید چه کنیم؟ ما در چه جایی از این دنیا قرار داریم؟ و در چه جایی از آخرت سکنی می‌گزینیم؟

«اللَّهُمَّ أَغْفِرْ لِي مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، فَإِنْ عُذْتُ فَعُذْ عَلَيَّ بِالْمُغْفِرَةِ. اللَّهُمَّ أَغْفِرْ لِي مَا وَأَيْتُ مِنْ نَفْسِي، وَلَمْ تَجِدْ لَهُ وَفَاءً عِنْدِي. اللَّهُمَّ أَغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّبَتْ إِلَيَّكَ بِلِسَانِي، ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي. اللَّهُمَّ أَغْفِرْ لِي رَمَّاتِ الْأَحْنَاطِ، وَسَقَطَاتِ الْأَلْقَاطِ، وَشَهَوَاتِ الْجُنَاحِ، وَهَوَاتِ الْلِسَانِ». ^(۱)

«خدایا! از من درگذر آنچه را از من بدان داناتری^(۲) و اگر بار دیگر به آن

۱. همان: خطبهٔ ۷۸.

۲. امام علی^ع معصوم است، اما آنچه را که در دعاه بیان می‌دارد، یا در جهت تعلیم «چگونه سخن گفتن» با خداست و یا خارج از محدوده گناهانی است که برای انسان‌های عادی مطرح می‌باشد.

بازگردم، تو نیز به بخشایش بازگرد. خدایا! آنچه از اعمال نیکو که تصمیم گرفتم و انجام ندادم، بخشای. خدایا! بخشای آنچه را که با زبان به تو نزدیک شدم ولی با قلب آن را ترک کرم. خدایا! بخشای نگاههای اشارت آمیز و سخنان بی فایده و خواسته های بی مورد دل و لغزش های زبان را^۱.

پیامبر اکرم ﷺ می فرمایند:

«وَ حَاسِبُوا أَنفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوهُ». (۱)

«به حساب هایتان رسیدگی کنید، قبل از آنکه به حساب شما بر سند».

در خطبه ای دیگر امام علی علیہ السلام جامعه مسخر شده مسلمین را این چنین توصیف می کنند:

«عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّكُمْ - وَ مَا تَأْمُلُونَ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا - أَثْوِيَاءٌ مُؤْجَلُونَ، وَ مَدِينُونَ مُمْتَضِونَ أَجَلٌ مَنْقُوصٌ، وَ عَمَلٌ مَحْفُوظٌ. فَرُبَّ دَائِبٍ مُضَيِّعٌ، وَ رُبَّ كَادِحٍ حَاسِرٍ. وَ قَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي زَمْنٍ لَا يَزِدُّ الْخَيْرُ فِيهِ إِلَّا إِدْبَارًا، وَ لَا الشَّرُّ فِيهِ إِلَّا إِفْتَالًا، وَ الشَّيْطَانُ فِي هَلَالِ النَّاسِ إِلَّا طَمَعًا، فَهَذَا أَوَانٌ قَوِيَّتْ عُدُّتُهُ. وَ عَمَّتْ مَكِيدَتُهُ، وَ أَمْكَنَتْ فَرِيسَتُهُ.

اضرب بطریفک حیث شیئت مِنَ النَّاسِ، فَهَلْ تُبَصِّرُ إِلَّا فَقِيرًاً يُكَابِدُ فَقْرًاً.
او غَيْرًاً بَدَلَ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفُرًا او بَخِيلًا اخْتَدَ الْبَحْلَ بِحَقِّ اللَّهِ وَ فُرًا، او مُتَمَرِّدًا كَانَ بِأُذُنِهِ عَنْ سَعْيِ الْمُوَاعِظِ وَ قُرًا».

«بندگان خدا! شما و آنچه از این دنیا آرزومندید، مهمانانی هستید که مددتی معین برای شما قرار داده شده، بدھکارانی هستید که مهلت کوتاهی در پرداخت آن دارید و اعمال شما همگی حفظ می شود. چه بسیارند تلاش گرانی که به جایی نرسیدند، و زحمت کشانی که زیان دیدند. در روزگاری هستید که خوبی به آن پشت کرده و می گذرد و بدی بدان روی آورده، پیش می تازد و طمع شیطان در هلاکت مردم بیشتر می گردد. هم اکنون روزگاری است که ساز و برگ شیطان تقویت شده، نیرنگ و فریش همگانی و به دست آوردن شکار برای او آسان است. به هر سو می خواهی نگاه کن! آیا جز فقیری می بینی که با فقر دست

۱. کتاب پیش اسلامی سال سوم متوسطه.

و پنجه نرم می‌کند؟ یا ثروتمندی که نعمت خدا را کفران کرده و با بخل ورزیدن در ادای حقوق الهی، ثروت فراوانی گرد آورده است؟ یا سرکشی که گوش او از شنیدن پند و اندرزها پر است؟

و در همین خطبه به عبرت گرفتن از دنیا ما را سوق می‌دهد.

«أَيْنَ أَخْيَارُكُمْ وَ صَلَحَاوْكُمْ! وَ أَيْنَ أَخْرَارُكُمْ وَ سُمَّاحَاوْكُمْ! وَ أَيْنَ الْمُتَوَرِّعُونَ فِي مَكَائِسِهِمْ، وَ الْمُتَزَهُونَ فِي مَذَاهِبِهِمْ! الَّذِينَ قَدْ ظَغَّنُوا جَمِيعًا عَنْ هَذِهِ الدُّنْيَا الْدُّنْيَةِ، وَ الْعَاجِلَةِ الْمُنْعَصَةِ، وَ هُلْ حُلْقُمْ إِلَّا فِي حَتَّالَةٍ لَا تَلْقَى إِلَّا بِذَمَّهُمُ الشَّفَقَاتِ، اسْتِئْضَعَارًا لِقَدْرِهِمْ، وَ ذَهَابًا عَنْ ذِكْرِهِمْ؟ فَإِنَّ اللَّهَ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ظَهَرَ الْفَسَادُ، فَلَا مُنْكِرٌ مُعَيْرٌ، وَ لَا زَاجِرٌ مُزَدِّجٌ. أَفَمِنَّا تُرِيدُونَ أَنْ تَجْأُرُوا وَ اللَّهُ فِي دَارِ قُدْسِهِ، وَ تَكُونُوا أَعَزَّ أَوْلِيَائِهِ عِنْدَهُ؟ هَيَّاهَا !! لَا يُخْدَعَ اللَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ، وَ لَا تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ. لَعَنِ اللَّهِ الْآمِرِينَ بِالْمُعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ، وَ النَّاهِيَنَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ!». ^(۱)

«کجا یند خوبیان و صالحان شما! کجا یند آزاد مردان و سخاوتمندان شما! کجا یند پرهیزگاران در کسب و کار و کجا یند پاکیزگان در راه و رسم مسلمانی! آیا جز این است که همگی رخت بستند و رفتند و از این جهان پست و گذران و تیره کننده عیش و شادمانی گذشتند، مگر نه این است که شما وارد آنها بر جای آن تکیه زدید و در میان چیزهای بی ارزش فرار دارید که لب‌های انسان به نکوهش آن می‌جنبد؟ تا قدر آنها را کوچک شمرده و برای همیشه یادشان فراموش گردد! پس در این نگرانی‌ها باید گفت: إِنَّا إِلَهُ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فساد آشکار شد، نه کسی باقی مانده که کارزشت را دگرگون کند و نه کسی که از نافمانی و معصیت باز دارد. شما با چنین وضعی می‌خواهید در خانه قدس الهی و جوار رحمت پروردگار فرار گیرید؟ و غریزترین دوستانش باشید؟ هرگز خدا را نسبت به بهشت جاویدانش نمی‌توان فریفت، و جز با عبادت، رضایت او را نمی‌توان به دست آورد. نفرین بر آنان که امر به معروف می‌کنند و خود ترک می‌نمایند و نهی از منکر دارند و خود مرتکب آن می‌شوند».

و در خطبه‌ای دیگر ضرورت یاد مرگ که محاسبه نفس را واجب‌الاجرا می‌کند،
یادآوری می‌کند:

«فَإِنَّهُ وَاللَّهُ الْجِدُّ لَا الْعَبْرُ، وَالْحَقُّ لَا الْكَذِبُ. وَمَا هُوَ إِلَّا الْمُوتُ أَسْمَعَ دَاعِيهِ،
وَأَعْجَلَ حَادِيَهُ. ^(۱) فَلَا يَغُرُّنَّكَ سَوَادُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ. وَقَدْ رَأَيْتَ مَنْ كَانَ
قَبْلَكَ مِنْ جَمْعِ الْمَالِ وَخَذِيرِ الْإِقْلَالِ. وَأَمِنَ الْعَوَاقِبَ طَولَ أَمْلَ وَأَسْتَبَعَادَ أَجَلَ.
كَيْفَ نَزَلَ بِهِ الْمُوتُ فَأَرْجَعَهُ عَنْ وَطَنِهِ، وَأَخْذَهُ مِنْ مَأْمَنِهِ، مَحْمُولًا عَلَى أَعْوَادِ
الْمُنَّايمَا يَتَعَاطَى بِهِ الرِّجَالُ الرِّجَالَ، حَمْلًا عَلَى الْمَنَاكِبِ وَإِمسَاكًا بِالْأَنَامِلِ».«
«أَمَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَأْمُلُونَ بَعِيدًا، وَيَتَنَوَّنَ مَشِيدًا، وَيَجْهَمُونَ كَثِيرًا!
كَيْفَ أَصْبَحَتْ بِيُوْتُهُمْ فُبُورًا وَمَا جَمَعُوا بُورًا؛ وَصَارَتْ أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِينَ،
وَأَرْوَاحُهُمْ لِلْقَوْمِ آخَرِينَ؛ لَا فِي حَسَنَةٍ يَنْزِدُونَ، وَلَا مِنْ سَيِّئَةٍ يَسْتَعْبِطُونَ!» ^(۲)
«به خدا سوگند! این که می‌گوییم بازی نیست، جدی و حقیقت است،
دروع نیست و آن چیزی جز مرگ نیست که بانگ دعوت‌کننده‌اش رساست
و به سرعت همه را می‌راند. پس ابوه زندگان و طرفداران تو را فریب ندهند.
همانا گذشتگان را دیدی که ثروت‌ها اندوختند و از فقر و بیچارگی وحشت
داشتند و با آرزوهای طولانی فکر می‌کردند در امانند و مرگ را دور
می‌پنداشتند، دیدی چگونه مرگ بر سرshan فرود آمد و آنان را از وطنشان
بیرون راند و از خانه امن کوچ شان داد که بر چوبه تابوت نشستند و مردم آن را
دست به دست می‌کردند و بر دوش گرفته و با سر انگشت خویش نگاه
می‌داشتند.

آیا ندیدید آنان را که آرزوهای دور و دراز داشتند و کاخ‌های استوار
می‌ساختند و مال‌های فراوان می‌اندوختند! چگونه خانه‌هایشان گورستان شد
و اموال جمع‌آوری شده‌شان تباہ و پراکنده و از آن وارثان گردید؟ و زنان آنها
بادیگران ازدواج کردند؛ نه می‌توانند چیزی به حسنات بیفرایند و نه از گناه
توبه کنند!

۱. حادیه، آوازخوانی که شتران را به شتاب می‌راند.

۲. همان: خطبه ۱۳۲.

حال تلاش در جمع آوری زاد و توشه را در این خطبه بیان می‌کنیم:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةً بَعِيدَةً، وَمَشَقَّةً شَدِيدَةً، وَأَنَّهُ لَا غَنِيَّ لَكَ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الْإِرْتِيَاءِ، وَقَرِيرٌ بِلَاغَكَ مِنَ الزَّادِ، مَعَ حِفْظَةَ الظَّهَرِ، فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ قَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيُكُونَ وَجْدُكَ وَبِالْأَعْيُنِكَ، وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيُوَافِيكَ بِهِ غَدًا حِيثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاغْتَسِمْهُ وَجَهْلُهُ إِلَيْهِ، وَأَكْثَرُ مِنْ تَرْوِيَدِهِ، وَأَنْتَ قَادِرُ عَلَيْهِ، فَلَعْلَكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ، وَأَغْتَسِمْ مَنِ اسْتَفْرَضْتَكَ فِي حَالِ غُنَّاكَ، لِيَجْعَلَ فَضَائِهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ». ^(۱)

«بدان راهی پرمشقت و بس طولانی در پیش روی داری. و در این راه بدون کوشش بایسته و تلاش فراوان و اندازه گیری زاد و توشه و سبک کردن بارگاه، موفق نخواهی بود. بیش از تحمل خود بار مسؤولیت‌ها بر دوش منه، که سنگینی آن برای تو عذاب آور است. اگر مستمندی را دیدی که توشهات را تا قیامت می‌برد و فردا که به آن نیاز داری، به تو باز می‌گرداند، کمک او را غیمت شمار و زاد و توشه را بر دوش او بگذار، و اگر مالی داری بیشتر اتفاق کن و همراه او بفرست، زیرا ممکن است روزی در رستاخیز، در جستجوی چنین فردی باشی و اورانیابی. به هنگام بی‌نیازی، اگر کسی از تو وام خواهد، غنیمت شمار،

تادر روز سختی و تنگدستی به توباز گرداند».

«وَأَعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَوْدَأً، الْخُفْ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُشْقَلِ، وَالْمُنْطَبِعُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ، وَأَنَّ مَهْبِطَكَ هِيَ لَا حَالَةَ إِمَامًا عَلَى جَهَنَّمَ أَوْ عَلَى نَارِ فَارِتَادِ لِتَفْسِيْكَ قَبْلَ تُزُولِكَ وَوَطَئِ الْمِنْزَلَ قَبْلَ حُولِكَ، فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْجَبٌ وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ». ^(۲)

«بدان که در پیش روی تو، گردندهای صعب‌العبوری وجود دارد که حال سبکباران به مراتب بهتر از سنگین باران است و آنکه کند رود، حالش بدتر از

۱. همان: نامه ۳۱، قسمت ۹.

۲. همان: خطبه ۵۲.

شتاپ گیرنده می‌باشد و سرانجام حرکت بهشت یا دوزخ خواهد بود، پس برای خوبشتن قبل از رسیدن به آخرت وسائلی مهیا ساز و جایگاه خود را پیش از آمدنت آماده کن زیرا پس از مرگ، عذری پذیرفته نمی‌شود و راه بازگشته وجود ندارد».

و حال فرازهایی از وصیت‌نامه امام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام را می‌خوانیم:

«پسر جانم، خودت را بین دیگران و خودت معیار قرار ده. آنچه بر خوبیش می‌پستدی، بر دیگران بپستند و آن چه را برای خوبیش نمی‌خواهی، برای دیگری مخواه. همچنان که بر خودت ستم روا نمی‌داری، به دیگری ستم روا مدار. بدانسان که دوست داری با تو نکویی کنند، با دیگران نیکی کن. رشت را از خود مپستد، همان طوری که آن رشت را از دیگری به خوبیش نپستدی. از مردم خشنود باش، به همان چیزی که از آنان نسبت به خودت خشنود می‌شوی. در چیزی که از آن آگاهی کافی نداری، سخن مگویی، اگرچه کمی آگاهی داشته باشی و این را بدان و باور دار که هیچگاه خودپستندی و خوبشتن‌خواهی با درستی و صواب دمساز نیست، بلکه آن تباہ کننده خرد هاست. مالی را که به کوشش فراوانش به چنگ آوردی، آسانش اتفاق نمای و برای دیگری نگهداری مکن. هر آن گاه که به منظور و مقصدت هدایت شده و دست یافتنی، خاضع‌ترین، اوقات برای پروردگارت باش.

حسن جانم، بدان که تو را به پیش روی راهی است دراز و دور با رنج فراوان و تو ناگریز از آنی که در راه طلب آسایش نیکو آماده بوده و آن اندازه از زاد و توشه برگیری که برای رسیدن به مقصد و منزلت کافی بوده و پشتت هم از بار سبک باشد». ^(۱)

«ای پسر زهرا، بدان که تو را گردنه سخت و دشوار در پیش است که حال سبکبار در آن نیکوتراز سنگین بار و حال کند رفتار در آن زشت‌تر از شتابان است. به راستی که فروندگاه تو به ناچار یا بر بهشت است یا بر دوزخ، پس پیش از

۱. همان: وصیت‌نامه امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام، نامه ۳۱.

فروند آمدن و وارد شدن برای خویش توشه بیاندوز که پس از مرگ دیگر جستن
خشندی و رضا و بازگشت به سوی این جهان ممکن نیست».^(۱)

«پسرم، این را بدان که تو از برای آن جهان آفریده شدی، نه این سرای و از
برای نیستی، نه هستی و از برای مرگ، نه برای زندگی. بنابراین تا ممکن است
برای سرای جاودانی و پایندگی بکوش و دل از این سرای ناپایدار برکن، زیرا که
تو در جایگاه کوچیدن و سرایی زودگذر بوده و به راه آخرت روانی و بدان آن
مرگی که فرار کننده‌اش، از چنگش نرهد و از دست جوینده‌اش به در نرفته
و به ناچار آن را خواهد دریافت، همان مرگ تو را نیز خواهد راند، پس از چنین
مرگی برحذر بوده و بترس از این که به هنگامی که سرگرم گناهی بوده
و با خویشن برای توبه و بازگشت از آن گاه حدیث نفس نمی‌کنی. ناگهان آن
مرگ تو را دریافته، بین تو و توبه جدابی افکند، براستی این جاست که تو هلاک
خودت را خواسته‌ای».^(۲)

و در آخر سخنانی از امام علی علیهم السلام:

«نَفْسُ الْمُرْءِ حُطَّاهٌ إِلَى أَجْلِهِ».^(۳)

«انسان با نفسی که می‌کشد، قدمی به سوی مرگ می‌رود».

* * *

«فَقَالَ عَلِيًّا: كَيْفَ يَكُونُ حَالٌ مَنْ يَعْنِي بِبَقَائِهِ، وَ يَسْقَمُ بِصِحَّتِهِ وَ يُؤْتَى
مِنْ مَأْمَنَتِهِ».^(۴)

«[شخصی از امام علی علیهم السلام پرسید: حال شما چگونه است؟ حضرت فرمود:]
چگونه خواهد بود حال کسی که در بقای خود ناپایدار، و در سلامتی بیمار
است، و در آن جا که آسایش دارد مرگ او فرامی‌رسد!».

۱. همان: خطبه ۵۲.

۲. همان: وصیت‌نامه امام علی علیهم السلام به فرزندش امام حسن عسکری، نامه ۳۱.

۳. همان: حکمت ۷۴.

۴. همان: حکمت ۱۷۵.

«الدُّنْيَا دَارٌ مَمِّرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌ، وَ النَّاسُ فِيهَا زَجْلَانٍ: رَجُلٌ يَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا، وَ رَجُلٌ ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَاعْتَقَهَا». ^(۱)

«دنیا گذرگاه عبور است، نه جای ماندن و مردم در آن دو دسته‌اند: یکی آن که خود را فروخت و به تباہی کشاند، و دیگری آنکه خود را خرید و آزاد کرد».

* * *

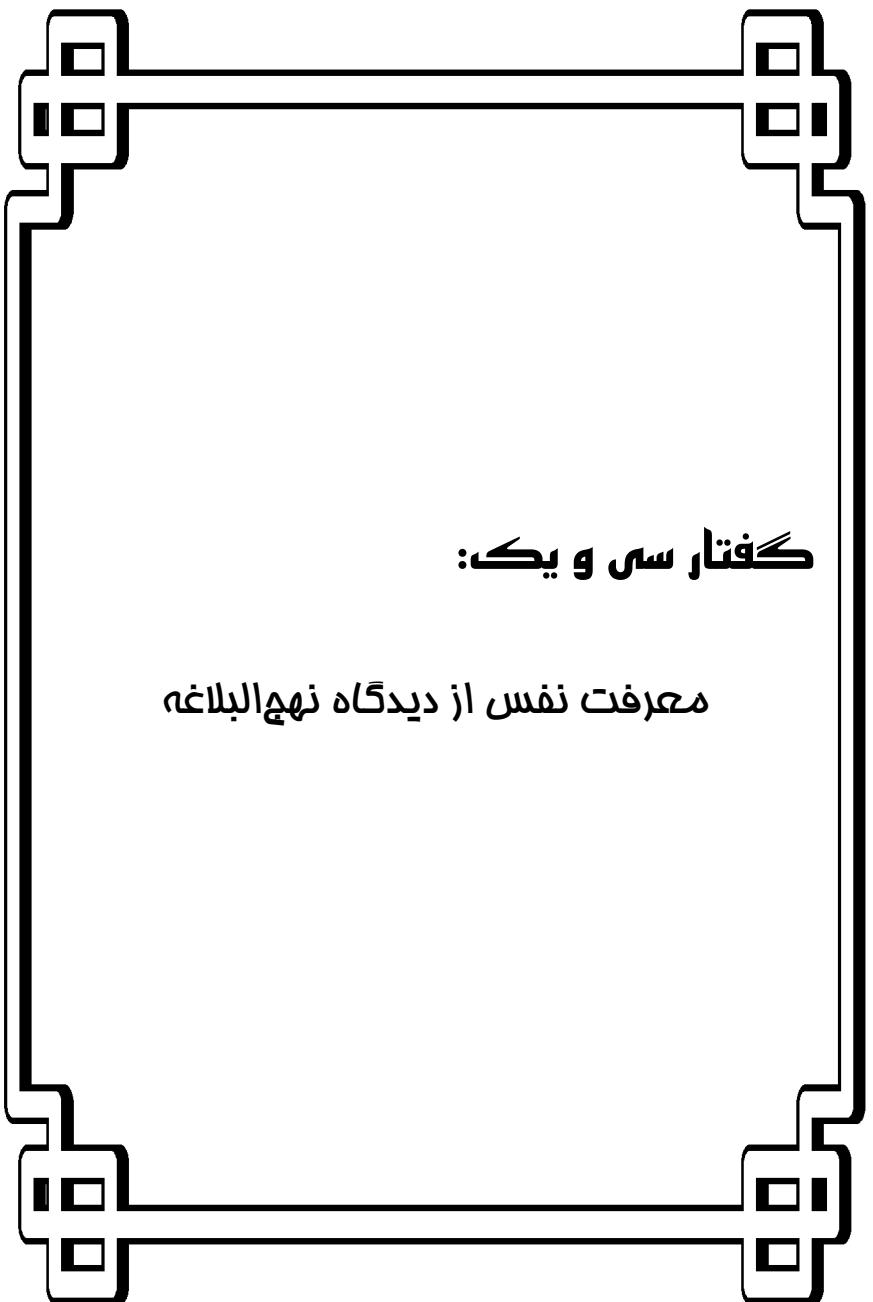
«لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَ مَصِيرَهُ، لَأَبْعَضَ الْأَمْلَ وَ غَرُورَهُ». ^(۲)

«اگر بندۀ خدا أجل و پایان کارش را می‌داند، با آرزو و فریب آن دشمنی می‌ورزید».

باشد که ما عبرت گیریم و قبل از رخت برپستان از دنیا فانی زودگذر به محاسبه نفس پردازیم.

۱. همان: حکمت ۱۳۳.

۲. همان: حکمت ۳۳۴.



گفتار سی و یک:

معرفت نفس از دیدگاه نهضت البلاغه

معرفت نفس

معرفت نفس ناطقه انسانی، قطب قاطبۀ معارف ذوقیه و محور جمیع مسایل علوم عقلیه و نقیله

و اساس همه خیرات و سعادات است؛^(۱) به بیان مولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَلَّ أَمْرُهُ». ^(۲)

«هر کس خود را بشناسد کارش بالا گیرد و بزرگ گردد».

معرفت نفس، همان روانشناسی و خودشناسی است؛ که اقرب طرق به ماورای طبیعت و صراط مستقیم خداشناسی است. انسان، بزرگترین جدول بحر وجود و جامع ترین دفتر غیب و شهود و کامل ترین مظہر واجب الوجود است. این جدول اگر درست تصفیه و لای رویی شود، مجرای آب حیات و مجلای ذات و صفات می‌گردد. این دفتر شایستگی محفوظ نمودن کلمات نوریه شجون حقایق اسماء و شئون رقایق ظلیه آنها را دارد است:

دفتر حق است دل به حق بنگارش نیست روا پرنقوش باطله باشد

سیر انفس، غایت آن، معرفت شهودی است و سیر آفاق، نهایت آن، معرفت فکری؛

که انسان کاری مهم‌تر از خودسازی ندارد و آن مبتنی بر خودشناسی است.^(۳)

۱. از مقدمه کتاب *معرفة النفس*؛ تألیف حسن حسن زاده آملی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۱:

ص ۱.

۲. *غزال الحكم*، کلمات قصار حضرت علی علیه السلام، مترجم محمدعلی انصاری، چاپ مؤسسه صحافی خلیج،

بهمن ماه ۱۳۳۵: ج ۲، ص ۶۲۸.

۳. از مقدمه کتاب *معرفة النفس*؛ تألیف حسن حسن زاده آملی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۱:

ص ۱.

نقل است که کمیل بن زیاد خطاب به امام علی عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین خواهم که از نفسم برایم بگویی، تا معرفتی بدان یابم».

حضرت علی فرمود: «ای کمیل از کدام نفس برایت بگوییم؟».

کمیل گفت: «مولای من مگر بیش از یک نفس در من موجود است؟».

فرمود: «ای کمیل در انسان چهار نفس موجود است: نامیه نباتیه، حسیه حیوانیه، ناطقه قدسیه و کلیه الهیه. هریک از آنها را پنج قوه و دو خصیصه است؛ نامیه نباتیه را پنج قوه است: ماسکه، جاذبه، هاضمه، دافعه و مریبیه. اما دو خصلت آن عبارت است از: زیادت و نقصان؛ و انبعاث آن از کبد است.

حسیه حیوانیه را نیز پنج قوه است که عبارتند از: شنوایی و بینایی و بویایی و چشایی و لامسه. دو خصلتش نیز رضایت و غضب است؛ محل ابعائش قلب می‌باشد. همچنین نفس ناطقه قدسیه را نیز، پنج قوه است: فکر و ذکر و حلم و نباht؛ و آن را ابعاعی نیست. این نفس شیوه‌ترین اشباح به نفوس ملکیه است و دو خصیصه دارد که عبارتند از: نزاهت و حکمت؛ و کلیه الهیه نیز پنج قوه دارد که عبارتند از: بقای در فنا و صبر در بلا، دو خاصیت آن نیز رضا و تسليم است؛ این همان نفسی است که مبدأش خدادست و عاقبت به سوی او بازگشت دارد.^(۱)

چنان‌که خدای تعالی فرمود:

﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾.^(۲)

«از روح خود در او دمیدم».

* * *

﴿وَيَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ إِذْ جِئْتِ إِلَيَّ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾.^(۳)

«ای نفس قدسی مطمئن، امروز به حضور پروردگارت بازآی که تو راضی و او خشنود است».

۱. سیمای اخلاق در آثار علامه حسن‌زاده آملی، تألیف عباس عزیزی، انتشارات صلاة، چاپ اول، پائیز ۱۳۸۰:

صف ۹۰.

۲. سوره ص: آیه ۷۲.

۳. سوره فجر: آیه ۲۷ و ۲۸.

تقلید

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «إِنَّهُمْ أَخْبَارُهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابُهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ». ^(۱)

فَقَالَ: «وَاللَّهِ مَا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَلُوا لَهُمْ وَلَكِنَّ أَخْلُوا لَهُمْ حَرَاماً وَحَرَماً عَلَيْهِمْ حَلَالاً فَاتَّبَعُوهُمْ». ^(۲)

امام صادق علیه السلام در مورد سخن خداوند که (یهود) علماء و راهبان خود را پروردگار گرفتند، می فرماید: «به خدا برای آنها روزه نگرفتند و نماز نگزارند؛ بلکه بر ایشان حلال راحرام و حرام راحلال ساختند و ایشان هم پذیرفتند».

دین اسلام براساس اعتقادات صحیح و حق و همچنین اعمال و دستوراتی در زمینه های گوناگون بنا شده است. در اعتقادات تقلید جایز نیست، همچنین در اعمال و دستورات غیراعتقادی که ضروری دین باشد، تقلید در آن لازم نیست. ولی در غیر اینصورت، اگر شخص مجتهد باشد یعنی بتواند از روی دلایل شرعی وظیفه خود را تشخیص بدهد؛ باید طبق فتوی ها و نظریات مجتهدی که واجد شرایط است عمل کند.

احتیاط: یعنی براساس نظریه تمامی یا گروهی از مجتهدین وظیفه خود را انجام دهد؛ به معنی این که اگر مجتهدی کاری را جایز و دیگری حرام می داند، آن کار را ترک کند و اگر مجتهدی کاری را جایز و دیگری مباح می داند، آن را به جا آورد. ^(۳)

شخص مسلمان باید به اصول دین از روی دلیل اعتقاد پیدا کند و نمی تواند در اصول دین تقلید نماید، یعنی بدون سؤال از دلیل، گفته کسی را قبول کند. ^(۴) اخیراً از بعضی مردم که در جستجوی مرجع تقلید هستند گاهی این کلمه را می شنوم که می گویند: «می گردیم کسی را پیدا

۱. سوره توبه: آیه ۳۱.

۲. اصول کافی، تألیف ابی جعفر محمد کلینی، ترجمه سید جواد مصطفوی، انتشارات علمیه اسلامی، چاپ اول: ج ۱، ص ۶۹.

۳. رسالت توضیح المسائل، آیت الله محمد تقی بهجت، ناشر دفتر معظم له، چاپ ۳۰، ۱۳۸۰: ص ۷.

۴. رسالت توضیح المسائل چهار مرجع امام ع، آیت الله فاضل لنکرانی، آیت الله بهجت، آیت الله تبریزی، تدوین شیخ لطیف راشدی، انتشارات پیام محراب، چاپ سوم، بهار ۱۳۸۰: ص ۱.

کنیم که آنجا سر سپاریم» می‌خواهم بگوییم تقليدی که در اسلام دستور رسیده سرسپردن نیست؛ چشم باز کردن و چشم باز داشتن است. تقليد اگر شکل سرسپردن پیدا کند، هزارها مفاسد پیدا می‌کند.^(۱) آیا تقليد، صرفاً یک مسئله عقلی است یا ادلّه شرعی نیز دارد؟ جواب: تقليد ادلّه شرعی دارد و عقل نیز حکم می‌کند که شخص ناآگاه به احکام دین باید به مجتهد جامع الشرایط مراجعه کند.^(۲) چه تفاوتی میان تقليد کورکرانه و تقليد در احکام دینی وجود دارد؟ جواب: برای تقليد دو صورت می‌توان تصور کرد که یکی مذموم و دیگری مقبول است و آن عبارتند از:^(۳)

۱ - تقليد کورکرانه: تقليد در مسائلی که خود انسان می‌تواند به دليل و علتیش پی ببرد تقليد کورکرانه است؛^(۴) تقليد جاهل یا عالم از جاهل.^(۵)

دليل شرعی بر مذموم بودن تقليد کورکرانه اين آيه شرييفه است که می فرماید:

﴿وَ مِنْهُمْ أُمِيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّاً أَمَانِيًّا وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظْنُونَ﴾.^(۶)

«بعضی عوام که خواندن و نوشتن هم ندانند تورات را جز آمال و آرزوی باطل خود پنداشند و تنها پابست خیالات خام و پنداش بهوده خویشند».

۲ - تقليد عاقلانه: تقليد در مسائلی که خود انسان نمی‌تواند به دليل و علتیش پی ببرد و برای اطلاع از آن به اهل خبره و متخصص در هر فن مراجعه می‌کند؛ این نوع تقليد را تقليد عاقلانه گویند. مانند تقليد جاهل از عالم، همچون مراجعه بیمار غیرآگاه از مسائل طبیعت به طبیب

۱. ده گفتار، استاد مطهری، انتشارات صدراء، چاپ دهم، بهار ۱۳۷۴، فصل اجتهاد در اسلام؛ ص ۱۱۱.

۲. رساله اجوبۃ الاستئنافات، حضرت آیت الله خامنه‌ای، انتشارات بین‌المللی‌الهدی، چاپ پنجم، ۱۳۸۲؛ ص ۱.

۳. در ساحل اندیشه (مجموعه پرسش و پاسخ‌های دینی جوانان)، نوشتۀ اکبر اسد علیزاده، ناشر مؤسسه تعلیماتی

و تحقیقاتی امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۰؛ ص ۱۲۹.

۴. تفسیرالمیزان، علامه طباطبائی، ترجمه سید محمدباقر موسوی، دفتر انتشارات اسلامی (قم)، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۰؛

ج ۱، ص ۳۱۹.

۵. در ساحل اندیشه؛ ص ۱۲۹.

۶. سوره بقره: آیة ۷۸.

آگاه؛ تقليد در احکام دينی نيز از اين نوع می باشد.^(۱)

رسول خدا^{صلوات الله علیه و آله و سلم} فرمود:

«إِنَّ شَيْعَتَا مِنْ شَيْعَنَا وَ أَتَّبَعَ آثَارَنَا وَ اقْتَدَى بِأَعْمَالِنَا». ^(۲)

«شیعه ما کسی است که از ما پیروی کند و پا جای پای ما بگذارد و به اعمال و کردار ما اقتدا کند».

مرگ

خداوند سبحان فرموده است:

﴿مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا لِحُقْقٍ وَ أَجَلٍ مُسْمَى﴾. ^(۳)

«خدا آسمانها و زمین و هر آنچه در بين آنهاست همه را جز به حق و به وقت و حد معین نیافریده است».

بنابراین روش ساخته که هر موجودی از آسمان و زمین گرفته تا همه آنچه که در میان آنها است؛ وجودشان محدود به اجلی است که خدا آن را تسمیه، یعنی تعیین و برآوردن موده است، به طوری که هیچ وجودی از اجل خویش فراتر نخواهد رفت.^(۴) همانگونه که فرموده است:

﴿وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَلَادَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾. ^(۵)

«هر قومی را دوره‌ای و اجل معینی است که چون فرارسد لحظه‌ای مقدم و مؤخر نتواند کرد».

۱. در ساحل اندیشه: ص ۱۳۰.

۲. همان: ص ۱۳۱.

۳. سوره روم: آیه ۸.

۴. حیات پس از مرگ، علامه سید محمدحسین طباطبائی، مترجم سید مهدی نبوی و صادق آملی لاریجانی،

دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دهم، بهار ۱۳۷۷: ص ۱۱.

۵. سوره اعراف: آیه ۳۴.

﴿مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ﴾.

«اجل هیچ قومی از آن چه در علم حق معین است یک لحظه مقدم و مؤخر نخواهد شد».

آیاتی که بدین مضامون باشد بسیار است: «أَجَلٌ شَيْءٌ» یعنی «زمانی که بدآن زمان ختم می‌یابد و در آن مستقر می‌گردد» و از همین معناست اجل و تسمیه دین. به هر حال اجل شیء طرفی است که شیء بدآن خاتمه می‌یابد.^(۱) عقل و نقل حکم می‌کند شخصی که عزم سفری می‌نماید بایست زاد و توشه‌ای برای سفر خود مهیا کند به قدری که در آن سفر به کار است؛ آن وقت سفر کند. پس بنابراین سفر آخرت که مارادر پیش است و به هیچ وجه چاره و گریزی از آن نیست؛ به زاد و توشه سزاوارتر است. مرحله اول سفر مرگ، خود مرگ و شدت جان‌کندن است.^(۲)

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمُوتِ بِالْحَقِّيْ ذِلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحْيِدُ﴾.^(۳)

«به حق بی‌هوشی مرگ آمد این است آنچه از آن روگردان بودی».

این مرحله‌ای است بسیار دشوار، که شداید و سختی‌ها از هر طرف به محض رومی‌کند، از طرفی شدت مرض و درد، و بسته شدن زبان و رفتتن قوا از اندام؛ از طرف دیگر گریستن اهل و عیال؛ از طرف دیگر غم جدا شدن از مال و منزل و چیزهای نفیس خود که عمر خود را صرف بdst آوردن آنها کرده است؛ چه بسیاری از آنها مال مردم بود، که با ظلم و غصب آنها را ملک شده و چقدر حقوق بر اموال او تعلق گرفته و نداده است.^(۴)

﴿إِنَّهَا النَّاسُ إِتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَعَ وَ إِنْ أَصْمَرْتُمْ عَلِمَ وَ بَادِرُوا الْمُوتَ

الَّذِي إِنْ هَرَبْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكُمْ وَ إِنْ أَفْتَمْ أَخْدُكُمْ وَ إِنْ سَيِّطُمُوهُ ذَكَرُكُمْ﴾.^(۵)

۱. حیات پس از مرگ، علامه سید محمدحسین طباطبائی، مترجم سید مهدی نبوی و صادق آملی لاریجانی،

دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دهم، بهار ۱۳۷۷: ص ۱۱.

۲. منازل الآخرة، شیخ عباس قمی، انتشارات باقرالعلوم، چاپ اول، ۱۳۸۰: ص ۳.

۳. سوره ق: آیه ۱۹.

۴. منازل الآخرة: ص ۹.

۵. نهج البلاغه، نوشته سید رضی، ترجمه محمد دشتی، انتشارات مشهور، چاپ هشتم، ۱۳۸۰: حکمت ۲۰۳،

ص ۶۷۳.

«ای مردم! از خدایی بترسید که اگر سخنی گویید، می‌شنود و اگر پنهان دارد، می‌داند و برای مرگی آماده باشد؛ که اگر از آن فرار کنید، شمارا می‌یابد و اگر بر جای خود بمانند، شمارا می‌گیرد و اگر فراموشش کنید، شمارا از یاد نبرد».

عقبه دوم، عدليه عند الموت است؛ يعني عدول کردن از حق به باطل در وقت مردن و آن چنان است که شیطان نزد محضر حاضر شود و او را وسوسه کند و به شک اندازد، تا او را از ايمان بيرون برد و از چيزهایي که برای اين عقبه سودمند است، مواظيبت به اوقات نمازهای واجب است.^(۱)

﴿مَا سَلَكْتُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا: لَمْ نَلُكْ مِنَ الْمُصَلَّيْنَ﴾.^(۲)

«شمارا چه عمل به عذاب دوزخ افکند؟ آنان جواب دهنده از نمازگزاران نبوديم».

در منزل هولناک قبر، عقبه اول وحشت قبر است؛ که چون میت را به نزدیک قبر آورند، فوراً او را داخل قبر نکنند؛ زيرا برای قبر، هول‌های بزرگ است.^(۳) مجلسی اوّل در شرح آن فرمود: «هرچند روح از بدن مفارقت کرده است و روح حیوانی مرده است؛ اما نفس ناطقه زنده است و تعلق او از بدن کاملاً زایل نشده است و خوف ضغطه قبر و سؤال منکر و نکير و عذاب بروزخ هست، تا آنکه برای دیگران عبرت باشد».

عقبه سوم فشار قبر است که حضرت علی عليه السلام فرمود: «ای بندگان خدا بعد از مرگ برای کسی که آمرزیده نشود شدیدتر از مرگ، قبر است از تنگی و تاریکی و غربت آن».^(۴) مرگ مرحله‌ای از مراحل هستی انسانی و مقدم وجودی اوست؛ همانصوری که همه ساحت‌های وجودی ما از آن شخص ماست؛ مرگ نیز به شخص ما تعلق می‌گيرد.^(۵)

۱. منازل الآخرة: ص ۲۵.

۲. سورة مدثر: آية ۴۲ و ۴۳.

۳. منازل الآخرة: ص ۲۵.

۴. از مقدمه کتاب معرفة النفس، تأليف حسن حسن زاده آملی، دفتر اول، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول،

۱۳۶۱: ص ۱.

۵. معارف اسلامی^(۱)، محمد سعیدی‌مهر و امیر دیوانی، تدوین نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، دفتر نشر اسلامی، ویراست دوم: ص ۱۷۰.

عقبهٔ چهارم منکر و نکیر است، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که: «کسی که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج، سؤال در قبر و شفاعت». ^(۱)

«وَ بِالْمُوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا». ^(۲)

«وَ بِالْمُوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا». ^(۳)

ای برادر یاد او را پیشه کن ^(۴) دل رها از چنگ هر اندیشه کن

۱. منازل الآخرة: ص ۳۵.

۲. نهج البلاغه، نوشته سید رضى فیضی، ترجمه محمد دشتی، انتشارات مشهور، چاپ هشتم، ۱۳۸۰: حکمت ۲۰۳، ص ۶۷۳.

۳. از مقدمه کتاب معرفة النفس: ص ۱.

۴. مثنوی طاقدیس، نوشته ملااحمد نراقی، تصحیح علی افراسیابی، انتشارات نهادوندی، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۱: ص ۳۵.

گفتار سی و دو:

نفاق از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

در نهضت البلاغه

متن

هر خصلت زیایی بر اثر اتصال به نفاق به زشتی می‌گراید، و اگر مانند صداقت و خوشروی باشد، نابود می‌گردد. همچنین امام علی علیه السلام در نکوهش نفاق به این بسنده نکرده، می‌فرماید:

«شَرُّ الْأَخْلَاقِ الْكِذْبُ وَ الْفِقَاقُ». ^(۱)

«بدترین خوی‌ها، دروغ‌گویی و دورویی است».

آن امام بزرگوار همچنین می‌فرمایند:

«مَا أَقْبَحُ بِالإِنْسَانَ ظَاهِرًا مُوَافِقًا وَ بَاطِنًا مُنَافِقًا». ^(۲)

«دورویی و ظاهرسازی برای انسان بسیار رشت است».

و فرمان به اجتناب از آن می‌دهد:

«تَجَبَّبُوا الْبُخْلَ وَ التِّنَاقَ فَهُمَا مِنْ أَذَمِ الْأَخْلَاقِ». ^(۳)

«از بخل و نفاق دوری کنید که آن دواز نکوهیده‌ترین خوی‌هاست».

نفاق پیشگی را مبغوض خداوند می‌داند و می‌آگاهاند:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - يُغْضُضُ مِنْ عِبَادِهِ التَّلُونُ». ^(۴)

۱. آمدی، عبدالواحد، غزال الحکم، شرح خوانساری: ج ۴، ص ۱۶۶، حدیث ۵۶۸۹ (النفاق شین الاخلاق)،

چاپ سوم، دانشگاه تهران، ۱۳۶۵ ش.

۲. همان: ج ۶، ص ۷۱، ح ۹۵۵۹.

۳. همان: ج ۳، ص ۳۰۳، ح ۴۵۴۰.

۴. شعبه حرانی، تحف العقول، چاپ دوم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۳۶۳ ش: ص ۱۱۵.

«بدانید که خدای - عزوجل - از چند رنگی بندگاش نفرت دارد».

و همچنین امام علی علیه السلام به شدت از چند رنگی و تلوّن مردم را نهی می‌کند:
 «إِحْذَرِ التَّلُونَ فِي الدِّينِ». ^(۱)

«از چند رنگی در دین پرهیزید».

زیرا به حتم دورویی و نفاق، موجب تفرقه و شکاف در جامعه می‌گردد و مانع بهروزی و پیروزی امت اسلامی می‌گردد.

گونه‌های نفاق

محدث بزرگ شیعه، علامه مجلسی، منافق را همچون مسلمانان و مؤمن دارای گونه‌های متفاوتی می‌داند. ایشان در معنای اسلام و ایمان به پیروی از روایات، اسلام را همان شهادتین زبانی و اقرار ظاهری می‌داند؛ ^(۲) اما ایمان را برتر و نیازمند اعتقاد قلبی و عمل خارجی دانسته، تسلیم درونی را ستون اصلی خیمه ایمان می‌شمرد؛ ^(۳) منافق رانیز کسی می‌داند که اظهار اسلام می‌کند و در باطن کافر است و اعتقاد قلبی و تسلیم درونی ندارد؛ ^(۴) و ریا و اظهار دوستی دروغین و نیکو نمودن و بد بودن و ظاهرسازی و صالح نبودن را از گونه‌های دیگر نفاق می‌شمرد. ^(۵) در جایی دیگر، نفاق نوع اول را ویژه دوران صدر اسلام، و منافقان دوره‌های متاخر و معاصر را از انواع دوم می‌شمرد. ^(۶)

۱. قاضی قضاوی، دستور معالم الحكم، چاپ اول، دارالكتاب العربي، بیروت؛ ص ۶۰؛ واسطی، علی بن محمد، عيون الحكم والمواضع؛ ص ۷۹، حدیث ۱۴۰۱، ۱۹۲۶ق، چاپ اول، دارالحدیث، قم، ۱۳۷۶ش.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار؛ ج ۶۸، ص ۳۰۹ - ۲۴۱، (تحقيق و نشر دارالحياء التراث، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۴ق).

۳. همان؛ ج ۶۸، ص ۲۶۵.

۴. علامه مجلسی، نخستین روایات باب نفاق را در بحار الانوار که به گونه‌ای تفسیر عنوان باب است، به روایتی از امام رضا علیه اختصاص داده که ناظر بر همین معنای مشهور است.

۵. همان؛ ج ۷۲، ص ۱۰۸.

۶. همان؛ ج ۷۲، ص ۲۷۱.

این نظر، پذیرفتنی است؛ زیرا قرآن نیز منافقان را مؤمن نمی‌داند «وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»^(۱) و منافق از دیدگاه وحی - که درون را به عیان می‌بیند - کافری است که در لباس اسلام درآمده است. در میان اهل سنت نیز این تلقی وجود دارد. ابن رجب حنبلی می‌گوید:

«نفاق از نظر شرعی دوگونه است: یکی نفاق اکبر و آن این است که انسان به ظاهر خود را مؤمن به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبران و روز قیامت نشان دهد و در باطن مخالف همه یا بخشی از آن باشد و آین همان نفاق صدر است که قرآن به نکوهش اهلش پرداخته و آنان را کافر دانسته و خبر از دوزخی بودنشان داده است».^(۲)

«دوم نفاق اصغر یا نفاق عملی است و آن این است که انسان به ظاهر، کاری کند و قصدش چیز دیگری باشد».^(۳)

منظور از معنای دوم، ظاهرسازی و ریاکاری است، زیرا با ارائه عمل و تظاهر به عبادت و سلوک است، بدون اعتقاد درونی؛^(۴) به حتم نفاق سیاسی که تا عمیق‌ترین اعتقادات قلبی و درونی راه پیدا می‌کند و در برابر برترین موجود عالم، یعنی رسول خدا می‌ایستد، بدترین و زشت‌ترین نوع نفاق است که متأسفانه با اسلام همزاد بوده و آثار مخرب آن در دوره حکومت و زندگی امام علی علیه السلام بسی عیان‌تر است.^(۵)

امام خمینی رهبر انقلاب در کتاب اربعین خود می‌فرماید:

«نفاق به حسب متعلق، فساد آن فرق دارد؛ زیرا گاهی نفاق کند در دین خدا و گاهی در ملکات حسن و فضایل اخلاقی و گاهی در اعمال صالحه و مناسک الهیه و گاهی در امور عادیه و متعارف عرضیه، و همین طور گاهی نفاق کند

۱. سوره بقره: آیه ۸.

۲. به نقل از کتاب دانشنامه امام علی علیه السلام، دکتر علی اکبر رشاد، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۸۰ ش: ص ۳۹۷-۳۹۸.

۳. جامع العلوم والحكم: ص ۳۷۵ به نقل از مؤسسه نصرة النعيم: ج ۱۰، ص ۵۶۰۵.

۴. به تعبیر کتاب دانشنامه امام علی علیه السلام، علی اکبر رشاد: ص ۳۹۶.

۵. علامه طباطبائی، دلیل این همزاد بودن را بیان کرده‌اند (ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن: ج ۱۹، ص ۲۸۷).

با رسول الله ﷺ و ائمه هدی علیهم السلام و گاهی با اولیاء و علماء و مؤمنین و گاهی با مسلمانان و یا سایر بندگان خدا از ملل دیگر».

البته این ها که ذکر شد در زشتی و وقاحت و قباحت فرق دارند؛ اگرچه تمام آن‌ها در اصل خباثت و زشتی شرکت دارند و شاخ و برگ یک شجره خیثه هستند.^(۱)

ویژگی‌های منافقان

مبنای تقسیم و جداسازی ویژگی‌ها؛ فراوانی نسبی آن در هر گروه است.

۱ - ویژگی‌های نفاق اعتقادی - سیاسی

۱ - شک و تردید

مهمنترین ویژگی این نوع از منافقان، شک و تردید درونی و قلبی آنان است.
﴿مُذَبِّدُونَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَلَاءِ وَ لَا إِلَى هُوَلَاءِ﴾.^(۲)

«چنین انسانی چون نتوانسته است به علم و یقین نایل آید و خود را از نظر فکری و روحی قانع سازد، در وادی حیرت و تردید باقی می‌ماند». او به تصوّر این که دیگران را فریفته خود را فریب داده است. از این رو حضرت علی علیهم السلام به پیروی از قرآن می‌فرماید:

«الْمُنَافِقُ مُكَوَّرٌ مُضِرٌّ مُرْتَابٌ».^(۳)

«منافق، نیرنگ باز و زیان بار و مردّ است».

در کلام دیگر، این ویژگی را میان همه منافقان، مشترک می‌داند و می‌فرماید:

۱. امام خمینی، چهل حدیث، شرح حدیث نهم؛ ص ۱۳۵ (مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول، چاپ گلشن، تهران، ۱۳۶۸ ش).

۲. سوره نساء: آیه ۱۴۳؛ سوره توبه: آیه ۱۱۰.

۳. غزالحکم: ج ۱، ص ۳۴۰، حدیث ۱۲۸۹ (عبدالواحدآمدی، تمیمی، چاپ سوم، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۰ ش).

«کُلُّ مُنَافِقٍ مُرِبِّبٌ». ^(۱)

۲ - ۱) عبرت نگرفتن

... منافق چون بنگرد، سرگرم و سر به هواست و چون سکوت کند، در غفلت و بی خبری است و چون سخن بگوید، لغو بیهوده بگوید و چون بی نیاز شود، سرکشی کند و چون به سختی افتد، زبونی نماید زود ناخشنود و دیر خشنود می شود، [نعمت] اندک او را بر خدا خشمناک کند و فراوان خشنودش نسازد و نیت شر بسیار دارد و برخی را جامه عمل می پوشاند و برآن چه نتوانسته افسوس می خورد که چرا نکرده است. ^(۲)

۳ - ۱) علم بی عمل

«منافق در زبان و گفتار، عالم می نماید و در عمل و کردار، جاهم است؛
دانای زبانی و نادان رفتاری». ^(۳)

از این رو آن امام همام، امام علی علیه السلام می فرمایند:

«عِلْمُ الْمُنَافِقِ فِي لِسَانِهِ، عِلْمُ الْمُؤْمِنِ فِي عَمَلِهِ». ^(۴)

«دانش منافق در زبان اوست، دانش مؤمن در کردارش».

در حقیقت، آنچه منافق دارد جز پوسته علم و نمایشی از آن نیست؛ زیرا اگر علم او حقیقی و واقعی بود از ایمان جدا نبود، که به گفته والای همو: «الإِيمَانُ وَ الْعِلْمُ أُخْوَانٌ تُوَأْمَانٌ، وَ رَفِيقَانٌ لَا يَفْتَرِقَانِ». ^(۵)
«ایمان و علم، برادران همزادند و دو رفیق همراهند».

۱. همان: ج ۴، ص ۵۲۹، ح ۶۸۵۵؛ ج ۱، ص ۴۶، ح ۱۵۴، حدیث دوم لفظ کل را ندارد.

۲. تحف العقول: ص ۲۱۲، ابن شعبه حرانی، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ دوم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۳۶۳ ش.

۳. داشتنامه امام علی علیه السلام، علی اکبر رشاد، اخلاق و سلوک، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۵۸ ش:
ص ۴۰۰.

۴. غرر الحكم: ج ۴، ص ۳۵۰، ح ۶۲۸۹ و ۶۲۸۸.

۵. غرر الحكم: ج ۲، ص ۴۷، ح ۱۷۸۵.

بنابراین، از آنجاکه منافق دانا از ایمان تهی است، به موجب همین ملازمه،
دانشی نیز ندارد.^(۱)

۴ - ۱) پارسایی دروغین

ورع و تقوای منافق نیز در مرحله ادعا و حرف می‌ایستد و به جوارح و جوانح و عملش سرایت نمی‌کند. به گفتهٔ شیوای امام علی علیهم السلام: «پارسایی منافق جز در زبان او نمودار نمی‌شود».^(۲) حال آنکه ورع مؤمن در عملش آشکار است.^(۳) اگر ورع، برخاسته از دین و تابعی از آن باشد، روشن است که منافق ورع ندارد، زیرا دین ندارد. امام به این نکته هم تصریح کرده است:
 «وَرَعُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ دِينِهِ». ^(۴)
 «ورع مرد به اندازه دین اوست».

۵ - ۱) دنیاطلبی

دنیاطلبی با چهره‌ها و نمودهای گوناگون، همواره و همه جا آفت دین و دینداری است. این معنا آن چنان مسلم و مبرهن است که نیازی به استدلال ندارد و شواهد و آیات و روایات چنان فراوانند که انتخاب یکی از میان آن همه دشوار می‌نماید.^(۵) کار آخرت را وسیلهٔ دنیاطلبی، و دنیای امروز را بر آخرت ترجیح مده! که این، خصلتِ منافقان و خوی بی‌دینان است.^(۶) این دسته از منافقان تنها پس از سال‌ها مراقبت دائمی و دقّت کافی، از پرده برون می‌افتد؛ نگرانی امّا نیز به همین رو بود که فرمود:

۱. برای آگاهی بیشتر از چند و چون رابطه علم و ایمان بنگرید به: *العلم والحكمة في الكتاب والسنّة*، بخش اول و نیز مدخل کتاب.

۲. غزل‌الحكم: ج ۴، ص ۲۴۱، ح ۱۰۱۳۰.

۳. همان: حدیث ۱۰۲۹.

۴. همان: ص ۲۲۳، ح ۱۰۰۶۷.

۵. ر. ک: *میزان الحكمه*: عنوان ۱۶۱؛ مدخل الدین: ابواب ۱۲۲۱، ۱۲۲۵؛ غزل‌الحكم: ص ۵۳۲، ح ۳۵۱۸.

۶. غزل‌الحكم: ج ۶، ص ۳۳۳، ح ۱۰۴۰۵.

«أَنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِذَا تُقْرِئُهُ لِغَيْرِ الدِّينِ وَتُعَلِّمُ لِغَيْرِ الْعَمَلِ وَطَبِيتِ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ». ^(۱)

«ترسنا که ترین چیزی که بر شما می‌ترسم، آن است که برای غیر دین تفکه شود و برای جز عمل آموخته گردد و دنیا با عمل آخرت طلب شود».

۶ - (۱) نگه داشتن زبان

زبان با همه کوچکی‌اش، معیار ارزش انسان، این موجود پیچیده هستی است، به فرموده امام علی علیه السلام انسان بدون آن، مجسمه‌ای و یا جنبدهای بیش نیست ^(۲) و در کنار عقل و خرد، جوهره انسان را شکل می‌دهد ^(۳) و سیله سنجش انسان و خرد اوست؛ ^(۴) از این رو سنگینی آن وزن انسان را می‌افزاید و سبکی آن از قدر و مزلتش می‌کاهد این تأثیر عمیق و نقش مهم زبان است که موجب صدور فرمان‌های شدید و فراگیری از ائمه دین درباره حفظ و حتی حبس زبان شده است. ^(۵) از این رو براساس آنچه از امام علی علیه السلام نقل شده است:

«از بان مؤمن در پشت قلب اوست و قلب منافق در پشت زبانش؛ زیرا مؤمن هرگاه اراده سخن کند در درون بدان می‌اندیشد؛ پس اگر نیکو باشد، آشکارش می‌کند و اگر بد باشد، پوشیده‌اش می‌دارد [ولی] بی‌گمان منافق هرچه بر زبانش بسیارید می‌گوید؛ بی‌آنکه بداند چه به سود اوست و چه به زیان اوست». ^(۶)

۱. منصور ابی، ابوسعید، نثر الدر: ج ۱، ص ۲۸۹ (تحقيق محمد على قرنی، الهيئة المعاصرية العامة للكتاب، بي تا).

۲. غزال الحكم: ج ۶، ص ۹۶۴۴ (عبد الواحد آمدي، تحقيق محدث ارموي جلال الدين، چاپ سوم، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۰ ش).

۳. بحار الانوار: ج ۷۸، ص ۵۶، حدیث ۱۱۹ (محمد باقر مجلسی، نشر الاحیاء للتراث، چاپ اول، بيروت، ۱۴۱۲ ق).

۴. غزال الحكم: ج ۱، ص ۳۳۹؛ ج ۴، ص ۶۶۲۹ و ج ۶: ص ۴۴۸، ح ۱۰۹۵۷ و ۷۲۳۴ و ۱۲۸۲ و ۷۲۳۴ .

۵. ری شهر، محمدمی، میزان الحكمه: عنوان ۴۷۳؛ مدخل اللسان: باب ۳۵۶۴ (نشردارالحدیث، چاپ اول، ویرایش و تتفییج دوم، قم، ۱۴۱۶ ق).

۶. نهج البلاغه: خطبة ۱۷۶ (تحقيق سید کاظم محمدی و محمد دشتی، انتشارات امام علی علیه السلام، قم، ۱۳۶۹ ش).

۲ - ویژگی‌های نفاق اجتماعی اخلاقی

اینک از منافقانی سخن خواهیم گفت که شک و تردید آنان نه در اعتقادات ظاهری که در توحید واقعی است و از این رو در معاشرت‌ها و رفتارهای اخلاقی - اجتماعی خود، به شرک خفی و ریاگر فتار آمده‌اند.^(۱)

۱ - (۲) آراستگی دروغین

انسان منافق به دروغ نیرنگ متولّ می‌شود تا زیورهای بدّلی بر روح خود بیاویزد و به جای پیراستن جان عیان را بیاراید.^(۲) سخن امام علی علیه السلام در همین باب است:

«بِالْكُذْبِ يَتَزَيَّنُ أَهْلُ النِّفَاقِ».^(۳)

«منافقان به دروغ خود را می‌آرایند».

* * *

«وَ الْمُنَافِقُ قَوْلُهُ جَمِيلٌ وَ فِعلُهُ الدَّاءُ الدَّخِيلُ».^(۴)

«منافق، گفтарش زیبا و کردارش بیماری درون است».

۲ - (۲) چاپلوسی

شخص منافق باگستاخی و بی‌شرمی داد سخن می‌دهد، و ناکرده راکرده و ناگفته راگفته جلوه می‌دهد، خود و ممدوح خود را به شقاوت می‌اندازد. از این رو امام علی علیه السلام این ویژگی ترکیبی منافق را چنین بیان کرده است:

۱. به نقل از کتاب دانشنامه امام علی علیه السلام، علی اکبر رشاد، ص ۴۰۳، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش).

۲. همان.

۳. غررالحكم: ج ۳، ص ۲۰۷، حدیث ۴۲۲۲ (به تحقیق سید جلال‌الدین محدث ارمومی، چاپ سوم، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۰ ش).

۴. همان: ج ۲، ص ۶، ح ۱۵۷۸.

«منافق، بی‌شرم، کودن، چاپلوس و تیره بخت است».^(۱)

شاید حدیث دیگر امام نیز ناظر به همین ویژگی باشد؛ آنجاکه می‌فرماید:
 «الْمُنَافِقُ لِسَانُهُ يَسُرُّ وَ قَلْبُهُ يَضُرُّ». ^(۲)

«ازبان منافق شادمان می‌کند و دلش زیان می‌رساند».

در حدیث دیگری که نفس امارة را به منافق تشبيه کرده است، وجه شباهت را تملقاً می‌داند:^(۳)

«النَّفْسُ الْأَمَارَةُ الْمُسْؤُلَةُ بِالسُّوءِ تَسْمَلُ وَ تَتَضَعُ شِيمَهُ الصِّدِيقُ الْمُوَافِقُ».

۱۳ - ۱۲) چند (زنگ)

منافق با جماعت، همنگ است و اگر بمیرد بر خاکستر کردنش و یا به خاک سپردنش میان هند و مسلمانان نزاع درمی‌گیرد و هیچ کس او را دشمن خود نمی‌پنداشد و او نیز دشمنی اش را بروز نمی‌دهد.^(۴) او مبنایی برای رعایت امور اخلاقی ندارد و به فرموده امام علی علیه السلام:

«عَادَةُ الْمُنَافِقِينَ تَهْرِيغُ الْأَخْلَاقِ». ^(۵)

«به تغییر همواره خلق و خوی خود، عادت کرده است».

۱۴ - ۱۲) آسان‌گیری بر فود و سفت‌گیری بر مردم

اگرچه منافق ادعای محبت و علاقه می‌کند ولی در درون نه دوست دار است و نه عیب پوش بلکه کوچکترین عیب‌ها را دیده و برای وقت مناسب ذخیره کرده است؛ او تنها با زبان به مردم احترام می‌گذارد و به تحسین و تکریم ظاهری آنها می‌پردازد؛ اما در پس این ظاهرسازی،

۱. غررالحكم و دررالکلم: ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۲۱۰۶.

۲. همان: ج ۲، ص ۶، ح ۱۸۷۶.

۳. همان: ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۲۱۰۶.

۴. داشتمامه امام علی علیه السلام، علی اکبر رشاد: ص ۴۰۵، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

۵. غررالحكم: ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۶۲۲۴.

مردم را نادان و حتی سفیه می‌داند.^(۱) و در عوض خود را صالح و مصلح و بی‌عیب و نقص می‌بیند. از این رو امام علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«الْمُنَافِقُ لِتَفْسِيهِ مُدَاهِنٌ وَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ».^(۲)

«منافق نسبت به خود مسامحه روا می‌دارد و بر مردم خرد می‌گیرد».

راه‌های شناخت نفاق و منافقان

شناخت ویژگی‌های منافقان، خود به شناسایی دارنده آنها کمک می‌کند؛ به شرط آنکه ظاهر شود و از پرده برون افتاد.

۱- لمن گفتار

نخستین راه شناخت منافقان، دقّت در سخنان ایشان است؛ یعنی همان خصیصه زبان‌آوری که بزرگترین پوشش و پناه منافق است. امام علی علیه السلام در ارائه این راه نقشی ممتاز دارد و مستند قرآنی آن را نیز نشان داده است: چهار چیز گفتم که خداوند آنها را در کتابش تصدیق کرده است: ... و گفتم: مرد در زیر زبانش نهفته است؛ چون سخن بگوید، آشکار شود.^(۳) پس خداوند متعال نازل فرمود: «و بِيَكْمَانَ آنَانَ رَازِ لِحْنَ گَفْتَارَشَانَ مِيَشَنَاسِي»^(۴) و مصادق این قاعدة کلی است که:

«ما أَضْمَرْ أَحَدَ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَنَاتِ لِسَانِهِ وَ صَحَّاتِ وَجْهِهِ».^(۵)

«هیچ کس چیزی را در دل پنهان نکرد، مگر آن که در لغرض‌های زبانش و خطوط چهره‌اش پدیدار شد».

۱. ر. ک: سوره بقره: آیه ۱۳.

۲. غدرالحکم و دررالکلم: ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۲۰۰۸.

۳. داشتامه امام علی علیه السلام، علی اکبر رشاد: ص ۴۰۸، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۸۰ ش.

۴. سوره محمد: آیه ۲۰؛ بیمار الانوار: ج ۷۱، ص ۲۸۳، حدیث ۲۳، محمدباقر مجلسی، تحقیق و نشر دارالاحیاء التراث، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۵. نهج‌البلاغه: حکمت ۲۶، تحقیق سیدکاظم محمدی و محمد دشتی، انتشارات امام علی علیه السلام، قم، ۱۳۶۹ ش.

امام علی علیه السلام در سخن بلند دیگری بر این راهکار صحه می‌گذارد:

«عَلَى لِسَانِ الْمُؤْمِنِ نُورٌ يَسْطَعُ وَ عَلَى لِسَانِ الْمُنَافِقِ شَيْطَانٌ يَنْطَلِقُ». ^(۱)

«بر زبان مؤمن نوری است که می‌درخشد و بر زبان منافق شیطانی است که سخن می‌گوید».

شاید گفته شود که این راهکار، ارجاع به یک معیار مشخص و معین نیست و نمی‌توان آن را تحت ضابطه و قاعده درآورد؛ زیرا حواس ما به درک «لحن العقول»، «نور ساطع» و «شیطان ناطق» راهی ندارد و ممکن است در تشخیص به خطارویم. پاسخ اجمالی این است که ابزارهای شناخت متعددند و دل یکی از آنهاست:

«إِسْتَمِتِ قَلْبَكَ وَ إِنْ أَفْتُوكَ النَّاسُ». ^(۲)

«از دلت پرس، اگرچه مردم بر [خلاف] آن فتوایت دهند».

امام علی علیه السلام در دعای شعبانیه می‌فرماید:

«وَ أَنِيرْ أَبْصَارَ قُلُوبَنَا بِضِياءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ
حُجْبَ النُّورِ». ^(۳)

«دیده دل هایمان را با نور نظرش، به تروشی بخش تا دیده دل حجاب‌های نور را نیز بدرد».

همچنین امام علی علیه السلام برای شناخت منافق سه نشانه را نام برده است:

«الْمُنَافِقُ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يُخَالِفُ لِسَانُهُ قَلْبُهُ وَ قَوْلُهُ فَعَلَهُ وَ سَرِيرَتُهُ عَلَانِيَةٌ». ^(۴)

«منافق را سه نشانه است: زبانش با دلش، گفتارش با کردارش، و درونش با نمودش، یکسان نیست».

۱. ابن ابیالحدید، شرح نهج البلاغه: ج ۲۰، ص ۲۸۰، حدیث ۲۱۸، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، چاپ افست، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، از روی چاپ نشر دارالاحیاء الكتب العربية، قاهره، ۱۳۷۸ق.

۲. احمد بن حنبل، المسند: ج ۴، ص ۲۸۸، دوره ۶ جلدی، دار صادر، بیروت.

۳. سید ابن طاووس، اقبال الاعمال: ج ۳، ص ۲۹۹، تحقیق جواد قیومی، چاپ اول، مکتب الاسلام الاسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.

۴. ورام بن ابی فراس، تبیه الخواطر: ج ۲، ص ۱۱۷، دارالتعارف و دارصحف بیروت؛ تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۲۰۸، نشر فرهنگ اهل البيت علیهم السلام، قم.

۲ - نحوه رفتار

۱ - فمودی و ناسپاسی

از دیگر علامات آشکار منافق که پیوستگی کامل با حقیقت او دارد، چگونگی رفتار وی با دیگران است. از این رو امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«بِيَكْمَانِ إِيمَانِ مُؤْمِنٍ دَرَكَ دَارَشُ وَ شَكَّرَ مَنَافِقَ دَرَفَتَارَشُ دَيْدَهُ مَيْ شَوَّدُ». ^(۱)

و چه زیبا امام علی علیه السلام تفاوت شکر منافق و مؤمن را بیان می‌دارد:

«شُكْرُ الْمُؤْمِنِ يَظْهَرُ فِي عَمَلِهِ، شُكْرُ الْمُنَافِقِ لَا يَتَجَاوِزُ لِسَانَهُ». ^(۲)

«سپاسگزاری مؤمن در عملش نمایان می‌گردد و شکر منافق از زبانش درنمی‌گذرد».

همچنین آن امام همام می‌فرمایند:

«پیدار شدن اعمال خبیث کافران و منافقان راهی برای شناختن آنان است». ^(۳)

۲ - تکلف و زیدن

شخص منافق آنچه ندارد نشان می‌دهد و تا آنجا تصنیعی و متکلفانه رفتار می‌کند که خوبی و منش وی شود. امام علی علیه السلام به این رفتار اشاره دارد و می‌فرماید:

«تکلف از اخلاق منافقان است». ^(۴)

امام صادق علیه السلام نیز نفاق را اساس تکلف می‌داند ^(۵) و رسول خدا علیه السلام نیز در این مورد می‌فرمایند:

۱. غرالحکم و درزالکلم: ج ۲، ص ۵۴۴، ح ۳۵۵۱.

۲. همان: ج ۴، ص ۱۵۹، ح ۵۶۶۱ - ۵۶۶۲.

۳. الکافی: ج ۲، ص ۴۶، ح ۱، محمد بن یعقوب الكلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ دوم، دارالكتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۹ ق.

۴. غرالحکم و درزالکلم: ج ۱، ص ۳۰۸، ح ۱۱۷۶.

۵. منسوب به امام صادق علیه السلام، مصباح الشریعه: ص ۱۴۰، باب ۶۶؛ بحار الانوار: ج ۷۰، ص ۳۹۴، ح ۱.

«الْتَّكَلِفُ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَتَّلَقُ إِذَا حَضَرَ وَيَغْتَبُ إِذَا غَابَ وَيَشْمَطُ
بِالْمُصِيَّةِ». ^(۱)

«تملق و غيّب و شماتت مصيبة‌زده از نشانه‌های متکلف است که هر سه
از نشانه‌های منافق است».

۱۳ - ۲) موافقت ظاهری

منافق با کسی نزاع نمی‌کند و نغمۀ مخالف در هیچ مسئله‌ای از او شنیده نمی‌شود. امام علی علیه السلام
می‌فرماید:

«كُثْرَةُ الْوِفَاقِ نِفَاقٌ». ^(۲)

«موافقت فراوان [نشانه] نفاق است».

۱۴ - ۲) غیبت

«الْغِيَّبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ». ^(۳)

«غیبت، کوشش انسان ناقوان برای سرپوش گذاشتن بر عقده‌های درونی خویش
است. (پشت سر کسی بدگویی کردن نهایت کوشش ناقوان است)».

امام علی علیه السلام غیبت کردن را از علامات منافق می‌داند. ^(۴) نشانه‌ای که بر دروغ بودن
بسیاری از دوستی‌ها و ابراز محبت‌های ظاهری گواهی می‌دهد.

۱۵ - ۲) فیانت

انسانی که به ورطۀ نفاق و دوروبی می‌غلتند به جای اتکا به دوستان واقعی، چشم امید به خارج از

۱. عروسی حویزی، نور الثقلین: ج ۴، ص ۴۷۳، ح ۹۷، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۲ ق.

۲. غرر الحكم و درر الكلم: ج ۴، ص ۵۸۷، ح ۷۰۸۳.

۳. نهج البلاغه: حکمت ۴۶۱، تحقیق سید کاظم محمدی و محمد دشتی، انتشارات امام علی علیه السلام، قم ۱۳۶۹ ش.

۴. غرر الحكم: ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۸۹۹.

قدرت و حکومت خود می‌بندد که سرانجام به خیانت می‌افتد، او برای جلب محبت و حمایت دوستان خیالی اش اسراری را از جبهه خودی به دشمن گزارش می‌کند و همچنین مانند حاطب بن ابی بلتعه مرتكب خیانت می‌شود.^(۱) چنین است که حضرت علی علیه السلام نفاق را اوج خیانت دانسته‌اند.^(۲)

۶ - (۲) مقدسی

دو حدیث گران‌بها از امام علی علیه السلام ناظر به همین حالت در پاره‌ای از انسان‌هاست:

«به خدا سوگند، جز کافر منکر و منافق ملحد، امنیت را از اهلش باز نداشت و حق را از مستحقش دور نکرد». ^(۳)

«پیامبر خدا از این که انسان زکات مالش را از رهبرش پوشیده بدارد، نهی کرد و فرمود: پوشیده داشتن آن از نفاق است». ^(۴)

۷ - (۲) ظاهرسازی

آشکارترین علامت نفاق، همان چیزی است که در خطاب الهی به مسلمانان صدر اسلام آمده است:

۱. حاطب بن ابی بلتعه کسی بود که خبر لشکرکشی پیامبر را به مکه، در نامه‌ای نوشت و پنهانی برای مشرکان مکه ارسال کرد. خداوند پیامبر را از این امر آگاه کرد و ایشان امام علی علیه السلام را مأمور به دستگیری پیک و گرفتن نامه کرد. اما حضرت رسول اکرم علیه السلام او را بدان سبب که از بدريان بود، بخشيid. (ر. ک: بحار الانوار: ج ۲۱، ص ۱۱۲، ح ۵ و تفسیر قمی و مجمع البيان در ذیل آیه‌ای در سوره ممتوجه).
۲. غزل‌الحکم: ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۹۶۹ (به تحقیق سید جلال‌الدین محمد ارمومی، چاپ سوم، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۰ ش).
۳. غزل‌الحکم: ج ۶، ص ۲۴۲، ح ۱۰۱۳۲.
۴. قاضی نعمان، رعایت‌الاسلام: ج ۱، ص ۲۴۵، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، دارالمعارف، قاهره، ۱۳۸۳ ق.

﴿لَمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟﴾. (۱)

«چرا چیزی را می‌گویید که نمی‌کنید؟».

* * *

﴿كَبُرْ مَّقْتَأً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾. (۲)

«نمذ خدا بسیار نفرت انگیز است که چیزی را بگویید که نمی‌کنید».

پیامبر اکرم ﷺ در وصیتش به امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«باطن مانند ظاهرت باشد و این‌گونه نباشد که ظاهرت نیکو و باطن زشت

باشد و گرنه از منافقان خواهی بود». (۳)

در جایی دیگر حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

﴿النِّفَاقُ أَخُو الشَّرِكِ﴾. (۴)

«نفاق برادر شرک است».

* * *

﴿وَ أَعْلَمُوا أَنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءُ شِرْكٌ﴾. (۵)

«وریا شرک پنهان است».

این‌ها در لسان حضرت از بارزترین مصداق‌های منافقانند:

«آشکارترین منافق کسی است که به اطاعت [خد] فرا خواند و خود بدان عمل

نکند و از معصیت بازدارد و خود از آن دست نکشد». (۶)

۱. سوره ص: آیه ۲.

۲. سوره ص: آیه ۳.

۳. صدوق، المخلص: ج ۲، ص ۵۴۴، ح ۱۹، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، مؤسسه النشر اسلامی.

۴. غزال‌الحکم: ج ۱، ص ۱۳۰، ح ۴۳۸.

۵. تحف‌العقل: ص ۱۵۱؛ نهج‌البلاغه: خطبه ۸۶ (به ترتیب تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ دوم، النشر الاسلام،

قم، ۱۳۶۳ ش، محمد دشتی، انتشارات امام علی علیه السلام، قم، ۱۳۶۹ ش).

۶. غزال‌الحکم: ج ۲، ص ۴۶۴ و ۴۴۰، ح ۳۳۰۹ و ۳۲۱۴.

۳- ذکر اندک

آنان خدا را در نهان یاد نمی‌کنند و خدا این را آشکار کرده است. امام علی^{علیہ السلام} با اشاره به این افشاگری آن را سبب نزول ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^(۱) می‌داند که حضور منافقان را در صفاتی نماز کمالت بار توصیف کرده و ذکر آنان را قلیل دانسته است.

امام علی^{علیہ السلام} نیز می‌فرماید:

«منافقان، خداوند را تنها آشکارا یاد می‌کرند و نه در نهان».

از این رو خداوند فرمود:

«يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا».^(۲)

۴- دشمنی با چهره‌های تابناک دین

امام علی^{علیہ السلام} که تابناک ترین مجاهد و شاخص ترین یاری‌دهنده پیامبر است، مصدق بارز این قاعده است. از این روست که پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌فرماید:

«ای علی مؤمن تو را دشمن و منافق تو را دوست نمی‌دارد».^(۳)

در جایی دیگر به روایت امام علی^{علیہ السلام} پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرموده‌اند:

«اگر کسی از امته همه عمرش را عبادت کند، اما با بعض خاندان و پیروانش،

خدا را ملاقات کند، خداوند قبلش را جز به نفاق نخواهد گشود».^(۴)

۱. سوره نساء: آیه ۱۴۲.

۲. الکانی: ج ۲، ص ۵۰۱، ح ۲، محمد بن یعقوب الکلبینی، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ دوم، دارالکتب اسلامیه، تهران، ۱۳۸۹ق.

۳. نهج البلاغه: حکمت ۴۵؛ بحار الانوار: ج ۳۳، ص ۲۸۴ و ح ۳۵، ص ۳۱۶ و ح ۳۹، ص ۲۹۱، باب ۸۷، محمد باقر مجلسی به تحقیق و نشردار الاحیاء التراث، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۲.

۴. الکانی: ج ۲، ص ۴۶، ح ۳.

از امام صادق علیه السلام نیز روایت است:

«حق کسی را که عمر خود را در اسلام سپری کرده و حامل قرآن را و امام عادل را، جز منافق رسوا، انکار نمی‌کند». ^(۱)

ریشه‌های نفاق

۱ - هقارت درونی

نفاق به تفسیر قرآن، بیماری روحی است. «فِ قُلُوبُهُمْ مَرَضٌ». ^(۲) احادیث که همگی از امام علی علیه السلام هستند، یک صدا این نکته را تأکید می‌کنند که نفاق انسان ناشی از ذلتی است که او در خود می‌یابد. ^(۳)

اگر به معنای حقیقی نفاق که از گونه‌های دروغ است، توجه کنیم؛ فرموده علی علیه السلام را بهتر خواهیم فهمید:

«النِّفَاقُ مَيْنِي عَلَى الْمِيْنِ». ^(۴)

«نفاق بر کذب بنا شده است».

* * *

«الكِذْبُ يُؤَدِّي إِلَى النِّفَاقِ».

«دروع سر از نفاق درمی آورد».

* * *

«لَا يَكُنْدِبُ الْكَاذِبُ الْأَمِنُ مَهَانَةً نَفْسِهِ». ^(۵)

«چون دروغ، خود از خواری و ذلت نفس زاییده می‌شود».

۱. همان: ص ۶۵۸، ح ۴.

۲. سوره بقره: آیه ۱۰؛ نیز ر. ک: سوره توبه: آیه ۱۲۵.

۳. ميزان الحكم: ج ۴، عنوان «نفاق»، باب «علة النفاق»: ص ۳۳۳۸؛ جاحظ مائه کلمه: ج ۴، ص ۳۳، نفاق المرء ذله.

۴. غزل الحكم: ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۱۱۵۶.

۵. ميزان الحكم: ج ۳، عنوان «الكذب» باب «علة الكذب»، ص ۲۶۷۶، ح ۱۷۴۲۷.

۱۰ - سنتیزه‌جویی

اگر عامل پیشین، درون شخصیتی و نهفته در روح منافق باشد، سنتیزه‌جویی و خصوصیت را می‌توان زمینه و عامل بیرونی پیدایش نفاق دانست.^(۱) حضرت علی علیه السلام این معنا را چه زیباتر ترسیم کرده است:

﴿إِيَّاكُمْ وَ إِلَيْهِ وَ الْحُصُومَةَ فَإِنَّمَا يُرِضُّنَ الْقُلُوبُ عَلَى الْإِحْوَانِ وَ يُئْثِرُ
عَلَيْهِمَا النِّفَاق﴾.^(۲)

«در آنجا که (مراء) و خصوصیت را سبب مرضی قلبی و زمینه رویش نفاق می‌داند».

۱۱ - ذیلت‌های اخلاقی

امام علی علیه السلام چهار ستون نفاق را هوا و هوس، سستی و سهل‌انگاری، کینه و طمع می‌داند. هوس خود چهار شعبه دارد: ستم، تجاوز، شهوت و سرکشی؛ سهل‌انگاری نیز چهار شعبه دارد: غفلت و مغرور شدن [به رحمت حق] آرزو، ترس، تعلل ورزیدن؛ خشم همه بر چهار پایه استوار است: خود بر تربیتی، فخر فروشی، غرور و عصیت؛ طمع نیز چهار شعبه دارد: شادمانی و سرمستی و خیره‌سری و فزون‌خواهی.^(۳) پس چنین کسی از ایمان، دور و به نفاق نزدیک؛ از هدایت، دور افتاده و با گمراهی همراه است.^(۴)

۱. دانشنامه امام علی علیه السلام، علی اکبر رشاد: ص ۴۱۸، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

۲. الکافی: ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۱.

۳. دانشنامه امام علی علیه السلام، علی اکبر رشاد: ص ۴۱۹ - ۴۲۰، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

۴. بحار الانوار: ج ۷۸، ص ۱۰، ح ۶۷، محمدباقر مجلسی، تحقیق و نشر دارالاحیاء التراث، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۲ق.

زیان‌های نفاق

۱- تباہ ایمان

اولین و بارزترین اثر تخریبی نفاق، تباہی و فساد ایمان است.^(۱) از این رو ایمان و نفاق گرد هم نمی‌آیند و هریک دیگری را کنار می‌زنند و مؤمن از نفاق مبرا است.^(۲) براین اساس انسان مؤمن در روابط اجتماعی و معاشرتی خود نیز دور و دو چهره نبود و اهل ریا و تزویر نیست.

۲- نپذیرفتن حکمت

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«إِنَّ الْحِكْمَةَ لَا تَخِلُّ قُلْبَ الْمُنَافِقِ إِلَّا وَ هِيَ عَلَى إِرْتِجَالٍ».^(۳)

«حکمت به دل منافق فرو نمی‌آید، مگر آن که در حال کوچ است».

امام به این نکته تصريح کرده است:

«سخن حکیمانه در پی جایگاه اصلی اش، آنقدر در سینه منافق بالا و پایین

می‌رود تا آن را بر زبان آورد و مؤمن بشنود و بربايد که وی شایسته آن و بدان

سزاوارتر است».^(۴)

۳- بی‌آبادی

منافق نقش‌های گوناگونی را بازی می‌کند و در روز «کشف الاسرار» باطنش نموده و چهره اش گشوده می‌شود و ندا در می‌دهند:

۱. غدر الحکم و درر الكلم: ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۷۴۱.

۲. همان: ج ۱، ص ۳۲۶، ح ۱۲۴۴.

۳. لیثی واسطی، علی بن محمد، عيون الحکم والمواعظ: ص ۵۷، ح ۱۴۶۹، چاپ اول، دارالحدیث، قم، ۱۳۶۷ ش.

۴. طوسی، المالی: ص ۶۲۵، ح ۱۲۹۱، مؤسسه بعثت، چاپ اول، نشر و چاپ دارالشقاوه، قم، ۱۴۱۴ ق همچنین بنگرید به نهج البلاغه: حکمت ۷۹.

«هَذَا الَّذِي كَانَ فِي الدُّنْيَا ذَا وَجْهَيْنِ وَ ذَا لِسَانَيْنِ». ^(۱)

«این کسی است که در دنیا دو رو و دو زبانه بود».

۴- بی اعتمادی

زیان بزرگ نفاق در معاشرت‌ها و روابط اجتماعی، بی اعتمادی مردم به شخص دور و است از این رو حضرت علی علیہ السلام می‌فرماید:

«آن که نفاشق فراوان گردد، وفاشق معلوم نشود». ^(۲)

درمان نفاق

۱- بهره‌گیری از قرآن

امام علی علیہ السلام می‌فرماید:

«فَإِنَّ فِيهِ شَفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفُرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْعَيْنُ وَ الْحَضَالُ^(۳)
فَأَشَأْلُوا اللَّهَ بِهِ».

«بی‌گمان درمان بزرگترین دردها یعنی کفر و نفاق و گمراحتی و سرگشتشکی،
قرآن است».

همچنین امام علی علیہ السلام قرائت آیه ۸۲ سوره اسراء را در صبح هر روز مایه اینی قلب از
شقاق و نفاق می‌داند. ^(۴)

حضرت علی علیہ السلام در خطبه‌ای دیگر، برخی از این شرط‌ها را بیان کرده است و بقیه را در
تعالیم دیگر امامان می‌توان یافت. ^(۵)

۱. الخصال: ص ۳۸، ح ۱۶، تحقیق علی اکبر غفاری، مؤسسه نشر اسلامی قم.

۲. غدر المحکم: ج ۲، ص ۳۰۴، ح ۲۶۹۴.

۳. نهج البلاغه: خطبة ۱۷۶.

۴. بحار الانوار: ج ۹۵، ص ۲۸۷، ح ۴، محمد باقر مجلسی، تحقیق و نشر داراحیاء التراث، چاپ اول،
بیروت، ۱۴۱۲ق.

۵. ورام بن ابی فراس، تبیه الخواطر: ج ۲، ص ۲۳۶، دارالتعاریف و دارصعب، بیروت.

چنان‌که هویداست، گفتار و کردار قرآنی شفای نفاق است، نه ادعا و قرائت زبانی، تردیدی نیست که باید قرآن بر قلب و زبان حاکم باشد که معنای حقیقی تلاوت و تدبیر همین است.^(۱) و قرائت بی‌اثر، و بی‌خاصیت قرائت نیست.^(۲)

۱۰ - دعا

بی‌گمان دعا و درخواست از خداوند در همه امور کارساز و راه‌گشا است؛ امام علی علیه السلام در همین زمینه برای پیشگیری از نفاق چنین دعا می‌کند:

«اللَّهُمَّ طَهِّرْ لِسَانِي مِنَ الْكُذْبِ وَ قَلْبِي مِنَ التِّفَاقِ وَ عَمَلِي مِنَ الرِّيَاءِ وَ بَصَرِي
مِنَ الْجُنُونِ»^(۳)

«خدایا زبانم را از دروغ و دلم را از نفاق و عملم را از ریا و دیده‌ام را از خیانت پاک و منزه بدار». قم، ۱۴۱۶ق.

۱. میران المحکمة: ج ۳، باب «حق التلاوة»، ص ۲۵۲۵، محمدی ری‌شهری، نشردارالحدیث، چاپ اول، ویرایش دوم،

قم، ۱۴۱۶ق.

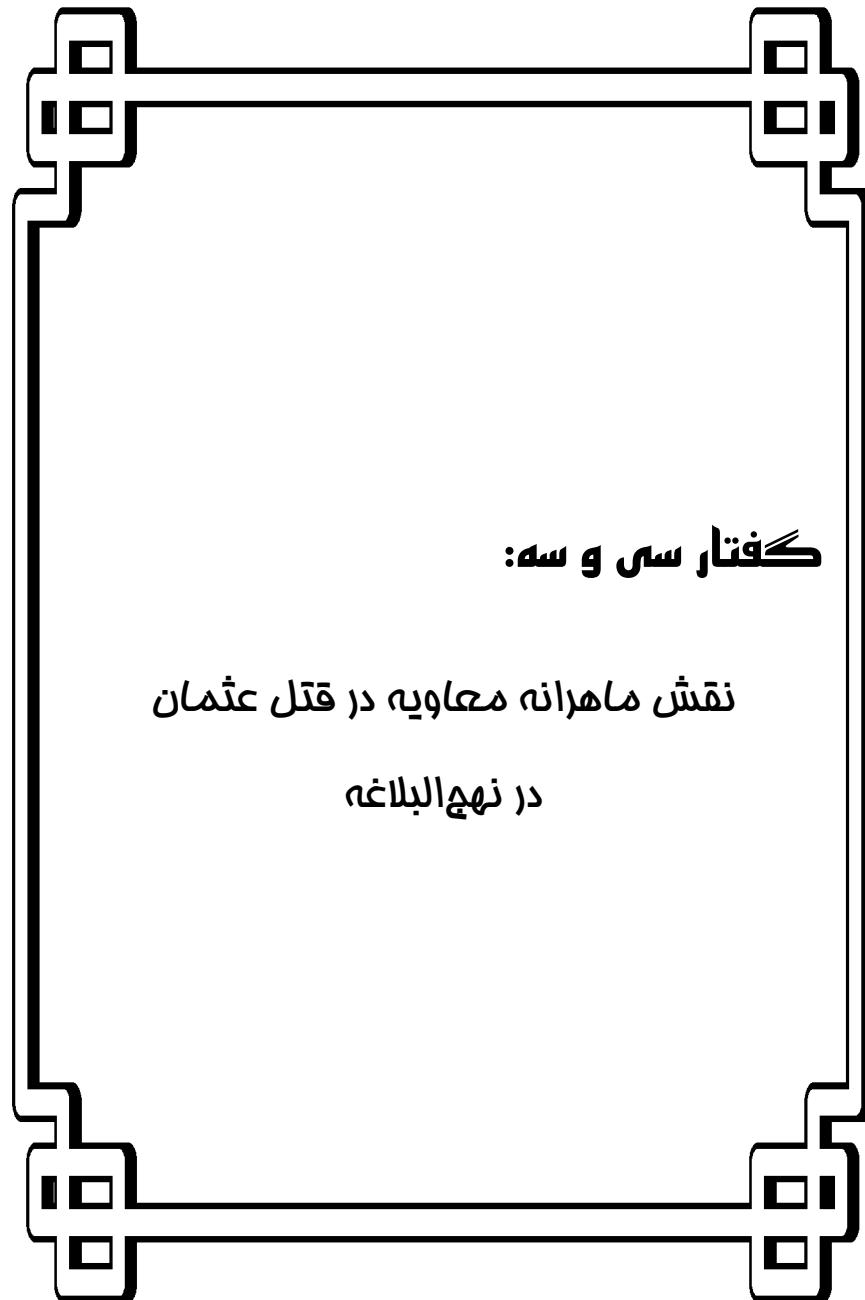
۲. همان: ج ۳، ص ۲۵۲۹، باب «من يلعنه القرآن».

۳. سید ابن طاووس، رضی‌الدین، فلاح السائل: ص ۲۴۹، چاپ اول، مکتب الاعلام الاسلامی، قم؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه: ج ۶، ص ۱۹۱، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ افسط، از روی چاپ نشر داراحیاء العربیة، قاهره، ۱۳۷۸ق.

گفتار سی و سه:

نقش ماهرانه معاویه در قتل عثمان

در نهضه البلاغه



متن

ذکر عثمان در نهج البلاغه از دو خلیفه پیشین، بیشتر آمده است. علت آن روشن است: عثمان در جریانی که تاریخ آن را فتنه بزرگ نامید و خویشاوندان نزدیک عثمان یعنی بنی امية بیش از دیگران در آن دست داشتند، کشته شد و مردم بلافاصله دور علی^{علیہ السلام} را گرفتند و آن حضرت طوعاً او کرهاً بیعت آنان را پذیرفت و این کار طبعاً مسائلی را برای حضرتش در دوره خلافت به وجود آورد.

از طرفی داعیه‌داران خلافت، شخص او را متهم می‌کردند که در قتل عثمان دست داشته است و او ناچار بود از خود دفاع [کند] و موقف خویش را در حادثه قتل عثمان روشن سازد، و از طرف دیگر گروه انقلابیون که علیه حکومت عثمان شوریده بودند و قدرتی عظیم به شمار می‌رفتند جزو یاران علی^{علیہ السلام} بودند. مخالفان علی^{علیہ السلام} از او می‌خواستند آنان را تسليم کند تا به جرم قتل عثمان قصاص کنند، و علی^{علیہ السلام} می‌بایست این مسأله را در سخنان خود طرح کند و تکلیف خود را بیان نماید.

به علاوه، در زمان حیات عثمان آنگاه که انقلابیون عثمان را در محاصره قرار داده بودند و بر او فشار آورده بودند که یا تغییر روش بدهد یا استعفا کند، یگانه کسی که مورد اعتماد طرفین و سفیر فیما بین بود و نظریات هریک از آنها را علاوه بر نظریات خود به طرف دیگر می‌گفت، علی بود.

از همه این‌ها گذشته، در دستگاه عثمان فساد زیادتری راه یافته بود و علی^{علیہ السلام} بر حسب وظیفه نمی‌توانست در زمان عثمان و یا در دوره بعد از عثمان درباره آنها بحث نکند و به سکوت برگزار نماید. این‌ها مجموعاً سبب شده که ذکر عثمان بیش از دیگران در کلمات علی^{علیہ السلام} بیاید.

در نهج البلاغه مجموعاً ۱۶ نوبت درباره عثمان بحث شده که بیشتر آنها درباره حادثه قتل عثمان است. در پنج مورد علی خود را از شرکت در قتل جداً تبرئه می‌کند و در یک مورد طلحه را - که مسأله قتل عثمان را دستاویز برای توطه و اخلال در حکومت انسانی و آسمانی علی قرار داده و اشک تمساح می‌ریخت و مردم بیچاره را تحت عنوان قصاص از کشندگان خلیفه مظلوم، به نفع آرمان‌های دیرینه خود تهییج می‌کرد - سخت مقصراً می‌شمارد.

نقش ماهرانه معاویه در قتل عثمان

علی در نامه‌های خود به معاویه می‌گوید: تو دیگر چه می‌گویی؟ دست نامرئی تو تا مرفق در خون عثمان آلوده است؛ باز دم از خون عثمان می‌زنی؟

این قسمت فوق العاده جالب است. علی پرده از رازی برمی‌دارد که چشم تیزبین تاریخ کمتر توانسته است آن را کشف کند. تنها در عصر جدید است که محققان به دستیاری و رهنمایی اصول روانشناسی و جامعه‌شناسی از زوایای تاریخ این نکته را بیرون آورده‌اند، اگر نه اکثر مردم دوره‌های پیشین باور نمی‌کردن‌که معاویه در قتل عثمان دست داشته باشد و یا حداقل در دفاع از او کوتاهی کرده باشد.

معاویه و عثمان هر دو اموی بودند و پیوند قبیله‌ای داشتند. امویان بالخصوص چنان پیوند محکم براساس هدف‌های حساب شده و روش‌های مشخص شده داشته‌اند که مؤرخین امروز پیوند آنها را از نوع پیوندهای حزبی در دنیا امروز می‌دانند.

یعنی تنها احساسات نژادی و قبیله‌ای، آنها را به یکدیگر نمی‌پیوست؛ پیوند قبیله‌ای زمینه‌ای بود که آنها را گرد هم جمع کند و در راه هدف‌های مادی متشکّل و هماهنگ نماید. معاویه شخصاً نیز از عثمان محبت‌ها و حمایت‌ها دیده بود و متظاهر به دوستی و حمایت او بود، لذا کسی باور نمی‌کرد که معاویه باطنًا در این کار دست داشته باشد.

معاویه تنها یک هدف داشت و هر وسیله‌ای را برای آن هدف مباح می‌دانست و در منطق او و امثال او نه عواطف انسانی نقشی دارد و نه اصول، آن روزی که تشخیص داد از مردۀ عثمان بهتر می‌تواند بهره‌برداری کند تا از زنده او و خون زمین ریخته عثمان بیشتر به او نیرو می‌دهد تا خونی که در رگ‌های عثمان حرکت می‌کند، برای قتل او زمینه چینی کرد و در لحظاتی که کاملاً قادر بود کمک‌های مؤثری به او بدهد و جلو قتل او را بگیرد، او را در چنگال حوادث تنها گذاشت.

ولی چشم تیزبین علی دست نامرئی معاویه را می‌دید و جریانات پشت پرده را می‌دانست؛ این است که رسمًا خود معاویه را مقصر و مسئول در قتل عثمان معرفی می‌کند.

در نهج البلاغه نامه مفصلی است که امام در جواب نامه معاویه نوشته است. معاویه در نامه خود امام را متهم می‌کند به شرکت در قتل عثمان و امام علی^ع به او این طور پاسخ می‌گوید:

﴿ثُمَّ ذَكَرْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَ أَمْرِ عُمَانَ، فَلَكَ أَنْ تُحْجَبَ عَنْ هَذِهِ لِرَحْمَتِكَ مِنْهُ، فَإِيَّاكَانَ أَعْدَى لَهُ وَ أَهْدَى إِلَى مُقَاتَلِيهِ، أَمَّنْ بَذَلَ لَهُ نُصْرَتِهِ فَأَسْتَغْفَدُهُ وَ أَسْتَكْفَهُ؟ أَمْ مَنِ اسْتَصَرَهُ فَتَرَاهُ عَنْهُ وَ بَثَ الْمُنُونَ إِلَيْهِ حَقَّ أَقَى قَدْرُهُ عَلَيْهِ؟!... وَ مَا كُنْتُ لَا عَتَدْرَ مِنْ أَنَّ كُنْتُ أَنْقَدُ عَلَيْهِ أَحَدًا ثُمَّ كَانَ الدُّنْبُ إِلَيْهِ إِرْشَادِي وَ هِدَايَتِي لَهُ، فَرَبِّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ وَ قَدْ يَسْتَقِيمُ الظَّنَّةُ الْمُتَضَعُ وَ مَا أَرَدْتُ إِلَّا إِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوْكِلْتُ﴾.^(۱)

«اما آنچه درباره کار مربوط به من و عثمان یاد کردی، این حق برای تو محفوظ است که پاسخ آن را بشنوی، زیرا خویشاوند او هستی. کدامیک از من و تو بیشتر با او دشمنی کردیم و راههایی را که به قتل او منتهی می‌شد بیشتر نشان دادیم؟ آن کس که بی‌دریغ در صدد یاری او برآمد، اما عثمان به موجب یک سوءظن بی‌جا طالب سکوت شد و کناره گیری او را خواست، یا آنکس که عثمان از او باری خواست و او به دفع الوقت گذراند و موجبات مرگ او را برانگیخت تا مرگش فرا رسید؟ البته من هرگز از اینکه خیر خواهانه در بسیاری از بدعت‌ها و انحرافات بر عثمان انتقاد می‌کدم، پوزش نمی‌خواهم و پشیمان نیستم. اگر گناه من این بوده است که او را ارشاد و هدایت کرده‌ام آن را می‌پذیرم. چه بسیارند افراد بی‌گناهی که مورد ملامت واقع می‌شوند. آری، گناهی ناصح و خیرخواه نتیجه‌ای که از کار خود می‌گیرد، بدگمانی طرف است. من جز اصلاح تا حدی که در قدرت دارم قصدی ندارم، جز از خدا توفیقی نمی‌خواهم و بر او توکل می‌کنم».

در یک نامه دیگر خطاب به معاویه چنین می‌نویسد:

﴿فَآمَّا إِكْثَارُكَ الْجَاجَ فِي عُمَانَ وَ قَتَّالِهِ فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرَتْ عُمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ، وَ حَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ﴾.^(۱)

«اما اینکه تو فراوان مسئله عثمان و کشنده‌گان او را طرح می‌کنی، تو آنجا که باری عثمان به سودت بود او را باری کردی و آنجا که باری او به سود خود او بود او را واگذاشتی».

قتل عثمان خود مولد فتنه‌هایی بود و باب فتنه‌هایی دیگر را بر جهان اسلام گشود که قرن‌ها دامنگیر اسلام شد و آثار آن هنوز باقی است. از مجموع سخنان علیؑ در نهج البلاغه برمی‌آید که بر روش عثمان سخت انتقاد داشته و گروه انقلابیون را ذی حق می‌دانسته است. در عین حال قتل عثمان را در مسند خلافت به دست شورشیان با مصالح کلی اسلامی منطبق نمی‌دانسته است. پیش از آنکه عثمان کشته شود، علی این نگرانی را داشته است و به عواقب وخیم آن می‌اندیشیده است. اینکه جرائم عثمان در حدی بود که او را شرعاً مستحق قتل کرده بود یانه و دیگر اینکه آیا موجبات قتل عثمان را بیشتر اطرافیان خود او به عدم یا به جهل فراهم کردن و همه راهها را جز راه قتل عثمان بر انقلابیون بستند، یک مطلب است و اینکه قتل عثمان به دستور شورشیان در مسند خلافت به مصلحت اسلام و مسلمین بود یا نبود، مطلب دیگر است.

از مجموع سخنان علیؑ برمی‌آید آن حضرت می‌خواست عثمان راهی را که می‌رود رها کند و راه صحیح عدل اسلامی را پیشه نماید، و در صورت امتناع، انقلابیون او را برکنار و احیاناً حبس کنند و خلیفه‌ای که شایسته است روی کار بیاید؛ آن خلیفه که مقام صلاحیت دار است بعدها به جرائم عثمان رسیدگی کند و حکم لازم را صادر نماید.

لهذا علی نه فرمان به قتل عثمان داد و نه او را علیه انقلابیون تأیید کرد. تمام کوشش علیؑ در این بود که بدون اینکه خونی ریخته شود، خواسته‌های مشروع انقلابیون انجام شود؛ یا عثمان خود علیه روش گذشته خود انقلاب کند و یا کنار رود و کار را به اهلش بسپارد. علی درباره دو طرف این چنین قضاوت کرد:

«آسْتَأْثِرَ فَاسَاءَ الْأَثْرَةَ وَ جَزِعْتُمْ فَاسَاءُتُمُ الْجَزْعَ». ^(۱)

«عثمان روش مستبدانه پیش گرفت، همه چیز را به خود و خویشاوندان خود اختصاص داد و به نحو بدی این کار را پیشه کرد و شما انقلابیون نیز بی تابی کردید و بد بی تابی کردید».

آنگاه که به عنوان میانجی خواسته های انقلابیون را برای عثمان مطرح کرد، نگرانی خود را از اینکه عثمان در مسند خلافت کشته شود و باب فتنه ای بزرگ برای مسلمین باز شود به خود عثمان اعلام کرد. فرمود:

«وَإِنِّي أُنِيشِدُكَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ إِمَامًا هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمُقْتُولَ، فَإِنَّهُ كَانَ يُقَاتَلُ: يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يُفْتَحُ عَلَيْهَا الْقُتْلَ وَ الْقِتَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ يَلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا وَ يَبْيَثُ الْقِنَّافِيَّةَ، فَلَا يُبَصِّرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ يُمْجُونَ فِيهَا مَوْجًا وَ يَمْرُجُونَ فِيهَا مَرْجًا».

«من تو را به خدا سوگند می دهم که کاری نکی که پیشوای مقتول این امت بشوی، زیرا این سخن گفته می شد که در این امت یک پیشوای کشته خواهد شد که کشته شدن او، در کشت و کشتن را بر این امت خواهد گشود و کار این امت را بر او مشتبه خواهد ساخت و فتنه ها بر این امت خواهد انگیخت که حق را از باطل نشانند و در آن فتنه ها غوطه بخورند و در هم بیامیزند».

همان طور که قبل از خود مولی نقل کردیم، آن حضرت در زمان عثمان رو در روی او یا در غیاب او بر او اعتراض و انتقاد می کرده است؟ همچنان که بعد از درگذشت عثمان نیز انحرافات او را همواره یاد می کرده است و از اصل: «أَذْكُرُوا مَوْتَاكُمْ بِالْخَيْرِ» که گفته می شود سخن معاویه است و به نفع حکومت ها و شخصیت های فاسد گفته شده که سابقه شان با مردن شان لوث شود تا برای نسل های بعدی درسی و برای حکومت های فاسد بعدی خطری نباشد پیروی نکرده است. اینک موارد انتقاد:

۱) در خطبه ۱۲۸ جمله هایی که علی علیل در بدرقه ابوذر هنگامی که از جانب عثمان به ربه تبعید می شده فرموده است، در آن جمله ها کاملاً حق را به ابوذر، معتضد و منتقد

و انقلابی می‌دهد و او را تأیید می‌کند و به طور ضمنی حکومت عثمان را فاسد معرفی می‌فرماید.
۲) در خطبهٔ ۳۰ جمله‌ای است که قبلاً نقل شد: «اَسْتَأْثِرَ فَآسَاءَ الْأَثَرَ» عثمان راه استبداد و استیثار و مقدم داشتن خود و خوشاوندان خویش را بر افراد امت پیش گرفت و به شکل بسیار بدی رفتار کرد.

۳) عثمان مرد ضعیفی بود، از خود اراده نداشت؛ خوشاوندانش مخصوصاً مروان حکم -که تبعید شده پیغمبر بود به مدینه آورد و کم کم به منزله وزیر عثمان شد - سخت بر او مسلط شدند و به نام او هر کاری که دلشان می‌خواست می‌کردند. علی‌الله‌این قسمت را انتقاد کرد و رو در روی عثمان فرمود:

«فَلَا تَكُونَنَ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً يَسْوُقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السَّيِّنِ
وَتَقْضِي الْعُرْ». ^(۱)

«تو اکون در باشکوهترین ایام عمر خویش هستی و مدت‌ت هم پایان رسیده است. با این حال مهار خویش را به دست مروان مده که هرجا دلش بخواهد تو را به دنبال خود ببرد».

۴) علی مورد سوءظن عثمان بود. عثمان وجود علی را در مدینه مخل و مضربه حال خود می‌دید. علی‌الله‌این تکیه‌گاه و مایه امید آینده انقلابیون به شمار می‌رفت، مخصوصاً که گاهی انقلابیون به نام علی شعار می‌دادند و رسماً عزل عثمان و زمامداری علی را عنوان می‌کردند. لهذا عثمان مایل بود علی در مدینه نباشد تا چشم انقلابیون کمتر به او بیفتند ولی از طرف دیگر بالعیان می‌دید خیرخواهانه میان او و انقلابیون وساطت می‌کند و وجودش مایه آرامش است. از این رو از علی‌الله‌این می‌خواست که از مدینه خارج شود و موقتاً به مزرعه خود در «یئیبع» که در حدود ده فرسنگ یا بیشتر با مدینه فاصله داشت برود، اما طولی نکشید که از خلاء ناشی از نبود علی احساس ناراحتی کرد و پیغام داد که به مدینه برگردد.

طبعاً وقتی که علی‌الله‌این برگشت، شعارها به نامش داغ‌تر شد، بار دیگر از علی خواست مدینه را ترک کند. ابن عباس پیغام عثمان را آورد که تقاضا کرده بود بار دیگر مدینه را ترک کند و به سر مزرعه اش برود. علی‌الله‌این رفتار توهین آمیز عثمان ناراحت شد و فرمود:

«يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! مَا يُرِيدُ عُثْمَانُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَنِي جَمَالًا نَاضِحًا بِالْغَرْبِ أُقْبِلُ وَأُدْبِرُ،
بَعَثَ إِلَيَّ أَنَّ أَخْرُجَ ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ أَنَّ أَفْدُمَ ثُمَّ هُوَ الَّذِي يَبْعَثُ إِلَيَّ أَنَّ أَخْرُجَ.
وَاللَّهُ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنِّي حَتَّىٰ خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آثَمًا».^(۱)

«پسر عباس! عثمان جز این نمی‌خواهد که حالت من حالت شترآبکش باشد که
کارش این است که در یک مسیر معین هی برود و برگرد. عثمان پیام فرستاد که
از مدینه خارج شوم، سپس پیام داد که برگرد. اکنون بار دیگر ترا فرستاده که از
مدینه خارج شوم. به خدا قسم آن قدر از عثمان دفاع کرد که می‌ترسم گنهکار
باشم».

۵) از همه شدیدتر آن چیزی است که در خطبه «شقشقیه» آمده است:
«إِلَىٰ أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِضْنَيْهِ بَيْنَ شَيْلِهِ وَمُعْتَنَفِهِ وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ
يَخْصِمُونَ مَالَ اللَّهِ حَصْمَةَ الْأَبْلِيلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَىٰ أَنْ انْتَكَثَ قَتْلُهُ وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ
عَمَلُهُ وَكَبَثَ بِهِ بَطْتَتُهُ».^(۲)

«تا آنکه سومین آن گروه به پا خاست آکنده شکم میان سرگین و چراگاهش،
خویشاوندان وی نیز قد علم کردد و مال خدارا با تمام دهان مانند شتر که علف
بهاری را می‌خورد، خوردن گرفتند تا آنگاه که رشتہ اش باز شد و کارهای
ناهنجارش مرگش را رساند و شکم پرستی او را به سر در آورد».

سیری در نهج البلاغه: ص ۱۶۸ - ۱۷۵

شرح

زندگانی عثمان بن عفان

عثمان بن عفان بن ابی العاص داماد رسول الله بود. عثمان بوسیله ابی بکر اسلام آورد. تولدش از
۴۸ سال قبل از هجرت و وفاتش تا ۳۵ سال بعد از هجرت می‌باشد. مردی ملایم و سلیم النفس

۱. همان: خطبه ۲۴۰.

۲. همان: خطبه ۳.

و ترسو و بی اراده بود. او از بنی امیه بود و حقاً باید سلسله بنی امیه را از عثمان بنویسنده از معاویه.^(۱) قتل عثمان روز جمعه ۱۲ ذیحجه رخ داد و خلافتش ۱۲ سال (روز کم) بود و عمرش ۸۲ سال و چون خواستند در بقیع دفنش کنند انصار مانع شدند و گفتند چون از حدود اسلام خارج شد نباید در مقبره مسلمین دفن گردد و اورادر زمین حش «حش الکوکب» باگی از انصار که به نام کوکب بود، دفن کردند.^(۲)

زندگانی معاویه

معاویه ۱۵ سال پیش از هجرت در مکه متولد شد. در روز فتح مکه او، پدر و مادر و برادرش مسلمان شدند. در آن وقت معاویه ۲۳ سال داشت. پیغمبر او را از جمله نویسنده‌گان خود کرد. وقتی عثمان به خلافت رسید حکومت همه شام را بدو داد و به وقت کشته شدن معاویه همچنان فرمانروایی شام را بر عهده داشت. معاویه با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد و او را متهم به سستی در قتل عثمان کرد.^(۳)

اعمال ناشایست عثمان و شوریدن مردم و قتل او در سال ۳۵^(۴)

- ۱) در سال ۳۰ اختلافی در قرائت قرآن شد. عثمان امر کرد قرآن ابویکر را که نزد دخترش، عایشه زن پیغمبر علیہ السلام بود بگیرند. چند نسخه بردارند و به اطراف بفرستند و بقیه نسخ قرآن را جمع آوری و بسوزانند. این عمل سوزاندن نسخ قرآن بر مسلمین سخت ناگوار آمد.
- ۲) تا عصر او رسم بود نامه‌هایی که از طرف مقام خلافت صادر می‌شد انگشت را که بر آن نقش «محمد رسول الله» بود بر پای مراسلات می‌زدند و برای بزرگان اطراف می‌فرستادند. عثمان دستور داد این انگشت را که سند تاریخی بود در چاه انداختند و مردم را از این بی‌احترامی غضبناک نمود.

۱. تاریخ مفصل اسلام و ایران، مرحوم حسین عmadزاده: ج ۱، ۱۴۴، نوبت چاپ هشتم، انتشارات اسلام، ۱۳۷۴.

۲. همان: ص ۱۵۰.

۳. تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، مترجم ابوالقاسم پاینده، چاپ هشتم، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۸۶.

۴. تاریخ مفصل اسلام و ایران، مرحوم حسین عmadزاده، چاپ هشتم، انتشارات اسلام، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۱۴۷.

(۳) ابوبکر و عمر^(۱) پس از نماز به منبر پیغمبر می‌رفتند ولی یک پله پایین‌تر می‌نشستند ولی عثمان به جای پیغمبر می‌نشست.

(۴) عثمان درآمد بی‌حساب کشورهای پنهانور اسلامی را بیشتر بین کسان خود و بنی امیه تقسیم می‌کرد.

(۵) مهم‌تر از همه حکم‌هایی در احکام ولايت صادر و امضاء می‌کرد که سبب تزلزل تشکیلات اداری شده بود.

بالآخره با این کارها صبر شورشیان مخصوصاً محمد بن ابی‌بکر سر آمد و به خانه عثمان حمله کردند. با این که علی بن ابی‌طالب علیله، زیر^(۲) و طلحه^(۳) مانع از کشتن او می‌شدند ولی بالآخره در ذی‌الحجّه سال ۳۵ او را کشتن و خلافت عثمان بعد از ۱۲ سال خاتمه یافت.

موارد انتقاد حضرت علی علیله از عثمان در نهج البلاغه^(۴)

همان‌طور که می‌دانیم آن حضرت در زمان عثمان رو در روی او یا در غیاب او بر او اعتراض و انتقاد می‌کرده است. همچنان که بعد از درگذشت عثمان نیز انحرافات او را همواره یاد می‌کرده است. اینک موارد انتقاد:

(۱) جمله‌هایی که علی علیله در بدرقه ابوذر^(۵) هنگامی که از جانب عثمان به «ربنده»^(۶) تبعید می‌شده فرموده است. در آن جملات کاملاً حق را به ابوذر معتبر می‌دهد و به طور ضمنی

۱. دو خلیفه قبل از عثمان که بعد از پیامبر به خلافت رسیدند.

۲. زیر، پسر عمه پیغمبر اسلام و برادرزاده خدیجه بود. (دایرةالمعارف فارسی)

۳. طلحه از نخستین کسانی بود که اسلام آورد در هجرت همراه محمد علیله بود و از عشیره مبشره بود.
(دایرةالمعارف فارسی)

۴. سیری در نهج البلاغه، شهید استاد مرتضی مطهری، چاپ یازدهم، انتشارات صدر، ۱۳۷۴: ص ۱۷۲ - ۱۷۵.

۵. ابوذر ابن جناده غفاری از سابقین اسلام بود. (گویند پنجمین و بقولی چهارمین کس بود که اسلام آورد).
(دایرةالمعارف فارسی)

۶. ربذه جایی نزدیک مدینه که عثمان به خاطر خردۀ‌هایی که ابوذر در مصرف بیت‌المال بر او می‌گرفت وی را به آن موضع تبعید کرد.

حکومت عثمان را فاسد معرفی می‌فرماید.^(۱)

۲) در جمله «أَسْتَأْتُرُ فَآسِءَ الْأَثْرَةَ» عثمان راه استبداد و استیثار و مقدم داشتن خود

و خویشاوندان خویش را بر افراد امّت پیش گرفت و به شکل بسیار بدی رفتار کرد.^(۲)

۳) عثمان مرد ضعیفی بود. از خود اراده نداشت. خویشاوندانش مخصوصاً مروان

حکم^(۳) را که تبعید شده پیغمبر بود به مدینه آورد و کم کم به منزله وزیر عثمان شد. مروان سخت بر عثمان مسلط شد و به نام او هر کاری دلش می‌خواست می‌کرد. علی^{علیله} این قسمت را انتقاد کرد و رو در روی عثمان فرمود:

«فَلَا تَكُونَنَ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً يَسْوُقُكَ حَيْثَ شَاءَ بَعْدَ جَلَائِ الْسِّينِ

وَ تَقْضِيَ الْعُمرِ».^(۴)

«و اکنون در باشکوه‌ترین ایام عمر خویش هستی و مدت‌ت هم به پایان رسیده

است . با این حال مهار خویش را به دست مروان مده که هرجا دلش بخواهد تو

را به دنبال خود ببرد».

۴) علی مورد سوء‌ظن عثمان بود، عثمان وجود علی را در مدینه محل و مضر به حال خود

می‌دید. علی^{علیله} تکیه گاه و مایه امید آینده انقلابیون به شمار می‌رفت، مخصوصاً که گاهی

انقلابیون به نام علی شعار می‌دادند و رسماً عزل عثمان و زمامداری علی را به عنوان شعار اعلام

می‌کردند؛ لهذا عثمان مایل بود علی در مدینه نباشد تا چشم انقلابیون کمتر به او بیفتند ولی از

طرف دیگر به عینه می‌دید خیرخواهانه میان او و انقلابیون وساطت می‌کند وجودش مایه

آرامش است، از این روز علی^{علیله} می‌خواست که از مدینه خارج شود و موقتاً به مزرعه خود در

«یَبْعَ»^(۵) برود، اما طولی نکشید که از خلاء ناشی از نبود علی احساس ناراحتی کرد و پیغام داد که

به مدینه برگردد.

۱. نهج البلاغه، دکتر جعفر شهیدی، چاپ هفتم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴؛ خطبه ۱۳۰،

ص ۱۲۹ و ۱۲۸.

۲. نهج البلاغه: خطبه ۳۰، ص ۳۱.

۳. مروان حکم در خلافت عثمان کاتب وی بود و روز قتل عثمان زخم برداشت. (دایرة المعارف فارسی)

۴. نهج البلاغه: خطبه ۱۶۲، ص ۱۶۵.

۵. یعنی دهکده‌ای است نزدیک مدینه.

طبعاً وقتی که علی علیہ السلام برگشت شعارها به نامش داغتر شد، بار دیگر از علی خواست مدینه را ترک کند. ابن عباس^(۱) پیغام عثمان را آورد که تقاضا کرده بود بار دیگر مدینه را ترک کند و به سر مزرعه اش برود. علی علیہ السلام از این رفتار توهین آمیز عثمان ناراحت شد و فرمود:

(یَا ابْنَ عَبَّاسٍ! مَا يُرِيدُ عَثْنَ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَنِي جَمَلًا تَاضِحًا بِالْغَربِ أَقْبِلُ وَأَدْبِرُ،
بَعَثَ إِلَى أَنَّ أَخْرُجَ ثُمَّ بَعَثَ إِلَى أَنَّ أَقَدَّ ثُمَّ هُوَ الَّذِي يَبْعَثُ إِلَيَّ أَنَّ أَخْرُجَ.
وَاللَّهُ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّىٰ خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آثِمًا).

«پسر عباس! عثمان جز این نمی خواهد که من چون شتر آبکش باشم، با دلوی بزرگ پیش آیم و پس روم. به من فرستاد تا بیرون روم، سپس فرستاد تا بازارگرد و اکون فرستاده است تا بیرون شوم. به خدا کوشیدم آزار مردم را از او باز دارم، چندان که تو سیدم در این کار گناهکارم».^(۲)

۵) از همه شدیدتر آن چیزی است که در خطبه شقشقیه^(۳) آمده است:

(إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حَصَبَيْهِ بَيْنَ نَيْلِهِ وَمُعْلَمَيْهِ وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ
يَخْضِمُونَ مَالَ اللَّهِ خِصْمَةَ الْأَبْلِيلِ نِيَّتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَى أَنْ انتَكَثَ فَتَلُهُ وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ
عَمَلُهُ وَكَبَّثَ بِهِ بَطْتَتُهُ).^(۴)

«تا آن که سومین آن گروه به پا خاست آنکه شکم میان سرگین و چراگاهش، خویشاوندان وی قد علم کردند و مال خدا را با تمام دهان مانند شتر که علف بهاری را می خورد خوردند تا آن گاه که رشته اش باز شد و کارهای ناهنجاری مرگش را رساند و شکم پرستی او را به سر در آورد».

۱. عبدالله پسر عباس پسر عم پیامبر و از صحابه بود، در آخر عمر نایبنا شد و در طائف سکونت جست.

(دایرةالمعارف فارسی)

۲. نهج البلاغه، ترجمه دکتر جعفر شهیدی: ص ۲۶۸.

۳. شقشقیه، پاره گوشی است که شتر به هنگام بانک کردن از گوشه دهان بیرون کند و چون درنگ این پاره گوشت بیرون از دهان شتر، در مدتی انداز است، امام لحظه ای شکوه ای خود را بدان همانند فرموده است.

۴. خطبه ۳ (معروف به شقشقیه)، از کتاب نهج البلاغه دکتر جعفر شهیدی، چاپ هفتم، ۱۳۷۴، شرکت علمی و فرهنگی: ص ۹-۱۱.

ابن ابی‌الحیدد^(۱) در شرح این قسمت می‌گوید: «این تعبیرات از تلخ‌ترین تعبیرات است و به نظر من از شعر معروف حطیئه^(۲) که گفته می‌شود هجوآمیز‌ترین شعر عرب است شدیدتر است». شعر معروف حطیئه این است:

دَعْ الْمَكَارِمِ لَا تَرَحَلْ لِبُعْيَّهَا
وَاقْعُدْ فَائِنَكَ أَنْتَ الطَّاعِمُ الْكَاسِي^(۳)

ذکر عثمان در نهج‌البلاغه از دو خلیفه پیشین بیشتر آمده است، علت آن روشن است عثمان در جریانی که در تاریخ آن را فتنه بزرگ نامیدند و خود خویشاوندان نزدیک عثمان یعنی بنی‌امیه بیش از دیگران در آن دست داشتند کشته شد و مردم بلافضله دور علی^{علیہ السلام} را گرفتند و آن حضرت طوعاً او کراهاً بیعت آنان را پذیرفت و این کار طبعاً مسائلی را برای حضرتش در دوره خلافت بوجود آورد. از طرفی، داعیه‌داران خلافت شخص او را متهم می‌کردند که در قتل عثمان دست داشته است و او ناچار بود از خود دفاع و موضع خویش را در حادثه قتل عثمان روش سازد و از طرف دیگر، گروه انقلابیون که علیه حکومت عثمان شوریده بودند و قدرتی عظیم به شمار می‌رفتند جزء یاران علی^{علیہ السلام} بودند مخالفان علی از او می‌خواستند آنان را تسلیم کند تا به جرم قتل عثمان قصاص کنند و علی^{علیہ السلام} می‌باشد این مسأله را در سخنان خود طرح کند و تکلیف خود را بیان نماید.^(۴)

علاوه‌هه، در زمان حیات عثمان آن‌گاه که انقلابیون عثمان را در محاصره قرار داده بودند و بر او فشار آورده بودند که یا تغییر روش دهد یا استعفا کند، یگانه‌کسی که مورد اعتماد طرفین و سفیر فی ما بین بود و نظریات هریک از آن‌ها را علاوه بر نظریات خود به طرف مقابل می‌گفت علی بود.^(۵)

۱. ادیب و مورخ عرب، اثر مشهورش «شرح نهج‌البلاغه» است.

۲. شاعر عرب، در نسبش اختلاف بود و به همین جهت تغییر نسب می‌داد، و از قبیله‌ای به قبیله‌ای دیگر پناه می‌برد و هر که را به او چیزی می‌داد مدح می‌گفت و کسانی را که دست رد به سینه‌اش می‌زدند هجو می‌کرد اسلام آورد ولی ایمانش سست بود. (دایرةالمعارف فارسی)

۳. سیری در نهج‌البلاغه، استاد مرتضی مطهری، چاپ یازدهم، ۱۳۷۴، انتشارات صدرا: ص ۱۷۵.

۴. سیری در نهج‌البلاغه، استاد مرتضی مطهری، یازدهم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۴: ص ۱۶۵.

۵. همان: ص ۱۶۶.

از همه این‌ها گذشته، در دستگاه عثمان فساد زیادتری راه یافته بود و علی‌الله^ع بر حسب وظیفه نمی‌توانست در زمان عثمان و یا در دوره بعد از عثمان درباره آنها بحث نکند و به سکوت برگزار نماید. این‌ها مجموعاً سبب می‌شد که ذکر عثمان بیش از دیگران در کلمات علی‌الله^ع بیاید.^(۱)

در نهج البلاغه مجموعاً ۱۶ نوبت درباره عثمان بحث شده که بیشتر آنها درباره حادثه قتل عثمان است. در پنج مورد علی خود را از شرکت در قتل جدأ تبرئه می‌کند و در یک مورد طلحه را که مسئله قتل عثمان را بهانه‌ای برای تحریک عليه علی‌الله^ع قرار داده بود شریک در توطئه عليه عثمان معرفی نماید، در دو مورد معاویه را که قتل عثمان را دستاویز برای توطئه عليه حکومت انسانی و آسمانی علی‌الله^ع قرار داده و اشک تماسح می‌ریخت و مردم بیچاره را تحت عنوان قصاص از کشندگان خلیفة مظلوم به نفع آرمان‌های دیرینه خود تهییج می‌کرد مقصر می‌شمارد.^(۲)

نقش ماهرانه معاویه در قتل عثمان^(۳)

علی در نامه‌های خود به معاویه می‌گوید: تو دیگر چه می‌گویی؟ دست نامرئی تو تا مرفق در خون عثمان آلوده است، باز دم از خون عثمان می‌زنی؟ این قسمت فوق العاده جالب است. علی پرده از رازی بر می‌دارد که چشم تیزبین تاریخ‌کمتر توانسته است آن را کشف کند، تنها در عصر جدید است که محققان به دستیاری و راهنمایی اصول روانشناسی و جامعه‌شناسی از زوایای تاریخ این نکته را بیرون آورده‌اند اگرنه اکثر مردم دوره‌های پیشین باور نمی‌کردند که معاویه در قتل عثمان دست داشته باشد و یا حداقل در دفاع از او کوتاهی کرده باشد.^(۴)

معاویه و عثمان هر دو اموی بودند و پیوند قبیله‌ای داشتند، امویان بالخصوص چنان پیوند محکم براساس هدف‌های حساب شده و روش‌های مشخص شده داشته‌اند که موّرخین امروز

۱. همان: ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲. سیری در نهج البلاغه، استاد مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ یازدهم، ۱۳۷۴: ص ۱۶۷.

۳. همان.

www.Motahari.com . ۴

پیوند آنها را از نوع پیوندهای حزبی در دنیای امروز می‌دانند.^(۱)

یعنی آن‌ها را احساسات نژادی و قبیله‌ای به یکدیگر نمی‌پیوست، پیوند قبیله‌ای زمینه‌ای بود که آن‌ها را گرددهم جمع کند و در راه هدف‌های مادی، مشکل و هماهنگ نماید. معاویه شخصاً نیز از عثمان محبت‌ها و حمایت‌ها دیده بود و متظاهر به دوستی و حمایت او بود. لذا کسی باور نمی‌کرد که معاویه باطنًا در این کار دست داشته باشد.^(۲)

از همه این‌ها گذشته، در دستگاه عثمان فساد زیاد بود و با همین فسادها معاویه و عثمان با هم دوستی جاودانه‌ای پیدا کرده بودند.^(۳)

معاویه که تنها یک هدف داشت و هر وسیله‌ای را برای آن هدف مباح می‌دانست و در منطق او و امثال او نه عواطف انسانی نقشی دارد و نه اصول، آن روزی که تشخیص داد از مرده عثمان بهتر می‌تواند بهره‌برداری کند تا از زنده او و خون ریخته به زمین عثمان بیشتر به او نیرو می‌دهد تا خونی که در رگ‌های عثمان حرکت می‌کند، برای قتل او زمینه چینی کرد و لحظاتی که کاملاً قادر بود کمک‌های مؤثر به او بدهد و جلو قتل او را بگیرد، او را در چنگال حوادث تنها گذاشت ولی چشم تیزبین علی دست نامرئی معاویه را می‌دید و جریانات پشت پرده را می‌دانست.^(۴)

در نهج‌البلاغه نامه مفصلی است که امام در جواب نامه معاویه نوشته است. معاویه در نامه خود، امام را متهم کرده بود به شرکت در قتل عثمان و امام علیه السلام به او این طور پاسخ می‌گویند:

«ثُمَّ ذَكَرْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَ أَمْرِ عُثْنَانَ، فَلَكَ أَنْ تُجَابَ عَنْ هَذِهِ لِرْجِمَةِ مِنْهُ، فَأَيْسَنَا كَانَ أَعْدَى لَهُ وَ أَهْدَى إِلَى مَقَاتِلِهِ، أَمْ بَذَلَ لَهُ نُصْرَتَهُ فَاسْتَغْصَدَهُ وَ اسْتَكَفَهُ؟ أَمْ مِنْ اسْتَحْصَرَهُ فَتَرَاهُ عَنْهُ وَ بَثَ الْمُنُونَ إِلَيْهِ حَقَّ أَقَى قَدْرُهُ عَائِنِيهِ؟!... كَلَّا وَ اللَّهِ إِنَّقْدُ عِلْمَ اللَّهِ الْمُعْرِقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لَا يُحْوِنُهُمْ هَلْمٌ إِلَيْنَا

وَ لَا يَأْتُونَ النَّاسَ إِلَّا قَلِيلًا۔

وَ مَا كُنْتُ لِأَعْذِرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَقِيمُ عَلَيْهِ أَحْدَاثًا، فَإِنْ كَانَ الدَّنْبُ إِلَيْهِ
إِرْشَادِيٌّ وَ هِدَايَتِيٌّ لَهُ، فَرَبَّ مَلُومٍ لَا دَنْبَ لَهُ وَ قَدْ يَسْتَعِيدُ الظَّنَّةُ الْمُتَسَّخُ
وَ مَا أَرَدْتُ إِلَّا إِصْلَاحًا مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوَفَّيقٌ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوْكِلْتُ وَ إِلَيْهِ
أُنِيبُ۔^(۱)^(۲)

«اما آن چه درباره کار مربوط به من و عثمان یاد کردی، این حق برای تو محفوظ است که پاسخ آن را شنوی زیرا خوشاوند او هستی. کدامیک از من و تو بیشتر با او دشمنی کردیم و راه‌هایی را که به قتل او منتهی می‌شد بیشتر شان دادیم؟ آن کس که بدریغ در صدد یاری او برآمد، اما عثمان به موجب یک سوء ظن بی‌جا طالب سکوت شد و کناره گیری او را خواست و یا آن کس که عثمان از او یاری خواست و او به دفع الوقت گذراند و موجبات مرگ او را برانگیخت تا مرگش فرا رسید؟^(۳) البته من هرگز از این که خیر خواهانه در بسیاری از

بدعات‌ها

و انحرافات بر عثمان انتقاد می‌کردم پوزش نمی‌خواهم و پشیمان نیستم. اگر گناه من این بوده است که او را ارشاد و هدایت کرده‌ام آن را می‌پذیرم. چه بسیارند افراد بی‌گناهی که مورد ملامت واقع می‌شوند، آری گاهی ناصح و خیر خواهد نتیجه‌ای که از کار خود می‌گیرد، بدگمانی طرف است. من جز اصلاح تا حدی که در قدرت دارم قصدی ندارم جز از خدا توفیقی نمی‌خواهم و بر او توکل می‌کنم».

در یک نامه دیگر خطاب به معاویه چنین می‌نویسد:

«فَأَمَّا إِكْثَارُكَ الْحِجَاجَ فِي عُثْمَانَ وَ قَتَّاتِهِ فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ
الصُّرُلَكَ، وَ حَذَلَتْهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ».

۱. سوره هود: آیه ۸۸.

۲. نامه ۲۸ نهج البلاغه، ترجمه عبدالمجيد معادیخوار، چاپ اول، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳.

۳. سیری در نهج البلاغه، شهید استاد مرتضی مطهری، چاپ یازدهم، انتشارات صدر، ۱۳۷۴؛ ص ۱۶۸.

«اما این که تو فراوان مسئله عثمان و کشنده‌گان او را طرح می‌کنی، تو آنجاکه باری عثمان به سودت بود او را باری کردی و آنجاکه باری او به سود خود او بود او را واگذاشتی». ^(۱)

قتل عثمان خود مولّد فتنه‌های بود و باب فتنه‌های دیگر را در جهان اسلام گشود که قرن‌ها دامن‌گیر اسلام شد و آثار آن هنوز باقی است. از مجموع سخنان علی ^{علیه السلام} در نهج البلاغه برمی‌آید که بر روش عثمان سخت انتقاد داشته و گروه انقلابیون را ذی حق می‌دانسته است.

در عین حال قتل عثمان را در مستند خلافت به دست شورشیان با مصالح کلی اسلامی منطبق نمی‌دانسته است. ^(۲) پیش از آن که عثمان کشته شود علی این نگرانی را داشته است و به عواقب وخیم آن می‌اندیشیده است. این که جرائم عثمان در حدّی بود که او را شرعاً مستحق قتل کرده بود یا نه و دیگر این که آیا موجبات قتل عثمان را بیشتر اطرافیان خود او به عمد یا به جهل فراهم کرده بودند ^(۳) و همه راه‌ها را جز راه قتل عثمان بر انقلابیون بستند یک مطلب است و این که قتل عثمان به دستور شورشیان در مستند خلافت به مصلحت اسلام و مسلمین است یا نه مطلبی دیگر است. ^(۴)

از مجموع سخنان علی ^{علیه السلام} برمی‌آید آن حضرت می‌خواست عثمان راهی را که می‌رود رها کند و راه صحیح عدل اسلامی را پیشه نماید ^(۵) و در صورت امتناع انقلابیون او را برکنار و احیاناً حبس کنند تا کسی که شایسته است روی کار بیاید. آن خلیفه که مقام صلاحیت دار است بعدها به جرائم عثمان رسیدگی کند و حکم لازم را صادر کند. ^(۶)

لهذا، علی، نه فرمان قتل عثمان را داد و نه او را علیه انقلابیون تأیید کرد. تمام کوشش

۱. خوردشید بی غروب.

۲. سیری در نهج البلاغه: ص ۱۷۰.

۳. سیری در نهج البلاغه، استاد مرتضی مطهری، چاپ یازدهم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۴: ص ۱۷۰.

۴. www.Motahari.com

www.Bolagh.net

۶. سیری در نهج البلاغه: ص ۱۷۰.

۷. سیری در نهج البلاغه: ص ۱۷۱.

علی عليه السلام در این بود که بدون این که خونی ریخته شود خواسته های مشروع انقلابیون انجام شود یا عثمان خود علیه روش گذشته خود انقلاب کند و یا کنار رود و کار را به اهلش بسپارد. علی درباره دو طرف این چنین قضاویت کرد:

«آشَأْثَرَ فَائِسَاءَ الْاثَّرَةَ وَ جَزِعُتُمْ فَاسَاطِمُ الْبَزَعَ». ^(۱)

«عثمان روش مستبدانه پیش گرفت. همه چیز را به خود و خویشاوندان خود اختصاص داد و به نحو بدی این کار را پیشه کرد و شما انقلابیون نیز بی تابی کردید و بد بی تابی کردید». ^(۲)

آن گاه که به عنوان میانجی خواسته های انقلابیون را برای عثمان مطرح کرده نگرانی خود را از این که عثمان در مسند خلافت کشته شود و باب فتنه ای بزرگ برای مسلمین باز شود به خود عثمان اعلام کرد، فرمود: ^(۳)

«وَ إِنِّي أُنْشِدُكَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ إِمَامًا هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمُقْتُولَ، فَإِنَّهُ كَانَ يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقُتْلَ وَ الْقِتَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ يَلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا وَ يَبْيَثُ الْفِتْنَ فِيهَا، فَلَا يُبَصِّرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ يُمْجُونَ فِيهَا مَوْجًا وَ يَمْرُجُونَ فِيهَا مَرْجًا». ^(۴)

«من تو را به خدا سوکگد می دهم که کاری نکنی که پیشوای مقتول این امت شوی زیرا این سخن گفته می شد که در این امت یک پیشوای کشته خواهد شد که کشته شدن او، در کشت و کشتن را براین امت خواهد گشود و کار این امت بر او مشتبه خواهد ساخت و فتنه ها بر این امت خواهد انگیخت که حق را از باطل نشانند و در آن فتنه ها غوطه ور شوند و در هم بیامیزند». ^(۵)

۱. نهج البلاغه، دکتر شهیدی: خطبه ۳۰، ص ۳۱.

۲. سیری در نهج البلاغه، استاد مرتضی مطهری، چاپ یازدهم، انتشارات صدر، ۱۳۷۴؛ ص ۱۷۱؛

www.Motahari.com

۳. نهج البلاغه، خورشید بی غروب، ترجمه عبدالمجید معادیخواه: خطبه ۱۶۲، ص ۱۶۵.

۴. نهج البلاغه: خطبه ۱۶۲، ص ۱۶۵.

۵. سیری در نهج البلاغه، استاد مرتضی مطهری، چاپ یازدهم، انتشارات صدر، ۱۳۷۴؛ ص ۱۷۱.

۶. نهج البلاغه، خورشید بی غروب، ترجمه عبدالمجید معادیخواه: ص ۱۸۹ - ۱۸۸.

در داستان قتل عثمان هیچ‌کس به اندازه علی‌الله^ع سعی نکرد. برای خواباندن فتنه، سخن حضرت و پیشنهادات او مورد قبول قرار نگرفت، در ضمن یک نامه در جواب معاویه می‌فرمود: تو امروز مرا متهم می‌کنی و مرا می‌خواهی مسئول قلمداد کنی. آیا از ما دو نفر آن که با کمال حسن نیت درباره عثمان خیرخواهی کرد و او خودش نخواست پذیرد و او دعوت به سکوت کرد،^(۱) مسئول خون عثمان است یا آن‌کس که عثمان از او کمک خواست و او کمک نکرد چون دید از کشته شدن عثمان بهتر می‌تواند بهره‌برداری کند؟^(۲)

نگذاشتند عثمان را پیشنهادهای امیرالمؤمنین علی‌الله^ع را پذیرد ولی عثمان مکرر از معاویه کمک خواست و معاویه چون خودش را از دید تجهیزات و امکانات آماده می‌دید و موقع را برای زمامداری شخص خودش مناسب می‌دید به تقاضاهای پی‌درپی عثمان ترتیب اثر نداد و منتظر بود که کسی خبر مرگ عثمان را بدهد که بهانه به دست او بیفتاد. حضرت علی‌الله^ع در جایی دیگر می‌فرماید:

«وَ إِنَّهُمْ لَيَطْبُونَ حَقَّاً هُمْ تَرَكَوهُ وَ دَمَّا هُمْ سَفَكُوهُ».

«این‌ها حقی را مطالبه می‌کنند که خودشان ترک کردن و قصاص خونی را می‌خواهند که خودشان ریختند. این را در مورد تمام کسانی که خون عثمان را بهانه قرار داده بودند، می‌فرمود مثل طلحه، زبیر، معاویه و کسان دیگر.^{(۳)(۴)}

مقصود حضرت علی‌الله^ع این است که معاویه اکنون این موضوع را بهانه کرده تا خود را به مقام خلافت برساند و اگر واقعاً وی قصد داشت از عثمان طرفداری کند، می‌باشد در زمان حیاتش وی را یاری کند، اهل سیره که از جمله آن «بلاذری»^(۵) است ذکر کرده‌اند:

۱. سیری در نهج البلاغه: ص ۱۷۲.

۲. همان: ص ۱۷۲.

www.Parseek.com\tarith . ۳

www.Balagh.net . ۴

۵. بلاذری از بزرگترین مؤرخین عرب در قرن سوم هـ ق از زندگانی او اطلاعی در دست نیست. بعضی وی را ایرانی‌الاصل نامند.

«هنگامی که عثمان از معاویه استنصار کرد وی از کمک کردن به عثمان خودداری نمود. پس از اینکه مخالفین عثمان او را محاصره کردند، عثمان شخصی را به طرف معاویه فرستاد و گفت: هرگاه به «ذوخشب» رسیدی در آنجا توقف کن و منتظر کمک معاویه باش». ^(۱)

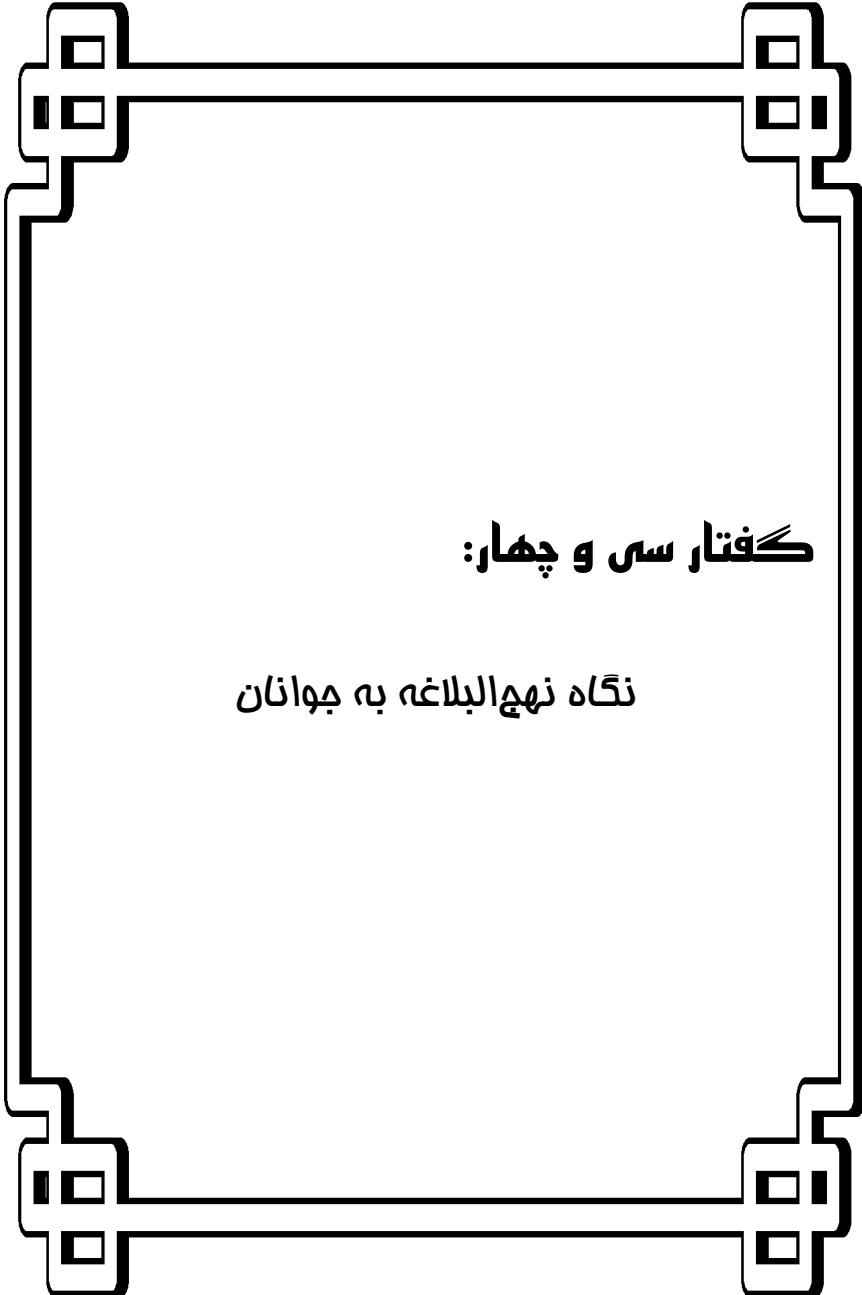
مؤرخین می‌گویند:

«آن شخص در ذوشب توقف کرد تا آنگاه که عثمان کشته شد. پس از کشته شدن عثمان، معاویه با گروهی از لشکریان رسید و در ظاهر خواست برساند که برای نصرت عثمان حرکت کرده است ولیکن بار دیگر لشکریان خود را برداشت و به طرف شام برگشت. او لشکر را از یاری کردن عثمان باز داشت تا عثمان کشته شود و خود مدعی مقام خلافت گردد و موضوع نیز همین‌طور انجام گرفت». ^(۱)

نتیجه‌گیری کلی

نتیجه‌کلی و مختصری که می‌توان از این مطالب به دست آورده‌این است که معاویه با اینکه شخصاً و عملاً در قتل عثمان دست ندارد اماً با یاری نکردن و فراهم آوردن شرایط مانند کسی عمل کرد که دستور قتل کسی را صادر می‌کند اماً خود در صحنه قتل حضور ندارد، می‌توان گفت: معاویه با زیرکی تمام این موضوع را دنبال کرد تا خود به تخت و قدرت عثمان برسد.

۱. النصائح الكافية يا اندرز به هوازان معاویه، محمد بن عقیل علوی، ترجمه عزیزالله عطاردی، انتشارات عطارد، چاپ اول، ۱۳۷۳.



كفتار سی و چهار:

نگاه نهضت البلاغه به جوانان

متن

در نهج‌البلاغه می‌توان نکته‌های بسیار زیادی را پیدا کرد که به طور غیرمستقیم یا مستقیم به جوانان (یا عموم مردم) هشدارهایی را داده است که ما در اینجا برخی از آنها را آورده‌ایم.

۱) نقش تقوی در تکامل جوان

«فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ». ^(۱)

«خدای را بپرهیز از آنچه در نزد توست». ^(۲)

از اینجا این نکته برمی‌آید که جوان در درجه اول باید از خدا بترسد، (در باره آن نعمت‌هایی که در دستش هست که مهمترین آن نعمت جوانی است که کفران نعمت نکند؛ زیرا که این جوانی همیشگی نیست، پس باید از آن بهره بگیرد و خود را به تکامل برساند در غیر این صورت این نعمت از او سلب می‌شود).

۲) نماز و جوان

«فَصَلُّوْا بِالنَّاسِ». ^(۳)

«نماز را با مردم بگذار». ^(۴)

۱. امام علی، نهج‌البلاغه، نرم‌افزار بصیر، مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان: نامه ۳۰.

۲. احمدزاده، ترجمه نهج‌البلاغه، سال ۱۳۷۸، چاپ دوم، تهران، انتشارات اشرفی: ج ۱، ص ۲۶۷.

۳. امام علی طیلله، نهج‌البلاغه، نرم‌افزار بصیر: نامه ۵۲.

۴. احمدزاده، ترجمه نهج‌البلاغه، سال ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۲۹۲.

در اینجا مشخص می‌شود که به نماز جماعت، تأکید فراوانی شده است.

۳) قرآن و درس زندگی

«وَقَسَّكِ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَاسْتَصْحَهُ». ^(۱)

«وَبِرِيسْمَانِ قُرْآنٍ چنگ زن (طبق احکام و دستور آن رفتار کن). و آن را پند دهنده خویش قرار ده». ^(۲)

* * *

«أَحِلَّ حَلَالَةُ وَ حَرَمٌ حَرَامَةُ». ^(۳)

«حلالش را حلال و حرامش را حرام بدان. (تا سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت را نصیب و بهره توگرداند)». ^(۴)

که مشخص است امام علی علیه السلام حلال و حرام بودن اعمال را یکی از عوامل سرنوشت‌ساز و مهم در خوبی‌بختی یا بدبختی می‌داند.

«لَا قُرْبَةٌ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضَرَّتِ بِالْفَرَائِضِ». ^(۵)

«تقریب و نزدیک شدن به رحمت خدا با مستحبات روانیست، در صورتی که به واجبات زیان رساند (زیرا کسی که در انجام واجبات کوتاهی کند، نافرمانی کرده و به کیفر خواهد رسید و کسی که نافرمانی کرد، در حقیقت به خدا تقریب نجسته، چون تقریب با نافرمانی منفات دارد)». ^(۶)

۱. امام علی علیه السلام، نهج‌البلاغه، نرم افزار بصیر: نامه ۶۹.

۲. سیدعلی نقی اصفهانی (فیض‌الاسلام)، ترجمه نهج‌البلاغه، چاپ اول، انتشارات فقیه، ۱۳۷۵: ص ۱۰۶۷.

۳. امام علی علیه السلام، نهج‌البلاغه، نرم افزار بصیر: نامه ۶۹.

۴. سیدعلی نقی اصفهانی (فیض‌الاسلام)، ترجمه نهج‌البلاغه: ص ۱۰۶۷.

۵. امام علی علیه السلام، نهج‌البلاغه، نرم افزار بصیر: حکمت ۳۹.

۶. فیض‌الاسلام، ترجمه نهج‌البلاغه: ص ۱۱۰۶.

۴) جوان و مبارزه با هوای نفس

«عِبَادُ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى تَفْسِيهِ». ^(۱)

«بندگان خدا، دوست‌ترین بندگان نزد خدا (که نظر مرحمت حق تعالیٰ شامل حال اوست). بنده‌ای است که خداوند او را بر تسلط به نفس خوبیش کمک و یاری کرده است. (عقل او را تقویت نموده تا از شهوات و خواهش‌های نفس پیروی ننماید)». ^(۲)

از اینجا مشخص است که کنترل هوای نفس تا چه میزان موجب قرب الهی می‌شود.

«أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ الْمَالُ يَعْسُوبُ الْفُجَارِ». ^(۳)

«هن رئیس و پیشوای مؤمنین هستم و دارایی پیشوای بزهکاران است». ^(۴)

در اینجا امیرالمؤمنین علی علیہ السلام مسئله مهم ولایت و خطر بزرگ ثروت در زندگی انسان را گوشزد می‌کند.

۵) خطر دنیاطلبی

«وَاعْتَرِ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا مَا بَقِيَ مِنْهَا؛ فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشْبِهُ بَعْضًا، وَ آخِرُهَا لَا حِقُّ بَاوَهَا! وَ كُلُّهَا حَائِلٌ مُغَارِقٌ». ^(۵)

«و به گذشته دنیا عبرت و پندگیر، برای مانده آن، (مانده آن را به گذشته قیاس کن و بدان که مانده هم چون گذشته با هزاران درد و اندوه خواهد گذشت).

۱. امام علی علیہ السلام، نهج البلاغه، نرم افزار بصیر: خطبه ۸۷.

۲. فیض الاسلام، ترجمه نهج البلاغه: ص ۲۱۱.

۳. امام علی علیہ السلام، نهج البلاغه، نرم افزار بصیر: حکمت ۳۱۶.

۴. فیض الاسلام، ترجمه نهج البلاغه: ص ۱۲۳۶.

۵. امام علی علیہ السلام، نهج البلاغه، نرم افزار بصیر: نامه ۶۹.

زیرا بعض آن مانند بعض دیگر و آخرش به او لش پیوسته و همه آن نابود شونده و از دست رونده است. (دینا همواره چنین بوده و هست و در نتیجه همه آن از بین خواهد رفت، پس دلبستگی به چنین جایی بی‌خودی است).^(۱) در اینجا سرگذشت پیش از ما و زمان ما را تذکر می‌دهد و می‌گوید: «همان‌گونه‌ای که زمان‌گذشته، هر طوری که بوده، گذشته؛ زمان ما هم فانی شونده است و می‌گذرد پس نباید به دینا که فانی است دلبسته شد».

۶) اثر موعظه در روح انسان

«آخِي قُلْبَكَ بِالْمُؤْعِظَةِ». ^(۲)

«دلت را با موعظه‌ها زنده دار». ^(۳)

امام علی علیہ السلام با توجه به این سخن پند و اندرز افراد باصلاحیت و دنیادیده را برای زندگی جوانان بسیار ضروری می‌داند.

«وَ أَمِّتُهُ بِالزَّهَادَةِ وَ قَوْهِ بِإِلْيَقِينِ». ^(۴)

«... و به زهد بمیران و با یقین تو ای ای اش ده». ^(۵)

در اینجادل (همان هوای نفس) را باید طبق نظر امام علی علیہ السلام، جوانان با زهد خود از بین ببرند و با ایمان و یقین دل را به سوی خدا مطمئن گردانند.

۱. فیض‌الاسلام، ترجمه نهج‌البلاغه: ص ۱۰۶۸.

۲. امام علی علیہ السلام، نهج‌البلاغه، نرم‌افزار بصیر: نامه ۳۰.

۳. عابدینی مطلق، ترجمه نهج‌البلاغه، انتشارات آفرینه، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸: نامه ۳۱، ص ۵۹۱.

۴. امام علی علیہ السلام، نهج‌البلاغه، نرم‌افزار بصیر: نامه ۳۱.

۵. عابدینی مطلق، ترجمه نهج‌البلاغه: نامه ۳۱، ص ۵۹۱.

۷) یاد مرگ مساوی با زندگی برتر بهتر

«... وَ نَوْرُهُ بِالْحِكْمَةِ وَ ذَلِيلُهُ بِذِكْرِ الْمُوتِ». ^(۱)

«... وَ بِهِ حِكْمَتِ رَوْشَنَابَیِ اشْبَحْشَ وَ بَذَکَرِ مَرْگَ ذَلِيلَشَ کَنْ». ^(۲)

و باز هم در مورد هوای نفس که جوان باید با حکمت‌ها آن را جلا بخشد و با توجه به اینکه بالاخره سرانجامش مرگ است، نفس خود را خوار و ذلیل کند.

۸) شهوت و غضب عامل سقوط انسان

«وَ أَخْدَرَ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ، وَ يُسْتَحِي مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ:
وَ أَحْلَمُ عِنْدَ الْغَضَبِ». ^(۳)

و پرهیزید از هر کاری که در نهان انجام گیرد و در آشکار شرمندگی آورد (زنهار از اینکه در پنهان کار زشت و گناهی نمایی که چون مردم آگاه شوند شرمنده گردی) ... و هنگام تندخوبی بردبار باش». ^(۴)

در این موارد حضرت به دونیروی مهم که در وجود انسان مخصوصاً جوان است اشاره دارد و به کترل آن سفارش می‌فرماید، که عبارتند از: شهوت و غضب. انسان اگر از این دونیرو برای تکامل خود استفاده کند، می‌تواند خود را به تکامل برساند و اگر آن را رها کند، اسیر آنها خواهد شد و در وادی هلاکت سرگردان خواهد شد.

۹) راستگویی و کمال

«وَ لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ، فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا». ^(۵)

۱. امام علی علیہ السلام، نهج البلاغه، نرم افزار بصیر: نامه ۳۱.

۲. عابدینی مطلق، ترجمه نهج البلاغه: نامه ۳۱، ص ۵۹۱.

۳. امام علی علیہ السلام، نهج البلاغه، نرم افزار بصیر: نامه ۶۹.

۴. فیض الاسلام، ترجمه نهج البلاغه: ص ۱۰۶۷.

۵. امام علی علیہ السلام، نهج البلاغه، نرم افزار بصیر: نامه ۶۹.

«و هرچه شنیدی به مردم ممکن که این دلیل بر دروغگویی است. (زیرا بسا آنچه شنیده‌ای در واقع دروغ بوده پس چون بی‌اندیشه و تأمل آن را بگویی به آن ماند که تو دروغ‌گفته‌ای یا دروغ نقل کرده‌ای ممکن‌بگویی چنین شنیده‌ام)». ^(۱)

یکی از مهمترین صفات جوان راستگویی است که به انسان شخصیت می‌دهد و باعث تکامل روحی انسان می‌شود.

۱۰) تقدّم ضوابط بر روابط مساوی با تکامل جامعه

«فَوَاعْجَبَا! أَتُكُونُ الْخِلَافَةُ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تُكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَأَقْرَابَةٌ؟!». ^(۲)

«ای شکفتا آیا خلافت با مصاحب و همراه بودن (با پیغمبر اکرم) می‌رسد، که عمر به ابوبکر گفت: تو در سختی و آسایش مصاحب و همراه رسول خدا بودی دستت را بده تا با تو بیعت کنم). ولی به سبب مصاحب و خویشاوندی (با آن بزرگوار) نمی‌رسد. یعنی آیا خلافت به حضرت علی که هم‌صحابی پیامبر بود و هم داماد پیامبر نمی‌رسد». ^(۳)

از این فراز نتیجه می‌گیریم که در انتخاب مسئولیت‌ها و مدیریت‌ها باید صلاحیت‌ها و ارزش‌های نظرگرفته شود نه رابطه‌ها و پارتی‌ها و جوان باید همواره سعی و تلاش در بالابردن سطح علمی و ارزشی خود داشته باشد.

۱. فیض‌الاسلام، ترجمه نهج‌البلاغه: ص ۱۰۶۸.

۲. امام علی علیه السلام، نهج‌البلاغه، نرم‌افزار بصیر: حکمت ۱۸۱.

۳. فیض‌الاسلام، ترجمه نهج‌البلاغه: ص ۱۱۷۳.

ڪفتار سی و پنج:

جہاد در قرآن و نہج البلاغہ



متن

الف) جهاد در قرآن

۱- نفستین فرمان جهاد

﴿أُدِينَ لِلّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾.^(۱)
 «رخصت به جنگجویان اسلام داده شد زیرا آنها از دشمن ستم کشیدند
 و خدا بر باری آنها قادر است».^(۲)

* * *

**﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّهُ وَلَوْلَا دَفْعَ اللّهِ
 النَّاسَ بِعَصْمِهِمْ بِيَعْضٍ هُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبَيْعَ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذْكُرُ فِيهَا
 اسْمُ اللّهِ كَثِيرًا وَلَيَتَصْرَنَّ اللّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللّهَ لَغَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾.**^(۳)

«آن مؤمنانی که به ناحق از خانه‌هایشان آواره شده جزو آنکه می‌گفتند پروردگار
 ما خدای یکناست. (جرمی نداشتند) و اگر خدارخصت جنگ ندهد و دفع
 بعضی مردم را با بعض دیگر نکند همانا صومعه‌ها و دیرها و کنشت‌ها
 و مساجدی که در آنها نماز و ذکر خدا بسیار می‌شود، همه خراب می‌شد و هر که
 خدارا باری کند البته خدا او را باری می‌کند که خدا قوی و شکستناپذیر
 است».^(۴)

۱. سوره حج: آیه ۳۹.

۲. ترجمه از آقای الهی قمشه‌ای.

۳. سوره حج: آیه ۴۰.

۴. ترجمه از آقای الهی قمشه‌ای.

در برخی از روایات می‌خوانیم که وقتی مسلمانان در مکه بودند مشرکان پیوسته آنها را آزار و اذیت می‌کردند و مرتباً مسلمانان کتک خورده با سرهای شکسته خدمت پیامبر برآمده و شکایت می‌کردند اما پیامبر به آنان می‌فرمود: صبر کنید هنوز دستور جهاد به من داده نشده^(۱) تا اینکه هجرت شروع شد و مسلمین از مکه به مدینه آمدند، خداوند آیه ۳۹ سوره حج را که متضمن اذن جهاد است، نازل نمود و این نخستین آیه‌ای است که درباره جهاد نازل شده است.^(۲) در این آیات خداوند نخست اجازه جهاد می‌دهد و سپس این اجازه را با وعده پیروزی از سوی خداوند تکمیل کرده، می‌فرماید: «خدا قدرت بر یاری کردن آنها دارد».^(۳)

این عبارت که متضمن وعده کمک الهی است با تغییر به «توانایی خدا» ممکن است اشاره به این نکته باشد که این قدرت الهی وقتی به یاری شما می‌آید که خود شما نیز با مقدار توانایی تان کسب آمادگی برای دفاع کنید تا گمان نکنند که می‌توانند در خانه‌های خود بنشینید و منتظر یاری پروردگار باشند یعنی آنچه در توان دارید به کار گیرید و وقتی قدرت شما پایان یافت در انتظار یاری خدا باشید.^(۴)

سپس یکی از فلسفه‌های تشریع جهاد را این چنین بازگو می‌کند: اگر خداوند از مؤمنان دفاع نکند و از طریق اذن جهاد بعضی را بوسیله بعضی دیگر دفع ننماید، دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن زیاد برده می‌شود ویران می‌گردد.^(۵) و در پایان بار دیگر وعده نصرت الهی را تکرار و تأکید کرده می‌گوید:

«به طور مسلم خداوند کسانی که او را یاری کنند و از آین و مراکز عبادتش دفاع نمایند یاری می‌کند، چراکه او قوی و قادر و شکست ناپذیر است. تا مدافعان خط توحید تصوّر نکنند در این میدان مبارزه، تنها و بدون تکیه گاھند».^(۶)

۱. تفسیر نمونه، چاپ سیزدهم، ناشر دارالکتب الاسلامیه: ج ۱۴، ص ۱۱۳.

۲. همان.

۳. سوره حج: آیه ۳۹.

۴. تفسیر نمونه: ج ۱۴، ص ۱۱۴.

۵. همان: ص ۱۱۵.

۶. تفسیر نمونه: ج ۲، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۱۲ - وجوب جهاد

﴿كِتَبَ عَيْنِكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُخْبُوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.^(۱)

«حکم جهاد بر شما مقرر شد و حال آنکه بر شما ناگوار و مکروه است لیکن چه بسیار شود که چیزی را شما ناگوار شمارید ولی به حقیقت خیر و صلاح در آن بوده است و چه بسیار شود که چیزی را دوست دارید و در واقع شر و فساد شما در آن است و خداوند به مصالح امور دانا است و شما نمی‌دانید».^(۲)

آیه بیان می‌دارد که نبرد با دشمن بر شما دستوری لازم است و بر شما واجب می‌باشد ولی بشر طبعاً از تحمل سختی‌ها رنج می‌برد و آن را ناخوش می‌دارد. جمله «عَسَى أَنْ تُكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»^(۳) اشاره به این مطلب دارد که نبرد با دشمن چون موجب مرگ انسان‌ها و زیان‌های مالی است بر آدم سخت است. خداوند این طرز تفکر را محکوم کرده و می‌فرماید شما از مصالح امور خبر ندارید همچنین این آیه به یک اصل اساسی در قوانین تکوینی و تشریعی خداوند اشاره می‌کند و روح انصباط و تسلیم را در برابر این قوانین در افراد پرورش می‌دهد.^(۴)

۱۳) ترس از جهاد

﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَوْلَأَنْزَلْتُ سُورَةً فَإِذَا أُنْزَلْتُ سِوَرَةً مُّحْكَمَةً وَ ذُكْرٍ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرْضٌ يَظْرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمُغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمُوْتِ فَأَوْيَ لَهُمْ﴾.^(۵)

«کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند چه شده که سوره‌ای (در حکم جهاد کفار)

۱. سوره بقره: آیه ۲۱۶.

۲. ترجمه از آقای الهی قمشهای.

۳. سوره بقره: آیه ۲۱۶.

۴. تفسیر نموه: ج ۲، ص ۶۵.

۵. سوره محمد: آیه ۲۰.

نازل نشد در صورتی اگر که سوره‌ای محکم و صریح نازل شود و در آن ذکر جنگ باشد حال آنان را که دل‌هاشان مربوض است بنگری مانند کسی که از ترس مرگ حال بیهوشی بر او دست می‌دهد در تو نگاه می‌کنند (آری مرگ و هلاک) بر آنها سزاوارتر است.^(۱)

در این آیات موضع‌گیری مختلف مؤمنان در برابر جهاد روشن است. میدان جهاد برای مؤمنان میدان اظهار عشق به محبوب و برای منافقان میدان مرگ و نابودی است.^(۲)

* * *

﴿طَاعَةُ وَقُولُّ مَعْرُوفٍ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ﴾.^(۳)

«راه سعادت طاعت و گفخار نیکو است و پس از آنکه امر به عزم و لزوم پیوست اگر منافقان کلام خدارا تصدقیق کنند بر آنها بهتر خواهد بود».^(۴)

در آیه بالا خداوند از تعبیر «قول معرفه» استفاده کرده است که ممکن است در مقابل

سخنان منکری باشد که منافقان گاه می‌گفتند:

﴿لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرَّ﴾.^(۵)

«در این گرامی شدید به سوی میدان جهاد نروید».^(۶)

و گاه برای سست کردن افراد با ایمان می‌گفتند: «هلم آیت‌با ما متفق باش (نه با مؤمنان)»^(۷)

و خداوند در این آیه (۲۱ سوره محمد) اشخاصی را که اطاعت کنند و جهاد نمایند در دنیا و آخرت سریلنگ دانسته و نایل به فوز عظیم می‌داند.^(۸)

۱. ترجمه از آقای الهی قمشه‌ای.

۲. تفسیر نمونه: ج ۲۱، ص ۴۶۲

۳. سوره محمد: آیه ۲۱

۴. ترجمه از آقای الهی قمشه‌ای.

۵. سوره توبه: آیه ۸۱

۶. تفسیر نمونه: ج ۲۱، ص ۴۶۴

۷. سوره احزاب: آیه ۱۸

۸. تفسیر نمونه: ج ۲۱، ص ۴۶۴

۴- ممنوعیت فرار از جهاد

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَعِتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا رَحْفًا فَلَا تُوَلُُوهُمُ الْأَدْبَارَ﴾.^(۱)

«ای اهل ایمان هرگاه با تهاجم و تعرض کافران در میدان کارزار رو برو شوید

مبادا از بیم آنها پشت کرده از جنگ بکریزید».^(۲)

* * *

﴿وَ مَنْ يُوَلِّهُمْ بِيُوْمٍ ذُرْبُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِِقْتَالٍ أَوْ مُتَحَيْرًا إِلَى فِتَّةٍ فَقَدْ بَآءَ بِعَصَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُهُ جَهَنَّمُ وَ بِسَنَ الْمُصِيرُ﴾.^(۳)

«و هر که در روز جنگ پشت به آنها کرد و بکریخت به طرف خشم خداروی

آورده جایگاهش در دوزخ که بدترین منزل است خواهد بود مگر آنکه از میمنه

به میسره و یا از قلب به جناح برای مصالح جنگی رود و یا از فرقه‌ای به یاری

فرقه‌ای دیگر بستابد».^(۴)

اصولًا فرار از جنگ یکی از بزرگترین گناهان در اسلام محسوب می‌شود و به همین علت خداوند در پایان آیه ۱۶ فرموده است که نه تنها آنان‌گرفتار خشم خدا می‌شوند بلکه جایگاه آنها دوزخ و چه بد جایگاهی است.^(۵)

امام علی بن موسی الرضا در پاسخ به یکی از دوستانش درباره فلسفه جهاد می‌فرماید:

«خداؤند به این دلیل فرار از جهاد را تحریم کرده که موجب وهن و سستی در دین

و تحییر برنامه پیامبران و امامان و پیشوایان عادل می‌گردد و نیز سبب می‌شود که

آنها نتوانند بر دشمنان پیروز گردند و دشمن را به خاطر مخالفت با دعوت

به توحید و اجرای عدالت و ترک ستمگری و از میان بردن فساد کیفر دهند،

به علاوه سبب می‌شود که دشمنان در برابر مسلمانان جسور شوند و حتی

۱. سوره انفال: آیه ۱۵.

۲. ترجمه از آقای الهی قمشهای.

۳. سوره انفال: آیه ۱۶.

۴. ترجمه از آقای الهی قمشهای.

۵. تفسیر نمونه: ج ۷، ص ۱۱۱.

مسلمانان بددست آنها اسیر و مقتول گردند و سرانجام آینین خداوند عزوجل
برچیده شود». ^(۱)^(۲)

همچنین حضرت علی علیہ السلام درباره عدم فرار از جهاد می‌فرماید:
«هن هیچ‌گاه از برابر انبوه دشمن فرار نکرد و هیچ‌کس در میدان جنگ با من
دربرو نگشته مگر اینکه زمین را از خون وی سیراب کرد». ^(۳)

۵ - جهاد اکبر

﴿فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدُهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾. ^(۴)
«پس تو هرگز تابع کافران مباش و با آنها چنان که مخالفت قرآن و دین حق کنند،
سخت جهاد و کارزار کن». ^(۵)

در این آیه دو دستور مهم را که دو برنامه اصلی پیامبران است بیان می‌کند.
نخست می‌فرماید که با کافران راه سازش را پیش مگیر و دوم اینکه بوسیله قرآن با آنها جهاد
بزرگی بنما. ^(۶) بدون شکّ منظور از جهاد در این مورد جهاد فکری و فرهنگی و تبلیغاتی است
نه جهاد مسلحانه، چرا که این سوره مکی است و دستور جهاد در مکه نازل نشده است
(جهاد مسلحانه) به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان این آیه دلیل روشنی است بر اینکه جهاد
فکری و تبلیغاتی در برابر وسوسه‌های گمراهان و دشمنان حق از بزرگترین جهادهاست. ^(۷)

۱. همان: ص ۱۱۳.

۲. نور الشقین: ج ۲، ص ۱۳۹.

۳. تفسیر نموه: ج ۷، ص ۱۱۴.

۴. سوره فرقان: آیه ۵۲.

۵. ترجمه از آقای الهی قمشه‌ای.

۶. تفسیر نموه: ج ۱۵، ص ۱۲۲.

۷. همان.

ب) جهاد در نهج البلاغه

۱- ترغیب اصحاب فود به کمک نمودن به یکدیگر در میدان جنگ (*قَالَهُ لِاصْحَابِهِ فِي سَاعَةِ الْمَرْبَى*)

﴿وَأَيُّ أَمْرٍ يُنْكِمُ أَحَسَّ مِنْ نَفْسِهِ رِبَاطَةً جَأْشَ عِنْدَ اللَّقَاءِ، وَمِنْ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ فَشَلَّاً، فَلَيَذْبَّ عَنْ أَخِيهِ بِفَضْلِ نَجْدَتِهِ الَّتِي فُضِّلَ بِهَا عَلَيْهِ، كَمَا يَذْبَّ عَنْ نَفْسِهِ، فَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُ مِثْلَهُ﴾.^(۱)

«هر کدام از شما که هنگام ملاقات دشمن قوت قلب در خود احساس می‌نماید و در یکی از برادرانش خوف و ترس را مشاهده نمود، باید به سبب برتری و دلیری که خداوند به او عطا فرموده دشمن را از برادرش دفع نماید همان‌طور که از خود دفع می‌نماید پس اگر خواست خدا بود او را هم مانند او قرار می‌داد».^(۲)
تورفتگی‌ها - راست ۰/۰؛ چپ ۰/۰؛ ابتدای پاراگراف ۰/۰۰.

۲- گرامی‌ترین مرگ

﴿إِنَّ أَكْرَمَ الْمُوْتِ الْفَتْلُ﴾.^(۳)

«گرامی‌ترین مرگ کشته شدن است».^(۴)

۳- توبیخ اصحاب فود به علت فودداری از جنگ
 «وَكَانَى أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكْشُونَ كَثِيرِينَ الصِّبَابِ، لَا تَأْخُذُونَ حَقًا، وَ لَا تَمْنَعُونَ ضَيْئًا قَدْ خَلَيْتُمْ وَ الطَّرِيقَ، فَالنِّجَاهُ لِلْمُقْتَحِمِ، وَ الْهُلْكَةُ لِلْمُتَلَوِّمِ».^(۵)
 «مانند آن است که می‌بینیم شما سر و صداراه می‌اندازید (برای فرار از جنگ)

۱. نهج البلاغه: خطبه ۱۲۲.

۲. فيض الاسلام، ترجمة نهج البلاغه: ص ۳۸۰ و ۳۸۱.

۳. نهج البلاغه: خطبه ۱۲۲.

۴. فيض الاسلام، ترجمة نهج البلاغه: ص ۳۸۰ - ۳۸۱.

۵. امام على عليه السلام، نهج البلاغه: خطبه ۱۲۳.

مانند صدای پوست سوسمارها در وقتی که به هم مالیده شوند حقی را نمی‌گیرید و از ظلم و ستمگری جلوگیری نمی‌کنند شما را در راه (بهشت) آزاد گذاشته‌اند، پس نجات و رستگاری برای کسی است که خود را در آن افکند و هلاکت و بدختی برای کسی که توقف کند (از جهاد خودداری نماید)». ^(۱)

۴- نگوهش کسانی که از (فتن به هنگ مردم شاه فودداری گردند

«مُنِيبُتْ يَمْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمْرَتُ وَ لَا يُحِبِّبُ إِذَا دَعَوْتُ. لَا أَبَالَكُمْ! مَا تَنْتَظِرُونَ بِتَصْرِيرِكُمْ رِيْكُمْ؟ أَمَا دِينُ يَحْمَعُكُمْ؟ وَ لَا حِجَةَ تُحْمِلُكُمْ؟ أَقْوَمُ فِيْكُمْ مُسْتَصْرِخًا، وَ أَنْادِيكُمْ مُمْغَوِّثًا، فَلَا تَسْمَعُونَ لِقَوْلًا، وَ لَا تُطِيعُونَ لِإِمْرًا. حَقَّ تَكْشِفَ الْأُمُورُ عَنْ عَوَاقِبِ الْمُسَاءَةِ، فَمَا يُدْرِكُ بِكُمْ ثَارٌ، وَ لَا يَبْلُغُ بِكُمْ مَرَامٌ». ^(۲)

«به کسانی گرفتار شده‌ام که چون ایشان را امر می‌نمایم پیروی نمی‌کنند، و آنها را می‌خوانم جواب نمی‌دهند. ای مردم بی‌اصل و ریشه، ای بی‌پدرها برای نصرت و یاری پروردگار خود منتظر چه هستید؟ آیا نیست دینی که شما را گردآورد و آیا نیست حمیت و غیرتی که شما را تکان بددهد؟ در میان شما ایستاده، فریادکنان یاری و همراهی سخن مراگوش نمی‌دھید و فرمانم را پیروی نمی‌کنید تا اینکه پیش‌آمدہای بد هویدا گردد به توسط شما خونخواهی نمی‌توان نمود (با شما مقاومت با دشمن ممکن نیست) و به همراه شما مقصودی حاصل نمی‌شود». ^(۳)

۱. فیض‌الاسلام، ترجمه نهج‌البلاغه: ص ۳۸۱ - ۳۸۲.

۲. امام علی علیه السلام، نهج‌البلاغه: خطبه ۳۹.

۳. فیض‌الاسلام، ترجمه نهج‌البلاغه: ص ۱۲۴ و ۱۲۵.



گفتار سی و شش:

زن در آینه اسلام از دیدگاه نهضت البلاغه

زن در آیینه اسلام

مردی خدمت پیامبر آمد که اسلام آورده بود، اسلامی راستین؛ و سؤال کرد: آیا اگر گاهی بزرگ کرده باشم توبه من پذیرفته می شود؟ رسول خدا فرمود: «خداؤند تواب و رحیم است». عرض کرد: ای رسول خدا، گناه من بسیار بزرگ است. رسول خدا فرمود: اوای بر تو هر قدر گناه تو بزرگ باشد، عفو خدا از آن بزرگتر است.^(۱) عرض کرد: اکنون که چنین می گویی بدان من در جاھلیت به سفر دوری رفتم، در حالی که همسرم باردار بود، هنگامی که از آن سفر بازگشتم، دخترکی در خانه ام دیدم، پرسیدم دختر کیست؟ گفت: دختر یکی از همسایگان است.^(۲) من فکر کردم ساعتی بعد به خانه خودش می رود، اما با تعجب دیدم نرفت، سرانجام پس از چند ساعتی با کمال تعجب متوجه شدم که این دختر من است!^(۳)

آن شب را با کمال ناراحتی خواهیدم، گاهی به خواب می رفتم و گاهی بیدار می شدم، نزدیک صبح شده بود، برخاستم و دست دختر را گرفتم و گفتم با من به نخلستان بیا. او با من آمد تا به نخلستان رسیدیم، من شروع به کندن حفره‌ای کردم و او به من کمک می کرد که خاک را بیرون آورم، هنگامی که حفره تمام شد، زیر بغل او را گرفتم در وسط حفره افکنیدم...^(۴) (در این لحظه چشمان پیامبر پراز اشک شد) و بر روی او خاک ریختم، و او با دستان

۱. تفسیر نموه، چاپ گوهر اندیشه، ناشر دارالكتاب اسلامی: ص ۲۷۳ در تفسیر سوره نحل.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان: ص ۲۷۳.

و پاهای کوچک خود تلاش می‌کرد و مظلومانه فریاد می‌زد: با من چه می‌کنی؟! در این هنگام، مقداری از خاک بر روی ریشهای من ریخت و او با دست‌های کوچکش خاک را از صورت من پاک کرد. ولی من همین طور به کار خودم ادامه می‌دادم تا سرانجام او زیر خاک مدفون شد.^(۱) پیامبر در حالی که اشک‌ها را از صورت خود پاک می‌کردند فرمودند: اگرنه این بود که رحمت خدا بر غضبیش پیشی گرفته؛ لازم بود هرچه زودتر از تو انتقام بگیرد.^(۲)

در باب زنده به گور کردن دختران

مؤرخان می‌گویند: شروع این عمل زشت در جاهلیت از آنجایی آغاز شد که جنگی میان دو گروه در آن زمان اتفاق افتاد. گروه فاتح، دختران و زنان گروه مغلوب را اسیر کردند و به اسارت بردن.^(۳) پس از مدتی که صلح برقرار شد، خواستند اسیران جنگی را به قبیله خود بازگردانند، ولی بعضی از آن دختران با مردان گروه غالب ازدواج کرده بودند؛ آنها ترجیح داده بودند که در میان دشمنان بمانند و هرگز به قبیله خود بازنگردن، این امر بر پدران آن دختران سخت‌گران آمد و مورد شماتت قرار گرفتند تا آنجاکه بعضی از آنها سوگند خوردن که اگر دختری در آینده نصیب آنها شد، آن را با دست خود نابود کنند تا به دست دشمنان نیفتند!^(۴)

اهمیّت زن از نظر حضرت رسول ﷺ

«خَيْرٌ كُمْ خَيْرٌ كُمْ لِأَهْلِهِ وَ أَنَا خَيْرٌ كُمْ لِإِلَهِي مَا أَكْرَمَ الْبَسَاءَ إِلَّا الْكَرِيمُ وَ لَا أَهَانَنَّ إِلَّا لَئِمُ». ^(۵)

«بهترین شما کسی است که برای کسان خود بهترین باشد، من از همه شما برای کسان خود بهترم، مردان بزرگ زنان را گرامی می‌دارند و فرمایگان زنان را خوار می‌شمارند».^(۶)

۱. تفسیر نمونه، چاپ گوهر اندیشه، ناشر دارالکتاب اسلامی: ص ۲۷۳ در تفسیر سوره نحل.

۲. همان.

۳. همان: ص ۲۷۰.

۴. همان: ص ۲۷۱.

۵. نهج الناصحه، مترجم ابوالقاسم پاینده، انتشارات دنیای دانش، چاپ سوم، ۱۳۸۰: حدیث ۱۵۲۰.

«سَاوَوْا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي الْعَطَيَّةِ فَلَوْ كُنْتُ مَضِّلًا أَحَدًا لِفَضَّلَتُ النِّسَاءَ». ^(۱)

«در کار بخشش میان فرزندان خویش مساوات را رعایت کن، من اگر کسی را برتری دهم، زنان را برتری می دهم».

حضرت امیر علیہ السلام در نهج البلاغه در وصف زن خطاب به امام حسن مجتبی علیہ السلام

می فرمایند:

«فَإِنَّ الْمُرْأَةَ رَجُلَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ وَ لَا تَعْدُ بِكِرَامَتِهَا نَفْسَهَا وَ لَا تُطْعِمُهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ بِغَيْرِهَا».

«زن، ریحانه (گل بهاری) است و لطیف و آسیب پذیر نه پهلوانی کارفرما و در هر کاری دلیر، و مبادا گرامیداشت او را از حد بگذرانی و یا او را به طمع افکنی و میانجی دیگری و ادار گردانی». ^(۲)

* * *

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ يَنْتَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَا يَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾. ^(۳)

«از نشانه های خدا است که از خودتان همسرانی برای شما آفرید تا با آنها آرام بگیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد، آری در این نعمت برای مردمی که می اندیشنند نشانه هایی است».

در سوره تحریم، در مورد زن حضرت نوح و زن حضرت لوط چنین بیان می کند:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَاتَ نُوحٍ وَ امْرَاتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينِ فَخَاتَاهُمَا فَلَمْ يُعْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ قَيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّآخِلِينَ﴾. ^(۴)

۱. نهج الفصاحه: حدیث ۱۷۲۸.

۲. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ بیستم: نامه ۳۱، ص ۳۰۷.

۳. سوره روم: آیه ۲۱.

۴. سوره تحریم: آیه ۱۰.

«خدا برای کسانی که کافر شده‌اند زن نوح و لوط را مثل آورده است که هر دو در نکاح دو بند از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند و کاری از دست شوهران آنها در برابر خدا ساخته نبود؛ گفته شد که با داخل شوندگان داخل آتش شوید».

زن در قرآن

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهَا رِجَالًا كَثِيرًا وَأَتَقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾.^(۱)

«ای مردم از پروردگار تان که شما را از نفس واحده آفریده و جفتیش را نیز از او آفریده و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخته پرواپارید، و از خدایی که به نام او از یکدیگر در خواست می‌کنید بتسید و خویشاوندان خود را فراموش نکنید که خداوند همواره بر شما نگهبان است».

شبھه برتری مریم بر ذکریا

افساطیون که به نبوت مریم، فتوی داده بودند خواستند بگویند مریم عليها السلام از ذکریا عليه السلام بالاتر است؛ زیرا وقتی ذکریا دعا کرد که: «پروردگار از جانب خود فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن که تو شنونده دعایی»، او از خداوند ذریه صالح طلب کرد و سپس در حالی که ایستاده بود در محراب دعا می‌کرد، فرشتگان او را ندا دادند که: «خداوند تو را به ولادت یحیی مژده می‌دهد» ولی ذکریا با شنیدن این بشارت به جای تصدیق، نشانه‌ای طلب کرد و عرض کرد: «پروردگار از نشانه‌ای به من نشان بد تا بفهمم که این بشارت حق است یا نه».^(۲) ولی وقتی به مریم بشارت داده شد، مطمئن شد و طلب نشانه‌ای نکرد چون صدیقه بود.^(۳)

۱. سوره نساء: آیه ۱.

۲. کتاب زن در آیینه جمال و جلال، نوشتۀ جوادی آملی، انتشارات دارالمهدی، چاپ پنجم؛ ص ۱۶۹ - ۱۷۰.

۳. همان؛ ص ۱۷۱.

شرح

داستان حضرت لوط و قوم آن حضرت در قرآن

﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴾ (۵۴) **آئِشَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ الْيَسَاءِ بِلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ (۵۵) **فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهَا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَاتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَطْهِرُونَ﴾ (۵۶) **فَأَخْبَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرَ زَانَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ﴾ (۵۷) **وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءً مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ﴾ (۵۸).^(۱)********

«لوط وقتی به قوم خود گفت: «آیا شما با آنکه بصیرت به زشتی عمل خود دارید باز مرتکب چنین کار منکری می شوید؟ آیا شما با مردان شهوت رانی می کنید و زنان را ترک کرده؛ آری شما مردم جهالت پیشه‌ای هستید. قوم لوط به او جوابی نداد، جز آن که با یکدیگر گفتند که لوط و همه اهل بیت او را که از این کارتنه و دوری می جویند، از شهر خود بیرون کنید. ما هم [خدای] لوط را با اهل بیش جز زن کافرش که مقدر بود میان اهل عذاب باقی بماند، همه رانجات دادیم و تمام قوم را با سنگ عذاب دادیم».

زن در آیه قرآن

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَئْتَاقُمْ﴾.

«ای مردم! ما همه شما را از زن و مرد آفریدیم و آنگاه شعبه‌های بسیار و فرقه‌های مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسیم. با تقواترین شما نزد خدا بزرگوارترین شما است».

۱. سوره نمل: آیات ۵۴-۵۸.

برقراری عدالت در میان همسران از دیدگاه قرآن

﴿وَ إِنْ خِفْتُمُ الَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَإِنَّكُحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنْتَنِي وَ ثُلَاثَ وَ رُبْعَ فِيْنَ خِفْتُمُ الَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكْتُ أَمَّا بَعْدُ كُمْ ذَلِكَ أَدْنَى الَّا تَعُولُوا﴾.^(۱)

«اگر می ترسید در مورد یتیم‌ها عدالت نکنید، پس آنچه که از زن‌ها دو تا و سه تا و چهارتا برای شما خوش است ازدواج کنید. پس اگر ترسیدید که عدالت نکنید با یکی و یا کمیزان ازدواج کنید. این نزدیکتر است که ستم نکنید».

مهر زنان از دیدگاه قرآن

﴿وَ آتُوا النِّسَاءَ صَدْقَاتِهِنَّ بِخَلَةً فَإِنْ طِبَنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَيْنَا مَرِيًّا﴾.^(۲)

«مهر زنان را با کمال رضایت به آنها بدھید پس اگر چیزی از آن را برای شما طیب خاطر داشتند و به شما بخشیدند، آن را بگیرید که حلال و گوارا است».

در سوره تکویر در بیان حالات روز قیامت و سؤال و جوابهای آن روز آمده است که:

﴿وَ إِذَا النُّفُوسُ رُوَجْتُ (۷) وَ إِذَا الْمُوْدَدَةُ سُئَلَتُ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتُ (۹) وَ إِذَا الصُّحْفُ نُشَرَتُ (۱۰)﴾.^(۳)

«هنگامی که نفوس جفت شوند و آنگاه که از دختران زنده به گور شده سؤال می شود که به کدامین گناه زنده به گور شده‌اید و آنگاه که نامه خلق خوانده شود».

۱. سوره نساء: آیه ۳.

۲. سوره نساء: آیه ۴.

۳. سوره تکویر: آیات ۷ - ۱۰.

قرآن کریم برای کسانی که با فضیلت بودند و ذات اقدس الهی آنها را نمونه مردم مؤمن می‌شمارد، می‌گوید:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّيْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَلَحِينِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَّلِهِ وَلَجِئْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.^(۱)

«برای کسانی که ایمان آورده‌اند خداوند همسر فرعون را مثال آورده است.

آنگاه که گفت: پروردگار از زد خود در بهشت برای من خانه‌ای بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات بخش و مرا از دست مردم ستمگر برهان.»

پیامبر عظیم الشأن اسلام فرمودند:

﴿خَيْرٌ كُمْ خَيْرٌ كُمْ لِنِسَائِهِ وَ لِبَنَاتِهِ﴾.^(۲)

«بهترین شماکسی است که برای زنان و دختران خود بهترین باشد.»

آنچه که از این بخش می‌توان نتیجه گیری کرد این است که: مرد و زن در معیارهای اصلی همتای هم هستند و یک سلسله مسئولیت‌های اجرایی برای مرد است که اگر انجام ندهد باید زجر آن را تحمل کند. بنابراین نتیجه می‌گیریم که آن تهمت‌هایی که به اسلام زده و می‌گویند که اسلام نیمی از جامعه را از بسیاری حقوق محروم نموده، نارواست.

ثانیاً این تعصبات و رسم‌های جاهلیت که از دیرباز در فرهنگ جوامع اسلامی رواج پیدا کرده است که زن را به عنوان مظہر ضعف و زبونی یاد می‌کنند، باید زدوده شود.

ثالثاً اگر کسی احساس می‌کند که زن نباید از علوم و مسائل تربیتی و مانند آن که خدمات قابل عرضه‌ای به جامعه ارائه می‌دهد استفاده کند، باید از این اعتقاد صرف نظر کند و علاقه‌مند باشد زن همتای مرد در این علوم به معارف راه یابد و به جامعه خدمت کند مگر آنجایی که به طور استثنای وظیفه مرد قرار گرفته است.

۱. سوره تحریم: آیه ۱۱.

۲. نهج الناصحه، مؤلف ابوالقاسم پاینده، انتشارات دنیای دانش، چاپ سوم: حدیث ۱۵۲۲، ص ۳۱۸.

گفتار سی و هفت:

تربيت عقلاني در نهج البلاغه



متن

امام علی^ع در سود عقل فرموده‌اند:

﴿كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبْلَ عَيْنِكَ مِنْ رُشْدِكَ﴾.^(۱)

«بس است تو را سود بردن از عقل و خرد که راه‌های گمراهیت را از راه‌های رستگاریت به تو آشکار می‌سازد) زیرا این سود همه سودها را در برمی‌گیرد».

* * *

امام علی^ع در باره عقل و حلم فرموده‌اند:

﴿الْحَلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ وَ الْعُقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ فَاسْتُرْ حَلْقَكَ بِحِلْمِكَ وَ قَاتِلٌ
هَوَّاكَ بِعَقْلِكَ﴾.^(۲)

بردبازی پرده‌پوشاننده عیب‌هاست و عقل شمشیر برندۀ نفس امّاره است.
عیب‌های خویت را با بربازی پوشان و هواهای خواهشت را با خرد بکش».

* * *

﴿مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ:
ذَكَرْتُ لِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ رَحْمَةُ اللَّهِ مُبْشِلًا بِالْأُوضُوءِ وَ قُلْتُ هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ فَقَالَ:
أَبُوكَ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ أَيُّ عَقْلٌ لَهُ وَ هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ فَقُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ يُطِيعُ
الشَّيْطَانُ؟ فَقَالَ سَلَهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ فَانَّهُ يَقُولُ لَكَ:

۱. نهج البلاغه، ترجمۀ سید علی نقی فیض الاسلام، ۱۳۵۱: حکمت ۴۱۳، ص ۱۲۸۴.

۲. همان: حکمت ۴۱۶، ص ۱۲۸۵.

مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ.^(۱)

ابن سنان گوید: به حضرت صادق علیه عرض کرد: مردی است عاقل که گرفتار و سواس در وضو و نماز می‌باشد. فرمود: «چه عقلی! که فرمانبرداری شیطان می‌کند؟» گفتم: «چگونه فرمان شیطان می‌برد؟» فرمود: «از او پرس و سوشهای که به او دست می‌دهد از چیست؟ قطعاً به تو خواهد گفت؛ از عمل شیطان است.»

* * *

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ النَّوْفَلِيِّ عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيَّ قَالَ:
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيَّ إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَأُنْظِرُوهُ فِي حُسْنٍ عَقْلِهِ
فَإِنَّمَا يُجَازِي بِعَقْلِهِ.^(۲)

«امام صادق علیه عرض کرد: نقل می‌کند؛ که چون خوبی حال مردی مانند نماز و روزه بسیارش بشمار رسید در خوبی عقلش بنگرید زیرا به میزان عقلش پاداش می‌دهند.»

* * *

وَ قَالَ عَلِيُّ:

مِنْ ظَنِّ بَكَ حَيْرًا فَصَدِيقٌ ظَنَّهُ.^(۳)

«در ترغیب به کار نیک فرموده‌اند کسی که به تو گمان نیکی برد او را تصدیق کن. (نیکی که از تو چشم‌داشت دارد بجا آور، زیرا اگر گمان او را نادرست جلوه دهی دیگران به تو گمان نیک نبرند و این بسیار ناشایسته است).»

۱. اصول کافی، نوشته یعقوب بن اسحاق الكلینی الرازی، ترجمه سید جواد مصطفوی، سال ۱۳۴۸،

انتشارات علمیه اسلامیه: ج ۱، ص ۱۳.

۲. همان.

۳. نهج البلاغه: حکمت ۲۴۰، ص ۱۱۹۵.

٢٣٦

امام علی علیہ السلام فرمود:

(١) «ثَرَةُ التَّفْرِيطِ النِّدَامَةُ وَ ثَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ».

نتیجه نقصیر و کوتاهی در امری پشیمانی است، و سود احتیاط و دوراندیشی درسته، (های از زیان) است.

* * *

«جَمِيعَهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عِيسَى عَنْ الْمُحَسِّنِ بْنِ عَلَى فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيَّاً قَالَ: مَا كَلَمَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا: الْعَبَادُ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَئِمَّةِ أَمْرَنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُغْوَلِهِمْ». (٢)

حضرت صادق علیہ السلام فرمود:

«هیچ‌گاه پیغمبر با مردم از عمق عقل خویش سخن نگفت بلکه می‌فرمود: ما کروه پیامبران مأموریم که با مردم به انداده عقل خودشان سخن بگوییم».

* * *

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْوَشَاءِ عَنْ الشَّفَيِّ الْكَنَاطِ عَنْ أَبِي يَعْقُورٍ عَنْ مَوْلَى لَبْنِي شَيْبَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا قَاتَمْنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدُهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعَبَادِ فَجَمِعَ بَهَا عَوْهَلْمٌ وَكَمَلَتْ بِهِ أَخْلَامُهُمْ». (٣)

حضرت باقر علیہ السلام فرمود:

«چون قائم ما قیام می‌کند خداوند دست رحمتیش را بر سر بسندگان گذارد

١. نهج البلاغة: حكمت ١٧٢، ص ١١٧١.

۲۷ . اصول کافی: ج ۱، ص ۲۷ .

۲۹. همان: ج ۱، ص

پس عقولشان را جمع کند تا پیروی هوس نکنند و با یکدیگر اختلاف نورزنند و در نتیجه خردشان کامل شود (متانت و خود نگهداری اشان کامل شود).

* * *

«أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَمْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلِيِّلَ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ أَسْتَنْطَعَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدِيرَ فَادِيرَ ثُمَّ قَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَائِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحِبُّ أَمَا إِنِّي إِلَيْكَ آنَّهُ وَإِلَيْكَ أُشِيدُ». ^(۱)

امام باقر علیہ السلام می فرماید:

«چون خدا عقل را آفرید از او بازپرسی کرده به او گفت پیش آی، پیش آمد. گفت بازگرد، بازگشت. فرمود به عزت و جلالم سوگند مخلوقی که از تو به پیش محبوب تر باشد نیافریدم و تو را تها به کسانی که دوستشان دارم کامل دادم. همانا امر و نهی و کیفر و پاداش منوجه تو است».

* * *

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ فَضَالِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَفْمِ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا يَقُولُ: صَدِيقُ كُلِّ إِمْرِئٍ عَلَلُهُ وَ عَدُوُهُ جَهْلُهُ». ^(۲)

«حسین به جهنم گوید: از امام رضا علیہ السلام شنیدم که فرمود: دوست هر انسانی عقل اوست و دشمن او جهلمش».

* * *

«عَلَى بْنُ مُحَمَّدٍ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ النُّوْفَى عَنِ السُّكُونِي عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّلَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّلَ إِنَّ قُلُوبَ الْجَهَالِ تَسْتَغْرِفُهَا الْأَطْمَاعُ وَ تَرْتَهِنُهَا الْأُنْتَ

۱. اصول کافی: ج ۱، ص ۱۰.

۲. همان: ج ۱، ص ۱۱.

وَ تَسْتَعْفِلَهَا الْخَدَائِعُ». ^(۱)

امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمود:

«دل‌های نادان را طمع از جا بر می‌کند و آرزوهای بی‌جا در گوشان می‌گذارند و نیرنگ‌ها به دام شان می‌اندازد».

حضرت علی علیہ السلام فرمود:

«آلاَ فَصُونُوهَا وَ تَصَوَّنُوا إِلَيْهَا». ^(۲)

«تقوارا حفظ کنید، و به بوسیله او خودتان را حفظ کنید».

* * *

«أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْعَاصِمِيُّ عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِنِ أَسْبَاطِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجُهْمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قال علیه السلام لَا يُعْبُدُ بِالْأَهْلِ الدِّينِ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ قُلْتُ جَعْلْتُ فِدَاكَ إِنَّ مَنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ قَوْمًا لَا يَأْتِسُ بِهِمْ عِنْدَنَا وَ لَيْسَتْ لَهُ تِلْكَ الْعُغُولُ فَقَالَ: لَيْسَ هُوَ لَاءِ مَنْ حَاطَبَ اللَّهَ حَلَقَ الْعُقْلَ فَقَالَ لَهُ أَقْبَلَ فَاقْبَلَ وَ قَالَ لَهُ أَدْبِرَ فَادْبَرَ فَقَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَائِي مَا خَلَفْتُ شِبَّئًا أَحْسَنَ مِنْكَ أَوْ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ بَلْ أُعْطَى وَ أُعَاقِبُ بِكَ». ^(۳)

حسن بن جهم می‌گوید:

«جمعی از یاران ما خدمت امام رضا علیه السلام سخن از عقل به میان آوردند.

امام فرمود: دینداری که عقل ندارد اعتنایی به او نباشد. گفتم قربانی گردم بعضی از مردمی که به امامت قائلند، ما نقصی بر آنها نمی‌بینیم در صورتی که به اندازه عقل شایستگی ندارند. فرمود: ایشان مورد خطاب نیستند. خدا عقل را آفرید، به او فرمود پیش آیی، پیش آمد. گفت برگرد، برگشت. پس آنگاه فرمود به عزت و جلاله بهتر و محبوب تر از تو چیزی نیافریدم، بازخواست و بخششم متوجه تو است».

۱. همان.

۲. ده گفتار، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدر: ص ۳۱.

۳. اصول کافی: ج ۱، ص ۳۲.

امام علیہ السلام درباره اندیشیدن فرمود:

«الْقُلْبُ مُضَحِّفُ الْبَصَرِ». ^(۱)

«دل مصحف دیده است (آنچه دیده می بیند باید در صفحه دل نوشت و در آن تأمل و اندیشه نمود و حق و باطل و خیر و شر آن را معلوم ساخت).

امام علیہ السلام درباره سود خرد فرمود:

«مَا اسْتَوَدَعَ اللَّهُ أَمْرًا عَقْلًا إِلَّا لِيُسْتَقْدِمَ بِهِ يَوْمًا مَّا». ^(۲)

«خداؤند عقل را در مردی و دیجه ننهاده، بخشیده مگر آنکه او را با آن یکی از روزها رهایی دهد».

* * *

امیرالمؤمنین علیہ السلام می فرماید:

«مَنْ عَشِيقَ شَيْئًا أَعْشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ». ^(۳)

«هر کسی نسبت به چیزی محبت مفراط پیدا کند، چشم وی را کور می کند و قلب او را بیمار می نماید».

* * *

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیہ السلام قَالَ: بَيْنَ الْأَيْمَانِ وَ الْأَكْفَرِ إِلَّا قِلْلَةُ الْعُقْلِ قِيلَ : وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ الْأَعْبَدَ يَرْقَعُ رَغْبَتَهُ إِلَى مَحْلُوقٍ فَلَوْ أَحْلَصَ نِيَّتَهُ اللَّهُ لَا تَأْتَاهُ الْأَنْذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعِ مِنْ ذَلِكَ». ^(۴)

امام صادق علیہ السلام فرمود:

«هیان ایمان و کفر فاصله‌ای جز کم عقلی نیست. عرض شد چگونه ای پسر

۱. اصول کافی: ج ۱، ص ۳۲.

۲. نهج البلاغه: حکمت ۳۹۹، ص ۱۲۷۷.

۳. ده گفتار، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدر: ص ۴۳.

۴. اصول کافی: ج ۱، ص ۳۲ و ۳۳.

پیغمبر؟ فرمود: بنده خدا متوجه مخلوقی می‌شود (و حاجت خود را از فقیری مانند خود می‌خواهد) در صورتی که اگر با خلوص نیت متوجه خدا شود آنچه خواهد در نزدیکترین وقت به او رسد».

امام علیہ السلام در باره گفتار بی‌اندیشه فرموده است:

«اللسانُ سَيِّعٌ إِنْ خَلَّ عَنْهُ عَقْرٌ». ^(۱)

«از بان مانند حیوان در تدهای است که اگر به خود واگذار شود می‌گزد و سبب تباھی او می‌شود».

* * *

امام علیہ السلام در نشانه عقل فرموده است :

«إِذَا تَمَّ الْعُقْلُ تَقَصَّ الْكَلَامُ». ^(۲)

«چون عقل و خرد به مرتبه کمال رسید گفتار کم گردد».

* * *

«وَ قِيلَ لَهُ عَلِيَّا صِفْ لَنَا الْعَاقِلُ، فَقَالَ: هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ فَقِيلَ لَهُ عَلِيَّا صِفْ لَنَا الْجَاهِلُ. فَقَالَ: قَدْ فَعِلْتُ؛ يَعْنِي أَنَّ الْجَاهِلَ هُوَ الَّذِي لَا يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ فَكَانَ تَرَكُ صِفَتِهِ صِفَةً لَهُ إِذْ كَانَ بِخَلَافِ وَصْفِ الْعَاقِلِ». ^(۳)

«به امام علیہ السلام گفتند خردمند را برای ما وصف کن پس آن حضرت در نشانه خردمند فرمود: خردمند کسی است که هر چیز را به جای خود گذارد (بگوید آنچه سزاوار است و بجا آورد آنچه شایسته است). گفتند نادان را برای ما بیان فرما. فرمود: یعنی جاهم، کسی که هر چیز را در جای خود نگذارد، پس بیان نکردن امام علیہ السلام صفت او را برای او وصف است. از آنجاکه وصف او به خلاف وصف عاقل است».

* * *

۱. نهج البلاغه: حکمت ۵۷، ص ۱۱۱۴.

۲. همان: حکمت ۶۸، ص ۱۱۱۶.

۳. همان: حکمت ۲۲۷، ص ۱۱۹۱.

امام علیهم السلام درباره اندیشه فرموده است:

«صَوَابُ الرَّأْيِ بِالدُّولَلِ: يُقْبِلُ بِإِقْبَالِهَا، وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا». ^(۱)

«اندیشه درست وابسته بدولت‌ها و برتری‌ها و دارایی‌ها است که رو می‌آورد با رفتن آنها هر راه بخت و دولت یار باشد هرچه اندیشه درست آید و تیر تدبیرش به هدف مراد رسد و چون از او رو برگرداند هرچه اندیشه نادرست آید و عکس مراد نتیجه دهد هر چند خردمندترین مردم باشد».

* * *

«وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِنِ قَضَالِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ علیهم السلام إِنَّ عِنْدَنَا قَوْمًا لَهُمْ حَبَّةٌ وَلَيَسْتُ لَهُمْ تِلْكَ الْعَزِيمَةُ يَقُولُونَ هَذَا الْقُولِ؟ قَالَ: لَيْسَ أُولَئِكَ إِمَّا عَاتَبَ اللَّهَ إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ: فَاعْتَبُرُوا يَا أُولَئِكَ الْأَبْصَارِ». ^(۲)

«حسن بر جهم گوید: به حضرت ابوالحسن علیهم السلام عرض کردم نزد ما دسته‌ای هستند که دوستدار امامند ولی جرأت ندارند، که بتوانند در راه عقیده خویش از جان و مال بگذرند؛ همین قدر است که از محبت امام دم می‌زنند. فرمود آنان از کسانی که مورد عتاب الهی فرار گرفتند نیستند. خداوند فرمود ای اهل بصیرت عربت گیرید».

* * *

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیهم السلام قَالَ: إِنَّمَا يُذَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَةُ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا». ^(۳)

«ابوجارود از امام پنجم نقل می‌کند: خدا در روز قیامت نسبت به حساب بندگانش به اندازه عقلی که در دنیا به آنها داده است، باریک بینی می‌کند».

۱. همان: حکمت ۳۳۲، ص ۱۲۴۶.

۲. اصول کافی: ج ۱، ص ۱۲.

۳. همان.

امام علی^{علیہ السلام} در زیان نگفتن نمی‌دانم فرموده است:

«مَنْ تَرَكَ قَوْلَ لَا أَدْرِي» أصیبَتْ مَقَاتِلُهُ.^(۱)

«کسی که از او بسپرسند، چیزی را که نمی‌داند و نمی‌دانم را نگوید، کشتنگاهایش (مواضعی که شخص هلاک می‌شود) به او می‌رسد و رسوا و تباہ می‌گردد».

* * *

«عَلَىٰ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَيِّ هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ الرِّضَا عَلِيٌّ فَتَدَأَكَرَّا الْعُقْلَ وَالْإِدَبَ فَقَالَ: يَا أَبَا هَاشِمِ الْعُقْلُ حِبَّةُ مِنَ اللَّهِ وَالْإِدَبُ كُلُّهُ فَمَنْ تَكَلَّفَ الْأَدَبَ قَدَرَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَكَلَّفَ لِلْعُقْلِ لَمْ يَزِدْدَ بِذَلِكَ إِلَّا جَهَلًا».^(۲)

ابوهاشم گوید: خدمت امام رضا علیه السلام بودم و از عقل و ادب گفتوگو می‌کردیم. حضرت فرمود: ای ابوهاشم عقل موهبت خداست، و ادب بارنج و سختی بدست می‌آید پس کسی که در کسب ادب، زحمت کشد آن را بسدست آورد و کسی که در کسب عقل رنج برد بر نادانی خویش افزاید».

* * *

امام علی^{علیہ السلام} فرمودند:

«عُجْبُ الْمُرءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ».^(۳)

«خودپستی انسان یکی از چیزهایی است که با عقل وی حسادت و دشمنی می‌ورزد».

* * *

۱. نهج البلاغه: حکمت ۸۲، ص ۱۱۲۴.

۲. اصول کافی: ج ۱، ص ۲۷.

۳. ده گفتار، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدر: ص ۴۳.

حضرت علی علیہ السلام فرمود:

«صِدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلَهُ». (۱)

«دوست واقعی هر کس عقل اوست».

﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾. (۲)

«اگر تقوای الهی داشته باشد خداوند برای شما مایه تمیز و تشخیص می‌دهد، که همانا حل شدن مشکلات و آسان شدن کارها و بیرون آمدن از تنگناها و مضایق است».

* * *

﴿وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مُحْرَجًا﴾. (۳)

«هر کس که تقوای الهی داشته باشد خداوند برای او بیرون شدن از شدائد قرار می‌دهد».

* * *

﴿وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلَ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾. (۴)

«هر کس که تقوای الهی داشته باشد خداوند یک نوع آسانی در کار او قرار می‌دهد».

* * *

«عَلَيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ سَهْلِ بْنِ زَيَادٍ رَفِعَهُ قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیہ السلام: الْعُقْلُ غِطَاءُ سَتِيرٍ وَالْأَفْضَلُ جَالُ طَاهِرٌ فَاسْتَرَ خَلَّ حَلِيقَكَ بِفَضْلِكَ وَقَاتَلَ هَوَالَّ بِعَفْلِكَ تَسْلَمَ لَكَ الْمُؤْدَهُ وَتَطَهَّرَ لَكَ الْحَبَّهُ». (۵)

۱. همان: ص ۵۱.

۲. سوره انفال: آیه ۲۹.

۳. سوره طلاق: آیه ۲.

۴. سوره طلاق: آیه ۴.

۵. اصول کافی: ج ۱، ص ۲۳.

امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمود:

«عقل پردهای است پوشاننده محبت و فضل جمالی است هوایدا. نادرستی‌های اخلاقت را به فضلت پوشان و با عقلت هوست را بکش تا دوستی مردم برایت سالم بماند و محبت تو بر آنها آشکار گردد».

* * *

امام علیہ السلام در این که علم راه عذر را می‌بندد، فرموده است:

«قطعَ الْعِلْمُ عُذْرٌ لِّمُتَعَلِّمِينَ». ^(۱)

«علم و دانستن، احکام دین راه بهانه جویان است که می‌گویند: خدا کریم و رحیم است و نیازی به رنج و بندگی ما ندارد، می‌بندد. پس هر که با دین و کتاب و رسول آشنا شد عذر و بهانه‌اش پذیرفته نیست».

* * *

«أَحَمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَانِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ الرَّازِيِّ عَنْ سَيِّفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّلَا مَنْ كَانَ عَاقِلاً كَانَ لَهُ دِينٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الجَنَّةَ». ^(۲)

اسحاق بن عمار گوید: امام صادق علیہ السلام می فرمود: هر که عاقل است دین دارد و کسی که دین دارد به بہشت می روید، پس هر که عاقل باشد به بہشت می روید».

* * *

امام علیہ السلام درباره تلاش برای کالای دنیا فرموده است:

«خُذْ مِنَ الدُّنْيَا مَا أَتَاكَ، وَ تَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّ عَنْكَ، فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَنْعَلُ فَاجْبِلْ فِي الطَّلَّبِ». ^(۳)

«بیکر از کالای دنیا آنچه از راه حلال به سوی تو می‌آید و رو برگردان از آنچه

۱. نهج البلاغه: حکمت ۲۷۶، ص ۱۲۲۴.

۲. اصول کافی: ج ۱، ص ۱۲.

۳. نهج البلاغه: حکمت ۳۸۷، ص ۱۲۷۳.

رو می‌گرداند و دستت نمی‌رسد و اگر تو این کار را نکنی و دنبال آنچه دستت نمی‌رسد بروی، پی در طلب و خواستن زیاده روی ممکن، واژ حرام و گناه دوری کرده و رنج بسیار به خود و اهل بیت خویش روا مدار.

* * *

امام علیه السلام درباره علم فرموده است:

«الْعِلْمُ عِلْمٌ: مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنْ الْمَطْبُوعُ».^(۱)
 «علم بر دو نوع است: یکی علم مطبوع و علمی که طبیعی و فطری باشد و اثرش در کردار آشکار گردد؛ و دیگری علم مسموع و شنیده شده است که از راه آموختن و مطالعه بدست می‌آید و علم مسموع سود ندهد. هرگاه مطبوع نباشد، شخص را به حقایق معارف فراسانده نیکبخت نگردداند».

* * *

«عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَيِّهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَسْعَرِيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرْسَتَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: أَكْمَلُ النَّاسِ عَفْلًا أَخْسَسُهُمْ خُلْقًا».^(۲)

«حضرت صادق علیه السلام فرمود: باعقل ترین مردم، خوش خلق ترین آنهاست».

* * *

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْوَشَاءِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثَمَانَ عَنِ السَّرِيِّ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ يَا عَلِيًّا لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهَلِ وَ لَا مَالَ أَعَوْدُ مِنَ الْعُقْلِ».^(۳)

«امام صادق علیه السلام از پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود: ای علی هیچ تهی دستی سخت تر از نادانی و هیچ مالی سودبخش تر از عقل نیست».

۱. همان: حکمت ۳۳۱، ص ۱۲۴۵.

۲. اصول کافی: ج ۱، ص ۲۷.

۳. اصول کافی: ج ۱، ص ۳۰.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى رَفِيقُهُ قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنِ اسْتَحْكَمْتُ لِفِيهِ حَصْلَةً مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ إِحْتَمَلْتُهُ عَلَيْهَا وَ اغْتَرَرْتُ فَقَدَ مَا سِوَاهَا وَ لَا أَغْتَرُ فَقَدُ عَقْلٌ وَ لَا دِينٌ لِأَنَّ مُفَارِقَةَ الدِّينِ مُفَارِقَةُ الْأَمْنِ فَلَا يَهْتَبِي حَيَاةً مَعَ مَخَافَةٍ وَ فَقَدُ العَقْلُ فَقَدُ الْحَيَاةُ وَ لَا يُقَاسُ إِلَّا بِالْمَوَاتِ». ^(۱)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کسی را که آگاه شوم بر یکی از صفات خوب استوار است بپذیرم و از نداشتن صفات دیگرش بگذرم ولی از نداشتن عقل و دین چشم نمی پوشم؛ زیرا جدایی از دین جدایی از امنیت است و زندگی با هراس گوارا نباشد و فقدان زندگی است؛ زیرا بی خردان فقط با مردگان مقایسه می شوند و بس». *

* * *

امام علیه السلام در مورد ترغیب به توبه فرموده است:

«مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ أُمْهِلْتُ بَعْدَهُ حَقَّ أُصْلِيَّ رَكْعَتَيْنِ وَ أَشَأْلُ اللَّهُ الْعَافِيَةَ». ^(۲)

«اندوهگینم نکرد گناهی که پس از آن مهلت یافتم و ناگهان نمردم، به اندازه ای که دو رکعت نماز گزاردم و از خدا اصلاح آن گناه را بخواهم».

زیرا هرگاه انسان گناهی مرتکب شد و با نیت پاک و با راستی و درستی به بخشش و آمرزش خداوند امیدوار بود و از کرده پشیمان گشته تصمیم گرفت که دگربار آن را به جانیاورد و به نماز که خود کفاره گناه است ایستاد و از حق تعالی آمرزش خواست، به آن گناه کیفر نمی شود. پس از این رو گناه او را اندوهگین نمی سازد و ناگفته نماند که فرمایش امام علیه السلام برای آموختن به دیگری و اشاره است به این که نماز کفاره گناهان است و انسان باید از گناه دور ماند و از مرگ ناگهانی پیش از توبه بترسد و گرنه آن حضرت معصوم و از گناه منزه و پاک باشد.

* * *

۱. همان: ج ۱، ص ۳۲.

۲. نهج البلاغه: حکمت ۲۹۱، ص ۱۲۳۰.

«عَلَيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيْنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ إِلَيْهِ وَالْحُجَّةُ فِيهَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ». ^(۱)

«حضرت صادق علیه السلام فرمود: حجت خدا بر بندگان، پیغمبر است و حجت میان بندگان و خدا، عقل است».

* * *

«عَلَيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُهَرَّانَ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ». ^(۲)

«حضرت صادق علیه السلام فرمود: عقل راهنمای مؤمن است».

* * *

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِنِ أَبِي تَجْرِيزٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رِزْيَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ: أَدِيرُ فَادِيرٍ . فَقَالَ: وَعِزَّقِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْفًا أَخْسَنَ مِنْكَ إِيَّاكَ آمُرْ وَإِيَّاكَ أَنْهَى وَإِيَّاكَ أُثْبِتُ وَإِيَّاكَ أَعْاقِبُ». ^(۳)

«امام باقر علیه السلام فرمود: چون خدا عقل را آفرید به او فرمود: پیش بیا، پیش آمد. فرمود برگرد، برگشت. پس فرمود: به عرت و جلال مخلوقی بهتر از تو نیافریدم؟ امر و نهی و پاداش و کیفرم متوجه تو است».

* * *

«عَلَيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَحَارِبِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى، عَنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مَيْمُونِ بْنِ عَلَيٍّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

۱. اصول کافی: ج ۱، ص ۲۹.

۲. همان.

۳. همان: ج ۱، ص ۳۰.

قالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِعْجَابُ الْمُرْءِ بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ^(۱).

«و نیز فرمود: خودبینی انسان دلیل بر سستی خردش می باشد».

* * *

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حُمَّادٍ عَنْ بَعْضِ مَنْ رَأَعْهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ وَكَثِيرَ الصَّيَامِ فَلَا تُبَاهُوا بِهِ حَقًّا تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقْلُهُ^(۲).»

«امام صادق علیه السلام از پیامبر ﷺ نقل فرمود: چون مردمی را پر نماز و روزه دیدید به او نازید تا بنگرید عقولش چکگونه است».

* * *

در حدیث دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحْكُمُونَ حَوْلَ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ^(۳).»

«اگر نبود که شیاطین در اطراف دل های فرزندان آدم حرکت می کنند، آنها ملکوت آسمانها را مشاهده می کردند».

در کلام رسول اکرم ﷺ است:

«جَاهِدُوا أَنفُسَكُمْ عَلَى أَهْوَائِكُمْ تَحْلُّ قُلُوبَكُمُ الْحِكْمَةُ^(۴).»

«با هوا و هوس های نفسانی مبارزه کنید تا حکمت در دل شما وارد شود».

* * *

۱. همان: ج ۱، ص ۳۲.

۲. همان: ج ۱، ص ۳۱.

۳. ده گفتار: ص ۴۳.

۴. همان: ص ۴۱.

«مَا أَخْلَصَ الْعَيْدَ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا قَالَ مَا أَجْمَلَ عَيْدَ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا زَهَدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيَا وَبَصَرَهُ دَائِهَا وَدَوَائِهَا فَأَثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ لِسَانَهُ». ^(۱)

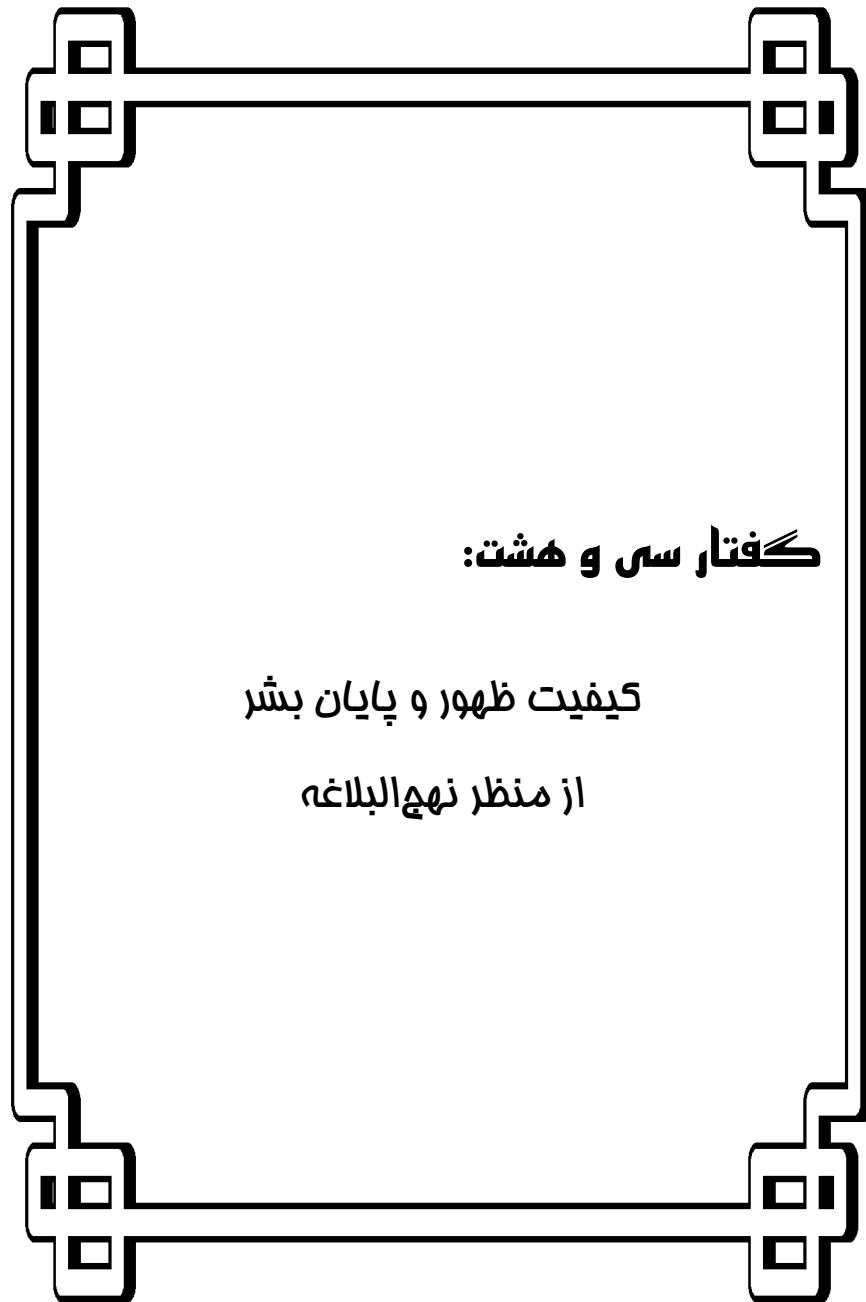
«بندهای چهل روز ایمان خودش را خالص نکرده است یا گفت بندهای چهل روز خدارا خوب یاد نکرده است [این تردید راوی است] مگر آن که خداوند به او زهد عنایت کرده و او را نسبت به دردها و دواهای این دنیا بصیرت داده و حکمت رادر دل او فرار داده و به زبان او جاری ساخته است».

۱. اصول کافی: ج ۱، ص ۲۵

كفتار سی و هشت:

کیفیت ظهور و پایان بشر

از منظر نهضه البلاغه



متن

انسان‌شناسی

انسان، موجودی رازآلود و اسرارآمیز است. ابعاد وجود او بسیار گستردۀ تر از آن است که دست شناخت بدو رسد. به رغم کوشش‌های فراوانی که در طول تاریخ برای حل معماه وجود آدمی انجام گرفته هنوز راز‌های بی‌شماری است که ناگشوده مانده است. اکنون که ما بر فراز انبوهی از مطالعات و تحقیقات انسان‌شناسانه ایستاده‌ایم، هم‌چنان با پرسش‌هایی رو به رو هستیم و شکفت آن که همراه با پیشرفت این پژوهش‌ها، پرسش‌های جدیدتری رخ می‌نماید که پیش‌تر مطرح نبود.^(۱)

افزون بر وجوده عام اهمیت شناخت انسان، انسان‌شناسی در دیدگاه دینی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. شناخت آدمی و راز و رمز وجود او، دریچه‌های نوینی از خداشناسی را فرا روی ما می‌گشاید. انسان یگانه مخلوق است که می‌تواند مظهر و آینه تمام‌نمای حق باشد و از این رو آدمی نیز، همانند عالم برون، کانون آیات الهی است:

﴿سُرِّيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَقَارِبِ وَ فِي أَفْسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْعَقْ﴾.^(۲)

«به زودی نشانه‌های خود را در افق‌های گوناگون و در دل‌هایشان به ایشان خواهیم نمود، تا بر ایشان روشن گردد که او خود حق است».

همۀ انسان‌هایی که تاکنون پا به عرصه زمین نهاده‌اند، به رغم تفاوت‌های نژادی،

۱. معارف اسلامی ۱ (پیش‌دانشگاهی)، محمد سعیدی‌مهر، امیر دیوانی، نشر معارف، ۱۳۸۳: ص ۹۳.

۲. سوره فصلت: آیه ۵۳.

فرهنگی، زبانی و... از اصلی واحد و ریشه‌ای مشترک نشأت گرفته‌اند. خداوند در آغاز، مرد وزنی را آفرید و سپس از نسل آن دو، دیگر آدمیان زاده شده و در طول نسل‌های متعدد، شمار افراد بشر رو به فزونی نهاده است:^(۱)

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾.^(۲)

«ای مردم، از پوردنگاران که شما را از نفس واحدی آفرید و جفت‌شنا را نیز از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید».

براین اساس، شماری از آیات قرآن کریم انسان‌ها را فرزندان آدم می‌خواند و از این رهگذر، ارتباط آنان را با نخستین حلقه تاریخ بشریت خاطرنشان می‌کند، همچنان که در قرآن آمده است:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾.^(۳)

«ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرسنید، زیرا وی دشمن آشکار شماست».

در پاره‌ای آیات نیز تأکید شده است که آدم، به مثابه نخستین انسانی که پای بر زمین نهاد، آفرینشی متمایز با خلقت فرزندان خود داشته است، زیرا برخلاف فرزندان خود از آمیزش زن و مردی متولد نگشته است و دانسته‌های ما بیش از این نیست که دست‌مایه این آفرینش چیزی است که قرآن از آن به خاک یا گل یاد می‌کند:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ﴾.^(۴)

«آنگاه که پوردنگارت به فرشتگان گفت: من بشری از گل خواهم آفرید».

۱. معارف اسلامی ۱ (پیش‌دانشگاهی): ص ۹۵

۲. سوره نساء: آیه ۱.

۳. سوره یس: آیه ۶۰.

۴. سوره ص: آیه ۷۱.

شرح

خلقت استثنایی اولین فرد انسانی به دست خداوند، خود بیانگر یکی از ابعاد کرامت ذاتی انسان و برتری او بر دیگر موجودات هستی است.^(۱)

از دیدگاه دین، انسان موجودی کاملاً مادی و طبیعی نیست، بلکه وجود او از دو ساحت جسمانی و غیرجسمانی سامان می‌یابد. قرآن کریم در مقام بیان نحوه خلقت آدمیان، اعلام می‌دارد که پس از تکمیل مراحلی از آفرینش ساحت طبیعی جنین، مرحله نوینی آغاز می‌شود که با ساحت غیرجسمانی او در ارتباط است:

«آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم، پس آن علقه را آفرینشی به صورت مضغه (گوشت پاره) گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم، بعد استخوان‌ها را با گوشتشی پوشاندیم، آنگاه جنین را در جای دیگر پدید آوردهیم».

در پاره‌ای آیات نیز، از مرحله آفرینش ساحت روحانی و غیرمادی آدمی به دمیدن روح تعبیر شده است:

﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ﴾^(۲).

«آنگاه او را درست اندام کرد و از روح خوبیش در او دمید».

ماهیت روح آدمی، از مسائل پیچیده است. از پاره‌ای آیات قرآنی چنین بر می‌آید که روح می‌تواند پس از مرگ، مستقل از بدن جسمانی به حیات خود ادامه دهد و از آن جا که بقای روح پس از متلایشی شدن بدن، ضامن استمرار وجودی آدمی است، آشکار می‌شود که در میان دو ساحت وجود انسان، اصالت با گوهر روحانی او است. گوهری که حقیقت ذات هر انسانی را که معمولاً از آن به من تعبیر می‌شود، تشکیل می‌دهد:

۱. معارف اسلامی ۱ (پیش‌دانشگاهی): ص ۹۶.

۲. سوره سجاده: آیه ۹.

﴿قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾.^(۱)
 «بِكُوْنِ فِرْشَةٍ مِّنْكَ كَمَارَدَهُ شَدَهُ، جَانَتَانَ رَا مَيْ سَتَانَدَ، آنَّكَاهَ بِهِ سَوَى
 بِپُورَدَگَارَتَانَ بِازَّگَرَدَانِیدَهِ مِيْ شَويَدَهَ».

امتیازات وجود انسان، به ویژه آن گروه که از بُعد روحانی آدمی سرچشم می‌گیرد، موقعیت ممتازی را برای او در پهنه هستی به ارمغان آورده است. انسان در جوهره ذات خویش، نه تنها از حیوانات که از تمام مخلوقات خداوند برتر است، بلکه از جهت گسترۀ شناخت و از حیث ابزار و منابع آن در موقعیتی بالاتر از حیوان قرار دارد و دستگاه ادراکی او، به لحاظ مجموعه ویژگی‌ها و کارکردهایش بسیار کامل‌تر از تجهیزات دستگاه شناختی حیوانات است.^(۲) آدمی نه تنها بر حیوان برتری دارد، بلکه در سایه پاره‌ای ویژگی‌ها و امتیازات خویش، در کل جهان آفرینش از موقعیتی والا برخوردار است. در اینجا، گوشۀ‌ای از این امتیازات را در نظر می‌گیریم.

انسان تنها موجودی است که به دلیل ظرفیت شگرف وجودی خود، به مقام خلافت الهی بار یافته است. قرآن کریم در نقل گفت و گوی خداوند با فرشتگان از آفرینش آدم به عنوان قراردادن جانشین بر روی زمین یاد می‌کند:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.^(۳)
 «و چون پورده‌گار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت». از قراین موجود در آیه بالا روشن می‌شود که مقام خلافت الهی اختصاص به آدم علیه السلام ندارد، بلکه شامل همه انسان‌ها می‌گردد. با دقت در معنای «خلیفه» آشکار می‌گردد که آدمی یگانه موجودی است که می‌تواند به بهترین صورت ممکن نمایانگر صفات کمالی خداوند و مظہر خیر و جمال مطلق او، در عالم آفرینش باشد.^(۴) قرآن کریم بیان می‌دارد که خداوند دانش خاصی را به آدم آموخت. در حالی که

۱. سوره سجده: آیه ۱۱.

۲. معارف اسلامی ۱ (پیش‌دانشگاهی): ص ۹۷-۹۸.

۳. سوره بقره: آیه ۳۰.

۴. معارف اسلامی ۱ (پیش‌دانشگاهی): ص ۱۰۰.

فرشتگان به آن جاهل بودند و پس از اعتراف آنان به نادانی، آدم را دستور داد که از آن دانش ویژه به آنان بیاموزد:

«و خداوند همه معانی نامها را به آدم آموخت. سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید از اسمای این‌ها به من خبر دهید. گفتند: متزهی تو، ما را جز آن دانشی که تو خود به ما آموختی، هیچ دانشی نیست؛ تو بی دانای حکیم. فرمود: ای آدم، ایشان را از اسمای آنان خبر ده.»^(۱)

به هر تقدیر آیه بالا از ظرفیت علمی شگرف انسان حکایت می‌کند. استعدادی که از یکسو او را شایسته مقام جانشینی خداوند در زمین می‌گرداند و از سوی دیگر، او را تا مرتبه آموزگاری فرشتگان بالا می‌برد.^(۲)

كمال انسان

انسان‌شناسی دینی به تبیین مبدأ پیدایش آدمی و ساختار وجودی او و استعدادهای فطری اش محدود نمی‌شود، بلکه حاوی ستایش بلندی در باب اهداف خلقت انسان و مدارج کمال او و نیز راههای دستیابی به این کمالات است. گزاف نیست اگر اذاعکنیم تمام تعالیم عملی اسلام، چه در حوزهٔ شریعت و چه در قلمرو اخلاقیات، برای رهنمونی انسان به کمال مطلوب خویش عرضه شده است.^(۳)

كمال هر چیزی در پرتو عنایات و اهداف هستی آن معنا می‌یابد. هر اندازه یک موجود به اهداف آفرینش خود نزدیک تر باشد، کامل تر است. غایت آفرینش انسان، برخلاف بسیاری مخلوقات دیگر، تنها در سایهٔ گزینش آگاهانه دست یافتنی است و از این‌رو، کمال آدمی، کمالی اختیاری و اکتسابی است. از سوی دیگر، چون غایت هستی انسان حدّ و مرزی ندارد، مراتب کمالی او بی‌شمار است. در نتیجه همواره می‌توان از انسان کامل تر سخن گفت و هیچگاه

۱. سوره بقره: آیات ۳۱-۳۳.

۲. معارف اسلامی ۱ (پیش‌دانشگاهی): ص ۱۰۱.

۳. همان: ص ۱۰۹.

راه کمال او را پایانی نیست.^(۱)

هر انسانی در این جهان، موجودی زمان‌مند است که زندگی او آغاز و سرانجامی دارد. گذشته او به نیستی می‌رسد و آینده او هم فاصله میان آغاز و سرانجام که ظرف هستی او به شمار می‌رود در محاصره نیستی قرار گرفته است. انسان زندگی وجود خود را تجربه می‌کند اما عدم و نیستی خویش را نه تجربه کرده است و نه می‌تواند تجربه کند.^(۲) تجربه او منحصر در تجربه هستی خویش است. زندگی هیچ فرد انسانی پایدار نیست و همچنان که آغازی دارد، پایان و نهایتی نیز دارد. او با اینکه به نقطه پایان زندگی نرسیده است، اما مرگ هم نوعاً به او می‌آموزد که از رسیدن به چنین نقطه‌ای گزیری و گزیری نیست. همین دو نقطه آغاز و سرانجام است که توجه وی را به خود معطوف می‌کند. دو نقطه بسیار متمایز و حساس.

در نگاه مردم نقطه آغاز، نقطه انتقال از نیستی به هستی است و نقطه مقابل در نگاه متuarف نقطه انتقال از هستی به نیستی است. اما در نقطه انتقال از نیستی به هستی، راهی پیموده می‌شود که طولانی‌تر از آن در تصور نمی‌گنجد. همین مسافت ظاهرًاً غیرقابل درنوردیدن است که آدمی را به این پرسش‌ها سوق می‌دهد که آغاز من چگونه ممکن است؟ از کجا آمده‌ام؟ مبدأ من کیست؟ آدمی شرط لازم و کافی را برای وجود و بقاش نه در خود می‌یابد و نه در موجودات دیگر. فکر و اندیشه او را به جستجوی موجودی می‌خواند که او را میهمان هستی کرده است.^(۳)

در تصور آدمی، هستی یا نیستی، فاصله چندانی ندارد. لیکن از نیستی به هستی آمدن، معجزه‌ای است که بشر را از حصارهای طبیعت بیرون بردé است.^(۴) اما نقطه غروب یا سرانجام، برای شخص انسانی، برخلاف نقطه آغاز، نقطه هراس‌آور و هول‌انگیزی است. انسان زندگی می‌کند و هستی خود را دوست دارد. طعم هستی خود را در مقابل عوامل نیستی دفاع می‌کند

۱. همان: ص ۱۰۹ - ۱۱۰.

۲. همان: ص ۱۴۵.

۳. همان.

۴. همان: ص ۱۴۶.

و تا آنجاکه بتواند، می‌خواهد خود را از گزند نیستی برهاند.^(۱) آرمان خود را برچیدن عوامل نیستی و علائم آن قرار می‌دهد و خیال خود را در پیداکردن اکسیر جوانی و آب حیات جولان می‌دهد. همه آرزوی او این است که خود را از درون زندان تنگ و نفوذناپذیر زمان برهاند و غم گذشته و آینده او را نرنجاند. انسان با این نقطه پایانی میانه‌ای ندارد و از خود می‌پرسد: آیا راهی برای فرار از مرگ وجود دارد؟ آیا پس از مرگ، هستی من باقی است؟ و اگر پس از مرگ، هستی من دست خوش عدم نمی‌شود، در کجا می‌و به سوی چه مقصدی رهسپارم؟^(۲)

مرگ

انسان، موجودی «مرگ آگاه» است. از پیش می‌داند که زندگی کنونی وی ناپایدار است و بقا ندارد. در می‌یابد که عوامل مرگ، آنچنان فراوان و زندگی او به قدری ضربه‌پذیر است که ادامه هستی اش به معجزه می‌ماند. اگر در عمق وجود خود نگاهی به زندگی دارد، نیم‌نگاهی نیز به مرگ دارد. معنادار شدن زندگی برای او جز از رهگذر معناداری مرگ ممکن نیست و این موجود آرزومند بقا، جز این مسیر به یکپارچگی و وحدت و آرامش دست نمی‌یابد. آری، زندگی و مرگ باید در کنار هم باشند تا معنا یابند. آدمی دریافته است که مرگ و زندگی از اختیار او بیرون است.^(۳)

مسئله مرگ از جهات فلسفی، روان‌شناسی و زیست‌شناسی قابل تأمل و بررسی است و تفسیر آن از منظرهای متفاوت فرق می‌کند. تفسیر مرگ هرچه باشد، وابسته به تفسیر زندگی است. اگر زندگی بشر از چشم‌انداز علوم زیستی تفسیر شود، مرگ او هم بر همان اساس تبیین می‌شود و اگر از منظر فلسفه الهی بدان بنگریم، همانگونه که زندگی مستند به ماورای طبیعت است، مرگ نیز چنین است. در بررسی حیات و مرگ، میان دیدگاه‌های مختلف منافاتی نیست؛ زیرا هریک به اسباب، علل و غایت مناسب با قلمروی دانش خود می‌نگرد و پدیده‌ها را در قالب آنها ارزیابی و تفسیر می‌کنند.^(۴)

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان: ص ۱۶۱.

۴. همان.

مرگ از منظر قرآن و روایات

۱) در قرآن مرگ، به توفی نفس یا روح تفسیر شده است. توفی در دو پدیده خواب و مرگ رخ می‌دهد و در هر پدیده نوعی قطع ارتباط با بدن و در نتیجه جهان طبیعت اتفاق می‌افتد. ستاندن روح در هر دو پدیده وجود دارد، منتهی یکی موقتی و ناقص است و دیگری دائمی و کامل. هنگام مرگ، حقیقت ما که روح است و عامل زنده بودن بدن، باز پس گرفته می‌شود و روح با این جدایی، عالم طبیعت را به طور کامل ترک کرده و به بخش نهان هستی وارد می‌شود.^(۱)

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّ الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ اللَّهُ قَضَى عَلَيْهَا الْمُوْتَ وَ يُوْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمَّى﴾^(۲)

«خداآند روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می‌ستاند و روح کسی را که نمردۀ در موقع خوابش قبض می‌کند، پس آن نفسی را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می‌دارد و آن دیگر (نفس‌ها) را تا هنگام معین باز پس می‌فرستد».

۲) آیاتی از این دست، بعد دیگری از مرگ را که بسی عمیق‌تر است، بیان می‌کنند. روز مرگ، روز بازگشت به خداست و روز شتافتن به سوی اوست و خداوند صاحب هستی است و هر چیزی که به محضر او راه یابد از گزند نیستی در امان است. هنگام مرگ، روح به اذن خداوند، عالم طبیعت را پشت سر گذارد، رو به جهان دیگری می‌کند که جایگاه اصلی او پیراسته از مکان و زمان است.

نتیجه آنکه: مرگ گذرگاهی است که با عبور از آن از یک سوی وجود (آشکار) به سوی دیگر وجود (نهان) سفر می‌کنیم. از یک طرف خروج است و از دیگر طرف، ورود. امیر مؤمنان علی عليه السلام فرموده است:

«دُنْيَا بِرَأِيِّ اقْلَمَتْ وَ بِأَقْرَبِيِّ مَانَدْنَ شَمَا خَلَقَ نَشَدْهُ اسْتَ، بِلَكَهُ گَذَرَگَاهِيِّ اسْتَ تَا از آن توشه برگیرید برای حضور در قرارگاه همیشگی خود».^(۳)

۱. همان: ص ۱۶۴.

۲. سوره زمر: آیه ۴۲.

۳. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی: خطبه ۱۳۲.

﴿إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسَاقُ﴾.^(۱)

«در آن روز (روز مرگ) مسیر همگان به سوی پروردگارت خواهد بود».

۳) «مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتُ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًاً مُّوَجَّلًا...».

میراندن همچون زنده کردن هر دو به دست توانای الهی صورت می‌گیرد، نه کسی خود زنده می‌گردد و نه کسی خود می‌میرد. فاعل احیاء و میراندن، انسان نیست. چون مرگ و زندگی از اختیار انسان بیرون است.

۴) قانون کلی مرگ بر اشخاص انسانی بدون استثنای نگاشته شده است. جاودانگی در این جهان رؤیایی بیش نیست و طبیعت موجود شخص انسانی را در خود نگه نمی‌دارد.^(۲) در داخل طبیعت، قانونی که حاکم بر قانون مرگ باشد و بر آن فائق آید وجود ندارد. سبقت از هر قانون طبیعی، جز از راه توسل به قانون دیگری در خود طبیعت ممکن نیست. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمُوْتِ».^(۳) هر نفسی چشندۀ مرگ است.

۱. سوره قیامت: آیه ۳۰.

۲. معارف اسلامی ۱ (پیش‌دانشگاهی): ص ۱۶۵.

۳. سوره آل عمران: آیه ۱۸۵.

گفتار سی و نه:

حجاب و پوشش از منظر امیر المؤمنین علیه السلام

در نهضت البلاغه

متن

مولوی، عارف نازک‌اندیش و دوربین خودمان مُثُلی بسیار عالی در این زمینه می‌آورد.
اول دربارهٔ سلطُط معنوی زن بر مرد می‌گوید:^(۱)

زُيْن لِلنَّاسِ حَقْ آرَاسْتَهُ اسْتَ
كَى توانَدَ آدَمَ ازْ حَوَّا بَرِيدَ
هَسْتَ در فَرْمَانِ اسِيرِ زَالِ خَوِيشَ
كَلْمِينَى يَا حَمِيرَا مَىْ زَدِى^(۲)

آنگاه راجع به تأثیر حریم و حائل میان زن و مرد در افزایش قدرت و محبویت زن در بالا
بردن مقام او و درگداختن مرد در آتش عشق و سوز، مُثُلی لطیف می‌آورد: آنها را به آب و آتش
تشییه می‌کند، می‌گوید مُثُل مرد، مُثُل آب است و مُثُل زن، مُثُل آتش. اگر حائل از میان
آب و آتش برداشته شود آب بر آتش غلبه می‌کند و آن را خاموش می‌کند، اما اگر حائل
و حجابی میان آن دو برقرار باشد مثل اینکه آب را در دیگی قرار دهد و آتش در زیر دیگ
روشن کنند و احیاناً جوشش و غلیان در او بوجود آورد تا آنجاکه سراسر وجود او را تبدیل
به بخار می‌سازد، می‌گوید:^(۳)

آب غَالِبٌ شَدَ بَرَ آتشَ ازْ لَهِيبٍ زَآتشَ اوْ جَوَشَدَ چَوْ باشَدَ در «حَجِيب»

۱. مسأله حجاب، استاد شهید مرتضی مطهری، چاپ اول، انتشارات انجمن علمی پژوهشکان: ص ۵۳.

۲. مثنوی معنوی، جلال الدین مولوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، چاپ پنجم، ۱۳۷۳: ص ۴۶۹.

۳. مسأله حجاب: ص ۵۴.

چون که دیگری حائل آمد آن دو را

نظمی می‌گوید:

زدیده رانده را از دیده‌جویان^(۲) چه خوش نازی است ناز خوبرویان

* * *

ریشه بیشتر انحرافات دینی و اخلاقی نسل جوان را در لابه‌لای افکار و عقاید آنها باید جستجو کرد. فکر این نسل از لحاظ مذهبی آن چنان که باید، هدایت نشده است و از این نظر فوق العاده نیازمند است. اگر مشکلی در راهنمایی این نسل باشد؛ بیشتر در فهمیدن زبان و منطق او و روپروردشدن با او با زبان و منطق خودش است و در این وقت است که هر کسی احساس می‌کند، این نسل برخلاف آنچه به نظر می‌رسید لجوج نیست. آمادگی زیادی برای دریافت حقایق دینی دارد.^(۳)

بدون شک «برهنگی» بیماری عصر ماست، دیر یا زود این پدیده به عنوان یک «بیماری» شناخته خواهد شد. فرضًا ما کورکورانه از غرب تقلید کنیم، خود پیشتر از غربی ماهیّت این پدیده را اعلام خواهند کرد ولی ما اگر متظر اعلام آنها بنشینیم ممکن است بسیار دیر شود.^(۴) لزوم پوشیدگی زن در برابر مرد بیگانه یکی از مسائل مهم اسلامی است. درباره این مطلب در خود قرآن کریم تصریح شده است، علیهذا در اصل این مطلب از جنبه اسلامی نمی‌توان تردید کرد. این بحث را در پنج بخش باید رسیدگی کرد:

۱) آیا پوشش از مختصات اسلام است و پس از ظهور اسلام از مسلمین به غیرمسلمین سرایت کرده است؟ یا از مختصات اسلام و مسلمین نیست و در میان ملل دیگر قبل از اسلام نیز وجود داشته است؟

۲) علّت پوشش چیست؟

۱. مثنوی معنوی: ص ۴۶۹.

۲. خمسه نظامی، حکیم نظامی گنجوی، به کوشش وحید دستگردی، انتشارات مطبوعاتی علمی: ص ۱۹۲.

۳. نشریه انجمن اسلامی پزشکان، چاپ دوم، مقدمه: ص ۱.

۴. مسأله حجاب: ص ۱.

۳) فلسفه پوشش از دیدگاه اسلام.

۴) ایرادها و اشکالها.

۵) حدود پوشش اسلامی چیست؟^(۱)

آیا اسلام طرفدار پردهنشینی زن است، همچنانکه لغت «حجاب» براین معنی دلالت می‌کند یا اسلام طرفدار این است که زن در حضور مرد بیگانه بدن خود را پوشاند؛ بدون آنکه مجبور باشد از جامعه کناره گیری کند؟ و در صورت دوّم حدود پوشش چقدر است؟ آیا چهره و دو دست تا مج نیز باید پوشیده باشد یا چهره و دو دست تا مج پوشیدنش لازم نیست؟ و در حال آیا در اسلام مسئله‌ای به نام «حریم عفاف» وجود دارد یا نه؟ یعنی آیا در اسلام مسئله سوّمی که نه «پردهنشینی» و «محجویّت» و نه «اختلاط» باشد وجود دارد یا خیر؟ و به عبارت دیگر آیا اسلام طرفدار جدا بودن مجامع زنان و مردان است یا نه؟^(۲) این پرسش‌هایی است که در این مبحث به آن پرداخته می‌شود.

واژه حجاب

پیش از اینکه استباط خود را در این باره ذکر کنیم لازم است، یک نکته را یادآوری کنیم. آن نکته این است که معنای لغوی حجاب که در عصر این کلمه، برای پوشش زن معروف شده است، چیست؟ کلمه حجاب هم به معنی پوشیدن است و هم به معنی پرده و حاجب، اما بیشتر استعمالش به معنی پرده است. این کلمه از آن جهت مفهوم پوشش می‌دهد که پرده وسیله پوشش است و شاید بتوان گفت که به حسب لغت هر پوششی حجاب نیست، آن پوششی حجاب نامیده می‌شود که از طریق پشت پرده واقع شدن صورت گیرد.^(۳)

در قرآن کریم در داستان سلیمان غروب خورشید را اینطور توصیف می‌کند: «**حَتَّىٰ تَوَارَثُ بِالْحِجَابِ**^(۴)» یعنی تا آن وقت که خورشید پشت پرده مخفی شد. پرده حاجب میان قلب

۱. مسأله حجاب: ص ۲.

۲. همان.

۳. مسأله حجاب: ص ۳.

۴. سوره ص: آیه ۳۲.

و شکم را حجاب می‌نامند.^(۱)

در دستوری که امیرالمؤمنین به مالک اشتر نوشته است می‌فرماید: «فَلَا تُطِّيلَنَّ احْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ». ^(۲) یعنی در میان مردم باش، کمتر خود را در اندرون خانه از مردم پنهان کن، حاجب و دربان تو را از مردم جدا نکن. معنای حجاب در اینجا حاجب و پرده‌دار است.

ابن خلدون کلمه حجاب را بعنوان پرده و حائل و نه پوشش بکار برده است.^(۳) استعمال کلمه حجاب در مورد پوشش زن یک اصطلاح نسبتاً جدید است. در قدیم و مخصوصاً در اصطلاح فقهاء کلمه «ستَّر» که به معنای پوشش بکار رفته است؛ فقهاء در کتاب «الصلوة» و در کتاب «النکاح» معارض این مطلب شده‌اند و کلمه «ستَّر» را بکار برده‌اند نه کلمه «حجاب» را. بهتر این بود که عوض نمی‌شد و ما همیشه همان کلمه «پوشش» را بکار می‌بردیم زیرا چنانچه گفتیم معنی شایع حجاب «پرده» است و همین امر موجب شده که عده زیادی گمان کنند که اسلام خواسته زن همیشه پشت پرده و در خانه محبوس بماند و بیرون نرود.^(۴)

آیاتی که در این باره هست چه در سوره مبارکه «نور» و چه در سوره مبارکه «احزاب» حدود پوشش و تماس‌های زن و مرد را ذکر کرده است بدون آنکه کلمه حجاب را ذکر کرده باشد. آیه‌ای که در آن کلمه حجاب بکار رفته است،^(۵) مربوط به زنان پیغمبر اسلام است.

قرآن کریم صریحاً به زنان پیغمبر می‌فرماید:
﴿وَ قَوْنَٰ فِي بُيُّوٰتِكُنَّ﴾.^(۶)

در خانه خود بمانید».

به هر حال آیه‌ای که در آن کلمه حجاب بکار رفته آیه‌ای از سوره احزاب است که می‌فرماید:

۱. مفردات راغب مخصوص شرح لغات قرآن، چاپ دوم: ص ۶۹.

۲. نهج البلاغه، ترجمه علامه جعفری، چاپ اول، انتشارات نشر فرهنگ اسلامی: نامه ۵۳ نامه علی علیہ السلام به مالک اشتر.

۳. مقدمه کتاب ابن خلدون.

۴. مسألة حجاب: ص ۶۵.

۵. سوره احزاب: آیه ۳۳.

۶. سوره احزاب: آیه ۳۳.

﴿وَإِذَا سَأَلُوكُهُنَّ مَتَاعًا فَسَلُوكُهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾.^(۱)

«اگر از آنها کلا و متعای طلب می‌کنید از پشت پرده از آنها بخواهید».

و در اصطلاح تاریخ و حدیث اسلامی هرجا نام آیه حجاب آمده است مثلاً گفته شده

قبل از نزول آیه حجاب چنین بود و بعد از نزول آیه حجاب چنین شد، مقصود این آیه زنان پیغمبر است.^(۲)

آیات سوره نور که می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾.^(۳)

«ای رسول ما مردان مؤمن را بکوچشم‌هارا از نگاه ناروا پوشند و زنان نیز فروج و اندام‌شان را از محل رخت محفوظ دارند که این پاکیزگی جسم و جان، برای شما اصلاح است و البته خدا به هرچه می‌کنند آگاه است».

* * *

﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبَدِّلْنَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلِيُضْرِبُنَّ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُبُونِهِنَّ وَلَا يُبَدِّلْنَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِيُعَوِّلْنَ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخْوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَاءِهِنَّ أَوْ مَالَكَتْ أَمْانَهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُوْلَئِكَ الْأُرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهِرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَصْرِفُنَّ بِأَرْجُلِهِنَّ تِلْعَلَّمَا يُخْفِيَنَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.^(۴)

«ای رسول زنان مؤمنه را بکوچشم‌هارا از نگاه ناروا و فرج و اندام‌شان را از کار رخت محفوظ دارند و زینت و آرایش خود را جز آنچه قهرآ ظاهر می‌شود، بر بیگانه آشکار نسازند و باید سینه و برو و دوش خود را به مقننه بپوشانند

۱. سوره احزاب: آیه ۵۳.

۲. صحیح مسلم: ج ۴، صص ۱۴۸ - ۱۵۱.

۳. سوره نور: آیه ۳۰.

۴. سوره نور: آیه ۳۱.

و زینت جمال خود را آشکار نسازند؛ جز برای شوهران خود یا پدران خود،
یا پسران خود یا پسران شوهران خود یا برادران خود یا پسران برادران یا پسران
خواهران خود یا زنان خودی (یعنی زنان مسلمه) یا کنیزان ملکی خود و اتباع
و خانواده‌ای که رغبت بر زنان ندارد، از زن و مرد و طفلی که هنوز بر عورت
و محارم زنان آگاه نیستند و در غیراین اشخاص مذکور اجتناب و احتراز کنند
و آن طور پایی بر زمین ترنند که خلخال و زیور پنهان پاهایشان معلوم شود و توبه
کنید به سوی خدا همه‌تان، ای اهل ایمان باشد که رستگار شوید».

یا آیه سوره احزاب که می‌فرماید:

﴿يُدْنِينَ عَلَيْنَ مِنْ جَلَابِيبِنَ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفُنَ فَلَا يُؤْذَنَ وَ كَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَّحِيمًا﴾.^(۱)

«به زنان و دختران بکوکه خویشن را در چادر فرو برد که این کار برای این است
تا از تعرض و جسارت آزار نکشند، برای آنها بسیار بهتر است و خداوند آمرزند
و مهربان است».

اما چطور شد که در عصر اخیر به جای اصطلاح رایج فقها یعنی سر و پوشش،
کلمه حجاب و پرده و پرده‌گی شایع شده است؟

حقیقت امر این است که، در مسأله پوشش و به اصطلاح حجاب، سخن در این نیست که
آیا زن خوب است پوشیده در اجتماع ظاهر شود یا عریان؟ روح سخن این است که آیا زن
و تمتعات مرد از زن باید رایگان باشد؟ آیا مرد باید حق داشته باشد که از هر زنی در هر محفلی
حداکثر تمتعات را به استثناء زنا ببرد یا نه؟

اسلام به روح مسأله می‌نگرد. جواب می‌دهد: خیر، مردان باید فقط در محیط خانوادگی
و در کار ازدواج و همراه با یک سلسه تعهدات سنگین می‌توانند از زنان به عنوان همسر قانونی
کامگویی کنند اما در محیط اجتماع استفاده از زنان بیگانه ممنوع است.^(۲)

درست است که صورت ظاهر مسأله این است که زن چه کند؟ پوشیده بیرون باید
یا عریان؟ یعنی آن که مسأله به نام او عنوان می‌شود، زن است و احیاناً مسأله بالحن دلسوزانه بیان

۱. سوره احزاب: آیه ۵۹.

۲. مسأله حجاب: ص ۶۷.

می شود که آیا بهتر است زن آزاد باشد یا محکوم و اسیر در حجاب؟ اما روح مسأله و باطن مطلب چیز دیگر است و آن این است که آیا مرد در بهره کشی جنسی از زن جز از جهت زنا آزادی مطلق داشته باشد یا نه؟ یعنی آن که در این مسأله ذی نفع تر، مرد است نه زن و لاقل مرد از زن در این مسأله ذی نفع تر است.^(۱)

ویل دورانت می گوید: «دامنهای کوتاه برای همه جهانیان بجز خیاطان نعمتی است».^(۲)

پس روح مسأله محدودیت کامیابی های جنسی به محیط خانوادگی و همسران مشروع یا آزاد بودن کامیابی ها و کشیده شدن آنها به محیط اجتماعی است، اسلام طرفدار فرضیه اول است.^(۳)

از نظر اسلام محدودیت کامیابی های جنسی به محیط خانوادگی و همسران مشروع از جنبه روانی به بهداشت روانی اجتماع کمک می کند و از جنبه خانوادگی سبب تحکیم روابط افراد خانواده و برقراری صمیمیت کامل بین زوجین می شود و از جنبه اجتماعی موجب حفظ واستیفاده نیروی کار و فعالیت اجتماع می گردد و از نظر وضع زن در برابر مرد سبب می گردد که ارزش زن در برابر مرد بالا رود.^(۴)

حجاب در اسلام از یک مسأله کلی تر و اساسی تری ریشه می گیرد و آن این است که اسلام می خواهد انواع التذاذ های جنسی، چه سمعی و لمسی و چه نوع دیگر به محیط خانوادگی و در کار ازدواج قانونی اختصاص یابد، اجتماع منحصرآ برای کار و فعالیت باشد برخلاف سیستم غربی عصر حاضر که کار و فعالیت را بالذات های جنسی به هم می آمیزد، اسلام می خواهد این دو محیط را از هم تفکیک کند.

اسلام تدبیری برای تعدیل و رام کردن این غریزه اندیشه ای است و در این زمینه هم برای مردان و هم برای زنان تکلیف معین کرده است. یک وظیفه مشترک که برای زن و مرد، هر دو مقرر فرموده است مربوط به نگاه کردن است.^(۵)

۱. همان: ص ۶۸.

۲. لذات فلسفه، ویل دورانت، انتشارات شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم؛ ص ۱۱۲.

۳. مسأله حجاب: ص ۶۸.

۴. حقوق زن در اسلام، استاد مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ چهاردهم؛ ص ۸۴.

۵. مسأله حجاب: ص ۸۴.

شرح

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُبُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ آزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾.^(۱)

«ای رسول ما مردان مؤمن را بگو چشم‌ها را از نگاه ناروا پوشند و زنان نیز فروج و اندام‌شان را از محل رشت محفوظ دارند که این بر پا کیزگی جسم و جان شما اصلاح است و البته خدا به هرچه که می‌کنند آگاه است».

* * *

﴿وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُبْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾.^(۲)
«و بگو به زنان مؤمن که چشم‌های شان را بپوشند و اندام فروج‌شان را از مردان حفظ کنند».

خلاصه این دستور این است که زن و مرد نباید به یکدیگر خبره شوند، نباید چشم چرانی کنند، نباید نگاه‌های مملو از شهوت به هم بدوزنند، نباید به قصد لذت بردن به یکدیگر نگاه کنند.^(۳)

پیامبر اکرم ﷺ نیز در همین زمینه می‌فرماید:
«نگاه به نامحرم تیری است زهرآسود از ناحیه شیطان».

اولین ایراد که بر پوشش زن می‌گیرند این است که دلیل معقولی ندارد و چیزی که منطقی نیست نباید از آن دفاع کرد. می‌گویند منشأ حجاب یا غارتگری بوده یا نامنی که امروز وجود ندارد و یا فکر رهبانیت و ترک لذت بوده است که فکر باطل و نادرستی است و یا خودخواهی و سلطه‌جویی مرد بوده که رذیله‌ای است ناهنجار و باید با آن مبارزه کرد و یا اعتقاد به پلیدی زن

۱. سوره نور: آیه ۳۰.

۲. سوره نور: آیه ۳۱.

۳. مسألة حجاب: ص ۸۳.

در ایام حیض بوده است؛ که این هم خرافه‌ای بیش نیست.^(۱)

پاسخ این ایراد از بحثی که در گذشته کردیم روشن شد. از مباحث آن معلوم شد که حجاب البته به مفهوم اسلامی آن از جنبه‌های مختلف، روانی، خانوادگی، اجتماعی و حتی از جنبه بالا رفتن ارزش زن منطق معقول دارد.^(۲)

ایراد دیگری که بر حجاب گرفته‌اند این است که موجب سلب آزادی که یک حق طبیعی است، می‌شود و نوعی توهین به حیثیت انسانی زن به شمار می‌رود.^(۳)

می‌گویند احترام به حیثیت و شرف انسانی یکی از موارد اعلامیه حقوق بشر است، مجبور ساختن زن به این که حجاب داشته باشد، بی‌اعتنایی به حق آزادی او و اهانت به حیثیت انسانی زن به شمار می‌رود و به عبارت دیگر ظلم فاحش است به زن.^(۴)

پاسخ: یک بار دیگر لازم است تذکر دهیم که فرق است بین زندانی کردن زن در خانه و بین موظّف دانستن او به این که وقتی می‌خواهد با مرد بیگانه مواجه شود پوشیده باشد.

در اسلام محبوس ساختن و اسیر کردن زن وجود ندارد. حجاب در اسلام یک وظیفه‌ای است که بر عهده زن نهاده شده که در معاشرت و برخورد با مرد باید کیفیّت خاصی را در لباس پوشیدن رعایت کند. این وظیفه نه از ناحیه مرد بر او تحمیل شده است و نه چیزی است که با حیثیت و کرامت او منافات داشته باشد و یا تجاوز به حقوق طبیعی او که خداوند برایش خلق کرده است محسوب شود. بر عکس پوشیده بودن زن در همان حدودی که اسلام تعیین کرده است موجب کرامت و احترام بیشتر اوست زیرا او را از تعرّض افراد جلف و فاقد اخلاق مصون دارد.^(۵)

شرافت زن اقتضا می‌کند که هنگامی که از خانه بیرون می‌رود سنگین و باوقار باشد. در طرز رفتار و لباس پوشیدنش هیچ‌گونه عمدی که باعث تحریک و تهییج شود بکار نبرد. عملاً مرد را به سوی خود دعوت نکند، زبان‌دار لباس نپوشد، زبان‌دار راه نرود، زبان‌دار

۱. همان: ص ۸۴.

۲. همان: ص ۸۳.

۳. همان: ص ۸۴.

۴. اعلامیه حقوق بشر.

۵. مسأله حجاب: ص ۸۴.

و معنی دار به سخن خود آهنگ ندهد، چه اینکه گاهی اوقات رست ها سخن می گویند، راه رفته انسان سخن می گویند، طرز حرف زدنش یک حرف دیگری می زند.^(۱)

همچنین است حالت یک افسر با نشانه های عالی افسری که گردن می افزاد، قدم ها را محکم برمی دارد، باد به غبب می اندازد، صدای خود را موقع حرف زدن کلفت می کند. او هم زبان دار عمل می کند، به زبان بی زبانی می گوید: از من بترسید، رعب من رادر دل های خود جای دهید.

همین طور ممکن است زن یک طرز لباس پوشید یا راه برود که اطوار و افعالش حرف بزنند، فریاد بزنند که دنبال من بیا، سر به سر من بگذار، متلک بگو، در مقابل من زانو بزن، اظهار عشق و پرستش کن.^(۲)

سومین ایرادی که بر حجاب می گیرند این است که سبب رکورد و تعطیلی فعالیت ها است، که خلقت در استعداد زن قرار داده است.^(۳)

زن نیز مانند مرد دارای ذوق، فکر، فهم، هوش و استعداد کار است. این استعداد را خدا به او داده است و بیهوده نیست و باید به ثمر برسد. اساساً هر استعداد طبیعی دلیل یک حق طبیعی است.^(۴)

باز داشتن زن از کوشش هایی که آفرینش به او امکان داده است نه تنها ستم به زن است، خیانت به اجتماع نیز می باشد. هر چیزی که سبب شود قوای طبیعی و خدادادی انسان معطل و بی ثمر بماند به زیان جامعه است. عامل انسانی بزرگترین سرمایه اجتماع است، زن نیز انسان است و اجتماع باید از کار و فعالیت این عامل و نیروی تولید او بهره مند گردد.^(۵)

جواب این اشکال آن است که، حجاب اسلامی موجب هدر رفتن نیروی زن و ضایع ساختن استعدادهای فطری او نیست. ایراد مذکور بر آن شکلی از حجاب که در میان هندی ها

۱. حقوق زن در اسلام: ص ۹۷.

۲. مسأله حجاب: ص ۸۶.

۳. همان: ص ۸۹.

۴. حقوق زن در اسلام: ص ۱۵۶.

۵. مسأله حجاب: ص ۹۰.

یا ایرانیان قدیم یا یهودیان متداول بوده است وارد است. ولی حجاب اسلام نمی‌گوید که زن باید در خانه محبوس گردد و جلوی بروز استعدادهای او راگرفت. مبنای حجاب در اسلام چنان که گفته‌یم این است که التذاذات جنسی باید به محیط خانوادگی و همسر مشروع اختصاص یابد و محیط اجتماع خالص برای کار و فعالیت باشد. به همین جهت به زنان اجازه نمی‌دهند که وقتی از خانه بیرون می‌روند موجب تحریک مردان را فراهم کنند و به مرد هم اجازه نمی‌دهند که چشم چرانی کنند.

چنین حجابی نه تنها نیروی کار زن را فلجه نمی‌کند، بلکه موجب تقویت نیروی کار اجتماع نیز می‌باشد. یک ایراد دیگر که بر حجاب گرفته‌اند این است که ایجاد حریم میان زن و مرد بر اشتیاق و التهاب‌ها می‌افزاید و طبق اصل «الإِنْسَانُ حَرِيصٌ عَلَى مَا مُنْعَ مِنْهُ» حرص و ولع نسبت به اعمال جنسی را در زن و مرد بیشتر می‌کند. بعلاوه سرکوب کردن غراییز موجب انواع اختلال‌های روانی و بیماری‌های روحی می‌گردد.^(۱)

در روانشناسی جدید و مخصوصاً در مکتب روانکاوی فروید، روی محرومیت‌ها و ناکامی‌ها بسیار تکیه شده است. فروید می‌گوید: «ناکامی‌ها معلول قیود اجتماعی است و پیشنهاد می‌کند تا ممکن است باید غریزه را آزاد گذاشته تا ناکامی‌ها و عوارض ناشی از آن پیش نیاید». ^(۲)

برتراند راسل می‌گوید: «اثر معمولی تحریم، عبارت از تحریک حسّ کنجکاوی عمومی است و این هم در مورد ادبیات مستهجن و هم در موارد دیگر مصدق پیدا می‌کند». سپس در جواب این سؤال که: آیا شما عقیده دارید انتشار موضوع‌های منافی عفت علاقه مردم را به آنها زیاد نمی‌کند؟ جواب می‌دهد: «علاقه مردم نسبت به آنها نقصان می‌یابد. فرض کنید چاپ و انتشار کارت پستال‌های منافی عفت مجاز و آزاد گردد، اگر چنین چیزی بشود این اوراق برای مدت یکسال یا دو سال مورد استقبال واقع شده، سپس مردم از آن خسته می‌شوند دیگر کسی حتی به آنها هم نگاه نخواهد کرد». ^(۳)

۱. همان: ص ۹۶.

۲. پیش اسلامی، سال دوم دیبرستان، انتشارات نشر کتب درسی، چاپ هشتم، ۱۳۷۹: ص ۱۱.

۳. جهانی که من می‌شناسم، برتراند راسل: ص ۷۰.

پاسخ این ایراد این است که درست است که ناکامی به خصوص ناکامی جنسی، عوارض و خیم و ناگواری دارد و مبارزه با غرایز در حدودی که مورد نیاز طبیعت است غلط است ولی برداشتن قیود اجتماعی مشکل را حل نمی‌کند بلکه بر آن می‌افزاید.^(۱)

این امر در مورد یک عکس به خصوص و یک نوع بی‌عفّتی به خصوص صادق است، ولی در مورد مطلق بی‌عفّتی‌ها صادق نیست؛ یعنی از یک نوع بی‌عفّتی خستگی پیدا می‌شود ولی نه این که تمایل به عفاف جانشین آن شود، بدین معنی که آتش و عطش روحی زبانه می‌کشد و نوعی دیگر را تقاضا می‌کند و این تقاضا هرگز تمام‌شدنی نیست.^(۲)

خود راسل اعتراف می‌کند که عطش روحی در مسائل جنسی غیر از حرارت جنسی است، آنچه با ارضاء تسکین می‌یابد حرارت جسمی است نه عطش روحی.^(۳) علم دوستی هم همین حالت را دارد.^(۴)

در حدیثی از پیغمبر اسلام ﷺ آمده است:

«أَنْهُوْمَانِ لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبٌ عِلْمٍ وَ طَالِبٌ مَالٌ».

«دو گرسنه هرگز سیر نمی‌شوند، طالب علم و دیگر طالب ثروت».

هرچه به آنها بیشتر داده شود اشتهاشان بیشتر می‌شود. به قول شاعران:

دل برود، چشم چو مایل بود	دست نظر رشته کش دل بود ^(۵)
فرشته خوی شود آدمی زکم خوردن	و اگر خورد چو بهايم بیفت او چو جماد
مراد هرکه برآری مطیع امر توگشت	خلاف نفس فرمان دهد چو یافت مراد ^(۶)

بوصیری مصری در قصيدة معروف «برده» که از شاهکارهای ادبیات اسلامی است و در

۱. مسألة حجاب: ص ۹۷.

۲. همان.

۳. زناشویی و اخلاق، برتراند راسل: ص ۹۱.

۴. مسألة حجاب: ص ۱۰۰.

۵. خمسة نظامي، حکیم نظامی گنجوی، به کوشش وحید دستگردی، انتشارات مطبوعاتی علمی.

۶. گلستان سعدی، سعدی شیرازی، تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۶۶: ص ۱۰۹.

مدح رسول اکرم علیهم السلام و ضمناً پند و اندرزهایی هم دارد می‌گوید:

النَّفْسَ كَأَطْلَفٍ إِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلَى حُبَّ الرِّضَاعَ وَ إِنْ تَفْطِمْهُ يَنْتَظِمْ

«نفس همچون طفلی است که به پستان علاقمد است. اگر او را به حال

خودگذاری با همین میل باقی می‌ماند و روز به روز ریشه دارتر می‌شود و اگر او را

از شیر بگیری به ترک پستان خو می‌گیرد».^(۱)

در جای دیگر آمده است:

النَّفْسَ رَاغِبَةٌ إِذَا رَغَبَتْهَا وَ إِذْ تَرَدَّ إِلَى قَلِيلٍ تَّقْعَدْ

«هرچه موجبات رغبت نفس را فراهم کنی، بر رغبت می‌افزاید، ولی اگر او را

به کم عادت دهی قناعت پیشه می‌کند».

به عقیده ما برای آرامش غریزه دو چیز لازم است؛ یکی ارضای غریزه در حد حاجت طبیعی و دیگری جلوگیری از تهییج و تحریک آن. آیات مربوط به مسأله حجاب در دو سوره از قرآن آمده است: یکی سوره «نور» و دیگر سوره «حجرات»؛ در سوره نور آیه‌ای که مربوط به مطلب است آیه ۳۱ می‌باشد، چند آیه قبل از آن آیه متعرض وظيفة اذن‌گرفتن برای ورود در منازل است و در حکم مقدمه این آیه می‌باشد:^(۲)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بَيْوِتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْسِسُوا وَ تُسِّلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَكْرُكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.^(۴)

«ای کسانی که ایمان آوردید به خانه دیگران داخل نشوید، مگر آنکه قبل آنان را آگاه سازید و بر اهل خانه سلام کنید. این برای شما بهتر است؛ باشد که پند گبیرید».

* * *

۱. مسأله حجاب: ص ۱۰۳.

۲. بوصیری مصری، قصيدة معروفة بردۀ در مدح رسول اکرم علیهم السلام.

۳. مسأله حجاب: ص ۱۰۴.

۴. سوره نور: آیه ۲۷.

﴿فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْدَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ازْجِعُوا
فَازْجِعُوا هُوَ أَرْكَيْ لَكُمْ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾.^(۱)

«اگر کسی را در خانه نیافتید داخل نشوید تا به شما اجازه داده شود، اگر گفته شد
بازگردید، بازگردید که پا کیزه‌تر است برای شما، خدا بر آنچه انجام می‌دهید
دانست». ^(۲)

توضیح این که مفاد آیه اول و دوم این است که مؤمنین نباید سرزده و بدون اجازه به خانه
کسی داخل شوند.^(۳)

* * *

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بِيُوْتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ
مَا تُبْدِونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾.^(۴)

«باکی نیست در خانه‌هایی که محل سکنا نیست و نفعی در آنجا دارید داخل
شوند، خدا آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را نهان می‌کنید آگاه است».
در این آیه به این نکته اشاره دارد که مکان عمومی و جاهایی که قابل سکونت نیست از
این دستور استثناء می‌گردد.^(۵)

* * *

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَرْكَيْ لَهُمْ إِنَّ اللهَ
خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾.^(۶)

«مردان مؤمن را بگو چشم‌هارا از نگاه ناروا پوشند و زنان نیز فروج و اندام‌شان
را محفوظ دارند که این بر پا کیزگی شما اصلاح است و البته خدا به هرچه که
می‌کند آگاه است».

۱. سوره نور: آیه ۲۸.

۲. مسألة حجاب: ص ۱۱۱.

۳. سوره نور: آیه ۲۹.

۴. مسألة حجاب: ص ۱۱۱.

۵. سوره نور: آیه ۳۰.

﴿وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْقِظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبَدِّيْنَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَاهِرٌ مِنْهَا وَ لَيُضَرِّبَنْ بَخْرِهِنَّ عَلَى جُبُوهِهِنَّ وَ لَا يُبَدِّيْنَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِيُعَوِّلَهُنَّ أَوْ آبَاءِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعْوَلَهُنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخْوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَاءِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِيِ الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِيْنَ لَمْ يَظْهِرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا يَضْرِبُنْ بَأْرَجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِيْنَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.^(۱)

«او ای رسول زنان مؤمنه را بگو تا چشم‌ها را از نگاه ناروا و فرج و اندام‌شان را از کار زشت محفوظ دارند و زینت و آرایش خود را جز آنچه قهراً ظاهر می‌شود، بر بیگانه آشکار نسازند و باید سینه و بر و دوش خود را به مقتعه بپوشانند و زینت جمال خود را آشکار نسازند؛ جز برای شوهران خود یا پدران خود، با پسران خود یا زنان خودی (یعنی زنان مسلمه) یا کیزان ملکی خود و اتباع خواهران خود یا زنان خودی که رغبت بر زنان ندارد، از زن و مرد و طفلی که هنوز بر عورت و محارم زنان آگاه نیستند و در غیر این اشخاص مذکور اجتناب و احتراز کنند و آن طور پایی بر زمین نزنند که خلخال و زیور پنهان پاها یشان معلوم شود و توبه کنید به سوی خدا همه‌تان، ای اهل ایمان باشد که رستگار شوید».

اما این در آیه مربوط به وظایف زن و مرد است در معاشرت با یکدیگر، که شامل چند

قسمت است:

- ۱) هر مسلمانی چه مرد و چه زن باید از چشم‌چرانی و نظربازی اجتناب کنند.
- ۲) مسلمان چه مرد و چه زن باید پاک‌دامن باشد و عورت خود را از دیگران بپوشانند.
- ۳) زنان باید پوشش داشته باشند و آرایش و زیور خود را بر دیگران آشکار نسازند و در صدد تحریک و جلب توجه مردان بر نمایند.
- ۴) دو استثنای لزوم پوشش زن که ذکر شده که کلی با جمله «وَ لَا يُبَدِّيْنَ زِينَتَهُنَّ

۱. سوره نور: آیه ۳۱

إِلَّا لِيُعُولَتِنَ...» ذکر شده و نداشتن پوشش را برای زن برای عدد خاصی تجویز کرده است.^(۱)

آیات ۵۹-۶۰ سوره نور نیز مربوط به همین مباحث است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَيْسَتَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكُتُمْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلْمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَاتٍ مِّنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لَا عَلَيْهِمْ جِنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْصُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.^(۲)

«ای کسانی که ایمان آوردید بندگان ملکی شما و نیز اطفالی که هنوز به وقت احتلام و زمان بلوغ رسیده‌اند باید شباهه روزی سه مرتبه از شما اجازه بخواهند، یکبار پیش از نماز صبح که شما لباس‌های خود را درآورده‌اید و دیگری در وقت ظهر و سومی بعد از نماز خفتن که این سه وقت هنگام عورت و خلوت شمامست و بعد از این سه بار اجازه، دیگر با کی بر شما و آنها نیست که بی‌دستور با بندگان و اطفال خود با یکدیگر جمع شوید و هر ساعت در کارها به شما مراجعه کنند، خدا این‌گونه آیات را بر شما روشن بیان می‌کند، و خدا به کار خلق دانا و محکم کار است».

* * *

در این آیه در مورد قانون کسب اجازه در وقت ورود در اتاق دیگران اشاره شده است:^(۳)

﴿وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلْمَ فَلْيَسْتَأْذِنُو اكْمَأْسْتَأْذِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.^(۴)

و آنگاه که اطفال شما به حد بلوغ و احتلام رسیدند، باید مانند سایر بالغان با اجازه وارد اتاق شما شوند، خدا به این روشنی آیات خود را برای شما بیان می‌کند، که او دانا و محکم کار است».

۱. مسئله حجابت: ص ۱۱۱.

۲. سوره نور: آیه ۵۸.

۳. مسئله حجابت: ص ۱۴۷.

۴. سوره نور: آیه ۵۹.

توضیح اینکه در این آیه باروشنی بیشتری نسبت به آیه ۵۸ نسبت به قانون کسب اجازه در وقت ورود به اتاق دیگران اشاره شده است.^(۱)

﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيَسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضْعُنَّ ثِيَابَهُنَّ عَغْرِيَةً جَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ هُنَّ وَاللَّهُ سَيِّعُ عَلَيْمٌ﴾.

«و زنان سالخورده که از ولادت بچه و عادت ماهانه بازنشته و امید ازدواج و نکاح ندارند، برآنان باکی نیست که برگیرند لباس‌های خود را به شرطی که آشکار نشود مواضع زینت آنها و هرچند که عفاف جویند آن برایشان بهتر است و خداوند به گفتار شما شنوا و داناست».

توضیح در مورد آیه بدین‌گونه است که در مورد مسأله پوشش زنان ذکر شده است. قبل از گفتیم که هرکس که می‌خواهد وارد محل خلوت دیگری شود باید اعلام کند و با کسب اجازه وارد شود و این دستور حتی در مورد محارم نزدیک مانند پسر نسبت به مادر، پدر نسبت به دختر نیز جاری است. در این آیات دو طبقه از این دستور استثناء شده‌اند، برای این دو طبقه اجازه خواستن فقط در سه نوبت لازم شمرده شده است و در اوقات دیگر لازم دانسته نشده است. این دو طبقه عبارتند از:

۱ - **﴿الَّذِينَ مَلَكُثُ إِيمَانَكُمْ﴾**. مملوکان شما

۲ - **﴿الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ﴾**. کودکان نابالغ شما^(۲)

سه نوبتی که این دو دسته باید اجازه بخواهند عبارت است از: پیش از نماز صبح؛ هنگام نیمروز که افراد به خاطر گرما لباس رو را از تن در آورده، استراحت می‌کنند و بعد از نماز عشاء که هنگام رفتن به رختخواب است.^(۳)

آیات اصلی مربوط به وظیفه پوشش همان آیات سوره نور بود که بیان شد. آیاتی چند هم در سوره احزاب است که می‌توان آنها را در حاشیه این مطلب ذکر کرد. قسمتی از این آیات مربوط به زنان رسول خدا و قسمت دیگر دستورهایی است که درباره حفظ حریم عفاف وارد شده است:^(۴) آیه ۵۳ سوره احزاب چنین است:

۱. مسأله حجاب: ص ۱۴۷.

۲. سوره نور: آیه ۵۹.

۳. مسأله حجاب: ص ۱۴۷ - ۱۴۸.

۴. مسأله حجاب: ص ۱۵۲.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النِّيَّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيْتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَاتُشْرِوا وَ لَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ دَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النِّيَّ فَيَسْتَحِي مِنْكُمْ وَ اللَّهُ لَا يَسْتَحِي مِنَ الْحَقِّ وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسُئُلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ دَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُولِبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْدُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ دَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾.^(۱)

«عرب های مسلمان بی پروا وارد اتاق های پیغمبر می شدند، زن های پیغمبر هم در خانه بودند. آیه نازل شد که اولاً سرزده و بدون اجازه وارد خانه پیغمبر نشوید، و اگر برای صرف غذا دعوت شدید به موقع بیایید و بعد هم برخیزید و بروید و به قصه گویی و صحبت های متفرقه وقت نگیرید، زیرا این امور پیغمبر را ناراحت می کند و او شرم می کند شمارا از خانه خود بیرون کند ولی خدا از شما شرم نمی کند و ثانیاً وقتی می خواهید چیزی از زنان پیغمبر بگیرید از پشت پرده بخواهید، بدون اینکه داخل شوید. این کارها برای پاکیزگی دل شما و دل آنها بهتر است. شما باید پیامبر را آزار دهید و نه زنان او را پس از درگذشت پیغمبر به زنی بگیرید، که این کارها در نزد خدا بزرگ است».

در این آیه، کلمه «حجاب» ذکر شده است. همانطوری که قبل از گفتیم در کلمات «قدماء» هرجا سخن از آیه حجاب است، مقصود همین آیه است. دستور حجاب که در این آیه است غیر از دستور «پوشش» است که مورد بحث ما می باشد. دستوری که در این آیه ذکر شده است راجع به سنن خانوادگی و رفتاری است که انسان باید در خانه دیگران داشته باشد. طبق این دستور مرد نباید وارد جایگاه زنان شود، بلکه اگر چیزی می خواهد و مورد احتیاج اوست باید از پشت دیوار صدا بزند. این مسئله بسطی به بحث «پوشش» که در اصطلاح فقه نیز تحت عنوان «ستر» نه حجاب نامیده می شود، ندارد.^(۲) آیه ۵۹-۶۰ سوره احزاب چنین است:

۱. سوره احزاب: آیه ۵۳.

۲. مسئله حجاب: ص ۱۵۴.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَا زَوَاجَكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفَنَ فَلَا يُؤْذِنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾.^(۱)
 «ای پیغمبر به همسران و دختران و به زنان مؤمنین بگو که روسربی خویش را به خود نزدیک سازند. این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد اذیت قرار نگیرند، نزدیکتر است و خدا آمرزند و مهربان است».

* * *

﴿لَئِنْ لَمْ يَتَّسِعْ الْمَنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجَفُونَ فِي الْمُدِينَةِ لَتُعَرِّيَنَّكَ بِهِمْ فُلُمْ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا فَلِيلًا﴾.^(۲)
 «اگر منافقان و بیماردلان و کسانی که در شهر نگرانی بوجود می‌آورند، از کارهای خود دست برندارند ما تو را علیه ایشان خواهیم برانگیخت. در آن وقت فقط مدت کمی در کنار تو خواهند زیست».

توضیح اینکه در این آیه دو مطلب را باید مورد دقت قرار داد: یکی اینکه جلباب به معنی روسربی، پیراهن یا لباس گشاد است یا پیراهن و روسربی؟ دیگر اینکه آنچه به عنوان علت و فایده این دستور ذکر شده که: «شناخته شوند و مورد اذیت و آزار واقع شوند؟» اکنون می‌خواهیم حدود پوششی که در اسلام بر زن واجب شده است را با توجه به دید فقهی بررسی کنیم. مجددًا توضیح می‌دهیم که بحث ما جنبه علمی دارد نه فتوایی. این بنده نظر خودم را می‌گوییم و هریک از شما باید عملًا به فتوای همان مجتهدی توجه کنید که از او تقلید می‌کنید. قبلًا لازم است مطالبی را که از نظر اسلامی قطعی و مشخص است، تعریف کنیم، سپس به مطالبی که مورد اختلاف و قابل بحث است پردازیم:

- ۱) در اینکه پوشانیدن غیروجه و کفین بر زن واجب است، از لحاظ فقه اسلام هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد، آنچه مورد بحث است پوشش چهره و دست‌ها تا مچ است.
- ۲) مسأله «وجوب پوشش» را که وظیفه زن است از مسأله «حرمت نظر بر زن» که مربوط به مرد است باید تفکیک کرد. ممکن است کسی قائل شود به عدم وجوب پوشیدن وجه و کفین بر زن، در عین حال نظر بدهد به حرمت نظر از جانب مرد، نباید پنداشت که بین این دو مسأله

۱. سوره احزاب: آیه ۵۹.

۲. سوره احزاب: آیه ۶۰.

ملازمه است. همچنانکه از لحاظ فقهی مسلم است که بر مرد واجب نیست سر خود را بپوشاند ولی این دلیل نمی‌شود که بر زن هم نگاه کردن به سر و بدن مرد جایز باشد.

^(۳) در مسأله جواز نظر، تردیدی نیست که اگر نظر از روی «تلذذ» یا «رببه» باشد حرام است. رببه یعنی، نظر بخاطر تلذذ و چشم چرانی نیست، ولی خصوصیت ناظر مجموعاً طوری است که خطرناک است. این دونظر مطلقاً حرام است، حتی در مورد محارم تنها موردی که استثنای شده نظری است که مقدمه خواستگاری است.^(۱)

از مجموع آنچه گفتیم دو مطلب کاملاً دستگیر شد یکی اینکه اسلام به اهمیت و ارزش فوق العاده پاکی و لزوم قانونی بودن روابط جنسی زن و مرد چه بصورت نظر و چه به صورت لمس و چه به صورت هم خوابگی توجه کامل دارد و به هیچ وجه راضی نمی‌شود با هیچ نام و عنوانی خدشای بر آن وارد شود؛ اما دنیای امروز این ارزش فوق العاده انسانی را نادیده گرفته است و در عین اینکه دو دش به چشم می‌رود، نمی‌خواهد به روی خود بیاورد.^(۲)

جهان امروز به نام آزادی زن و صریح‌تر آزادی روابط جنسی روح جوانان را سخت فاسد کرده است. به جای اینکه این آزادی به شکفتن استعدادها کمک کند، به شکل دیگر به صورت دیگر غیر آنچه در قدیم وجود داشت، نیروها و استعدادهای انسان را هدر داده است و می‌دهد. زن از کنج خانه بیرون آمده است اما به کجا می‌رود؟ به سینماها، کنار دریا، حاشیه خیابان‌ها، مجالس شب‌نشینی؛ زن امروز به نام آزادی، خانه را خراب کرده بدون اینکه مدرسه یا جای دیگر را آباد کند، اگر غلط نکنم آنجا را نیز خراب کرده است.^(۳)

در اثر این بند و باری و دور کردن قیود انسانی از راندمان تحصیلی جوانان کاسته شده جوانان از تحصیل و مدرسه فراری شده‌اند. جنایت‌های عشقی فراوان شده است، بازار سینما رونق گرفته است، جیب کارخانه‌داران مولّد لوازم آرایشی پُر شده، ارزش رقصانها و رقصهای کولی‌ها صد برابر دانشمندان و متفکران و مصلحان اجتماعی شده است.^(۴)

۱. مسأله حجّاب: ص ۱۶۴ - ۱۶۶.

۲. مسأله حجّاب: ص ۲۰۳.

۳. حقوق زن در اسلام: ص ۲۷۸.

۴. مسأله حجّاب: ص ۲۰۴.

مطلوب دیگر اینکه اسلام با همه توجهی که به خاطر شکسته شدن حصار عفاف دارد، همان طور که روش این آینین پاک خدایی است که یک آینین معنده و متعادل است و از هر افراط و تفریطی به دور است و امتشش را متناسب و سطح می خواند. از جنبه های دیگر غافل نمی شود، زنان را تا حدودی که منجر به فساد نشود از شرکت در اجتماع نمی کند. در بعضی موارد شرکت آنها را واجب می کند مانند حج، که بر زن و مرد تساوی واجب است و حتی شوهر حق ممانعت ندارد. در بعضی موارد به ترجیح اکتفا می کند.^(۱)

چنانکه می دانیم جهاد بر زنان واجب نیست، مگر وقتی که شهر و حوزه مسلمین مورد حمله واقع شود و جبهه صدرصد دفاعی به خود بگیرد. در این صورت همانطور که فقهاء فتوا می دهند بر زنان نیز واجب است ولی در غیر اینصورت واجب نیست.^(۲)

در عین حال رسول خدا به برخی از زنان اجازه می دهد که در جنگ ها برای کمک به سربازان و مجروهین شرکت کنند، قضایای زیادی در تاریخ اسلام در این زمینه است.^(۳) آری، این است روش اسلام در میان افراط و تفریط، همانطور که گفتیم اسلام به خطرات ناشی از روابط به اصطلاح آزادی جنسی کاملاً آگاه است. نهایت مراقبت را در برخوردهای زنان و مردان اجنبی دارد تا حدودی که منجر به حرج و فلجه نشود، طرفدار دور نگه داشتن زنان از مردان است.^(۴)

اسلام در عین اینکه به زنان اجازه شرکت در مساجد را می دهد، دستور می دهد مختلط نباشد. محل ها از یکدیگر جدا باشد. پیغمبر در زمان حیات خویش اشاره کرد که در ورودی زنان به مسجد از در ورودی مردان مجزا باشد. روزی اشاره به یکی از درها کرد و فرمود: «لَوْ تَرَكُنَا هَذَا الْبَابُ لِلِّسَاءِ» یعنی خوب است این در را به بانوان اختصاص بد هیم. بعدها عمر صریحانه کرد که مردان از آن در وارد شوند.^(۵)

۱. حقوق زن در اسلام: ص ۲۹۶.

۲. رساله امام خمینی قطبی: مسائل جهاد و دفاع.

۳. رجوع شود به مسالک، اول کتاب جهاد، انتشارات انجمن اسلامی پژوهشگان.

۴. مسئله حجاب.

۵. سن ابوداود: ج ۱، ص ۱۰۹.

در کافی برخی روایات بدین مضمون نقل شده که توجه مرد به زمین است و توجه زن به مرد، پس زنان را در حصار خانه قرار دهد. خود صاحب کافی معتقد است که مقصود این است که هرچه زودتر آنها را در حصار ازدواج قرار دهد.^(۱)

امیرالمؤمنین علی علیہ السلام به فرزندش امام مجتبی چنین توصیه می‌فرماید:

﴿وَ أَكْفَفَ عَيْنَنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَاهُنَّ ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَيْنَهُنَّ ، وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدِ مِنْ أَذْخَالِكَ مِنْ لَا يُوْثِقُ إِلَيْهِ عَيْنَهُنَّ وَ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعُلُ﴾.^(۲)

«تا می توانی کاری کن زن تو با مردان ییگانه معاشرت نداشته باشد، هیچ چیز بهتر از خانه زن را حفظ نمی‌کند. همانطور که بیرون رفتن آنها از خانه و معاشرت با مردان ییگانه در خارج خانه برایشان مضر و خطرناک است، اگر بتوانی کاری کنی که جز تو مرد دیگری را نشناسد چنین کن».

رسول اکرم علیہ السلام به علی علیہ السلام فرمود:

﴿يَا عَلِيُّ أَوْلُ نَظَرَةٍ لَكَ وَ الثَّانِيَةُ عَلَيْكَ لَا لَكَ﴾.

«اویلن نگاه مفت تو است، اما نگاه دوم به زیانت می‌باشد نه به سودت».

از آنچه مجموعاً بیان شد، معلوم گشت آنچه اسلام می‌گوید نه آن چیزی است که مخالفان اسلام می‌گویند و اسلام را بدان متهم می‌کنند، یعنی محجوب بودن زن در خانه و نه نظامی است که دنیای جدید آن را پذیرفته است و عاقب شوم آن را می‌بیند، یعنی اختلاط زن و مرد در مجامع. حبس کلی زن در خانه، نوعی مجازات بود که به طور موقت در اسلام برای زنان بدکار مقرر شد:^(۳)

﴿وَ الَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَأَسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةَ شُهَدَاءَ فَإِنْ شَهَدُوا وَ فَامْسَكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّهُنَّ الْمُوتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾.^(۴)

۱. رجوع شود به کافی: ج ۵، ص ۵۵۷.

۲. مسئله حجاب: ص ۲۲۰.

۳. همان.

۴. سوره نساء: آیه ۱۵.

«ازنانی از شما که مرتکب زنا می‌شوند، چهار شاهد بر آنان بگیرید. اگر چهار شاهد که بر آنان گرفتید شهادت دادند (به ترتیبی که به تفصیل در سنت بیان شده و فقه متصلی آن است) آنان را در خانه حبس کید تا عمرشان به پایان رسد، یا خداراه دیگری بر ایشان معین کند».

آیه دوم از سوره نور که حکم زانی وزانیه را بیان کرده است همان است که این آیه با اشاره آن را وعده داده است. مقصود این است که اسلام، با اختلاط مخالف است نه با شرکت زن در مجتمع ولو با حفظ حریم.^(۱)

اسلام می‌گوید نه حبس، نه اختلاط بلکه حریم.^(۲) سنت جاری مسلمین از زمان رسول خدا همین بوده است که زنان از شرکت در مجالس و مجتمع منع نمی‌شدند، ولی همواره اصل «حریم» رعایت شده است. در مساجد و مجتمع حتی در کوچه و معبر، زن با مرد مختلط نبوده است. شرکت مختلط زن و مرد در برخی مجتمع مانند برخی مشاهد مشرفه که در زمان ما محل ازدحام فوق العاده است، برخلاف مرضی شارع مقدس اسلام است.^(۳)

در پایان به نظر بnde حجاب اسلامی، نه تنها محدودیتی برای زن ایجاد نمی‌کند بلکه باعث حفظ و بالا رفتن ارزش زن می‌شود و در پیشرفت جامعه هم مؤثر است.

۱. حقوق زن در اسلام: ص ۲۵۵.

۲. پیش اسلامی، سال سوم متوسطه، انتشارات کتب درسی، چاپ هشتم: ص ۱۱۱.

۳. مسأله حجاب: ص ۲۲۵.

گفتار چهل:

گناه و بلا در متون اسلامی

از دیدگاه نهضت البلاغه



متن

گناه و بلا در متون اسلامی

﴿إِنْ تَحْتَسِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُذْخِلُكُمْ
مُّدْخَلًاً كَرِيمًا﴾. ^(۱)

«چنانچه از گناهان بزرگی که شمارا از آن نهی کرده‌اند دوری گزینید
(یعنی گناهان کبیره) ما از گناهان دیگر شما درگذریم و شمارا به مقام نیکو
و بلند می‌رسانیم».

این آیه به کسانی که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند، بشرط می‌دهد که خداوند گناهان صغیره آنان را می‌بخشد و این پاداشی است که به این‌گونه افراد داده شده است، می‌فرماید: «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم و شما را در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم». **﴿إِنْ تَحْتَسِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ
وَ نُذْخِلُكُمْ مُّدْخَلًاً كَرِيمًا﴾.** ^(۲)

از تعبیر «كبائر» و «سيئات» استفاده می‌شود که گناهان بر دو دسته‌اند، دسته‌ای که قرآن نام آنها را «كبیره» و دسته‌ای که نام آنها را «سيئه» گذاشته است، و در آیه ۳۲ سوره نجم به جای «سيئه» تعبیر به «اللهم» نموده است، و در آیه ۴۹ سوره کهف در برابر کبیره، « صغیره» را ذکر فرموده است. آنجا که می‌گوید:

۱. سوره نساء: آیه ۳۱.

۲. تفسیر نمونه، آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۵۴: ح ۳، ص ۳۵۸.

﴿لَا يُعَادُرْ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾.^(۱)

«این نامه عمل، هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده مگر این که به شماره درآورده است».

از تعبیرات فوق به روشنی ثابت می شود که گناهان بر دو دسته مشخص تقسیم می شوند که گناهی از آن به «کبیره» و «صغریه» و گناهی «کبیره» و «سیئه» و گناهی «کبیره» و «لمم» تعبیر می شود.

سؤال: اکنون باید دید که ضابطه و میزان در تعیین صغیره و کبیره چیست؟

جواب: بعضی می گویند: این دواز امور نسبی هستند، یعنی به هنگام مقایسه کردن دو گناه به یکدیگر آن یک که اهمیت بیشتر است کبیره و آن که کمتر است صغیره می باشد، و بنابراین هر گناهی نسبت به گناه بزرگتر، صغیره و نسبت به گناه کوچکتر، کبیره است.^(۲) ولی روشن است که این معنی به هیچ وجه با آیه فوق نمی سازد؛ زیرا آیه فوق این دو دسته را از یکدیگر جدا کرده و در برابر هم قرار داده است و پرهیز از یکی را موجب بخشنودگی دیگری می شمارد (دققت کنید).

ولی اگر به معنی لغوی «کبیره» باز گردیم، کبیره هر گناهی است که از نظر اسلام بزرگ و پر اهمیت است، و نشانه اهمیت آن می تواند، این باشد که در قرآن مجید تنها به نهی از آن قناعت نشده، بلکه به دنبال آن تهدید به عذاب دوزخ گردیده است، مانند قتل نفس، زنا، رباخواری و امثال آنها، و لذا در روایات اهل بیت علیهم السلام می خوانیم:

«الْكَبَيْرُ اللَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَرَّوَ جَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ».

«گناهان کبیره گناهانی است که خداوند مجازات آتش برای آنها مقرر داشته است».

مضمون این حدیث از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است.^(۳)

۱. سوره نساء: آیه ۳۱.

۲. تفسیر نموه: ج ۳، ص ۳۵۸.

۳. همان: ص ۳۵۹.

و بنابراین به دست آوردن گناهان کبیره و شناخت آنها با توجه به ضابطه فوق کار آسانی است و اگر ملاحظه می‌کنیم در پاره‌ای از روایات، تعداد کبائر، هفت و در بعضی می‌بینیم و در بعضی هفتاد، ذکر شده، منافات با آنچه در بالا گفته شد ندارد، زیرا در حقیقت بعضی از این روایات اشاره به گناهان کبیره درجه اول و بعضی به گناهان کبیره درجه دو و بعضی به همه گناهان کبیره اشاره می‌کند.^(۱)

اشکال: ممکن است گفته شود که این آیه مردم را به گناهان صغیره تشویق می‌نماید و می‌گوید: با ترک گناهان کبیره، ارتکاب گناهان کوچک مانع ندارد!

پاسخ: از تعبیری که در آیه ذکر شده پاسخ این ایراد روشن می‌شود زیرا قرآن می‌گوید:

﴿نُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾.

«گناهان کوچک شمارا می‌پوشانیم».

یعنی پرهیز از گناهان بزرگ خصوصاً با فراهم بودن زمینه‌های آنها، یک نوع حالت تقوای روحانی در انسان ایجاد می‌کند که می‌تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید و در حقیقت آیه فوق همانند آیه «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِنُ الْسَّيِّئَاتِ»: حسنات، سیئات را از بین می‌برند می‌باشد و در واقع اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک است و این درست به این می‌ماند که می‌گوییم اگر انسان از مواد سُمّی خطرناک، پرهیز کند و مزاج سالمی داشته باشد، می‌تواند آثار نامطلوب بعضی از غذاهای نامناسب را بواسطه مزاج، از بین ببرد.^(۲) و یا به عبارت دیگر، بخشش گناهان صغیره یک نوع پاداش معنوی برای تارکان گناهان کبیره است و این خود اثر تشویق کننده‌ای برای ترک کبائر دارد.

کجا صغیره تبدیل به کبیره می‌شود؟

ولی نکته مهمی که در این جا باید به آن توجه داشت این است، که گناهان صغیره در صورتی صغیره هستند که تکرار نشوند و علاوه بر آن به عنوان بی‌اعتنایی و یا غرور و طغیان انجام نگیرند، زیرا صفات طبق آنچه از قرآن و روایات اسلامی استفاده می‌شود در چند مورد تبدیل به کبیره می‌گردد:

۱ و ۲. همان: ج ۳، ص ۳۵۹.

۱) در صورتی که تکرار گردد. همان طور که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

﴿الاَ صَغِيرَةً مَعَ الْاَصْرَارِ﴾.

«هیچ گناهی با تکرار صغیره نیست». ^(۱)

۲) در صورتی که گناه را کوچک بشمرد و تحریر کند. در نهج‌البلاغه می‌خوانیم:

﴿أَشَدُ الدُّنُوبِ مَا اسْتَحْفَتْ بِهِ صَاحِبُهُ﴾.

«شدیدترین گناهان آن است که مرتبکش آن را کوچک بشمرد».

۳) در صورتی که از روی طغیان و تکبر و گردنکشی در برابر فرمان پروردگار، انجام شود، این موضوع را از آیات مختلفی اجمالاً می‌توان، استفاده کرد. از جمله، آیه ۳۷ سوره نازعات:

«اما آنها که طغیان کنند و زندگی دنیا را مقدم بشمرند جاییگاهشان دوزخ است». ^(۲)

۴) در صورتی که از افرادی سربزند که موقعیت خاصی در اجتماع دارند و لغزش‌های آنها با دیگران برابر محسوب نمی‌شود و از پیغمبر اکرم علیه السلام نقل شده که فرمود:

﴿مَنْ سَنَ سُنَّةَ سَيِّئَةَ فَعَلَيْهِ وِزْرُهَا وَ وَزْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا لَا يَنْفَضُ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا﴾.

«هر کس سنت بدی بگذارد، گناه بر او است و همچنین گناه تمام کسانی که به آن عمل کنند، بدون این که از گناه آنها چیزی کاسته شود». ^(۳)

۵) در صورتی که از انجام گناه خوشحال و مسرور باشد و به آن افتخار کند چنان که، از پیغمبر اکرم علیه السلام نقل شده که فرمود:

﴿مَنْ أَذِبَّ دُنْيَاً وَ هُوَ ضَاحِكٌ دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ بَاكٌ﴾.

«هر کس گناهی کند در حالی که خندان باشد در آتش وارد می‌شود در حالی که گریان است».

۶) در صورتی که، عدم مجازات سریع خداوند را در برابر گناه خود، دلیل بر رضایت خدا بشمرد و خود را مصون از مجازات و یا محبوب در نزد خدا بداند.

۱. همان: ج ۳، ص ۳۶۰.

۲. نهج‌البلاغه: حکمت ۳۴۸، ص ۷۱۱.

۳ و ۴. تفسیر نمونه: ج ۳، ص ۳۶۱.

«کبائر الاثم» چیست؟

بعضی، همه گناهان را کبیره می‌دانند، چون در برابر خداوند بزرگ هر گناهی بزرگ است. در حالی که بعضی دیگر کبیره و صغیره را امر نسبی تلقی کرده، و هر گناهی را نسبت به گناه مهمتر صغیره می‌دانند و نسبت به گناه کوچک‌تر، کبیره.^(۱)

جمعی نیز، معیار در کبیره بودن را وعده عذاب الهی نسبت به آن در متن قرآن دانسته‌اند.

گاه نیز گفته شده که «گناه کبیره» هر گناهی است که حد شرعی در مورد آن جاری می‌گردد. در مورد گناهان کبیره که در چند آیه قرآن به آن اشاره شده، مفسران از یکسو و فقهاء و محدثان از سوی دیگر، سخن بسیار گفته‌اند. ولی از همه بهتر این که، گفته شود با توجه به این که، تعبیر به «کبیره» دلیل بر عظمت گناه است. هر گناهی که یکی از شرایط زیر را داشته باشد کبیره محسوب می‌شود:

الف) گناهانی که خداوند وعده عذاب درباره آن داده است.

ب) گناهانی که در نظر اهل شرع و لسان روایات با عظمت یاد شده.

ج) گناهانی که در منابع شرعی، بزرگ‌تر از گناهی شمرده شده که جزء کبائر است.

د) وبالاخره گناهانی که در روایات معتبر تصریح به کبیره بودن آن شده است.

در روایات اسلامی تعداد کبائر مختلف ذکر شده. در بعضی تعداد آنها هفت گناه (قتل نفس، عقوق والدین، رباخواری، بازگشت به دارالکفر بعد از هجرت، نسبت زنا به زنان پاکدامن دادن، خوردن مال یتیم و فرار از جهاد).^(۲) و در بعضی دیگر تعداد آن هفت گناه شمرده شده با این تفاوت که به جای عقوق والدین «کُلُّمَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ التَّأْرَ»: آن چه خداوند دوزخ را برای آن واجب کرده ذکر شده است.

در بعضی دیگر تعداد آنها ده گناه، و در بعضی نوزده گناه و در بعضی تعداد بسیار بیشتری دیده می‌شود. این تفاوت در شمارش تعداد کبائر به خاطر آن است که همه گناهان کبیره نیز یکسان نیست، بلکه بعضی از اهمیت بیشتری برخوردار است، و به تعبیر دیگر «اکبر الکبائر» است، بنابراین تضادی در میان آنها وجود ندارد.^(۳)

۱. همان: ج ۲۲، ص ۵۴۱.

۲ و ۳. همان: ج ۲۲، ص ۵۴۱.

شرح

گناه در نهج البلاغه

حضرت علی علیہ السلام درباره گناهان کبیره و صغیره خطابات و حکمتهایی فرموده که در ذیل، به آنها اشاره خواهیم کرد:

۱ - پرهیز از شنیدن غیبت

«أَيُّهَا النَّاسُ ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِينِ وَ سَدَادَ طَرِيقِ ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ ، أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِي ، وَ تُخْطِلُ السَّهَامُ ، وَ يَحِيكُ الْكَلَامُ ، وَ بَاطِلٌ ذَلِكَ يَبُورُ ، وَ اللَّهُ سَمِيعٌ وَ شَهِيدٌ . أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ . فَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا ، فَجَمِعَ أَصَابِعَهُ وَ وَضَعَهَا بَيْنَ أَدْنِيهِ وَ عَتَّبِيهِ؛ ثُمَّ قَالَ: الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَيِّئَتُ ، وَ الْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ». ^(۱)

ای مردم! آن کسی که از برادرانش، اطمینان و استقامت در دین و درستی راه و رسم را سراغ دارد باید به گفته مردم درباره او گوش ندهد. آگاه باشید! گاه تبرانداز، تیر افکند و تیرها به خطا می‌رود، سخن این چنین درباره چیزی می‌گویند که واقعیت ندارد و گفخار باطل شدنی است و خدا شنوا و گواه است و بدانید که میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست».

و باز حضرت علی علیہ السلام می‌فرماید:

«وَ تَرَكَ شُرُبَ الْحُمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ وَ مُجَانَبَةَ السَّرِقَةِ إِيجَابًا لِلْعَفْفَةِ ، وَ تَرَكَ الرِّبَّا تَحْصِينًا لِلنَّسَبِ ، وَ تَرَكَ الْلَّوَاطِ تَكْثِيرًا لِلنَّسْلِ». ^(۲)

«ترک می‌گساري را برای سلامت عقل، دوری از دزدی را برای تحقیق عفت،

۱. نهج البلاغه: خطبه ۱۴۱، ص ۲۶۰.

۲. همان: حکمت ۲۵۲، ص ۶۸۲.

ترک زنارا برای سلامت نسل آدمی، ترک لواط را برای فزونی فرزندان آدمی قرار داده است».

و می‌فرماید:

«ما زَيْ عَيْوُرْ قَطُّ». ^(۱)

«غیرتمدن، هرگز زنا نمی‌کند».

و باز می‌فرماید:

«بِدْرِيْنْ گَفَتَارِ دروغ است». ^(۲)

۲ - سرنوشت طغیانگران

﴿الَّمْ يَرَوْا كُمْ أَهْلَكُنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَثَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكُنَا هُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَشْنَانُنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾. ^(۳)

«آیا ندیدی که پیش از آنان چه بسیار گروهی را هلاک ساختیم و حال آن که در زمین به آنها قدرت و تمکن داده بودیم که شماراندادهایم و از آسمان بر آنها باران رحمت ظاهر پیوسته فرستادیم و نهرها را در زمین بر آنان جاری کردیم و چون نافرمانی کردند آنها را هلاک ساختیم و گروه دیگر را بعد از آنها برانگیختیم».

از این آیه به بعد، قرآن یک برنامه تربیتی مرحله به مرحله را برای بیدار ساختن بتپرستان و مشرکان به تناسب انگیزه‌های شرک و بتپرستی عرضه می‌کند، نخست برای کوییدن عامل غرورکه یکی از عوامل مهم طغیان و سرکشی و انحراف است، دست به کار شده و با یادآوری وضع اقوام گذشته و سرانجام در دنیاک آنها، به این افراد که پرده غرور بر چشمانشان

۱. نهج البلاغه: حکمت ۳۰۵، ص ۷۰۳.

۲. همان: خطبه ۸۴، ص ۱۴۱.

۳. سوره انعام: آیه ۶.

افتاده است هشدار می‌دهد و می‌گوید: آیا این‌ها مشاهده نکردنند چه اقوامی را پیش از آنها هلاک کردیم، اقوامی که امکاناتی در روی زمین در اختیار آنها گذاشتیم که در اختیار شما نگذاشتیم. «الَّمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَّكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَكُمْ». ^(۱) از جمله این که باران‌های پُربُرکت و پست سر هم برای آنها فرستادیم. «وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِّدْرَارًا» و دیگر اینکه نهرهای آب جاری را از زیر آبادی‌های آن‌ها و در دسترس آنها جاری ساختیم. «وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ».

اما به هنگامی که راه طغیان را پیش گرفتند، هیچ یک از این امکانات نتوانست، آن‌ها را از کیفر الهی برکنار دارد و ما آن‌ها را به خاطر گناهانشان نابود کردیم. «فَاهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ». و بعد از آن‌ها اقوام دیگری روی کار آوردیم. «وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ». آیا باید مطالعه حال گذشتگان برای آن‌ها سرمشقی بشود؟! و از خواب غفلت، بیدار و از مستی غرور، هوشیار گردند؟ آیا خداوندی که درباره گذشتگان چنین عمل کرد، توانایی ندارد، همان برنامه را نیز درباره این‌ها اجرا کند؟! در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

- ۱) قرن، گرچه معمولاً به معنی یک زمان طولانی (صد سال یا هفتاد سال یا سی سال) آمده است، ولی گاهی همان طور که اهل لغت تصريح کرده‌اند، به قوم و جمعیتی که در یک زمان قرار دارند، گفته می‌شود (اصولاً قرن به معنی نزدیکی است و چون اهل عصر واحد و زمان‌های متقارب به هم نزدیک‌اند، به آنها و هم به زمان آن‌ها قرن گفته می‌شود).

- ۲) در آیات قرآن مکرر به این موضوع اشاره شده که امکانات فراوان مادی باعث غرور و غفلت افراد کم ظرفیت می‌شود، زیرا با داشتن این‌ها خود را بی‌نیاز از پروردگار می‌پندارند، غافل از این که اگر لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه کمک و امداد الهی به آنها نرسد، نابود و خاموش می‌گرددند چنان‌که می‌خوانیم:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ إِشْتَغَنَ». ^(۲)

«انسان طغیان می‌کند، هنگامی که خود را بی‌نیاز پندارد».

۱. تفسیر نموه: ج ۵، ص ۱۵۶.

۲. همان: ج ۵، ص ۱۵۶.

۳) این هشدار مخصوص بـت پرستان نیست، هم امروز قرآن نیز به دنیای ثروتمند ماشینی که بر اثر فراهم بودن امکانات زندگی از باده غرور، سرمـست شده هشدار مـی دهد که وضع گذشتگان را فراموش نکنید که چـگونه بر اثر عامل گـناه، هـمه چـیز را از دـست دـادند، شـما هـم با روشن شـدن جـرقـه آـتش یـک جـنـگ جـهـانـی دـیـگـر مـمـكـن است هـمه چـیـز رـا اـز دـست بـدـهـید و بـه دورـان قبل اـز تمـدن صـنـعـتـی خـود باـزـگـردـید، تـوـجـه دـاشـتـه باـشـید کـه عـامـل بـدـبـختـی آـنـها چـیـز جـزـگـناـه و ظـلم و سـتم و بـیدـادـگـرـی و عـدـم اـیـمـان نـبـودـه و هـمـین عـامـل در جـامـعـه شـما نـیـز آـشـکـار شـده است.

به راستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر و ملوک سبا و سلاطین کلده و آشور و فیصرهای روم با آن زندگانی افسانه‌ای و ناز و نعمت بی حساب و سپس مطالعه عواقب در دنـاـکـی کـه بر اثر کـفـر و بـیدـادـگـرـی طـوـمـار زـنـدـگـانـی آـنـها رـا در هـمـ پـیـچـیدـ، برـای هـمـه کـسـ و برـای هـمـه مـاـدرـسـ عـبـرـتـی بـزـرـگـ و آـشـکـار شـده است.^(۱)

۳ - عاقبت در دنـاـک پـیـشـینـیـان سـتـمـگـر رـا بـنـگـرـید!

﴿أَوْلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَتَظَرُّو إِنْ كَانَ عَاقِبَةُ الدِّينِ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخْذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانُوا لَهُمْ مِنْ إِنَّ اللَّهَ مِنْ وَاقٍِ﴾.^(۲)

«آیا مردم در روی زمین سیر و سفر نمی‌کنند تا عاقبت کار پیشینیان خود را بینند که آنان را که بسیار از اینان قوی‌تر و اثر وجودیشان بیشتر بود، سرانجام خدا به کیفر گناه‌شان به گرفت و از فهر و انتقام خدا هیچ کس نگهدارشان نبود».

از آن جاکه روش قرآن در سیاری از آیات این است که بعد از ذکر کلیات در مورد مسائل حساس و اصولی آن را با مسائل جزئی و محسوس می‌آمیزد، و دست انسان‌ها را گرفته و برای پی‌جوابی این مسائل به تماسای حوادث گذشته و حال می‌برد، آیات مورد بحث نیز بعد از گفت و گوهای گذشته پیرامون مبدأ و معاد و حساب‌رسی دقیق اعمال و عواقب شوم طغیان و گناه،

۱. تفسیر نموه، آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۴: ج ۵، صص ۱۵۶-۱۵۷.

۲. سوره غافر: آیه ۲۱.

مردم را به مطالعه حالات پیشینیان و از جمله وضع فرعون و فرعونیان دعوت می‌کند: نخست می‌فرماید: «آیا آنها روی زمین سیر نکردند تا بیستند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود؟!» **﴿أَوْلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَتَظَرُّوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الدِّينِ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ﴾.**

این تاریخ مدون نیست که در اصالت و صحّت آن تردید شود، این تاریخ زنده‌ای است که با زبان بی‌زبانی فریاد می‌کشد، ویرانه‌های قصرهای تبهکاران، شهرهای بلادیده سرکشان، استخوانهای پوسیده خفتگان در دل خاک، و کاخ‌های مدفون شده در زمین، جمله‌های کوبنده‌ای هستند که تاریخ واقعی را بی‌کم و کاست شرح می‌دهند!

سپس می‌افزاید: «آنها کسانی بودند که در قوت و قدرت و به وجود آوردن آثار مهتمی در زمین از این‌ها نیرومندتر بودند». **﴿كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ﴾.**

آنچنان حکومت قوی و لشکریان عظیم و تمدن مادی درخشنان داشتند که زندگی مشرکان مکه در برابر آنها بازیچه‌ای بیش نیست! تعییر به **﴿أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾** هم قدرت سیاسی و نظامی آنها را بازگو می‌کند و هم قدرت اقتصادی و احياناً قدرت علمی را.

تعییر به **﴿آثَارًا فِي الْأَرْضِ﴾** ممکن است اشاره به پیشرفت عظیم کشاورزی آنها باشد.^(۱) و در پایان آیه سرنوشت این اقوام سرکش را در یک جمله کوتاه چنین بازگو می‌کند: «خداآن آنها را به گناهانشان گرفت، و کسی نبود که از آنها در برابر خداوند دفاع کند و از عذاب الهی باز دارد». **﴿فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانُوا مِنْ اللَّهِ مِنْ وَاقِ﴾.** نه کثرت نفرات آنها مانع از عذاب الهی شد، و نه قدرت و شوکت و مال و ثروت بی‌حسابشان.

کراراً در آیات قرآن «اخذ: گرفتن» به معنی مجازات کردن آمده است، این به خاطر آن است که برای انجام یک مجازات سنگین نخست طرف را بازداشت می‌کنند و سپس کیفر می‌دهند.^(۲)

۱. تفسیر نمونه: ج ۲۰، ص ۷۰.

۲. همان: ج ۲۰، ص ۷۱.

۴ - یک سنت تغییرناپذیر

﴿كَدَأْبٌ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.^(۱)

«ای رسول ما، کافران امت تو نیز مانند فرعونیان و کافران پیش از آنها به آیات خدا (کتاب آسمانی و معجزات انبیاء) کافر شدند، خدا هم آنان را به کیفر گناهانشان بکرفت که همانا خدا توana و سخت کیفر است».

در این آیات به یک «سنت همیشگی الهی» درباره اقوام و ملت‌ها اشاره شده تا این تصویر پیش نیاید که آنچه درباره سرنوشت مشرکان میدان بدر و سرانجام شوم آنها گذشت یک حکم استثنایی و اختصاصی بوده است، بلکه این اعمال از هرکس درگذشته سرزده، و یا در آینده سر زند، چنان نتایجی به بار خواهد آورد.

نخست می‌گوید: «چگونگی حال مشرکان قریش همانند دودمان فرعون و آنها که پیش از او بودند می‌باشد». **﴿كَدَأْبٌ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾.**

«همانا که آیات خدا را انکار کردند و خداوند آنها را به گناهانشان گرفت». **﴿كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ﴾.**

«زیرا خداوند قوی و باقدرت است و کیفر او نیز سخت و شدید است». **﴿إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.^(۲)**

بنابراین تنها قریش و مشرکان و بت پرستان مگه نبودند که با انکار آیات الهی و لجاجت در برابر حق و درگیری با رهبران راستین انسانیت گرفتار کیفر گناهانشان شدند، این یک قانون جاودانی است که اقوام نیرومندتر و قوی‌تر همچون فرعونیان، و اقوام ضعیف‌تر را نیز در بر می‌گیرد. سپس این موضوع را با ذکر ریشه اساسی مسأله، روشن تر می‌سازد و می‌گوید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهُ لَمْ يَكُنْ مُعَذِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعَذِّرُوا﴾.

«این‌ها همه به خاطر آن است که خداوند هر نعمت و هوهیتی را به قوم و ملتی

۱. سوره انفال: آیه ۵۳.

۲. تفسیر نمونه: ج ۷، ص ۲۰۶.

بیخشد، هیچگاه آن را دکرگون نمی‌سازد مگر اینکه خود آن جمعیت دکرگون شوند و تغییر یابند».

۵- شکنجه گران در برابر مجازات الهی

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلْحَقِيق﴾.^(۱)

«آنان که چون اصحاب اخدود مردان و زنان با ایمان را به آتش فتنه سوختند پس از کار زشت خود توبه نکردند بر آنها آتش سوزان دوزخ مهیتا است».

بعد از بیان جنایت عظیم شکنجه گران اقوام پیشین که مؤمنان بالاستقامات را زنده زنده در آتش می‌سوزانند، در این آیات به کیفر سخت الهی نسبت به آن شکنجه گران و پاداش‌های عظیم مؤمنان اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید: «کسانی که مردان و زنان با ایمان را مورد آزار و عذاب و شکنجه قرار دادند، سپس توبه نکردند، عذاب دوزخ برای آنها است و همچنین عذاب آتش سوزان». **﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا﴾.**

«فتُنوا» از ماده «فتُن» (بر وزن متن) و «فتنه» در اصل به معنی قرار دادن طلا در آتش است تا میزان خلوص آن روشن شود، سپس این ماده «فتنه» هم به معنی «آزمایش» و هم به معنی «عذاب و مجازات» و هم به معنی «گمراهی و شرک» به کار رفته است و در آیه مورد بحث به معنی عذاب و آزار و شکنجه است.^(۲)

جمله «ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا» نشان می‌دهد که راه توبه حتی برای چنین شکنجه گران ستمگری باز است، و این نهایت لطف پروردگار را نسبت به گنه کاران نشان می‌دهد، و ضمناً هشداری است به مردم مکه که تا دیر نشده است دست از آزار و شکنجه مؤمنان بردارند و به سوی خدا بازگردن.

۱. سوره بروج: آیه ۱۰.

۲. تفسیر نموه: ج ۲۶، ص ۳۴۴.

اصولاً قرآن راه بازگشت را به سوی کسی نمی‌بندد، و این نشان می‌دهد که قراردادن مجازات‌های سخت و دردناک نیز برای اصلاح فاسدان و مفسدان و به منظور بازگشت آنها به سوی حق است.

قابل توجه اینکه در این آیه دو گونه عذاب برای آنها ذکر کرده: یکی عذاب جهنم و دیگری عذاب حریق (عذاب آتش سوزان). ذکر این دو ممکن است به خاطر این باشد که در جهنم انواعی از مجازات‌ها وجود دارد که یکی از آنها آتش سوزان است، و ذکر آن به خصوص به خاطر این است که شکنجه گران مزبور مؤمنان را با آتش می‌سوزانند و باید در آنجا با آتش مجازات شوند.^(۱)

۶- این آتش کجا و آن آتش کجا

این آتش از شعله‌های قهر و غضب خدا افروخته شده، آتشی است جاویدان و همیشگی، آتشی است توأم با ذلت و خواری، ولی آن آتش دنیا آتش ناپایداری است که به دست خلق ضعیف افروخته شده است و مؤمنی که با آن می‌سوزند سربلند و مفترنند و در صفت اول شهیدان راه خدا جای دارند.

بعضی نیز گفته‌اند عذاب جهنم در برابر کفر آنها بوده، و عذاب حریق در مقابل اعمال شکنجه آنها است:

﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُنْذِلُكُمْ مُذْخَلًا كَرِيمًا﴾.^(۲)

«اگر دوری کنید از خصلت‌های بزرگ از آنچه بازداشته می‌شوید از آن پوشیده گردانید یعنی از شما خصلت‌های بد شمارا».

۱. همان: ج ۲۶، ص ۳۴۵.

۲. سوره نساء: آیه ۳۱.

۷- راه مجازات گناهکاران

«اَلَا وَإِنَّ الْخُطَابِيَا حَيْلٌ شُمُشٌ حُمَلٌ عَلَيْهَا اَهْلُهَا وَحُلُعْتُ لُجُمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ
فِي النَّارِ». ^(۱)

«آگاه باشید همانا گناهان چون مرکب‌های بدرفتارند که سواران خود را عنان رها شده در آتش دوزخ می‌اندازند».

۸- پرهیز از مهلت دادن خدا

وَ قَالَ طَّالِبًا :

«كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْأَحْسَانِ إِلَيْهِ، وَ مَعْرُورٍ بِالسَّرْ عَلَيْهِ، وَ مَهْنُونٍ بِحُسْنِ
الْقَوْلِ فِيهِ؛ وَ مَا أَبْتَلَ اللَّهُ أَحَدًا بِمُثْلِ الْأَمْلَاءِ لَهُ». ^(۲)

بسماکسی که به احسان و بخشش به او کم کم به عذاب و کیفر نزدیک شده و بسا کسی که به پنهان ماندن عملش فریب خود را و بسا کسی که به جهت گفتار نیک درباره او در فتنه و سختی افتاده و خداوند کسی را مانند مهلت دادن او آزمایش نمود».

۹- اسباب آمرزش در قرآن مجید

در قرآن مجید امور زیادی به عنوان اسباب مغفرت و از بین رفتن گناهان معروفی شده است که به قسمت‌هایی از آن ذیلاً اشاره می‌شود: ^(۳)

۱- توبه (۹)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ

۱. نهج البلاغه: خطبه ۱۶، ص ۶۷.

۲. همان: حکمت ۲۶۰، ص ۶۸۴.

۳. تفسیر نمونه: ج ۲۰، ص ۱۲.

سَيِّئَاتٍ كُمْ وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَحْبِرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَهَارُ يَوْمَ لَا يُنْزِي اللَّهُ الَّتِي
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورٌ هُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتَمْ لَنَا
نُورٌ نَا وَ أَعْفُرُ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^(۱).

«ای کسانی که ایمان آوریده اید به سوی خدا بارگردید و توبه خالص کنید.
امید است خداوند گناهان شما را بینخد و شمارا در بهشتی وارد کند که زیر
آنها نهرها می‌رود؛ روزی که رسوانکند پیغمبر را و آنان که گرویدند با او نورشان
می‌رود پیش ایشان و به جانب راست. به ایشان می‌گویند پروردگارا تمام کن
برای ما نورمان را و بیامرز برای ما به درستی که تو بر هر چیزی توانایی».

۱۰ - (۹) ایمان و عمل صالح

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ
رِّبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَّهُمَّ﴾^(۲).

«و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند و نیز به آنچه
بر محمد نازل شده است ایمان آورده آباتی که حق است و از سوی
پروردگارشان می‌باشد خداوند گناهان آنها را می‌بخشد و اصلاح می‌کند
کردارشان را».

۱۱ - (۹) تقوی

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهُ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ
وَ يَغْفِرُ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^(۳).

«اگر تقوای الهی پیشه کنید خداوند برای تشخیص حق از باطل به شما روشن بینی
می‌دهد، و گناهاتان را می‌بخشد و خدا صاحب فرونی بزرگ است».

۱. سوره تحریم: آیه ۸.

۲. سوره محمد: آیه ۲.

۳. سوره انفال: آیه ۲۹.

۴ - ۹) هجرت و جهاد و شهادت

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ إِنَّى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذِوا فِي سَبِيلِهِمْ وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَا كُفَّارٌ عَمَّهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخْلَهُمْ جَنَّاتٍ تَحْبِرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَمْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْوَابِ﴾.^(۱)

«پس اجابت فرمود برای ایشان پروردگار ایشان که من ضایع نگردانم کارکننده از شما از نوینه یا مادینه بهری از شما از بهری، پس آنان که دوری گردیدند از او طان و بیرون کردند ایشان را از خانه های ایشان و رنج گانیدند ایشان را در راه من و کارزار کردند و کشته شدند هر آینه پوشانم از ایشان بدی های ایشان و هر آینه درآورم ایشان را در بوستان هایی که می رود از فرود آن جوی های پاداش نیکو از نزد خدای و خدای نزد اوست نیکی و پاداش به نیکی».

۵ - ۹) اتفاق مخفی

﴿إِنْ تُبَدِّلُ الصَّدَقَاتِ فَنِعِمٌ هِيَ وَإِنْ تُخْفِوْهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ حَبِيرٌ﴾.^(۲)
 «اگر اتفاق های خود را در راه خدا آشکار سازید خوب است و اگر آن را پنهان دارید و به فقرا بدھید به سود شماست و بپوشاند از شما چیزی از بدی های شما را و خدای به آنچه می کنید، داناست».

۶ - ۹) دادن قرض الحسن

﴿إِنْ تُغْرِضُوا اللَّهَ قَرَضاً حَسَنَاً يُضَاعِفُهُ لَكُمْ وَيَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ﴾.
 «اگر به خداوند قرض الحسن دهید، قرضی نیکو، آن را برای شما مضاعف می کند و شمارا می آمرزد و خدا شکرپذیر بربار است».

۱. سوره آل عمران: آیه ۱۹۵.

۲. سوره بقره: آیه ۲۷۱.

۷ - (۹) پرهیز از گناهان کبیره که موجب آمر(ش) گناهان صغیره است

﴿إِنَّ تَحْمِلُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُذْلِكُمْ مُذْخَلًا كَرِيمًا﴾.^(۱)

«اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شده‌اید اجتناب کند گناهان صغیره شما را خواهیم بخشید».

به این ترتیب درهای مغفرت الهی از هر سو به روی بندگان باز است که هفت در آن در بالا به استناد هفت آیه قرآن ذکر شد، تا از کدامین در وارد شویم و چه خوب؟ ترکه از هر در وارد شویم.^(۲)

۱۰ - اسباب بخشدگی گناه در نهج البلاغه

در نهج البلاغه هم حضرت علی علیہ السلام درهایی را برای بخشدگی گناه معزّفی فرمودند؛ همانطور که در یکی از حکمت‌ها می‌فرماید: «ترک گناه آسان‌تر از توبه است». به این نتیجه می‌رسیم که گناه نکردن بسی آسان‌تر از درخواست توبه است: «وَ تَرْكُ الذَّنْبِ أَهُونُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ».^(۳)

* * *

«وَ أَسْمَاعًا وَ أَعْيَةً وَ آرَاءً عَازِمَةً ، وَ الْأَبْابًا حَازِمَةً ! فَاتَّقُوا اللَّهَ تَعَقِّيَةً مَنْ سَعَ فَخَشَعَ ، وَ اقْتَرَفَ فَاغْتَرَفَ ، وَ جَلَ فَعَمِلَ وَ حَادَرَ فَبَادَرَ وَ أَيْقَنَ فَأَخْسَنَ».^(۴)

«در گوش‌های شنواجای کبیرید، و با اندیشه مصمم و عقل‌های باتدبیر برخورد کنید. پس از خدا مانند چنان کسی پرواکنید که سخن حق را شنید و فروتنی کرد، گناه کرد و اعتراف کرد، ترسید و به اعمال نیکوپرداخت، از (عذاب الهی) حذر کرد و به نیکی‌ها مبادرت ورزید، (به معاد) یقین کرد و عمل خود را نیکو ساخت».

۱. سوره نساء: آیه ۳۱.

۲. تفسیر نمونه: ج ۲۰، ص ۱۳.

۳. نهج البلاغه: حکمت ۱۶۱، ص ۶۶۷.

۴. نهج البلاغه: خطبه ۸۳، ص ۱۳۳.

۱۱- گناه‌زدایی

از نظر تعلیمات اسلامی، هر گناه اثیری تاریک‌کننده و کدورت‌آور بر دل آدمی باقی می‌گذارد و در نتیجه میل و رغبت به کارهای نیک و خدایی کاهش می‌گیرد و رغبت به گناهان دیگر افزایش می‌یابد.

متقابلًاً عبادت و بندگی و در یاد خدا بودن وجودان مذهبی انسان را پرورش می‌دهد، میل و رغبت به کار نیک را افزون می‌کند و از میل و رغبت به شر و فساد و گناه می‌کاهد. یعنی تیرگی‌های ناشی از گناهان را زایل می‌گرداند و میل به خیر و نیکی را جایگزین آن می‌سازد.^(۱)

۱۲- بیماری و پاک شدن گناهان

«جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكُوكَ حَطَّا لِسَيِّئَاتِكَ، فَإِنَّ الْمُرْضَ لَا أَجْرٌ فِيهِ، وَلَكِنَّهُ يَحْكُطُ السَّيِّئَاتِ، وَيَحْتَمِلُ حَتَّى الْأُورَاقِ وَإِنَّ الْأَجْرَ فِي الْفَوْلِ بِاللِّسَانِ، وَالْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَالْأَقْدَامِ، وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النِّيَّةِ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ». ^(۲)

«خد آنچه را که از آن شکایت داری (بیماری) موجب کاستن گناهانست قرار داد و برای بیماری پاداشی نیست اما گناهان را از بین می‌برد و آنها را چنان برگ پاییزی می‌ریزد و همانا پاداش در گفتار به زبان و کردار با دست و قدمها است و خداوند سبحان به خاطر نیت راست و درون پاک هر کس از بندگانش را که بخواهد وارد بهشت خواهد کرد».

و باز حضرت علی علیل می‌فرماید:

«عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَ مَعَهُ الْإِسْتِفْقَارُ». ^(۳)

«در شکنتم از کسی که می‌تواند استغفار کند و ناامید است».

۱. سیری در نهج‌البلاغه، استاد مرتضی مطهری، چاپ ۲۳، ص ۱۱۰.

۲. نهج‌البلاغه: حکمت ۴۰، ص ۶۳۳.

۳. همان: حکمت ۸۴، ص ۶۴۲.

و باز می فرمایند:

«إِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمُلْهُوفِ، وَ التَّسْفِيسُ عَنِ الْمُكْرُوبِ». ^(۱)

«از کفاره گناهان بزرگ، به فریاد مردم رسیدن و آرام کردن مصیبت دیدگان است».

و حضرت علی علیله می فرماید:

«ما أَهَمَّيْتُ ذَنْبٌ أُمْهِلْتُ بَعْدَهُ حَقًّا أُصْلَى رَكْعَتَيْنِ». ^(۲)

«آنچه که بین من و خدا رواست اگر انجام دهم و مهلت دو رکعت نماز داشته باشم که از خدا عافیت طلب کنم، مرا اندوهگین نخواهد ساخت».

۱۳ - توبه در قرآن به چه معنی آمده است؟

توبه در قرآن به معنی بازگشت از انجام کارهای خلاف، و روی آوردن به سوی خدادست منتهی توبه در قرآن به دو معنی آمده است؛ یکی توبه بنده و دیگری مربوط به خدادست. ^(۳)

مقصود از توبه بنده و انسان، همان بازگشت از کارهای بد و گناه و مقصود از توبه مربوط به خداوند، پذیرفتن توبه انسانی است که از انحراف بازگشته است، گویا پس از اینکه بنده سر به راه معصیت گذاشته، همچنان می‌رود خداوند هم روی خوش را از او برگردانده است، ولی پس از بازگشت این انسان گناهکار خداوند هم به او توجهی می‌کند و بازگشت و توبه او را مورد پذیرش خویش قرار می‌دهد و نعمت‌های خود را به او باز می‌گرداند و آنچه از لطفت خویش از او قطع کرده بود به او می‌دهد.

فرقی که از نظر استعمال کلمه توبه و مشتقهای آن، بین این دو نوع توبه در قرآن دیده می‌شود در چگونگی استعمال آن است، که بعد از توبه انسان کلمه «الی» و پس از توبه در مورد

۱. نهج البلاغه: حکمت ۲۳، ص ۶۲۸.

۲. همان: حکمت ۲۹۱، ص ۷۰۳.

۳. تفسیر نمونه: ج ۱، ص ۱۳۸.

خداوند کلمه (علی) آورده شده، چنانچه که نسبت به توبه بندۀ می‌خوانیم:^(۱)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ﴾.^(۲)

«ای مؤمنان به سوی خداوند بازگردید».

و نسبت به توبه مربوط به خداست:

﴿إِلَيْعَذِبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾.^(۳)

«تا شکنجه کند خدا منافقان را و زنان منافقه را و مردان مشرک و زنان مشرکه

و تارجوع کند خدا بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه و باشد خدا آمرزندۀ مهریان».

۱۴- نقش یاد خدا در دوری از گناه

و قال علیه السلام :

﴿إِنَّهُمْ لَا يَتَّقُونَ مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ﴾.^(۴)

«از نافرمانی خدا در خلوت‌ها بپرهیزید، زیرا همان که گواه است،

داری می‌کند».

* * *

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ

وَمَنْ يَعْفُرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصْرِرُوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.^(۵)

«و آن‌ها هنگامی که مرتکب عمل رشتی یا به خود ستمی کشند، به یاد خدا

می‌افتد و برای گناهان خود طلب آمرزش می‌کشند و کیست جز خدا که گناهان

را بیخشد و اصرار بر گناهان نمی‌کشند با اینکه می‌دانند».

۱. تفسیر نموه: ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. سوره تحریم: آیه ۸.

۳. سوره احزاب: آیه ۷۳.

۴. نهج البلاغه: حکمت ۳۲۴، ص ۷۰۷.

۵. سوره آل عمران: آیه ۱۳۵.

از تعابیری که در این آیه شده چنین استفاده می‌شود که انسان تا به یاد خداست مرتكب گناه نمی‌شود، آنگاه مرتكب گناه می‌شود که به کلی خدا را فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فراگیرد، اما این فراموشکاری و غفلت در افراد پرهیزگار دیری نمی‌پاید، به زودی به یاد خدا می‌افتد و گذشته را جبران می‌کنند، آن‌ها احساس می‌کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آمرزش گناهان خویش را از او بخواهند؛ کیست جز خدا که گناهان را ببخشد: «وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ».

باید توجّه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشن نیز ذکر شده «أَوْ ظَلَمُوا أَنْفَسَهُمْ» و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهان کبیره است و ظلم بر خویشن اشاره به گناهان صغیره است.

و در پایان آیه برای تأکید می‌گوید: «آن‌ها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی‌ورزند و تکرار گناه نمی‌کنند»: «وَ لَمْ يُصْرُوَا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْمَلُونَ». در ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الْأَصْدَرَ أَنْ يَذْنِبَ الذَّنْبَ فَلَا يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ وَ لَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِتَوْبَةٍ فَدَلِيلَ الْأَصْدَرَ».^(۱)

«اصرار بر گناه این است که انسان گناهی کند و دنبال آن استغفار ننماید و در فکر توبه نباشد، این است اصرار بر گناه».

در کتاب «امالی صدق» از امام صادق علیه السلام حدیثی پر معنی نقل شده که خلاصه آن چنین

است:

«هنگامی که آیه فوق نازل شد و گناهکاران توبه کار را به آمرزش الهی نوید داد ابلیس سخت ناراحت شد، و تمام یاران خود را با صدای بلند به تشکیل انجمانی دعوت کرد، آن‌ها از وی علت این دعوت را پرسیدند. او از نزول این آیه اظهار نگرانی کرد، یکی از یاران او گفت: من با دعوت انسان‌ها به این گناه و آن گناه تأثیر این آیه را خشی می‌کنم، ابلیس پیشنهاد او را نپذیرفت. دیگری نیز پیشنهادی شبیه آن کرد که آن هم پذیرفته نشد، در این میان شیطانی کهنه کار

به نام «وسواس خناس» گفت: من مشکل را حل می‌کنم! ابلیس پرسید: از چه راه؟
 گفت: فرزندان آدم را با وعده‌ها و آرزوها آلوده به گناه می‌کنم، و هنگامی که
 مرتکب گناهی شدند یاد خدا و بازگشت به سوی او را از خاطر آنها می‌برم.
 ابلیس گفت: راه همین است و این مأموریت را تا پایان دنیا بر عهده او
 گذاشت.^(۱)

روشن است که فراموشکاری نتیجه سهل انگاری و وسوسه‌های شیطانی است و تنها
 کسانی گرفتار آن می‌شوند که خود را در برابر او تسليم کنند و به اصطلاح با وسواس خناس
 همکاری نزدیک نمایند! ولی مردان بیدار و بالیمان کاملاً مراقبند که هرگاه خطای از آنها سر زد
 در نخستین فرصت آثار آن را با آب توبه و استغفار از دل و جان خود بشویند و دریچه‌های قلب
 خود را به روی شیطان و لشکر او بینندند که آنها از درهای بسته قلب وارد نمی‌شوند؟

۱۵ - تقوی مصونیت است

در نهج البلاغه براین معنی تأکید شده که تقوا حفاظ و پناهگاه است نه زنجیر و زندان
 و محدودیت. بسیارند کسانی که میان «مصطفی» و «محدودیت» فرق نمی‌نهند و با نام آزادی
 و رهایی از قید و بند به خرابی حصار تقوا فتوای دهنده.

قدر مشترک پناهگاه و زندان «مانعیت» است اما پناهگاه مانع خطرها است، و زندان مانع
 بهره‌برداری. علی علی اللہ عزوجل در این بیان عالی خود گناه و لغش را که به جان آدمی آسیب می‌زند
 به گزنده‌ای از قبیل مار و عقرب تشییه می‌کند، و می‌فرماید: «نیروی تقوانیش این گزندگان را قطع
 می‌کند».^(۲)

مطلوب روشن است، تقوا به انسان آزادی معنوی می‌دهد؛ یعنی او را از اسارت و بندگی
 هوا و هوس آزاد می‌کند و رشتة آز، طمع، حسد، شهوت و خشم را از گردنش بر می‌دارد و به این
 ترتیب ریشه بردگی‌های اجتماعی را از بین می‌برد. مردمی که بنده و برده پول و مقام
 و راحت طلبی نباشند، هرگز زیر بار اسارت‌ها و رقیت‌های اجتماعی نمی‌روند.

۱. تفسیر نمونه: ج ۳، ص ۱۰۰.

۲. سیری در نهج البلاغه: ص ۲۱۹.

در نهج البلاغه درباره آثار تقوا زیاد بحث شده است و مالزومی نمی‌بینیم درباره همه آنها بحث کنیم، منظور اصلی این است که مفهوم حقیقی تقوا در مکتب نهج البلاغه روشن شود تا معلوم گردد که این همه تأکید نهج البلاغه بر روی این کلمه برای چیست؟ در میان آثار تقوا که بدان اشاره شده است از همه مهم‌تر دو اثر است: یکی روش‌بینی و بصیرت و دیگری توانایی بر حل مشکلات و خروج از مضائق و شداید.^(۱)

۱۶ - گناه پیامبران

مسلم است پیامبر به خاطر مقام عصمت مرتكب گناهی نمی‌شد، ولی چنانکه گفته‌ایم این‌گونه تعبیرات در قرآن مجید در مورد پیغمبر اسلام ﷺ و سایر انبیاء ﷺ اشاره به گناهان نسبی است، چراکه گاهی اعمالی که در مورد افراد عادی عبادت و حسنات است در مورد انبیای بزرگ گناه محسوب می‌شود چراکه «**حَسَنَاتُ الْأَئِمَّارُ سَيِّئَاتُ الْمُرَبِّينَ**».

یک لحظه غفلت و حتی یک ترک اوّلی در مورد آنها سزاوار نیست، و به خاطر مقام والا و سطح عالی معرفتشان باید از همه این امور برکنار باشند و هرگاه از آنها سر زند از آن استغفار می‌کنند؛ اما این که بعضی گفته‌اند منظور گناهان امّت است، یا گناهانی که دیگران در مورد پیامبر ﷺ انجام دادند، و یا استغفار در اینجا تعبدی است، بعيد به نظر می‌رسد.^(۲)

۱۷ - دستور جامع برای خودسازی و آمادگی برای پیروزی در برابر گناهان

قبل از هرچیز تحمل و شکیبایی در برابر شداید و موانع، سپس پاک ساختن صفحه دل از زنگار گناه و از هرگونه آلودگی، و بعد آراستن آن با یاد پروردگار، آراستنی که تسبیح و حمد به معنی منزه دانستن خداوند از هرگونه عیب و نقص و ستایش او بر هر حُسن و کمال را شامل می‌گردد. حمد و تسبیحی که در مورد خالق است ولی پرتوش در دل مخلوق نیز می‌افتد، و او را از عیوب پاک کرده به صفات کمالیه آراسته می‌سازد.^(۳)

۱. همان: ص ۲۲۱.

۲ و ۳. تفسیر نمونه: ج ۲۰، ص ۱۳۴.



گفتار چهل و یک:

پاره نگرانی‌ها در نهضه البلاغه

متن

چاره نگرانی امروزه مردم دنیا

همه پریشانند و در فکر علاج، لکن چاره را نمی‌دانند. تنها رهاننده بشر از پریشانی به دقّت خواندن و عمل به فرمایش‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه هست که همه نگرانی‌ها را برطرف نموده و مردم را به راه سیادت و سعادت سوق می‌دهد.

دنیای امروز را تبهکاری، ستمگری، دوروبی، خودخواهی، بدبختی به جایی رسانده که زندگی افراد آن تیره و تار شده. آسایش، دادگری، یگانگی، آشتی و نیکبختی در جهان برقرار نمی‌گردد مگر به پیروی جهانیان از گفتار و کردار امیرالمؤمنین علیه السلام که نمونه‌ای از آن را سید شریف رضی در کتاب مقدس نهج‌البلاغه گردآورده است و چون در همین مختصراً از جمیع شؤون زندگی چیزی فروگذار نشده سیادت و سعادت عمل کننده را ضامن است، زیرا این کتاب نتیجه گفتار همه پیغمبران و راهنمای درک معانی و حقایق قرآن کریم و نجات دهنده گمراهان و گرفتاران است.

این گفتار روی دو پایه برهان عقل و علم استوار است و ما لاف نزده و گراف نگفته‌ایم اگر باور ندارید برجستگان و دانایان خود را در مجلسی گردآورید تا اثبات نموده به خواص و عوام بفهمانیم. هر که طالب خیر، نیکویی، آسایش و خوشی است باید کتاب نهج‌البلاغه را که پس از قرآن کریم و سخنان پیامبر اکرم علیه السلام در جهان مانند ندارد مورد مطالعه و دستور زندگانی خویش قرار دهد. بنابراین باید:

شرح

(۱) پادشاهان و وزرا و رجال سیاسی: بخوانند تا استقلال و تمامیت کشور را حفظ نموده و به وظایف خود و طرز سلوک با رعیت پی ببرند:

[وَ قَالَ عَلِيًّا]:

«السُّلْطَانُ وَرَعَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ».

آن حضرت درباره پادشاهان فرموده است:

«پادشاهان پاسبانان خدایند در زمین که مردم را از آزار رسانند و هر ناپسندی به یکدیگر جلوگیری می نمایند».

«الف و لام» السلطان، الف و لام جنس است که همه پادشاهان را شامل می شود و از این رو خبر آن را وزعه فرموده که جمع و ازع است یعنی حاکم و پاسبان.^(۱)

[وَ قَالَ عَلِيًّا لِزِيَادٍ بْنِ أَبِيهِ]:

«وَ قَدْ اسْتَحْلَفَهُ لِعَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الْعَاتِسِ عَلَىٰ فَارَسٍ وَأَعْمَالًا فِي كَلَامِ طَوَيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا مَهَأٌ فِيهِ عَنْ تَقْدِيمِ الْخَرَاجِ : إِشْغَلُ الْعَدْلَ وَاحْذَرِ الْعَسْفَ وَالْحَيْفَ، فَإِنَّ الْعَسْفَ يَعُودُ بِالْجُلَاءِ وَالْحَيْفَ يَدْعُوا إِلَى السَّيْفِ».

حضرت علی علیه السلام در مورد رعیت داری نیز به پادشاهان و حاکمان نصیحت می کند.

آن حضرت به زیاد بن ابیه فرمود:

«هنگامی که اورا بر فارس و جاهایی که در قلمرو آن بود جانشین عبدالله بن عباس گردانید در ضمن سخن درازی که بین ایشان بود او را در آن سخن از پیش گرفتن مالیات از رعیت نهی نمود: عدل و انصاف را بر رعیت بکار برد و از بیراوه رفتن و ستم بترس زیرا بیراوه رفتن (بی انصافی) منجر به آوارگی آنان می شود و ظلم و ستم به شمشیر (نزاع و زد و خورد بین رعیت و والی) می کشاند. یا ستم سبب می شود که والی به دست رعیت کشته شود».

همچنین آن حضرت در بیان حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی می‌فرماید:

«حق رعیت بر والی آن است که در اصلاح کارشان بکوشد و مملکت را منظم

دارد و حق والی بر رعیت آن است که در حق و صلاح فرمان او برند».^(۱)

۲) حکمرانان و رؤسای هر شهر: بخوانند تا رفاه و آسایش خود و کسانی را که به آنان سپرده شده فراهم سازند.

امام علیه السلام درباره حکمرانان فرموده است:

«الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرِّجَالِ».^(۲)

«حکومت‌ها میدان‌های آزمایش مردان است. چنانکه در اصطبل‌ها اسب‌های مسابقه در دواندن شناخته می‌شوند هنگامی که کسی به حکومت رسید نیکی و بدیش آشکار می‌گردد».

* * *

آن حضرت در نامه خود به مالک بن حارث (اشتر) می‌فرماید:

«يَا مَالِكَ فَامْلِكْ هَوَاكَ وَ شُحَّ بِنَقْسِكَ عَمَّا لَا يَجِدُ لَكَ فَانَ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ
الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمُحَبَّةَ لِهِمْ
وَ الْلَّطْفَ بِهِمْ».^(۳)

«ای مالک تو به عنوان پادشاه و حاکم باید بر هو و خواهش خود مسلط باشی و به نفس خویش از آنجه برابت حلال و روا نیست بخل بورز زیرا بخل به نفس، انصاف و عدل است و مهربانی و نیکوبی با رعیت رادر دل خود جای ده».

۳) وکلای مجلسین: بخوانند تا از بدعت و احداث چیزی در دین دوری گزیده و به دستور دین رفتار نمایند.

۱. همان: ص ۶۸۲، ۶۸۲، خطبه ۲۰۷.

۲. همان: ص ۱۲۹۱، حکمت ۴۴۲.

۳. همان: ص ۹۸۸، نامه ۵۳.

امام علی^{علیه السلام} درباره وکلا و قضات می‌فرماید:

(۱) «الَّا يُقِيمُ أَمْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمُطَامِعَ».

«حکم و فرمان خداوند سبحان را اجرا نمی‌کند مگر کسی که با آنکه می‌خواهد

حکم خدارا درباره اش اجرا نماید مدارا و همراهی نکند یا از او رشوه نستاند

و به او فروتنی ننماید و در بی طمع‌ها و آرها نزود».

(۴) امرای لشگر، افسران و سربازان: بخوانند تا آماده حفظ حدود و شغور‌کشور بوده و در

کارزار همیشه فتح و پیروزی را دریابند.

آن حضرت توجّه ویژه‌ای به نیروهای مسلح داشت به طوری که می‌فرماید:

«نیروهای مسلح درهای استوار حراس است از کیان جامعه هستند. توامندی نظامی

جامعه بی‌گمان در امنیت آن و جلوگیری از دست اندازی دشمنان و فراتر از آن

اندیشه هجوم سرکشان بسی مؤثرتر خواهد بود».

از دیدگاه امام نیروهای مسلح باید از توجّه ویژه سسئولان برخوردار باشند، مسئولان باید

با نیروهای نظامی تعاملی مانند پدر با فرزند داشته باشند.

(۵) ستمگران و بیچارگان: بخوانند تاکیفر ستم و پاداش شکیبایی را دانسته عبرت‌گیرند.

علاوه بر امام علی^{علیه السلام}، حضرت محمد علی^{علیه السلام} نیز بر این مسأله تأکید داشتند.

امام علی^{علیه السلام} در مورد شکیبایی فرموده است:

«يَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ، وَ مَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ

حِبْطَ عَمْلُهُ».

«شکیبایی به اندازه اندوه می‌رسد. مصیبت هرچه بزرگ باشد خداوند برابر آن

شکیبایی عطا می‌فرماید و کسی که در مصیبت دست خویش به رانش زند

پاداشش تباہ می‌گردد».

۱. همان: ص ۱۱۳۷، حکمت ۱۰۷.

۲. دانشنامه امام علی^{علیه السلام}، محمد ری‌شهری، ترجمه مهدی مهریزی: ج ۴.

۳. همان.

۴. نهج البلاغه: ص ۱۱۵۴، حکمت ۱۳۶.

حضرت علی عَلِيٌّ درباره ستمگر می‌فرماید:

«يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجُورِ عَلَى الْمُظْلُومِ».^(۱)

«روز دادخواهی بر ستمگر سخت‌تر است از روزی که بر ستمدیده
ستم شده».

همچنین آن حضرت در این حکمت می‌فرماید:

«يَوْمُ الْمُظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمُظْلُومِ».^(۲)

«روز ستم کشیده بر ستمگر سخت‌تر از روز ستمگر بر ستم کشیده است».

۶) اغنيا و فقرا: بخوانند تاکبر و سرفرازی و رشك و پستی را از خود دور سازند.

امام عَلِيٌّ به فقیر و غنی فرموده است:

«الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، الشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى».^(۳)

«آرایش دست‌تتگی، پا کدامنی است و آرایش توانگری، سپاسگزاری. «فقیر را

که گناه نکند و دست پیش مردم دراز ننمایند، همه می‌ستایند و بهره‌اش را زود

می‌یابد و غنی را که سپاسگزار باشد، مردم خیرخواه او می‌شوند».

۷) علما و دانشمندان: بخوانند تا از همه دانش‌ها بهره‌مند گرددند.

امام عَلِيٌّ درباره خواهان علم می‌فرماید:

«مَنْهُومَانِ لَا يَسْبِعَانِ: طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْيَا».^(۴)

«دو خورنده هستند که سیر نمی‌شوند: خواهان علم دنیا که هرچه بر او کشف

و هویدا شود، باز می‌خواهد مجھول دیگری را معلوم نماید و خواهان دنیا که

آنچه از کالای دنیا بیابد باز می‌خواهد کالای دیگری را بدست آورد».

۱. همان: ص ۱۲۴۶، حکمت ۳۳۴.

۲. همان: ص ۱۱۹۳، حکمت ۲۲۳.

۳. همان: ص ۱۲۴۶، حکمت ۳۳۳.

۴. همان: ص ۱۲۹۶، ص ۴۴۹.

امام علیہ السلام درباره علم به کمیل می فرماید :

«يَا كُمِيلُ ! الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ . الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ .
الْمَالُ تَنْفُصُهُ النَّفَقَةُ وَ الْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ ، وَ صَنْبَعُ الْمَالِ يَزُولُ
بِرَوْالِهِ». ^(۱)

علم بهتر از مال است، علم تو را نگاه دارد و تو مال را نگه می داری. مال را بخشیدن کم می گرداند و علم بر اثر بخشیدن افزونی می باید و پروردگار می شود.

۸) مجتهدین عظام: بخوانند تا راه استنباط احکام الهی را بیاموزند.

امام علیہ السلام در زیان نادانی به احکام دین فرموده است:

«مَنِ اتَّخَذَ بِغَيْرِ فِيقَهٍ فَقَدِ ارْتَطَمَ فِي الرِّبَا». ^(۲)

«کسی که بدون دانستن احکام دین داد و ستد کند، در ربا (بهره دادن و گرفتن، در وام که حرام و موجب کیفر الهی است) فرو رود».

امام علی علیہ السلام از مجتهدین خواسته است که از احادیث و بدعت چیزی در دین که از دین نبوده است دوری کنند. ^(۳)

۹) مبلغین و تربیت‌کنندگان مردم عوام: بخوانند تا دین را به دنیا نفوخته، رضای حق را به دست آورده سعادتمند شوند.

آن حضرت درباره روش تبلیغ می فرماید:

«الْفَقِيهُ كُلُّ الْأَفْقِيهِ مَنْ لَمْ يَقِنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤْسِهِمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ
وَ لَمْ يُؤْمِنُهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ». ^(۴)

«دانای فهمیده و زیرک کسی است که مردم را از رحمت و آمرزش خدا مایوس نکند، و ایشان را از آسایش و خوشی از جانب خدا نومید نسازد و آنها را از مکر و کیفر خدا ایمن و آسوده ننماید».

۱. همان: ص ۱۱۵۵، حکمت ۱۳۹.

۲. همان: ص ۱۲۹۳، حکمت ۴۳۹.

۳. همان: ص ۱۳۰۸.

۴. همان: ص ۱۱۲۶، حکمت ۸۷.

۱۰) وعظ و گویندگان: بخوانند تا طریقه وعظ و خطابه را آموخته، وقت خود و شنونده را با سخنان بیهوده تلف نکنند.

امام علی^{علیہ السلام} درباره سخن فرموده است:

«الْكَلَامُ فِي وِثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ، فَإِذَا تَكَلَّمَتْ بِهِ صِرْتَ فِي وِثَاقِهِ فَأَخْرُونْ لِسَانَكَ كَمَا تَحْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ، فَرُوبَ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً».^(۱)

«سخن در قید و بند تو می‌باشد تا آن را نگفته‌ای و چون به زبان آوری تو در بند آن هستی، پس زیانت را نگاه دار چنانکه طلا و نقره را در خزینه می‌نهی که بسا یک کلمه نعمتی را سلب می‌کند و عذاب و گرفتاری پیش می‌آورد».

* * *

حضرت علی^{علیہ السلام} می‌فرماید:

«لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بِلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَرَضَ عَلَى جَوَارِحِكَ كُلُّهَا فَرِائِضَ يَحْتَجُّ إِلَيْهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^(۲)

«آنچه را که نمی‌دانی مگو بلکه هرچه را هم که می‌دانی مگو؛ زیرا خداوند سبحان بر همه اعضاء و اندام تو احکامی را واجب کرده که روز قیامت به آنها بر تو دلیل و بهانه می‌آورد».

* * *

امام علی^{علیہ السلام} درباره گفتار فرموده است:

«تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمُرْءَ مَحْبُوبٌ تَحْتَ لِسَانِهِ».^(۳)

«سخن بگویید تا شناخته شوید که مرد، در زیر زبانش پنهان است».

* * *

۱. همان: ص ۱۲۶۸، حکمت ۳۷۳.

۲. همان: ص ۱۲۶۸، حکمت ۳۷۴.

۳. همان: ص ۱۲۷۲، حکمت ۳۸۴.

امام علیہ السلام در باره گفتار شایسته فرموده است:

«رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَدُ مِنْ صَوْلٍ».^(۱)

«بسا گفتار که اثرش در دلها بیشتر است از حمله نمودن و برجستن».

۱۱) مؤلفین و نویسندها: بخوانند تا مهم نباشد و عفت قلم را حفظ نموده، مطالبی بنویسند که خود و اعقابشان به آن فخر نمایند.

حضرت علی علیہ السلام توصیه های بسیاری به نویسندها و مؤلفین کرده است که در متن اصلی آن در انتهای نهج البلاغه نوشته شده است. امام علیہ السلام از آنها خواسته است که در این کار با زیرکی عمل کنند و موشکاف باشند و برخلاف حق و حقیقت سخن نگویند.^(۲)

۱۲) فصحا و بلغا و ادب و خطبا: بخوانند تا از خرمن فصاحت و بلاغت و شیرینی کلام آن خوشها بردارند و با دانش خود نسبت به مردم و عوام رفتار نمایند، سخنان و کلامشان را بر اساس دین و احکام الهی بسنجدند.

امام علیہ السلام درباره فصاحت و اندیشه می فرماید:

«صَوَابُ الرَّأْيِ بِالدُّولَ : يُقْبِلُ بِإِقْبَالِهَا وَ يَدْهُبُ بِذَهَابِهَا».^(۳)

«اندیشه درست وابسته به دولت‌ها و برترین‌ها و دارایی‌ها است که رو می‌آورد با رو آوردن آنها و می‌رود بارفتن آنها».

۱۳) تجارت و کسبه و اطبل: بخوانند تا در داد و ستد و طبابت خدا را در نظر داشته و سود حلال به دست آورند که نزد خدا و خلق خدا شرمنده نباشد.

آن حضرت علیہ السلام درباره تجارت فرموده است:

«به تجارت پردازید که تجارت سبب بی نیازی شما است از آنچه در دست دیگران است».^(۴)

۱. همان: ص ۱۲۷۳، حکمت ۳۸۸.

۲. همان: ص ۱۳۰۹.

۳. همان: ص ۱۲۴۶، حکمت ۳۳۲.

۴. همان: ص ۱۴۹، پ ۹.

(۱۴) قضاط و کلاء دادگستری و صاحبان محاضر رسمي: بخوانند تا در دادرسی‌ها و معاملات برای چند ریال پول حکم به ناحق ندهند و خلافی نتویسند و از عاقبت آن بپرهیزنند.

امام علی^{علیه السلام} درباره اجراکننده حکم فرموده است:

«لَا يُقْتَيِمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُصَارِعُ، وَلَا يَتَّبَعُ الْمُطَامِعَ». (۱)

«حکم و فرمان خداوند سبحان را اجرا نمی‌کند مگر کسی که مدارا و هماراهی نکند و فروتنی ننماید و در پی طمع‌ها و آزما نزود».

* * *

امام علی^{علیه السلام} در عهدنامه‌اش به مالک اشتر در مورد قضاوت و داوری فرموده است:

«ثُمَّ أَخْتَرَ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيسِكَ فِي نَفْسِكِ مَنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ، وَلَا تَحِكُمُ الْخُصُومُ، وَلَا يَتَّبَعُهُ فِي الرِّزْلَةِ وَلَا يَحْسُرُ مِنَ الْأَيِّ؟ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ، وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَيْ طَمَعٍ، وَلَا يَكْتُفِي بِاَدَنَ فَهُمْ دُونَ أَفْصَاهُ». (۲)

«پس برای قضاوت و داوری بین مردم، بهترین رعیت را انتخاب کن، کسی که کارها به او سخت نیاید و نزاع‌کنندگان در سیزه و لجاج رآی خود را بر او تحمیل ننمایند و در لغش پایداری نکند و نفس او به طمع و آزمایل نباشد و به اندک فهم بدون بکار بردن اندیشه کافی اکتفا نکند و چون به خطای خود آگاه شد بازگردد نه آنکه بر آن ایستادگی کند».

(۱۵) دانشجویان و هوشمندان: بخوانند تا از شاخه‌های درخت دانش میوه چیده، غولان و نادانان و گمراهان را در هر لباس بشناسند.

حضرت علی^{علیه السلام} در ستایش دانش فرموده است:

«كُلُّ وِعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وِعَاءُ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَسِّعُ بِهِ». (۳)

«هر طرفی تنگ می‌گردد به آنچه درون آن می‌گذارند مگر ظرف علم و دانش که فراخ می‌گردد».

۱. همان: ص ۱۱۳۷، حکمت ۱۰۷.

۲. همان: ص ۱۰۱۰، نامه ۵۳.

۳. همان: ص ۱۱۷۹، حکمت ۱۹۶.

امام علیہ السلام درباره خواهان علم می فرماید:

«مَهْوَمَانٍ لَا يَشْبِعَانِ : طَالِبٌ عِلْمٌ وَ طَالِبٌ دُنْيَا». ^(۱)

«خواهان علم هرگز سیر نمی شوند زیرا هرچه بر آنها کشف و هویدا شود، باز می خواهند مجهول دیگری را معلوم نمایند».

۱۶) جوانان: بخوانند تا طراوت جوانی شان را در راههای بیهوده از دست ندهند.

۱۷) کارگران و رنجبران و بیابانگردان و رانندگان: که کمتر وسیله و وقت کسب اطلاع دارند، بخوانند تا از خواندن آن همه چیز بدست آورند.

۱۸) طبییان و مادیون و فلاسفه: بخوانند تا از تاریکی‌ها که به آن‌گرفتارند رهایی یافته به مبدأ و معاد آشنا گرددند.

۱۹) یهود و نصاری و مجوس: بخوانند تا راه سعادت را در آن دیده با کتاب‌های خود مطابقه کرده، حق و حقیقت را دریابند.

۲۰) گمراه‌کنندگان و گمراه‌شدگان: گمراه‌کنندگان بخوانند تا از بدعاقبتی و رسوایی ترسیده، بیش از این در اغفال ساده‌لوحان سعی ننمایند و گمراه‌شدگان بخوانند تا از راه کجی که آنها را به آن سوق داده‌اند بازگشته، گرد هر نادرست هوای پرست نگرددند.

۲۱) زهاد و پارسایان: بخوانند تازهد و تقوای حقیقی را در روش پیشوای متّقیان دیده و به راه‌های کج پا ننهند و از رنج خود نتیجه بگیرند.

امام علیہ السلام درباره زهد می فرماید:

«أَفْضَلُ الرُّهْدِ إِحْفَاءُ الرُّهْدِ». ^(۲)

«پیکو قرین پارسایی پنهان داشتن آن است، زیرا زهد آشکار از ریاء و خودنمایی جدا نیست».

* * *

۱. همان: ص ۱۲۹۶، حکمت ۴۴۹.

۲. همان: ص ۱۰۹۸، حکمت ۲۷.

ابن میثم رض در اینجا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ وَ لَكِنَّ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ». ^(۱)

«خداؤند به صورت‌ها و کردارهای شما نگاه نمی‌کند، بلکه به دل‌های پارسای شما می‌نگرد».

(۲۲) با سوادان و بی‌سوادان: بخوانند تا آنان را به تحصیل دانش و دارند و از لذت سواد و اطلاع به وظایف دین و دنیا آگاه سازند.

* * *

خلاصه جمیع افراد بشر باید بخوانند تا سعادت همیشگی و ترقی دنیا و آخرت را از آن بیابند.

امام علی علیہ السلام درباره رسیدن به سعادت فرموده است:

«مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ وَ مَنْ عَمِلَ لِرِبِّنَهُ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرُ دُنْيَاهُ،

وَ مَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ». ^(۲)

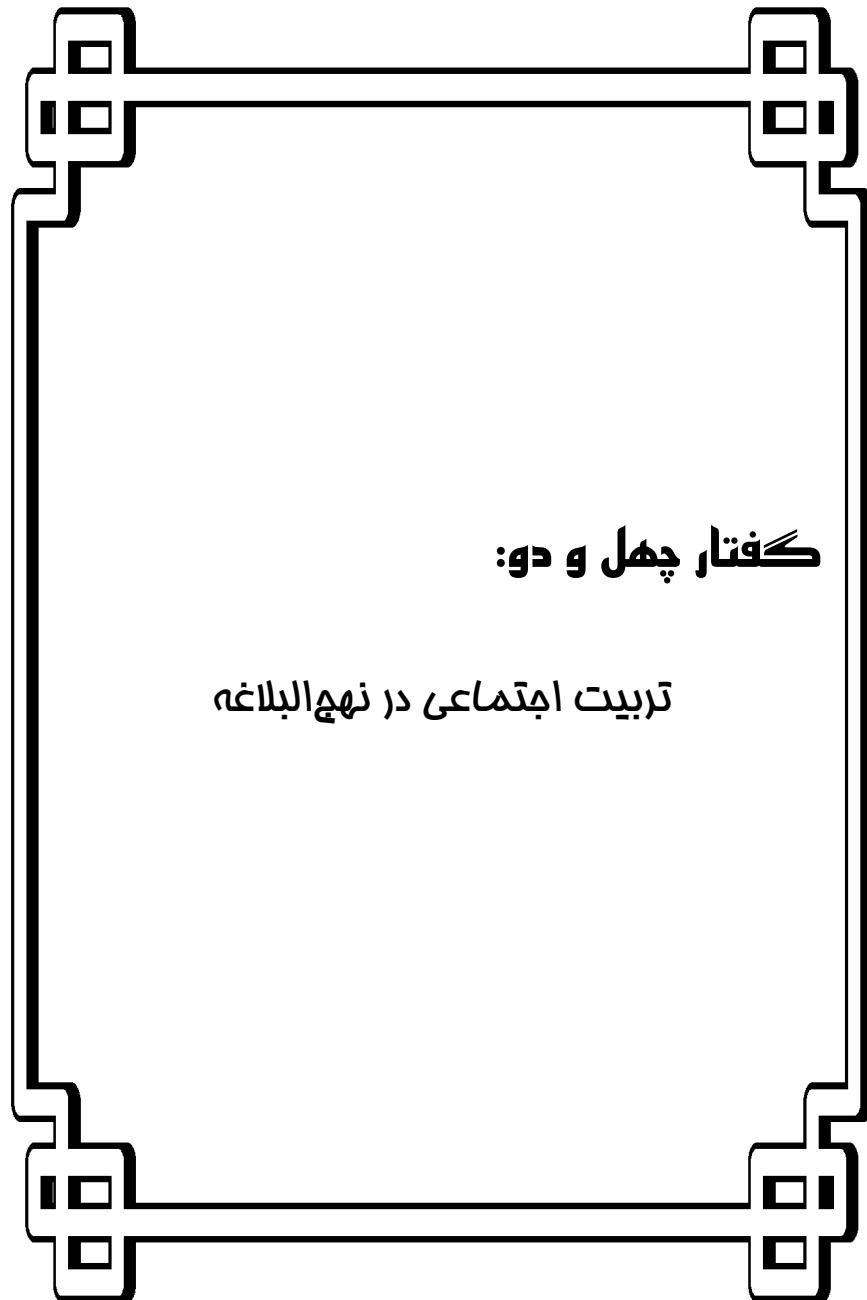
«هر که نهان خود را درست کند، خدا آشکار او را درست نماید و هر که برای دینش کار کند، خدا امر دنیا او را کفایت فرماید و کسی که نیکو سازد آنچه بین خود و خداست، خداوند آنچه میان او و مردم است را نیکو نماید».

۱. همان: ص ۱۰۹۹، حکمت ۲۷.

۲. همان: ص ۱۲۸۴، حکمت ۴۱۵.

کفتار چهل و دو:

تریت اجتماعی در ذهن البلاغه



متن

توجه به تربیت، توجه به حیاتی ترین مقوله انسانی است؛ زیرا همه سامان‌ها و نابسامانی‌ها، صلاح‌ها، فساد‌ها، سعادت‌ها و شقاوت‌ها به نوع تربیت باز می‌گردد و تربیت بستر خوشبختی و بدبختی انسان‌ها و جوامع انسانی است.^(۱)

انسان در آغاز تولد هرچند از نظر ساختمانی انسان است ولی از نظر روحی هنوز انسان نیست. آنگاه از این نظر انسان می‌گذرد که بذر ارزش‌های انسانی را که در نهاد او است رشد داده و آنها را بارور سازد.^(۲)

انسان می‌تواند به سبب تربیتی فطری و اجتماعی به کمالات انسانی دست یابد و یا بالعکس، استعدادهای خود را در جهت کمال مطلق، پیشاند و به پایین ترین مراتب خود تنزل نماید و از حقیقت وجود خویش بی‌بهره بماند و از صورت و سیرتی سر درآورد و هرگونه شرّ و بدی را جلوه گر شود.^(۳)

به بیان امیرمؤمنان علی‌الثقلی:^(۴)

«عَدَمُ الْأَدَبِ سَبَبُ كُلِّ شَرٍّ».

«فقدان ادب، سبب هر شرّ و بدی است».

۱. مصطفی دلشناد تهران، ماه مهرپرور، خانه اندیشه جوان، چاپ دوم؛ ص ۳۳.

۲. محمد فولادگر، تربیت و اخلاق در اسلام، جهاد دانشگاهی واحد صنعتی اصفهان، چاپ سوم؛ ص ۳.

۳. ماه مهرپرور؛ ص ۳۳ و ۳۴.

۴. همان؛ ص ۳۴.

روی کردن به تربیت صحیح، پرداختن به ضروری تربین امور انسانی و جامعه انسانی است و رسالت همه پیام آوران الهی، رسالت تربیت انسان‌ها بوده است. اینکه موانع تربیت را از سر راه آدمیان بردارند و آنان را از اسارت بت و جاهلیت برهانند و غل و زنجیرها را از دست و پای انسان‌ها بگشایند و بستر مناسبی برای سیر به کمال مطلق فراهم نمایند.^(۱)

تعريف تربیت

واژه تربیت از ریشه «رُبُّو» به معنای زیادت و فزونی و رشد و برآمدن گرفته شده است و کاربردهای گوناگون از این ریشه همه همین معنا را در بردارد.^(۲) تربیت یعنی فراهم کردن زمینه‌های لازم تا به تدریج استعدادهای انسان شکوفا شود و به فعلیت درآید و به سوی حدّنهایی و کمال خود سیر نماید.^(۳) بنابراین می‌توان گفت: «تربیت عبارت است از رفع موانع و ایجاد مقتضیات برای آنکه استعدادهای انسان در جهت کمال مطلق شکوفا شود».^(۴)

نظام تربیت

در نظام تربیتی اسلام زندگی فردی از زندگی اجتماعی جدا نیست. فرد علاوه برداشتن اختیار و آزادی در برابر جمع مسئول است، حقوق و آزادی‌های فردی با رفاه و رشد و تکامل جمع تلفیق شده است.^(۵) در این نظام تفاوت‌های فردی نه تنها باید به عنوان یک اصل طبیعی، مدد نظر قرار بگیرد بلکه باید تلاش نمود تا این تفاوت‌ها بیشتر و بزرگتر شود.^(۶) بنابراین به روش‌های متغیری نیازمند است که به وسیله آن روش‌ها بتوان به مطلوبیت لازم

۱. همان: ص ۳۴.

۲. همان: ص ۳۶.

۳. همان: ص ۳۸.

۴. دلشناد تهرانی، سیری در تربیت اسلامی، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، چاپ سوم: ص ۲۴.

۵. تربیت و اخلاق در اسلام: ص ۱۲۵.

۶. دکتر عبدالعظیم کریمی، تربیت طبیعی در مقابل تربیت عاریه، انجمن اولیا و مریبان، چاپ اول: ص ۶۹.

در ساماندهی برنامه تربیتی دست یافت و زمینه شکوفا شدن استعدادهای انسان را مهیا ساخت.^(۱) در دیدگاه امیر مؤمنان مبنای تربیت آدمی، انگیختن او و همراه نمودن وی است و نه بی انگیزه کردن و منافق نمودن او. مبنای تبلیغ، ترغیب است و اساس رسالت تربیتی مصلحان حقیقی ابلاغ است و نه اجبار.^(۲) رغبت و علاقه انسان کوشش او را بر می انگیزد و به او کمک می کند تا در مقابل محیط عکس العمل مناسب نشان داده و خود را بهتر با موقعیت های جدید سازش دهد.^(۳)

بنابراین می توان گفت: «تربیت عملی است که از انسان مقبول به فرد قابل انتقال می یابد».^(۴) پیشوای آزادگان شنید که عمار بن یاسر در تلاش برای هدایت مغیره بن شعبه است پس به او فرمود:

«أَدْعُهُ يَا عَمَّارٌ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَاتَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَعَلَى عَمَدٍ لَّبَسَ عَلَى نَفْسِهِ، لِيَجْعَلَ الشُّهَبَاتِ عَادِرًا لِسَقَطَاتِهِ». ^(۵)

«عمدار! او را واگذار، چه او چیزی از دین بر نگرفته، جز آنچه او را به دنیا نزدیک کند و به عمد، حقایق را بر خود پوشیده داشت تا شباهات را بهانه لغزش خود قرار دهد».

تربیت اجتماعی

تربیت فرایندی است که در بعد اجتماعی، هدفش تسهیل عمل به وظایف اجتماعی در مقابل سایر انسان ها و موقعیت اجتماعی است.^(۶)

تربیت اسلامی مردم را در بعد فردی و اجتماعی هر دو می سازد و نه تحت عنوان اصلاح

۱. ماه مهرپور: ص ۳۸.

۲. همان: ص ۶۱.

۳. دکتر علی شریعتمداری، جامعه و تعلیم و تربیت، چاپ پنجم: ص ۱۳۰.

۴. دکتر رجبعلی مظلومی، تربیت معنایی، انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول: ص ۲۱۸.

۵. محمد دشتی، نهج البلاغه، دفتر نشر الهادی، چاپ دوازدهم: حکمت ۴۰۵، ص ۷۲۷.

۶. فرهنگ کوثر، مؤسسه زائر، شماره ۵۹، سال هفتم، پاییز ۱۳۸۳: ص ۵۲.

نفس از اصلاحات اجتماعی صرف نظر می‌کند و نه به بهانه پاره‌ای از اصلاحات اجتماعی فرد را به حال خود وامی‌گذارد، بلکه در عین توجه به سازندگی فردی، توجه به اصلاحات اجتماعی دارد و هر دو را مکمل یکدیگر می‌شمارد.^(۱)

بنابراین لازمه تربیت اجتماعی منسجم، در نظر گرفتن حقوق متقابل افراد انسانی در جامعه می‌باشد و این نظام باید بتواند با ساده‌ترین روش‌ها مردمان خود را به حقوق اجتماعی یکدیگر آشنا ساخته و رفتار مطابق آنها درخواست نماید.^(۲)

تمامی مکاتب الهی و بشری این اصل را پذیرفته‌اند که در صورتی می‌توان به جامعه نظم و ثبات بخشد که حقوق و تکالیفی که برای انسان‌ها در نظر گرفته شده به خوبی مورد عمل قرار گیرد.^(۳) یکی از ابعاد تکامل پرورش روح اجتماعی، تعاون و حسن روابط با انسان‌ها و احساس مسئولیت و تعهد نسبت به آنهاست.^(۴)

رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ». ^(۵)

«چه کسی محظوظ‌ترین مردم پیش خدادست؟ سودمندترین مردم نسبت به مردم».

حضرت علی علیہ السلام می‌فرماید:

«أَيُّ حِكْمَةٍ جَامِعَةٌ أَنْ تُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَتَكْرِهَ لِمُمْنَعَةً مَا تَكْرِهُ لَهَا». ^(۶)

«چه سخن حکیمانه‌ای است که هرچه برای خود می‌خواهی برای مردم نیز همان را بخواه و آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نیز نپسند». ^(۷)

۱. تربیت و اخلاق در اسلام: صفحه پیشگفتار.

۲. فرهنگ کوثر: ص ۵۲.

۳. همان: ص ۵۲.

۴. تربیت و اخلاق در اسلام: ص ۵۱.

۵. همان: ص ۵۳.

۶. حسن بن شعبة‌الحرانی، تحف العقول، علی اکبر غفاری، کتابفروشی اسلامیه: ص ۷۸.

همچنین می فرماید:

«خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مُمِّنْ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ وَإِنْ عِشْتُمْ حَثُوا إِلَيْكُمْ». ^(۱)

«بَا مَرْدَمْ آنَگَونَه معاشرت کنید که اگر مردید بر شما اشک ریزند و اگر زنده ماندید با اشتیاق به سوی شما آیند». ^(۲)

شرح

اهداف تربیت اجتماعی

هدف در تربیت اجتماعی انسان، در مرحله اول، ایجاد آمادگی برای انطباق با محیط اجتماعی بیان می شود.

۱) رعایت حقوق همه انسانها و مراعات انصاف در برخورد با آنها ^(۲) حضرت علی علیہ السلام

فرمود:

«لَا يَجْبُرُ إِلَّا حَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَلَا يَجْبُرُ عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ وَلَوْ كَانَ إِلَّا حَدٍ أَنْ يَجْبُرِي لَهُ وَلَا يَجْبُرِي عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ». ^(۳)

«حق اگر به سود کسی اجرا شود ناگریز روزی به زیان او به کار می رود و چون به زیان کسی اجرا شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت و اگر قرار باشد حق به سود کسی باشد و به زیان او جریان نیابد چنین حقی فقط به خدا اختصاص خواهد داشت».

حضرت علی علیہ السلام می فرماید:

«أَللَّهُ اللَّهُ فِي الْأَيَّامِ، فَلَا تُعْبُدُوا أَفْوَاهَهُمْ، وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ، وَاللَّهُ اللَّهُ فِي جَيْرَانِكُمْ، فَإِنَّهُمْ وَصِيهَةُ بَيْتِكُمْ، مَا زَالَ يُوَصِّي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّا إِنَّهُ سَيُورُّ ثُمَّهُمْ». ^(۴)

۱. محمد دشتی، نهج البلاغه، دفتر نشر الهادی، چاپ دوازدهم: حکمت ۱۰ ، ص ۶۲۴-۶۲۵.

۲. فرهنگ کوثر: ص ۵۳.

۳. نهج البلاغه: خطبه ۲۱۶ ، ص ۴۴۰.

۴. همان: نامه ۴۷ ، ص ۵۵۹.

«خدا را خدا را دربارهٔ یتیمان، نکند گاهی سیر و گاهی گرسنه بمانند. و خدا را خدا را دربارهٔ همسایگان، حقوق شان را رعایت کنید که وصیت پیامبر شماست. همواره به خوش فشاری با همسایگان سفارش می‌کرد تا آنجاکه گمان بردیم که بر آن ارثی معین خواهد کرد».

۲) ایجاد روابط مهرآمیز و همراه با گذشت و فداکاری و ایثار با دیگر مؤمنان و

مسلمانان.^(۱)

اُنْظُرْ ذِي الْحَارِبِكُمْ وَ صِلُوهُمْ يُهُونُ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الْحِسَابُ.^(۲)

«به خویشاوندان خود متوجه باشید و با آنها پیوند بزنید تا خدا حساب را بر شما آسان کنند».

۳) تکریم مؤمنان و بالا خص دانشمندان و فقهای اسلام.^(۳) حضرت علی علیہ السلام می فرماید: «وَ الْعِلْمَ مَحْزُونٌ عَلَيْكُمْ عِنْدَ أَهْلِهِ ، قَدْ أُمِرْتُمْ بِطَلَبِهِ، فَاطْبُئُوبُوهُ وَ أَعْلَمُوا أَنَّ كِثْرَةَ الْمَالِ يَقْسِدَهُ لِلْدِينِ، مَقْسَأَةُ الْفُلُوبِ وَ أَنَّ كِثْرَةَ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ يَهِي مُضْلِحَةٌ لِلْدِينِ سَبَبَ الْجَنَّةِ».^(۴)

«و داش برای شما نزد اهلش است و مأمورید به طلب علم از آنها به دنبالش بروید و بدانید که مال بسیار دین را فاسد کند، دلها را سخت گرداند و علم بسیار توانم با عمل دین را اصلاح می کند و وسیله رفتن به بهشت است».

حضرت علی علیہ السلام می فرماید:

«وَ النَّفَاقَاتُ تَنْقُصُ الْمَالَ وَ الْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى إِنْفَاقِهِ ، فَإِنْفَاقِهِ بَعْثَهُ إِلَى حَفَظَتِهِ وَ رُوَايَتِهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ صُحبَةَ الْعِلْمِ وَ اتَّبَاعُهُ دِينُ اللَّهِ بِهِ وَ طَاعَتُهُ مَكْسَبَهُ لِلْحَسَنَاتِ».^(۵)

۱. فرهنگ کوثر: ص ۵۳.

۲. تحف العقول: ص ۱۹۴.

۳. فرهنگ کوثر: ص ۵۳.

۴. تحف العقول: ص ۱۹۶.

۵. همان: ص ۱۹۶.

«و خرج کردن مال را بکاهد و علم با خرج کردنش بیفراید و خرج کردن علم این است که آن را در میان حافظان و راویانش منتشر کنی، بدانید که همراهی با دانش و پیروی از آن دینی است که برای خدا با آن دینداری شود و پیروی از علم سبب انجام کارهای نیک است».

(۴) تقویت روحیه خدمت و اهتمام به امور مسلمانان.^(۱)

«أَللَّهُ أَلَّهُ فِي الْأَيْتَامَ لَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ، فَقَدْ سَعَتُ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ عَالَ يَتِيمًا حَتَّى يَسْتَغْنِيَ أَوْ جَبَ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ الْجُنَاحَ كَمَا أَوْجَبَ لِأَكِلِ مَالِ الْيَتِيمِ النَّارَ».

«خدا را خدا را درباره یتیمان در حضور و اطلاع شما از میان نزوند و بی سرپرست نماند زیرا من شنیدم رسول خدام^{علیه السلام} می فرماید: هر که یتیمی را کفالت کند و نان بدهد تا بی نیاز گردد خدا با این عمل بهشت را بر او واجب کند، چنانکه برای خورنده مال یتیم دوزخ را واجب کرده است».

(۵) تقویت روحیه تعاون در کارهای خیر و تقاو و تکامل اجتماعی.^(۲)

«أَوْصِيهِمُّ عِبَادَ اللَّهِ، يِتَّقُوَ اللَّهُ وَ طَاعَهُ، فَإِنَّهَا النِّجَاهُ غَدَّاً وَ الْمُنْجَاهُ أَبَدًا».^(۳)
«بندگان خدا شما را به ترسیدن از خدا و فرمانبرداری او سفارش می کنم که نجات فردا و مایه رهایی جاویدان است».

(۶) ایجاد روحیه تفاهم و برادری میان مؤمنان و مسلمانان و تحکیم روحیه مساوات خواهی.^(۴) اسلام به اخوت و برادری و تعاون و همکاری چه در میان افراد یک ملت و چه با ملل دیگر دعوت می کند و همه مسلمانان را امّت اسلامی واحد می داند.^(۵)

۱. فرهنگ کوثر: ص ۵۳.

۲. فرهنگ کوثر: ص ۵۳.

۳. نهج البلاغه: خطبه ۱۶۱، ص ۳۰۵.

۴. فرهنگ کوثر: ص ۵۳.

۵. تربیت و اخلاق در اسلام: ص ۵۶.

قرآن کریم می فرماید:

﴿إِنَّا لِلْمُؤْمِنَوْنَ إِخْوَةٌ فَاصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ﴾.^(۱)

«همانا مؤمنان برادرند، در میان آنها صلح و سازش برقرار کنید».

جایگاه تربیت‌کننده عدالت از هر خدمتی والاتر و گرانقدرتر است به گونه‌ای که امیر مؤمنان علی علیله عدالت را شاهراهی معرفی کرده که همگان را در برابر می‌گیرد و به سلامت و عافیت می‌رساند و هر چیز و هر کس را در جایگاه درست خویش قرار می‌دهد و این بهترین بستر تربیت است.^(۲)

بی‌عدالتی از جمله سخت‌ترین موانع تربیت آدمی و منشأ تباہی فرد و جامعه و عدالت بستر کمال یافتن انسان‌هاست. قرآن کریم که کتاب تربیت انسان‌هاست، آدمیان را در بستر عدالت تربیت می‌نماید.^(۳)

﴿عَلَيْكُمْ بِالْتَّوَاصُلِ وَ التَّبَادُلِ وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّدَابُرِ وَ التَّقَاطُعِ﴾.^(۴)

«بر شما باد پیوستن به یکدیگر و بخشش همدیگر. مبادا از هم روی بگردانید و پیوند دوستی از بین ببرید».

۷) تقویت سعه صدر در معاشرت و ایجاد روحیه همفکری و شور و تبادل نظر.^(۵)

﴿وَ قَالَ عَلِيٌّ : مَنِ اسْتَبَدَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ ، وَ مَنْ شَاورَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا﴾.^(۶)

«آن کس که خود رأی شد به هلاکت رسید و هر کس که با دیگران مشورت کرد در عقل‌های آنان شریک شد».

۱. سوره حجرات: آیه ۱۰.

۲. ماه مهرپرورد: ص ۸۹.

۳. همان: ص ۸۶ - ۸۷.

۴. نهج البلاغه: نامه ۴۷، ص ۵۵۹.

۵. فرهنگ کوثر: ص ۵۳.

۶. نهج البلاغه: حکمت ۱۶۱، ص ۶۲۴.

«وَ قَالَ عَلِيٌّ : لَا غَنِيَ كَاعْقُلٌ ; وَ لَا فَقْرَ كَاجْهَلٌ ; وَ لَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ ;
وَ لَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوِرَةِ». ^(۱)

«هیچ ثروتی چون عقل و هیچ فقری چون نادانی نیست و هیچ اثری چون ادب
و هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست».

۸) پرورش روحیه عدالت‌خواهی و داوری به حق و پذیرش آن، هرچند به زیان شخص
و بستگانش باشد. ^(۲)

شهید مطهری می‌فرماید:

«مقتضای عدالت این است که تفاوت‌ها تابع استعدادها و لیاقت‌ها و کوشش‌ها
باشد یا می‌توان گفت مساوات در شرایط مساوی و نه در شرایط نامساوی.
در تاریخ اسلام حضرت علی علیه السلام به عنوان تبلور عمل اسلامی و بارزترین نمونه
صفت الهی شناخته شده است». ^(۳)

* * *

«حَقُّ وَ بَاطِلٌ وَ لِكُلِّ أَهْلٍ، فَإِنْ أَمِرَ الْبَاطِلُ لِقَدِيمًا فَعَلَ وَ لَئِنْ قَلَ الْحَقُّ فَلَرَبِّمَا وَ
لَعَلَّ وَ لَقَلَّ إِذْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ». ^(۴)

«حق و باطل همیشه در پیکارند و برای هر کدام طرفدارانی است، اگر باطل پیروز
شود، جای شگفتی نیست. از دیروز چنین بوده است و اگر طرفداران حق اندکند،
چه بس اروزی فراوان گردند و پیروز شوند اما کمتر اتفاق می‌افتد که چیز رفته
بارگردد».

۹) تقویت احساس تعهد به هدایت و رشد و آگاهی دیگران. ^(۵) در جنگ صفين

حضرت علی علیه السلام به یاران خود فرمود:

۱. نهج البلاغه: حکمت ۵۴، ص ۶۳۶.

۲. فرهنگ کوثر: ص ۵۳.

۳. تربیت و اخلاق در اسلام: ص ۳۷-۳۸.

۴. نهج البلاغه: خطبه ۱۶، ص ۵۹.

۵. فرهنگ کوثر: ص ۵۳.

«اللَّهُمَّ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ، حَتَّىٰ يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهَلَهُ، وَ يَرْعَوْيَ عَنِ الْغَيِّ
وَ الْعُدُوَانِ مَنْ لَمْ يَحْبَبْ يِهِ». ^(۱)

«خدایا آنان را از گمراهی به راه راست هدایت کن تا آنان که جاهمند، حق را بشناسند و آنان که با حق می‌ستیزند، پشیمان شده و به حق بازگردند».

(۱) ایجاد روحیه ستیز در برخورد با ستمکاران در حد عدل اسلامی. ^(۲) جهاد خود

یک عامل تربیتی است که جانشین ندارد یعنی امکان ندارد مسلمانی که به جهاد رفته با مسلمانی که به جهاد نرفته یکسان باشد؛ زیرا انسان تابه جهاد نزود یک سلسله روحیات و نفسانیات او بروز نمی‌کند، چه بسا انسانی گمان کند صبور، شجاع و استوار است ولی وقتی که در جنگ قرار می‌گیرد خود را فاقد این‌ها می‌بیند. ^(۳)

«وَ لَعْنَرِيٍ ما أَعْلَىٰ مِنْ قِتَالٍ مِنْ حَالَتِ الْحَقَّ، وَ حَابَطَ الْغَيِّ، مِنْ إِدْهَانٍ
وَ لَا إِهَانٍ». ^(۴)

«سوگند به جان خودم در مبارزه با مخالفان حق و آنان که در گمراهی و فساد غوطه‌ورند، یک لحظه مدارا و سستی نمی‌کنم».

* * *

«اللَّهُ أَكْبَرُ
إِلَهُ الْجَهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ السَّيِّدُ كُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ
إِمَامُ هُدَىٰ أَوْ مُطِيعٌ لَهُ تُقَدَّرُ بِهَذِهِ». ^(۵)

«خدارا خدارا در باره جهاد با دارایی و جانتان و زیانتان، همانا دو مرد جهاد می‌کنند امام بر حق و یا مطیع و پیرو او». ^(۶)

۱. نهج البلاغه: خطبه ۲۰۶، ص ۴۲۹.

۲. فرهنگ کوثر: ص ۵۳.

۳. تربیت و اخلاق در اسلام: ص ۱۰۱-۱۰۲.

۴. نهج البلاغه: خطبه ۲۴، ص ۷۱.

۵. تحف العقول: ص ۱۹۴.

۶. تحف العقول: ص ۱۹۴.

(۱۱) تلاش برای اصلاح ذات‌البین و رفع اختلاف بین مسلمانان.^(۱)

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تُفَرَّقُوا. فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَةِ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ» وَ إِنَّ السَّيِّدَةَ وَ هِيَ الْحَاتَّةَ لِلْدِيْنِ، فَسَادَ ذَاتَ الْبَيْنِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». ^(۲)

«همه به رشتۀ خدا پچسبید و از هم جدا نشوید، زیرا من از رسول خدا علی‌الله السلام شنیدم که فرمود: «صلح و سازش میان مردم بهتر است از همه نماز و روزه» راستی که هلاکت بار و دین برانداز همانا اختلاف است ولا قوّة إلا بالله».

(۱۲) ایجاد روحیه دعوت به خیر و توصیه به حق و توصیه به صبر.^(۳) انسان در زندگی دچار سختی‌ها و مشکلاتی می‌شود که اگر در برابر آنها صبور و مقاوم نباشد سختی‌ها و مشکلات بیشتری به سراغ او خواهد آمد. صبر باعث عزّت و سرفرازی است.^(۴)
«مَنْ لَمْ يَتَّجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْمَرْءُ». ^(۵)

«کسی که شکیابی او را نجات ندهد، بی‌تابی او را هلاک می‌کند».

(۱۳) شناخت امر به معروف و نهی از منکر و پذیرش مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر.^(۶) حضرت امام صادق علی‌الله السلام از رسول خدا علی‌الله السلام نقل می‌فرماید که: «چون امت من ترک امر به معروف و نهی از منکر کنند منتظر بلا و متوقع عقوبت باشند».^(۷)
امر به معروف و نهی از منکر وقتی به عنوان یک وظیفه تلقی شود، هم بصورت انگیزه فردی درمی‌آید و هم آثار اجتماعی دارد. فرد در صدد کنترل خود بر می‌آید پیش از آنکه دیگران

۱. فرهنگ کوثر: ص ۵۳.

۲. تحف العقول: ص ۱۹۴.

۳. فرهنگ کوثر: ص ۵۳.

۴. جلیل صفری، امام علی علی‌الله السلام و نهج البلاغه، چاپ اول: ص ۱۳.

۵. نهج البلاغه: حکمت ۱۸۹، ص ۶۶۹.

۶. فرهنگ کوثر: ص ۵۳.

۷. ملا محمد باقر مجلسی، حلیمة المتنین، فردوسی، چاپ اول: ص ۳۶۳.

به او تذکر دهند و در صورت ارتکاب گناه خود نیز اجازه منع افراد دیگر از گناه را ندارد.^(۱)

﴿وَ لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهِيِّ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوْمَيِّ اللَّهِ أَمْرَكُمْ شِرَارُكُمْ
لُّمُّمَ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ﴾.^(۲)

«امر به معروف و نهی از منکر را و نگذارید تا بدان شما سپرست یا زمامدار
شما شوند و سپس دعا کنید اجابت نشود».

(۱۴) تنظیم شعائر اسلامی و تحکیم موقعیت مساجد و جماعات و مراکز عبادی و
دینی.^(۳)

(۱۵) ایجاد عادت به نظم و انضباط در همه مناسبات فردی و اجتماعی.^(۴)

اهداف نهایی تربیت اجتماعی

تربیت اجتماعی اهدافی متفاوت با اهداف خلقت انسان ندارد.^(۵) خداوند در مورد هدف
آفرینش می فرماید:

﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾.^(۶)

«و ما جن و انسان را نیافریدیم جز آنکه خدارا عبادت کنند».

غرض نهایی از خلقت انسان و جن همان حقیقت عبادت است یعنی اینکه بنده از خود
و از هر چیز دیگر بریده، به یاد پروردگار خود باشد و ذکر او را گوید.^(۷)

نظام واحد تربیت نیازمند به هدفی واحد برای عناصر خود می باشد و هدف واحد تمامی
تربیت ها می باشد به عبادت و شناخت خدا منجر شود، بر همین مبنای هدف از تربیت اجتماعی
در نهایت قرب الهی است.^(۸) اما عبادت و شناخت خود هدف های متوسطی هستند برای رسیدن

۱. تربیت و اخلاق در اسلام: ص ۹۸.

۲. تحف العقول: ص ۱۹۵.

۳ و ۴ و ۵. فرهنگ کوثر: ص ۵۳.

۶. سوره ذاريات: آیه ۵۶.

۷. سید محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان، سید محمد باقر موسوی، بنیاد علامه: ج ۱۸، ص ۶۱۶.

۸. فرهنگ کوثر: ص ۵۴.

به هدف نهایی و کمال نهایی انسان که همان نزدیکی به خداست.^(۱)

تربیت اجتماعی نوجوانان

توانایی و سازش در محیط اجتماعی نیازمند خصوصیات روحی و اخلاقی است که باید زیربنای آن توسط پدران و معلمان و مریبان مدارس پی‌ریزی گردد. پدر و مادر باید به تدریج فرزندان خود را به زندگی اجتماعی آشنا سازند تا بتوانند در مراحل حساس و خطیر با دیگران جوشیده با دشواری‌ها و ناهمواری‌های اجتماعی سازگار باشند.^(۲)

زندگی کودکی بر پایه تجربیات دوران کودکی است. او با توجه به تصویری که از خود دارد به انجام وظایف خود در آینده می‌پردازد و در صورتی که از عهدۀ وظایف اساسی خود درباره کوچک و بزرگ برآمده و همچنین اگر رابطه خود را با دیگران تحت ضابطه و معیاری قرار ندهد زندگی او به هرج و مرج و نابسامانی کشیده می‌شود.^(۳) علی طیلله می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا قُلْبُ الْحَدَثَ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ﴾.^(۴)

«همانا قلب نوجوان چون زمین کاشته نشده آماده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود».

* * *

«فَإِنَّمَا أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ أَيْ بُنَيَّ وَ لُرُومَ أَمْرِهِ وَ عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِسِنْكُرِهِ وَ الْأَعْتِصَامِ بِحَبَلِهِ».^(۵)

«پسرم همانا تو را به ترس از خدا سفارش می‌کنم که پیوسته در فرمان او باشی و دلت را با یاد خدا زنده کنی و به رسماً او چنگ زنی».

۱. محمدعلی سادات و محمد طالبزاده، پیش اسلامی دوره پیش دانشگاهی، چاپ نهم: ص ۴۳.

۲. محمد رشیدپور، تربیت کودک از دیدگاه اسلام، انتشارات کعبه، چاپ دوم: ص ۷۲.

۳. دکتر علی قائمی، نقش مادر در تربیت، انتشارات امیری، چاپ یازدهم: ص ۱۳۶.

۴. نهج البلاغه: نامه ۳۱، ص ۵۲۲-۵۲۳.

۵. همان: نامه ۳۱، ص ۵۲۱.

روش‌های تربیت اجتماعی نوجوانان

در پرورش کودکان عوامل متعددی دخالت دارند که مهمترین آنها خانواده، مدرسه و اجتماع است.^(۱) پدر و مادر باید در محیط خانه روحیات اجتماعی کودکان را پرورش دهنده در مدرسه معلمان و مریبان باید تلاش کنند تا استعدادهای کودکان را استخراج کرده و با راهنمایی مؤثر از قوایی که خداوند در نهاد کودک قرار داده نهایت استفاده را بکنند.^(۲)

روش‌های تربیت از دیدگاه امام علی علیه السلام

الف) شناخت و استدلال

حضرت علی علیه السلام در باب تربیت، اصرار دارند که فرزندان خود را باید با تربیت اجتماعی دقیقاً آشنا کرد و در این راه ایشان در توصیه‌های تربیت اجتماعی به استدلال و برهان‌های مناسب مبادرت می‌ورزند که این مطلب به انسان‌شناسی ایشان بازمی‌گردد.^(۳)

تربیتی که فرست تربیت شدن را به متربی نمی‌دهد و قبل از آنکه به سرمایه درونی اش دست یابد او را مجبور می‌کند به دست مایه‌های تصنیعی بیرونی تکیه کند، قبل از آنکه ریشه‌های تربیت خویش را در عمق فطرت خویش استوار گردداند، جوانه‌ها و ساقه‌های نورس او را قارچ‌گونه رشد می‌دهد، فاجعه این تربیت عاریهای انسان تصنیعی است، که نه تنها هویت آدم را با اصول مصنوعی از همان لحظه تولّد خارج کرده‌اند، مداخله‌های تربیتی را در شرطی کردن او پیش از تولّد آغاز کرده‌اند.^(۴)

ب) شیوه موعظه

موعظه راهی است جهت زدودن قساوت از دل و فراهم کردن زمینه لطفت آن در جهت دوری از زشتی و پلیدی و گرایش به زیبایی و نیکی، بازدارنده از طغیان شهوت و موجب تهنشین شدن

۱. دکتر علی قائمی، پژوهش مذهبی کودکان، انتشارات امیری، چاپ چهارم: ص ۴۲.

۲. تربیت کودک از دیدگاه اسلام: ص ۷۳ - ۷۴.

۳. فرهنگ کوثر: ص ۵۵.

۴. دکتر عبدالعظیم کریمی، تربیت طبیعی در مقابل تربیت عاریهای، انجمن اولیاء و مریبان: ص ۱۹ - ۲۰.

هواهای نفسانی است. از این رو، بستر مناسب احیای دل آدمی است.^(۱) موعظه در شرایطی بر دل اثر می‌گذارد که ریشه درونی و تمایل طبیعی خود به طور خودانگیخته فراهم شده باشد.^(۲) موعظه باید از زبان دین باشد، خود واعظ نیز باید از دل موعظه کند.^(۳)

﴿أَيُّ بُيَّ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا، وَرَأَيْتَنِي أَزْدَادُ وَهُنَا بَادْرُتُ بِوَصِّيَّتِي إِلَيْكَ وَأُورْدُتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجْلِ...﴾^(۴)

«پسر جانم! چون نگریستم که پا به سال نهاده‌ام و روز به روز سستی و ضعفم می‌افزاید، چنان دیدم که اندرزها و سفارشات لازم را به تو بگویم پیش از آنکه دست اجل گریبانم را بگیرد».

الگوپذیری

در این روش انسان، نمونه‌ای عینی را مطلوب خویش می‌گیرد و به شبیه‌سازی دست می‌زند و تلاش می‌کند که در همه امور همانند الگوی مطلوب خویش باشد.^(۵) قرآن کریم می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُشْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^(۶)

«برای شما در شخصیت رسول خدا الگوی نیکویی است».

معنای این آیه این است که به رسول خدا ﷺ تأسی کنید هم در گفتار و هم در رفتار و تحمل مشقت‌ها و چگونگی حضور در جنگ‌ها، شما باید از او پیروی کنید.^(۷)

۱. ماه مهرپرورد: ص ۳۸۴.

۲. تربیت طبیعی در مقابل تربیت عاریه‌ای: ص ۱۰۹.

۳. تربیت و اخلاق در اسلام: ص ۱۱۶.

۴. نهج البلاغه: نامه ۳۱، ص ۵۲۱.

۵. ماه مهرپرورد: ص ۳۳۱.

۶. سوره احزاب: آیه ۲۱.

۷. تفسیر المیزان: ج ۱۶، ص ۴۵۲.

آشنایی با شیوه رفتار و آداب زندگی و اخلاق و روحیات آنان که خود مظہر کامل و آینه تمام نمای تربیت اسلامی می‌باشد، بهترین روش در تربیت اسلامی برای دست یافتن به اخلاق انسانی است.^(۱)

برای اینکه فرایند تربیت اجتماعی تسهیل گردد باید الگوی اجتماعی مناسب برای نوجوانان ترسیم کرد تا بتوانند با او ارتباط عاطفی ایجاد کرده و مجدوب او گردند. کودکان می‌باید ارزش‌های موجود را در رفتار والدین و مریبان خود مجسم بینند.^(۲)

رعایت اعتدال

انسان دارای ابعاد متعددی در رفتار اجتماعی است که دل‌باختگی به یکی از عرصه‌ها و غفلت از دیگر موارد موجب رشد نامتعادل و در نتیجه نقصان شخصیت اجتماعی خواهد شد.^(۳) اعتدال، بهترین و کوتاه‌ترین مسیر برای رسیدن به اهداف تربیت است، که کتاب خدا و راه و رسم پیغمبر ﷺ بر آن استوار است.^(۴) راهی که در آن همه وجوه فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به اعتدال بنا می‌شود.^(۵) تربیت خردمندانه، تربیتی است مبنی بر حفظ اعتدال در همه امور و پرهیز از افراط در همه شئون. اقتضای خردورزی، اعتدال است و اقتضای نادانی افراط و تفریط.^(۶)

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«لَا تَرِى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفَرِّطًا».^(۷)

«نادان رابینی مگر آن که کاری را زاندازه فر از کشاندویا بدانجا که باید، نرساند».

۱. تربیت و اخلاق در اسلام: ص ۷۶.

۲. ماه مهرپرورد: ص ۳۴۱.

۳. فرهنگ کوثر: ص ۵۶.

۴. ماه مهرپرورد: ص ۲۲۰.

۵. همان: ص ۲۲۰.

۶. ماه مهرپرورد: ص ۲۱۷.

۷. نهج‌البلاغه: حکمت ۷۰، ص ۶۳۹.

شورت

شورت در کارها موجب شکوفایی استعدادهای درونی شده و زمینه الفت و مهربانی انسان‌ها را فراهم می‌کند.^(۱)

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾.^(۲)

«و با آن‌ها در کار مشورت نما».«

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«مَنِ اسْتَقْبَلَ بِجُوهَ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَاءِ».^(۳)

«آن کس که از افکار و آراء گوناگون استقبال کند صحیح را از خطا، خوب شناسد».

تجربه تاریخی

مطالعه تاریخ و درک تجارب ارزندهای که از گذشتگان به دست می‌آید، چرا غ فروزانی، برای مسیر آینده انسان است و برای تربیت اجتماعی بسیار مؤثر می‌باشد.^(۴) اگر انسان، به حوادث روزگار و علل عظمت و انحطاط جوامع و دلایل ظهور تمدن‌ها به دیده عبرت بنگرد، به بصیرتی راه گشا در زندگی دست می‌یابد و بهترین زمینه را برای تربیت خود فراهم می‌نماید.^(۵)

۱. فرهنگ کوثر: ص ۵۶.

۲. سوره آل عمران: آیه ۱۵۹.

۳. نهج البلاغه: حکمت ۱۷۳، ص ۶۶۹.

۴. فرهنگ کوثر: ص ۵۷.

۵. ماه مهرپرورد: ص ۳۷۳.

حضرت علی علیہ السلام می فرماید:

«إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمْرُتُ عُمْرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَآحْدِهِمْ». ^(۱)

درست است که من به اندازه عمر پیشینیان عمر نکرده‌ام، اما در کردار آن‌ها نظر افکندم و در اخبارشان و آثارشان سیر کردم، تا آنجاکه گویی یکی از آن‌ها شدم».

زمان‌شناسی

تریبیت، به ویژه در عرصه اجتماعی به زمان نیاز دارد تا شکوفایی لازم را پیداکرده و موجب رشد شخصیت آدمی شود. حضرت علی علیہ السلام فرصت نوجوانی را برای رشد و تربیت مناسب می‌دانند. ^(۲)

البته به کودکان فقط باید آنچه متناسب با اقتضای طبیعت سنی آنان هست تعلیم داد. القای رفتارهای تربیت و اخلاقی بزرگسال به کودکان چون براساس قابلیت‌های ذهنی و عاطفی کودک پذیرفته نمی‌شود، کودکان از تربیت، چیزی جز رفتار ظاهری و دروغگویی و اعمال بدون روح یاد نمی‌گیرند. ^(۳)

۱. نهج‌البلاغه: نامه ۳۱، ص ۵۲۳.

۲. فرهنگ کوثر: ص ۵۸.

۳. تربیت طبیعی در مقابل تربیت عاریه‌ای: ص ۳۱.



گفتار چهل و سه:

مدیث تقلین در نهض البلاعه

متن

تعريف حدیث

حدیث در اصطلاح محدثان و متکلمان، عبارت است از: قول یا فعل و یا تقریری که از ناحیه معصوم علیهم السلام نسبت به حکم یا موضوعی شرعی صادر می‌گردد. تعاریف متعددی از حدیث بیان شده است، از جمله آن‌ها می‌توان به اصطلاح زیر اشاره کرد:

«حدیث یعنی فعل، قول و تقریر پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم، صحابیان و تابعین و...». ^(۱) و در تعریف دوّم صحابیان و تابعین نیز ذکر شده است.

با ارائه این تعاریف به ادامه بحث می‌پردازیم.

کتابت حدیث

مهمنترین وسیله ضبط افکار و دانش‌ها و نقل معارف و اخبار، کتابت است. کتابت حدیث از زمان خود پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم آغاز گردید و آن حضرت به حضرت علی علیهم السلام امر کرد که: «آنچه را املاء می‌کنم، بنویس». ^(۲)

تأکید و اصرار پیامبر اسلام بر نوشتن چنان بوده است که حتی در لحظات آخر عمر نیز، از آن غافل نبود و فرمود: «دوات و قلمی بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم که بعد از من گمراه

۱. مقیاس الهدایة، مامقانی: ج ۱، ص ۵۷.

۲. الامامة و التبصرة من المجزء، صدوق: ص ۱۸۲.

نشوید»^(۱) و این در حقیقت اذنی عام برای کتابت حدیث بوده است. در قرآن، کتابت نعمت بزرگی شمرده شده است^(۲) و همچنین خداوند، به قلم و مرکب و نوشتار سوگند یاد کرده که اهمیت کتابت را در اسلام نشان می‌دهد.^(۳) مادر این قسمت به بررسی اجمالی در مورد کتابت حدیث پرداختیم و به مشکلات پیش آمده در راه کتابت حدیث اشاره نکردیم، دلیل پیش کشیدن این بحث صرفاً آشنایی با این مقوله بود.

دلایل حقایقیت و حجیقت حدیث

حدیث در حقیقت بیان و تفسیر قرآن و کلام الله و متمم قوانین و ضوابط و حقایق موجود در قرآن به شمار می‌رود و دلایل بسیاری از قرآن و سنت و اجماع و عقل در حجیقت آن وجود دارد، در اینجا فقط به آیات و روایاتی اشاره می‌کنیم که دلالت بر حجیقت حدیث دارند. در آیات زیر مسلمانان، به صراحت به ایمان و تسليم و اطاعت و پیروی مطلق از پیامبر ﷺ دعوت شده‌اند و اینکه بیان و تفسیر آیات الهی به عهده آن حضرت است.

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحْبِّبُونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّبُكُمُ اللَّهُ وَ يَعْفُلَكُمْ ذُنُوبُكُمْ وَ اللَّهُ أَعْفُورُ رَحِيمٌ﴾.^(۴)

«ای پیامبر بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا مورد لطف و محبت خدا فرار کیرید و گناهان شما را بیامزد و خداوند عفو کننده رحم‌گستر است».

* * *

۱. صحیح بخاری: ج ۴، ص ۷.

۲. سوره علق: آیه ۴.

۳. سوره قلم: آیه ۱.

۴. سوره آل عمران: آیه ۳۱.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ مِنْكُمْ فَإِنْ شَاءَتْ عُقُومٌ فِي شَيْءٍ فَرُدُودُهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾.^(۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و پیامبر خدا و فرمانداران‌تان که از جانب خدا و رسول حکم دارند اطاعت کنید؛ و هرگاه نزاعی و یا اختلاف نظری پیش آمد آن را به حکم خدا و پیامبر ارجاع دهید، اگر ایمان به خداوند و روز جزا دارید که این کار برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر است».

* * *

﴿وَمَا أَنَّرْلَنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لِهُمُ الَّذِي إِخْتَافُوا فِيهِ وَهُدِيَ وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾.^(۲)

«ای پیامبر، ما این قرآن را نازل کردیم تا به وسیله آن موارد اختلاف بین مردم را برطرف کنی و در عین حال برای اهل ایمان مایه هدایت و رحمت است».

با اشاره به آیه‌های بالا پُر و واضح است که اگر سخنان، اعمال و تقریرات پیامبر اسلام، سندیت و حجیت نداشته باشد، نباید خداوند او را مأمور بیان و تفسیر قرآن نماید و اطاعت ازوی را واجب سازد.

حدیث ثقلین

حدیث ثقلین، که چون قرآن و اهل‌بیت در آن ثقلین خوانده شده‌اند به این نام معروف شده؛ حدیثی است صحیح، که نزد علمای همه مذاهب اسلامی معتبر است و شیعیان آن را از دلایل امامت و خلافت بلافصل «امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام» می‌شمارند.^(۳)

۱. سوره نساء: آیه ۵۹.

۲. سوره نحل: آیه ۶۴.

۳. دایرة المعارف تتبیع، مشايخ فریدنی: ج ۶، ص ۱۷۰.

این حدیث توسط پیامبر ﷺ بیان شده است که توسط افراد و علمای زیادی و به صورت‌های مختلفی نقل شده است، در یکی از آن صورت‌ها چنین آورده شده است:

إِنَّ تَارِكُ فِيْكُمُ التَّقْلِيْنِ كَاتِبُ اللَّهِ وَ عِتْرَتِ اَهْلِ بَيْتِ قَائِمَهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرَدَا عَلَى الْمُوْضِيْنِ . مَنْ تَمَسَّكُ بِهِمَا فَقَدْ نَجَّيَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمَا فَقَدْ هَلَّكَ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضْلُّوا أَبَدًا.

«همانا من بین شما دو شیء (یادگار) گران‌بها از خود بر جای می‌گذارم،
«کتاب خدا و اهل بیت خود را» و همانا این دو هرگز از هم جدا نمی‌گردد
تا در کنار حوض بر من وارد شوند».

حاکم این حدیث را صحیح دانسته است.^(۱) همان‌طور که گفته شد قرآن و اهل‌بیت در این حدیث، ثقلین نامیده شده‌اند. حال باید به بررسی مفهوم این کلمه پردازیم.

«ثقل» به دو فتحه، هر شیء نفیس و گران‌قیمت است که باید در حفظ آن اهتمام شود.
به همین معنی است در حدیث **إِنَّ تَارِكُ فِيْكُمُ التَّقْلِيْنِ كَاتِبُ اللَّهِ وَ عِتْرَتِ** یعنی همانا من،
بین شما دو چیز گران‌بها را باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترت خود را.^(۲)

در حدیثی دیگر آمده است:

إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ اَهْلًا وَ ثَقَلًا وَ هُولَاءِ يَعْنِي عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَينِ اَهْلُ بَيْتِيْ وَ ثَقْلِيْ.

«یعنی هر پیغمبری را اهلی و کالای نفیس و گران‌بهایی است و اینان علی و فاطمه و حسن و حسین، اهل بیت من و کالای گران‌بهای منند».^(۳)

۱. حاکم نیشابوری، مستدرک: ج ۳، ص ۱۴۸.

۲. کتب لغت (هر کتاب لغت مانند قاموس، فیروزآبادی).

۳. مجیع البحرين، طریحی: ص ۴۲۷.

شرح

اثبات حقانیت حدیث ثقلین

حدیث ثقلین، حدیثی است صحیح بلکه متواتر، سند آن محکم و دلالت آن واضح و غیرقابل انکار است. بزرگان صحابه مانند علی بن ابی طالب علیہ السلام و ابوذر غفاری و جابر بن عبد الله انصاری و زید بن ثابت و حذیفه بن اسید غفاری و زید بن ارقم و ابوسعید خدری و عبدالله بن حنطب و ابو هریره دوسری^(۱) و جمع کثیر دیگر که تعدادشان از بیست افزون است، آن را روایت کرده‌اند.^(۲)

این حدیث دارای مدارک و استناد زیادی برای اثبات خود است. کمتر حدیثی در صحاح و مسانید به این قوت و اعتبار وجود دارد. دلالت آن نیز واضح و در اعلیٰ مراتب قوت است. این حدیث در حجّة الوداع بر زبان رسول الله علیه السلام جاری شده و در الفاظ مختلف آن آمده است که: «من مقبوض يعني در شرف مرگم من مانند شما بشرم و به زودی دعوت حق رالیک خواهم گفت، من دو ودیعه گرانها از خود باقی می‌گذارم، من دو خلیفه بین شما باقی می‌گذارم، کتاب و اهل بیت همیشه با همند. چیزی بر ایشان مقدم ندارید تا هلاک نشوید. چیزی به آن دو میاموزید که هر دو از شما عالم ترنند...» این‌ها همه قرائن قطعی است که پیغمبر وفات خود را نزدیک می‌دیده و وصیت می‌کرده و قرآن و اهل بیت را به جانشینی خود منصوب می‌داشته است.

محمدیین شیعه در تواتر حدیث ثقلین اجماع دارند و آن را به هشتاد و دو سند از طریق ائمّه اطهار علیهم السلام از رسول الله علیه السلام روایت کرده‌اند.^(۳) در این قسمت برای اطمینان بیشتر در مورد حقانیت این حدیث به ذکر نام چند منبع از منابع سنّی که این حدیث را تأیید کرده‌اند می‌پردازیم: «صحیح مسلم صحیح ابو داود؛ سنن ترمذی؛ خصائص نسائی؛ مسنّد امام احمد حنبل؛ مستدرک حاکم حلیة الاولیاء؛ حافظ ابو نعیم اصفهانی؛ جمع بین الصحیحین حمیدی؛ بیر طبرانی؛

۱. فیض التدیر، تألیف مناوی: ج ۳، ص ۱۴.

۲. صواعق: ص ۱۳۶.

۳. فضائل الخمسه: ج ۲، ص ۵۳.

تلخیص مستدرک ذهبي مطالب محمد بن طلحه شافعی؛ مناقب خوارزمي؛ ينابيع المؤده سليمان بلخي حنفي؛ موده القربي على همداني؛ فصول المهدى نور الدين بن صباح مالكي؛ مناقب سمعاني و ابن مغازلي؛ موده القربي مير سيد على همداني».

حدیث ثقلین و رابطه آن با قرآن و اهل بیت رابطه با قرآن

در يك بخش از اين قسمت برای اثبات حقانیت احادیث از چند آیه قرآنی استفاده کردیم که این خود، نشانه ارتباط نزدیک آن‌ها با آیات قرآن است.

پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} در بین مکه و مدینه در موضع آبی که خُم نامیده می‌شد، میان جمیعت به پا خاست و خطبه خواند، خدای را سپاس گفت و به موعظه پرداخت. سپس فرمود: «هان ای مردم، من هم بشری هستم. نزدیک است که پیک خداوندی به سراغم بیاید و دعوت حق رالبیک گویم. من در میان شما دو شیء گران قدر می‌گذارم: نخست کتاب خدا که در آن هدایت و روشنی است؛ پس کتاب خدارا بگیرید و به آن چنگ بزنید!» آنگاه تأکید بر کتاب خدا و تشویق بر آن کرد و فرمود و دوام اهل بیت من. ثقل (وزنه) بزرگ کتاب خداست، رسیمانی است که یک طرفش در دست خداست و طرف دیگر کتاب خداست. پس بدان چنگ بزنید تا گمراه نگردید و دگرگون نشوید.^(۱)

رابطه با اهل بیت

حدیث ثقلین که از معروف‌ترین احادیثی است که اهل سنت در کتاب‌های خود آورده‌اند و قبلًا به آن اسناد اشاره کردیم، به روشنی می‌گوید که «علی^{علیه السلام} و اهل بیت^{علیهم السلام}» هرگز از «قرآن» جدا نیستند و قرآن از آن‌ها جدا نمی‌شود و همه باید به این دو تمسک جویند و همه می‌دانیم، علوم دین و معارف اسلام از قرآن سرچشمه می‌گیرد.^(۲)

۱. المسند، احمد بن حنبل: ج ۴، ص ۳۶۶.

۲. پیام قرآن: ج ۹، ص ۶۲-۷۹.

پیامبر در این هنگام بعد از حدیث می‌فرماید: «در بارهٔ اهل‌بیت من همواره خدای را به یاد داشته باشید». [این جمله را سه بار فرمود] در این حال این سؤال پیش می‌آید: اهل‌بیت او چه کسانی هستند؟ اهل‌بیت رسول‌الله ﷺ کسانی هستند که بعد از او صدقه بر ایشان حرام است: آل‌علی و آل‌عقیل و آل‌جعفر و آل‌عباس... (در اینجا به این نکته باید اشاره کرد که زنان پیامبر جزو اهل‌بیت محسوب نمی‌شوند).^(۱)

ارتباط حدیث ثقلین با امامت علی

در این حدیث اهل‌بیت یکی از امانات پیامبر است؛ اما بین اهل‌بیت و عترت تنها فردی که صلاحیت خلافت رسول‌الله ﷺ را داشته، «علی علیه السلام» بوده است. خود رسول‌الله ﷺ این حقیقت را ضمن حدیث ثقلین با صراحة روشن کرد، یعنی دست علی را گرفت و فرمود هر که را من مولی و سرورم و هر که را من از جان او به او نزدیکترم پس علی باید که مولای او و ولی او و سرور او باشد. بنابراین به استناد حدیث ثقلین شکی در تقدّم علی بر اهل‌بیت و سایر مسلمانان و تعیین او برای خلافت و امامت بلافصل باقی نمی‌ماند. ابن حجر، احمد بن هیشمی در کتاب خود^(۲) که در رد بر شیعه نوشته است بعد از بیان مطالب مشروحی در بارهٔ حدیث ثقلین و وجوب تمسّک به اهل‌بیت تا قیام قیامت و این که آنان همسنگ کتاب خدا و امام برای اهل زمینند (اهل‌بیت) گوید: «پس شایسته ترین کس از اهل‌بیت که باید به‌وی تمسّک نمود، پیشواع عالم اهل‌بیت، علی بن ابی طالب کرم‌الله و‌جهه، است که علمش از همه بیشتر و مدرکات و دریافت‌های او از همه دقیق تر بود». از این رو ابویکر می‌گفت: «علی عترت رسول‌الله، یعنی همان کس است که تمسّک بدرو را مؤکدًا دستور فرموده است».^(۳) بعلاوهٔ حدیث ثقلین که اهل‌بیت (علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام) را به‌طور لاینفک و همسنگ و همتای قرآن و واجب‌الاطاعه مقرر فرموده و تصریح نموده است که پیروان ایشان هرگز گمراه نمی‌گردند نزد علمای شیعه دلیل قاطعی بر عصمت ایشان است.^(۴)

۱. صحيح کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل علی بن ابی طالب، مسلم بن حجاج نیشابوری.

۲. الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع والزدة.

۳. صواعق: ص ۹۰.

۴. دائرة المعارف تشیع: ج ۶، ص ۱۵۸.

اما ما در این حديث کلمه جانشین‌ها را می‌بینیم. تعبیر «خلیقتین» در این حديث جالب توجه است که به معنی دو جانشین می‌باشد و حاکی از دو نیازی است که امت اسلامی پس از پیامبر ﷺ نسبت به آنها دارند، یکی برنامه و دستورالعملی است که می‌بایست در زندگی بدان عمل کنند و آن قرآن است و دیگری رهبر و جانشین آن حضرت که میین و مفسّر و مجری آن می‌باشد و این جانشین خاندان‌گرامی آن حضرت که علی علیه السلام در رأس آنان است، معزّفی شده است.^(۱)

با این اوصاف حديث تقلین از مدارک مهم برای اثبات حقانیت شیعه محسوب می‌شود. از آنچه تاکنون نقل کردیم روشن شد که آنچه سزاوار بود، اتفاق بیفتند همان بود که اتفاق افتاد و پیامبر ﷺ آنچه را که منطق وظیفه و اصول دینیش و شرایط مهمی که امت و دولت در برگرفته بودند و منطق نیاز مسلمانان ایجاب می‌کرد، یعنی انتصاب مرجعی برای مسلمانان که مقاصد قرآن مجید و سنت‌های صحیح نبوی را به آنها بیاموزد، انجام داد و این کار را در غدیر خم و به وسیله احادیثی مانند تقلین انجام داد.^(۲) از حديث تقلین و امثالش چند مطلب مهم استفاده می‌شود:

۱) چنانچه قرآن تا قیامت در بین مردم باقی بماند عترت پیغمبر نیز تا قیامت باقی خواهد ماند، یعنی هیچ زمانی از وجود امام و رهبر حقیقی خالی نمی‌گردد.

۲) پیغمبر اسلام به وسیله این دو امانت بزرگ تمام احتیاجات علمی و دینی مسلمین را تأمین نموده و اهل‌بیتش را به عنوان مرجع علم و دانش به مسلمین معزّفی کرده اقوال و اعمالشان را معتبر دانسته است.

۳) قرآن و اهل‌بیت نباید از هم جدا شوند و هیچ مسلمانی حق ندارد از علوّ اهل‌بیت اعراض کند و خودش را از تحت ارشاد و هدایت آنان بیرون نماید.

۴) مردم اگر از اهل‌بیت اطاعت کنند و به قول آنان تمسّک جویند، گمراه نمی‌شوند و همیشه حق در نزد آنهاست.

۵) جمیع علوم لازم و احتیاجات دینی مردم در نزد اهل‌بیت موجود است و هرکس از

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی مذاهب اسلامی.

۲. سایت حوزه، کتابخانه، امیر المؤمنین اسوه وحدت، فصل ۳۱.

آنها پیروی نماید در ضلالت واقع نمی شود و به سعادت حقیقی نائل می گردد، یعنی اهل بیت از خطأ و اشتباه معصومند.

و به واسطه همین قرینه معلوم می شود که مراد از اهل بیت و عترت، تمام خویشان و اولاد پیغمبر نیست بلکه افراد معینی می باشند که از هر جهت در علوم دین کامل باشند و خطأ و عصیان در ساحت وجودشان راه نداشته باشد تا صلاحیت رهبری داشته باشند و آنها عبارتند از علی بن ابی طالب و یازده فرزندش که یکی پس از دیگری به امامت منصوب شدند.^(۱)

دیدگاه اجمالی نهج البلاغه به حدیث ثقلین

از پیغمبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند، مثل زید بن ارقم، جابر بن عبد الله انصاری، سعد و قاص، ابی سعید خدری و... از طریق شیعه هم نقل می کنند که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود:

«إِنِّي أَوْشَكَ أَنَّ أُدْعِيَ فَأُجِيبَ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيْكُمُ الْتَّقَلِينَ ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْقَتِي
أَهْلَ بَيْتِيِّ ، إِنْ تَسْكُنُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا وَ لَمْ يَقْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ».^(۲)

«من نزدیک است از طرف خدا خوانده بشوم و دعوت حق را بیک بگویم، من دو چیز نفیس در بین شما باقی می گذارم، کتاب خدا و عترت که اهل بیت من هستند، اگر شما به این دو چیز نفیس تمسک جویید و چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد، و این دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند».

اهل لغت گفته‌اند: «الْقِلْلُ الْمَتَاعُ النَّفِيسُ» یعنی چیز گران‌بها سنگین است، زیرا «شُقْل» به معنای سنگین است. در این حدیث شریف پیامبر ﷺ عترت را در عرض کتاب خدا ذکر کرده‌اند، همان‌گونه که اگر شما دین خدا را بخواهید می‌باید به قرآن تمسک جویید، باید به عترت هم تمسک جویید. حقیقت تمسک به عترت این است که ما آنها را میزان اعمال خودمان قرار بدھیم و گفته‌ها و کرده‌های آنها را دستورالعمل زندگی خود قرار بدھیم، چنانکه تمسک و چنگ زدن به قرآن و کتاب خدا این است که با یادگیری به آن عمل کنیم.^(۳)

آنان که کتاب الهی را معتقد و آن را با خود داشتند، آن را دور خواهند انداخت، و حافظانش آن را فراموش خواهند کرد، [یا خود را به فراموشکاری خواهند زد] در آن موقع، کتاب و مدافعان و معتقدان و عملکنندگان به آن مطروود و مهجور از جامعه گشته و دو همدم در یک مسیر خواهند بود، که هیچ کسی پنا به آن دو نخواهد داد و این نافرمانی از دستور پیامبر است.^(۱)

به دلیل موقعیت کوتاه به همین دیدگاه‌های کوتاه قناعت می‌کنیم. اما از همین سخنان کوتاه متوجه شدیم که تا چه اندازه علی علیہ السلام با پیامبر نزدیکی داشته و به دستورات ایشان اهمیت می‌داده‌اند و این خود نشانه‌ای برای حفایت تشیع است.

تعدادی چند از صورت‌های مختلف روایت شده حدیث ثقلین

۱) مسلم بن حجاج نیشابوری (م ۲۶۱ق) در صحیح خود^(۲) به روایت از زید بن حیان حدیثی آورده است که ترجمۀ آن چنین است:

«همراه با حصین بن سپره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم. بعد از اینکه در کنار او نشستیم حصین گفت: ای زید! تو را بسیار نصیب شده است. پیغمبر را دیده‌ای و حدیث او را شنیده‌ای و همراه با آن حضرت جهاد کرده‌ای. ای زید! تو خیر بسیار دیده‌ای. برای ما شمته‌ای از آنچه از رسول اکرم علیه السلام شنیده‌ای بازگویی. زید گفت: ای برادرزاده! به خدا سوگند که سن من بالا رفته و عهدم با رسول الله علیه السلام کهن شده و بسیاری از آنچه از او شنیده بودم فراموش کرده‌ام. پس آنچه برای شما می‌گویم پذیرید و آنچه را نمی‌گویم مرا به گفتن آن مجبور نسازید.

پس گفت: روزی پیغمبر خدای بین ما برای خواندن خطبه برخاست. ما در مکانی بین مکه و مدینه بودیم که «خُم» خوانده می‌شد. پس حمد خدای وثنای او را به جای آورد و به وعظ و ذکر پرداخت. سپس گفت: اما بعد بدانید

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد تقی جعفری: خطبه ۱۰۶.

۲. صحیح، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل علی ابن طالب.

ای مردم که من هم بشرط و به زودی فرستاده خدای پیش من می‌آید و دعوت او را اجابت می‌کنم. من بین شما دو چیز گران‌بها از خود بر جای می‌گذارم. نخستین آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است. کتاب خدا را محکم در دست بگیرید و آن را رها نکنید - پس در باره قرآن سفارش بسیار نمود و بدان تشویق و ترغیب فرمود - سپس گفت: و اهل بیت من^(۱).

۲) همچنین ترمذی در کتاب خود^(۲) از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّتِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ الْقُصُوْبِ يَخْطُبُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَيْهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيْكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِرْقَتِي أَهْلَ بَيْتِي».

«رسول الله را در حجه الوداع، در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصاوی خود سوار بود و خطبه می‌خواند. از او شنیدم که می‌گفت ایها الناس! همانا من چیزی را بین شما بر جای می‌گذارم که اگر نگاه دارید و بدان عمل کنید هرگز گمراه نخواهید شد. آن کتاب خدا و عترت من یعنی اهل بیت من است».

این حدیث را متّقی هندی نیز در کتاب خود^(۳) از ابن ابی شیه و خطیب بغدادی روایت کرده است.

۱. احمد بن محمد بن حنبل در المسند: ج ۴، ص ۳۶۶.

۲. صحیح: ج ۲، ص ۳۰۸.

۳. کنز العمال: ج ۱، ص ۴۸.



گفتار چهل و چهار:

معداد و انسان در نهضه البلاغه

متن

یکی از مسائلی که توجه انسان را عمیقاً به خود جلب می‌کند سرنوشت او پس از مرگ است. پیامبران الهی بعد از دعوت انسان به سوی خدا پرستی مهتمرين مطلبی را که آموزش دادند وجود جهان پس از مرگ است. تعداد کل آیات قرآنی که درباره آخرت بحث می‌کند در حدود ۱۶۴ آیه می‌باشد که ۲۵/۸ درصد کل آیات قرآنی را به خود اختصاص می‌دهد. این تعداد آیات نشان دهنده توجه فراوان قرآن به موضوع معاد است.^(۱)

حضرت علی علیله با آگاهی از عظمت حیات ابدی می‌فرماید:

«إِنَّهُ يَسِّر لِأَنفُسِكُمْ مَمْنُ إِلَّا الْجَنَّةَ، فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا». ^(۲)

«بهای وجود شما چیزی جز بهشت نیست. پس آن را جز به بهشت نفوشید».

اما افسوس که انسان‌های غافل خود را به بهانه ناپایدار و آمیخته به هزاران رنج و نقص دنیا می‌فروشنند ولی خداوند مهریان آخرت را برای آنها ترجیح می‌دهد.

﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾. ^(۳)

«شما متع ناچیز دنیا را می‌خواهید و خداوند سرای ابدی را (برای شما) می‌خواهد».

از دیدگاه الهیون مرگ، پایان بخش دفتر زندگی نیست بلکه غروب از یک جهان و طلوع

۱. پیش اسلامی، سال سوم دیبرستان: ص ۴۴.

۲. نهج البلاغه: حکمت ۴۴.

۳. سوره انفال: آیه ۶۷.

در جهان دیگر است. مرگ نسبت به دنیا مرگ است و نسبت به جهان پس از دنیا تولد است. در نتیجه آدمی مرگ مطلق ندارد.

پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

«برای بقا خلق شده‌اید نه برای نابودی و فنا، با مرگ تنها از عالمی به عالم دیگر منتقل می‌شوید». ^(۱)

خدای پرستان واقعی مرگ را ناگوار نمی‌دانند، آنها هدف نهایی خود را در این دنیا زودگذر قرار نداده‌اند که با مرگ آن را ز دست بدند. حضرت علی ؑ فرمود: «انس و اشتیاق من به مرگ بیش از انس کودک به سینه مادر است». از این رو وقتی به دنبال شصت و سه سال مجاهدت در راه حق شمشیر منافقین فرقش را شکافت، فرمود: «فُرْثٌ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» یعنی به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم. ^(۲)

شهادت طلبی

اثر دیگری که پذیرش دیدگاه الهی درباره مرگ بر زندگی انسان می‌گذارد استقبال از مرگ در راه خدا با شهادت طلبی است، زیرا برای کسانی که اعتقاد به جهان ابدی دارند زندگانی دنیا به خودی خود ارزشی ندارد و اگر روزی فرار سد که این حیات دنیوی جز ننگ و ذلت چیز دیگری نباشد با شوقی هرچه تمام‌تر این امانت الهی را برمی‌گردانند. حضرت سید الشهداء علی علیه السلام در روز عاشورا خطاب به یاران خود فرمود:

«صبر پیشه سازید که مرگ هیچ نیست مگر پلی که شما را از ساحل سختی‌ها به ساحل سعادت و کرامت و بهشت‌های پهناور و نعمت‌های جاوید عبور می‌دهد. پس کدامیک از شما کراحت دارد که از زندان به قصر منتقل شود. پدرم از رسول اکرم ﷺ برایم نقل کرده است که: دنیا، زندان مؤمن است و بهشت کافر و مرگ مؤمنین را پلی است برای رسیدن به بهشت و کافران را پلی است برای رسیدن به جهنم و عذاب». ^(۳)

۱. اعتقادات صدوق: ص ۶۸.

۲. نهج البلاغه: خطبه ۵.

۳. معانی الاخبار: ح ۳، ص ۲۸۸.

در شب عاشورا امام حسین علیه السلام از قاسم بن الحسن علیه السلام پرسید: مرگ نزد تو چگونه است؟
کفت: از عسل شیرین تر. آیا با حسین علیه السلام تعارف می‌کرد؟ نه، چون دلش عرش الرحمن است.
نفیس ترین امور که جان است در راه خدا دادنش آسان است.^(۱)

«یا مَنْ ذِكْرُهُ حَلَاوَةً».

یاد مرگ

امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید:

«هرگاه خواستید به رقت و لطافت قلبی برسید مرگ خود را به یاد آورید».

امام علی علیه السلام در توصیه‌های مشفقاته خود می‌فرماید:

«ای مردم! سفارش من به شما این است که مرگ را از یاد نبرید و کمتر از آن غفلت ورزید. چگونه غفلت می‌کنید از چیزی که هرگز از شما غفلت نمی‌کند؟
مگر همه روزه مرده‌ها را نمی‌بینید که برخلاف میل شان به سوی گورهایشان می‌برند و در حفره‌های تنگ و تاریک خود فروند می‌آورند؟ گویی هرگز در دنیا نزیسته و در آبادی اش نگوشیده‌اند و یا گویی همیشه ساکن خانه آخرت بوده‌اند.
از سرایی که در آن به سر می‌برند، می‌روند و اسیر توده‌های خاک که از آن وحشت دارند می‌شوند. سرگرم دنیایی بودند که از آن دست کشیدند و آخرتی را که به سوی آن کوچ کرددند تباہ ساختند. دیگر نمی‌توانند از بدی‌هایی که کرده‌اند، برگردند و نه یارای این را دارند که به خوبی‌هایی که از دست شان بر می‌آید بیفزایند، به دنیا مهر ورزیدند ولی دنیا فریب‌شان داد و به آن اعتماد کردند و او بر زمین‌شان زد و تباہ‌شان ساخت». ^(۲)

۱. سید الشهداء، شهید دستغیب.

۲. نهج البلاغه: خطبه ۲۲۰.

معاد از دیدگاه قرآن

قرآن برای اینکه موضوع معاد را به ذهن هانزدیک تر گرداند به ذکر پاره‌ای دلایل واستدلال‌های عقلی می‌پردازد.

دسته‌ای از این استدلال‌ها امکان معاد را ثابت می‌کند و آن را از صورت امری بعید و استثنایی یا غیرممکن خارج می‌گرداند و دسته‌ای دیگر ضرورت آن را به اثبات می‌رساند. روزی یکی از منکرین معاد نزد پیامبر ﷺ آمد و استخوان‌های پوسیده‌ای را با دست خود به صورت گرد درآورد و در فضای پراکنده ساخت و گفت: چه کسی این استخوان‌های پوسیده را دیگر بار زنده می‌کند؟

﴿وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْكِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ . قُلْ يُحْكِي هَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾.^(۱)

«و برای ما مثالی زد و در حالی که آفرینش نخستین خود را فراموش نموده بود، گفت: کیست که این استخوان‌های پوسیده را دوباره زنده کند. بگو همان خدایی که آنها را برای نخستین بار آفرید و او به هر خلق‌تی داناست.»

حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید:

«الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِنْ أَنَّكَ الشَّاهَةَ الْآخِرَةِ وَ هُوَ يَرِى النَّشَاءَ الْأُولَى.»

«شکفتی بسیار از کسی که آخرت و آفرینش مجدد را انکار کرده در حالی که خلقت نخستین را مشاهده می‌کند.»

دسته دیگری از آیات قرآن، زندگانی پس از مرگ را یک رایج در جریان طبیعت معرفی می‌نمایند:

﴿وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتَشَرِّبُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾.^(۲)

۱. سوره یس: آیات ۷۸ و ۷۹.

۲. سوره فاطر: آیه ۹.

«خداست آنکه بادهارا فرستاد تا ابری را پراکنده و دگرگون کرده سپس آن ابر را به سوی سرزمین مردهای رانده و آنگاه زمین را که مرده بود بوسیله آن زنده کردیم. زنده شدن در قیامت نیز چنین است».

اصولاً یکی از علی که سبب می‌شود عده‌ای دست به انکار معاد بزنند این است که، چنان واقعه بزرگی را با قدرت محدود خود می‌سنجد و آن را امری بسیار بعید می‌یابند. از این‌رو، قرآن یکی از انگیزه‌های انکار معاد را نشناختن قدرت خدا معرفی می‌نماید:

﴿أَيَحْسِبُ الْإِنْسَانُ اللَّهُ نَجْمٌ عِظَامٌ، بَلَىٰ قَادِرٍ إِنَّ عَلَىَّ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَائَهُ﴾^(۱)

«آیا انسان می‌پندارد که استخوان‌های او را هرگز جمع نمی‌کنیم، بلی ما قادریم حتی سرانگشتن او را هم درست گردانیم».

قرآن برای این که قدرت خدا را به صورت محسوس‌تری در این زمینه نشان دهد ماجراهایی را نقل می‌کند که در آنها به اراده خدا مردگان زنده شده‌اند. از آن جمله است ماجرا حضرت ابراهیم علیه السلام:

«حضرت ابراهیم از خداوند خواست چگونگی زنده شدن مردگان را به او نشان دهد، تا قلبش آرام گیرد. امر شد چهار پرنده بیکر از چهار نوع (زاغ، خرس، طاووس و کبوتر) آنگاه آنها را کشته و پاره‌باره کن و هر جزی را بر سر کوهی فرار ده و سپس آنها را بخوان که به شتاب به سوی تو خواهند آمد و در تفسیر دارد که حضرت ابراهیم علیه السلام سر منع‌هارا در دست گرفت و یکی یکی آنها را خواند. دید ذرات بدن هر کدام جداگانه به هم چسبیده شد و هر بدن درست شده‌ای رو به سر خودش می‌شتابد، خواست امتحان کند سر دیگر را بر بدن آن یکی گرفت. دید نمی‌چسبد بالاخره بدن‌ها درست شده، هر مرغی به سر خودش متصل گردید و هر چهار پرنده زنده شدند».^(۲)

۱. سوره قیامت: آیات ۳ و ۴.

۲. تفسیر المیزان: ج ۴، ص ۱۸۰.

شرح

روح از دیدگاه قرآن

قرآن برای مرگ و قبض روح انسان تعییر خاصی به کار برده است که نشان دهنده غیرمادی بودن روح است.

﴿وَقَاتُلُوا أَهْدًا ضَلَّلُنَا فِي الْأَرْضِ أَئِنَّا لَفِي حَلْقٍ جَدِيدٍ، بَلْ هُمْ يُلْقَاءُ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ قُلْ يَتَوَفَّ أُكُمْ مَالُكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكْلَ بِكُمْ، ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾.^(۱)

«و گفتند آنگاه که ما از مرگ در زمین ناپدید شدیم آیا دوباره آفریده خواهیم شد؟ حقیقت این است که آنها از روی عناد ملاقات پروردگار خویش را انکار می‌کنند. بدگو فرشته مرگ که بر شما گماشته شده جان شمارا هنگام مرگ می‌گیرد، سپس به سوی پروردگار تان بازگردانده می‌شوید».

حیات در عالم بروزخ

بروزخ در لغت، پرده و حائل است که بین دو چیز واقع می‌شود و نمی‌گذارد این دو به هم برسند. بروزخ، عالمی است که خدای عالم، بین دنیا و آخرت قرار داده، عالمی است بین امور دنیوی و اخروی. در بروزخ رنج‌های جسمانی وجود ندارد لکن دیگر، جسم و ماده نیست و لطیف است، لطیف‌تر از هوا.^(۲) اینکه به آیه‌ای از قرآن کریم که تنها آیه‌ای است در قرآن که کلمه بروزخ در آن به کار رفته است، اشاره می‌کنیم:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدُهُمُ الْمُوْتُ، قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلَّى أَعْمَلُ صَاحِبًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مَنْ وَرَأَهُمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبَيَّنُونَ﴾.^(۳)

۱. سوره سجده: آیات ۱۰ و ۱۱.

۲. معاد شهید دستغیب: ص ۵۲.

۳. سوره مؤمنون: آیات ۹۹ و ۱۰۰.

«آنگاه که مرگ یکی از آنها (مشرکین) فرا می‌رسد، می‌گوید پروردگار، مرا به زندگی بازگردان تا در جبران آنچه در گذشته نکرده‌ام، کار شایسته‌ای انجام دهم. هرگز! این صرفاً سخنی است که او می‌گوید در حالی که پیش روی آنها از هنگام مرگ تا روزی که برانگیخته شوند، بزرخ و فاصله‌ای است».

راستگویان از قیامت خبر می‌دهند

چون پیامبران راستگوترین خلقند، به آمدن قیامت خبر داده‌اند و جمیع متدینان عالم از هر مذهب و ملت به روز واپسین اعتقاد داشته و دارند و اصلاً اساس دیانت، برگشتنش به دو اصل «مبدأ و معاد» و جمیع مذاهب و دیانت‌ها در این دو اصل، یکی هستند؛ یعنی، به مبدأ و معاد معتقدند.^(۱)

حضرت امام صادق علیه السلام به ابن ابی العوجاء فرمود: «اگر حقیقت همان است که دینداران می‌گویند و بی تردید حقیقت همان است که آنها می‌گویند، پس آنها رستند و شما هلاک شدید و اگر حق این است که شما می‌گوید و مسلمًا چنین نیست، در این صورت شما و ایشان یکسانید». ابن ابی العوجاء که منکر معاد بود گفت: مگر گفته ما و آنها یکی نیست؟ فرمود: چگونه یکی است با اینکه آنها معتقدند که معادی دارند، ثواب و عقابی دارند و عقیده دارند که آسمان‌ها آباد و به وجود ساکنان خود معمورند و همه آنها و زمین را خدایی است و شما می‌گوید آسمان‌ها ویران است و خدایی نیست و...^(۲).

قیامت بزرگ است

از قیامت خبری می‌شنویم و آن راساده فرض می‌کنیم در حالی که عالم دنیا که این قدر در نزد ما مهم است پروردگار عالم، آن را در قرآن لهو و لعب و بازیچه می‌خواند:

﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَّ هُوَ﴾.^(۳)

«بدانید که زندگانی دنیا جز بازیچه و هوسرانی نیست».

۱. معاد اثر شهید دستغیب.

۲. توحید اصول کافی: حدیث ۲.

۳. سوره محمد: آیه ۳۶.

لکن از قیامت به نام «خبر بزرگ» یاد می‌فرماید:

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْبَيْتِ الْعَظِيمِ﴾.^(۱)

«مردم از چه خبر مهتمی پرسش و گفتنگو می‌کنند؟ از خبر بزرگ قیامت».

بلی، قیامت خیلی عظیم است روزی است که خلق اولین و آخرین جمعند. چنین جمعیت عظیمی همه متغیر و ناراحت از نتیجه اعمال شان هستند و همه در جزء و فرع هستند. در آن روز از هر طرف که شخص نگاه می‌کند اسباب وحشت است. وضع زمین کاملاً تغییر کرده، زمین زیر پای مؤمن آرام و سفید و زیر پای کافر یکپارچه آتش سوزان است.^(۲)

خدای - تعالی - در قرآن به پیغمبرش امر می‌فرماید که: «ایشان را از عقبات بعد بترسان».

علی ﷺ شش ماه در کوفه پس از نماز عشاء این جملات را تکرار می‌کرد:

«آئُهَا النَّاسُ تَجْهَزُوا رَجُلُكُمُ اللَّهُ فَإِنَّ أَمَامِكُمْ عَقِبَةٌ كُثُودٌ وَ مَنَازِلٌ مَحْوَفَةٌ لَا بُدٌّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفِ إِلَيْهَا».^(۳)

«ای مردم، ای نماز جماعت‌خوانها پشت سر علی، مواظب بار سفر بستن تان باشید و مجهر شوید که در پیش روی شما گردنه‌های سخت و منزلهای هولناک است که ناچارید از این راه بگذرید و در این منزل‌ها جای گرینید».

زندگی دنیا و آخرت را با هم بسنج؛ برای زندگی دور روزه دنیا این قدر دست و پا می‌زنی،
آن وقت برای زندگی آخرت چقدر می‌جنبی؟

اسرافیل در صور می‌دمد

هنگامی که می‌خواهد قیامت شود اولین امری که واقع می‌شود نفح صور است. خداوند در قرآن مجید مکرر از این واقعه خبر داده:

۱. سوره نبأ: آیات ۱ و ۲.

۲. معاد: ص ۱۴۳ - ۱۴۵.

۳. بحار الانوار به نقل از کتاب ولایت استاد شهید آیت الله دستغیب.

﴿وَنُفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ
ثُمَّ نُفَخَ فِيهِ أُخْرَى قَدَّا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾.^(۱)

«و در صور اسرافیل بدمند تا جز آن که خدا باقای او خواسته دیگر هر چه در آسمان‌ها و زمین است همه یکسره مدهوش مرگ شوند آنگاه صیحه دیگری در آن دمیده شود که ناگاه خلایق همه برخیزند و نظاره کنند».

چهار ملک مقرب و مأموریت هرکدام

چهار ملک مقرب پروردگار عالم، جبریل، میکایل، عزرایل و اسرافیل هستند و هرکدام مأموریت مهمی دارند. جبریل واسطه نزول وحی به انبیاء و میکایل مأمور ارزاق و عزرایل مأمور گرفتن جان‌ها است. کار اسرافیل هنگام قیام قیامت است که همیشه صور در دست اوست و منتظر امر پروردگار است.^(۲)

وقتی به امر پروردگار به زمین می‌آید در بیت المقدس محاذی کعبه ندا می‌کند در صور (موتو) همه بمیرید. به یک نفخه جنبندهای نمی‌ماند، سپس به اهل آسمان‌ها هم می‌دمد که نمی‌ماند صاحب روحی در آسمان‌ها. آن وقت امر می‌شود که خود اسرافیل هم بمیرد. «خدا می‌ماند و بس». ^(۳)

سنجرش اعمال

یکی از نام‌های روز قیامت در قرآن کریم «یوم الحساب» است؛ یعنی، در چنین روزی تمامی مردم از اوّلین و آخرین برای قضاوت قاطعانه در پیشگاه خداوند بزرگ، حاضر می‌شوند و اعمال و افکار آنها در ترازوی عدل پروردگاری سنجریده می‌شود.^(۴)

۱. سوره زمر: آیه ۶۸.

۲. معاد: ص ۱۶۰.

۳. همان: صفحات ۱۶۱ و ۱۶۲.

۴. بینش اسلامی، سال سوم دبیرستان.

﴿وَ نَصَعُ الْمُوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلِمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِتَّقَالَ حَبَّةٌ مِنْ حَرْذَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾.^(۱)

«ما ترازوی عقل را برای روز قیامت خواهیم نهاد و به هیچ کس ستمی نخواهد رفت و اگر عملی به اندازه دانه خردلی باشد در حساب آوریم و تنها علم ما از همه حسابگران کفايت خواهد کرد».

معد جسمانی

معد، بازگشت همه چیز است با تمام هستی خود به سوی مبدأ. بنابراین لازم است در قیامت کبری بدن به روح پیوندد، لذا معاد، نه تنها بازگشت روح به سوی خالق خویش است، بلکه بدن نیز در این سیر و بازگشت، همراه روح است و این معنای جسمانی بودن معاد است.^(۲)

﴿وَ نُفَخَ فِي الصُّورِ قَادِهُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾.^(۳)

«دمیده شود در صور و آنگاه ایشان از قبرهای خود به سوی پروردگارشان بشتابند».

باطن‌ها آشکار می‌شود

در قیامت، ظاهر و باطن یکی می‌شود و آنچه در باطن اشخاص است آن روز، آشکار می‌شود. ای کسانی که رعایت آبروی خود می‌کنید، آنهایی که آبرو دوستید آیا فکری برای خجالت فردا کرده‌اید؟ از قبر که سر در می‌آورند همه عریانند. فقط به پرهیزگاران و عده داده شده که عریان وارد محشر نشوند. هر کس با تقوی اینجا رفت با پوشش خدایی وارد محشر می‌شود.^(۴)

۱. سوره انبیاء: آیه ۴۷.

۲. پیش اسلامی: ص ۷۴.

۳. سوره یس: آیه ۵۱.

۴. معاد: ص ۱۶۴.

صراط

صراط در لغت به معنی راه است. کسانی که در دنیا بر صراط راست بودند و از جاده حقیقت و درستی و دینداری کج نشده‌اند، در آخرت هم از صراطی که روی جهنم است صحیح و سالم رد خواهند شد؛ بعضی مانند برق و برخی مانند اسب‌سوار و پاره‌ای افتاب و خیزان می‌گذرند تا در دنیا چگونه بوده باشند؛ هر طوری که در راه شرع سلوک کرده باشند آنجا هم از صراط می‌گذرند.^(۱)

نقش ایمان به معاد در زندگی انسان

اعتقاد به معاد سبب می‌شود که:

- ۱) هدف متعالی و جاودانی در افق زندگانی انسان قرار گیرد و احساس پوچی از زندگی او رخت بر بند.
- ۲) اخلاق، پشتونهای محکم داشته باشد و از نظر عقلی موجّه گردد و انگیزه لازم برای ترک گناهان و مقاومت در برابر هوس‌ها به وجود آید.
- ۳) پایداری در برابر سختی‌ها در انسان تقویت شود.
- ۴) شکست یا پیروزی تنها مفهوم مادی یا ظاهری نداشته باشد. از این‌رو، شکست ناپذیری از آثار ایمان به معاد است.^(۲)

پیام‌هایی از امام علیؑ

- ۱) تا دمی از عمر تان باقی مانده است، به پرستش خدا و کارهای نیک پردازید و از مرگ ناگهانی که به سراغتان می‌آید بترسید، زیرا رزق از دست رفته را می‌توان دوباره به دست آورد اماً عمر گذشته را هرگز نمی‌شود تجدید کرد.^(۳)

۱. معاد: ص ۲۱۴.

۲. پیش اسلامی: ص ۹۵.

۳. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام: خطبه ۱۱۳.

۲) ای مردم! دنیا، محل گذر است و آخرت سرای ماندن، پس بکوشید که از این گذرگاه توشه‌ای برای قرارگاه خود برگیرید. زنhar! در پیشگاه خدا که به رازهایتان آگاه است پرده‌دری نکنید و خود را در برابر او رسواننمایید؛ پیش از آنکه بدن‌هایتان از دنیا بیرون رود، دل از آن برکنید زیرا آفرینش شما تنها برای رفتن به سرای آخرت است و دنیا جز آزمایشگاهی که باید شایستگی و لیاقت تان را در آن نشان دهید چیز دیگری نیست.^(۱)

۳) هنگامی که انسان می‌میرد، مردم دنیا می‌گویند: «چه گذاشت و گذشت؟» و فرشتگان می‌پرسند: «چه از پیش فرستاد؟» خدا پدرهایتان را بیامرزد، برخی از آنچه دارید پیش از مرگ در راه خدا بدهید و بدین شیوه خود را در زمرة آنان که به خدا وام می‌دهند درآرید. زنhar! همه دارایی‌تان را پسانداز نکنید که به زیانتان خواهد بود.^(۲)

۴) خدا همه شما را بیامرزد! زودتر آماده سفر آخرت بشوید، زیرا دیربازی است که بانک «الرِّحیل» را برآوردن و کاروان را برای حرکت آماده کرده‌اند. کمتر به این دنیا و ماندن در آن مهر بورزید و با توشه خوب و شایسته‌ای که در دستستان می‌باشد به سوی پروردگارتان باز گردید، زیرا راهی بس ناهموار و منازلی هولانگیز و ترسناک در پیش دارید که از فرود آمدن و درنگ نمودن در آنها چاره‌ای نیست.^(۳)

۵) علایق دنیوی را از خود دور سازید و به فراهم ساختن توشه تقوا پردازید.^(۴)

۱. همان: خطبه ۱۹۴.

۲. همان: خطبه ۱۱۳.

۳. همان: خطبه ۱۹۵.

۴. همان.

گفتار چهل و پنج:

سیر ملکوتی انسان در زهی البلاغه



متن

نیروی اندیشه

﴿ذِلْكُمْ وَصَاحِبُكُمْ يِهْ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.^(۱)

«این چیزی است که خداوند شمارا به آن سفارش کرده شاید درک کنید».^(۲)

عقل الهی آن قدر برتر از عقل بشری می باشد که قابل قیاس نیست و در وهم نمی گنجد و این را برای این گفتم که بگوییم من بر طبق عقل خود، برای به وجود آمدن جهان علت را در نظر می گیرم نه بر طبق عقل خداوند که از آن بی خبر هستم.^(۳)

* * *

﴿ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَتَنَاهَ إِنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يُجْلِهَا وَ فِكْرٌ يَتَصَرَّفُ بِهَا وَ جَوَارِحٌ يَخْتَدِمُهَا﴾.^(۴)

«آنگاه از روح خود به او دمید پس به صورت انسانی دارای نیروی عقل که وی را به تکاپو می اندازد درآمد و دارای افکاری که به وسیله آن در موجودات نصرت نماید».^(۵)

۱. سوره انعام: آیه ۱۵۱.

۲. ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، دارالقرآن الکریم، چاپ سوم.

۳. سخن امام صادق علیه السلام از کتاب مغز متفکر جهان شیعه، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصوری.

۴. نهج البلاغه، صفة خلق آدم علیه السلام، انتشارات مطبوعاتی هدف قم، چاپ اول: خطبه اول، ص ۵۲.

۵. ترجمه نهج البلاغه، محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، آفرینش آدم: ج ۱.

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا حَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً، سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾.
 «همانان که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند
 یاد می‌کنند و در سراسر آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشنند و می‌گویند
 بار الهی! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای، منزه‌ی تو مارا از عذاب آتش نگاه دار».

شرح

برخی روایات

عطابن ابی ریاحی می‌گوید: «روزی نزد عایشه رفتم، عایشه گفت: شبی از شب‌ها که پیامبر در منزل من بود و به استراحت مشغول بود، هنوز آرام نگرفته بود از جای برخاست و لباس پوشید و وضو گرفت و به نماز ایستاد و آنقدر در حال نماز و در جذبه خاص الهی اشک ریخت که جلو لباسش از اشک، ترشد و همچنان تا طلوع صبح منقلب بود. هنگامی که بالا او را به نماز صبح خواند پیامبر را گریان دید. علت را پرسید و گفت: شما که مشمول لطف خدا هستید؟ فرمود:

«أَفَلَا أَكُونَ اللَّهُ عَبْدًا شَكُورًا؟».^(۱)

«آیا نباید بنده شکرگزار خدا باشم؟».

و گفت در شبی که گذشت آیات تکان‌دهنده‌ای بر من نازل شد و در پایان فرمودند:

«وَإِلَيْلٌ لِمَنْ قَرَأَهَا وَلَمْ يَتَفَكَّرْ فِيهَا».^(۲)

وای بر حال آنکس که آنها را بخواند و در آن نیندیشد».

در روایتی از علی علیه السلام نقل شده که پیامبر خدا هرگاه برای نماز شب بر می‌خاست، نخست مساوک می‌کرد، سپس به آسمان نظری می‌افکند و این آیات را زمزمه می‌کرد.^(۳)

۱. تفسیر ابوالثوح رازی: ذیل آیات ۱۹۰-۱۹۴ - سوره آل عمران.

۲. تفسیر نمونه: ج ۳، ص ۲۱۳.

۳. تفسیر نورالتحلیل، شیخ عبدالعلی بن جمیعه عروسی حوزی، زیرنویس تفسیر نمونه: ج ۳، ص ۲۱۴.

تفسیر آیه

در این آیه نخست اشاره به ذکر و سپس اشاره به فکر شده است، یعنی تنها یادآوری خداکافی نیست، آنگاه این یادآوری ثمرات ارزندهای خواهد داشت که آمیخته با تفکر باشد، همانطور که تفکر در خلق آسمان و زمین اگر آمیخته با یاد خدا نباشد به جایی نمی‌رسد.^(۱) صاحبان عقل و خرد پس از اعتراف به وجود هدف در آفرینش، بلافضله به یاد آفرینش خود می‌افتد و می‌فهمند انسان که میوه این جهان هستی می‌باشد بیهوده آفریده نشده است.^(۲)

* * *

﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَهْمَارًا وَمِنْ كُلِّ الْثَّرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رَوْجَيْنِ إِثْنَيْنِ يُعْشِيَ الْبَلَقَنَهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَكَبَّرُونَ﴾.^(۳)
 «او کسی است که زمین را گسترد و در آن کوهها و نهرهایی قرار داد و در آن از همه میوه‌ها یک جفت آفرید. پرده سیاه شب را بر روز می‌پوشاند. در این‌ها آیاتی است برای گروهی که تفکر می‌کنند».

تفسیر آیه

آن‌هاکه در این نظام بدیع و شگرف می‌اندیشنند در نظام نور و ظلمات، در نظام کرات آسمانی و گردش آن‌ها و در نظام نورافشانی خورشید و ماه و خدمتگزاری آنان نسبت به انسان و در نظام گسترش زمین و اسرار پیدایش کوهها و گیاهان و میوه‌ها. آری آن‌ها در این آیات قدرت لایزال و حکمت بی‌پایان آفریدگار را به روشنی می‌بینند.^(۴)

ذکر کوهها پس از گسترش زمین به این اشاره دارد که در صورت نبودن کوهها،
 همه جا تبدیل به باتلاق می‌گشت و طوفان‌ها دائم بر آن جریان داشت.^(۵)

۱. تفسیر نموه: ج ۳، ص ۲۱۵.

۲. همان: ص ۲۱۶.

۳. سوره رعد: آیه ۳.

۴. تفسیر نموه: ج ۱۰، ص ۱۱۶.

۵. همان: ص ۱۱۴.

در این آیه اشاره به زوجیت گیاهان شده که «لینه» داشتمند و گیاه‌شناس سوئدی در اواسط قرن ۱۸ میلادی موفق به آن شد که قرآن در ۱۱۰۰ سال قبل از آن خبر داده بود.^(۱)

تماس نیمه‌شب با خدا

﴿يَا أَيُّهَا الْمُزَمِّلُ * قُمِ الْأَيَّلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.^(۲)

«ای جامّه به خود پیچیده، شب را جز اندکی به پا خیز». ^(۳)

تفسیر آیات

تعییرات مختلفی که درباره شب زنده‌داری در آیات آمده است، در حقیقت برای بیان تخيیر است و پیامبر ﷺ را مخیّر می‌کند که نیمی از شب یا چیزی کمتر یا چیزی بیشتر را بیدار بماند و تلاوت قرآن کند. در مرحله اول تمام شب جز مقدار کمی ذکر می‌کند، بعد تخفیف داده و آن را به نیمی از آن شب می‌رساند و سپس کمتر از نیم.^(۴)

بعضی گفته‌اند منظور تخيیر در میان دو سوم و نصف و یک سوم شب است و ضمناً در آیات بعد پی می‌بریم که در این قیام شبانه، پیامبر تنها نبود.^(۵)

۱. همان: ص ۱۱۵.

۲. سوره مزمل: آیات ۱ و ۲.

۳. ترجمه آیت الله مکارم شیرازی. مزمل د اصل متزل بوده، از ماده تزلّم به معنی پیچیدن پارچه‌ای بر خویشتن است و زمیل که به معنی هم‌ردیف (کسی که همراه انسان بر مرکبی سوار می‌شود) و سپس به معنی رفیق آمده به خاطر این است که ارتباط و پیوند نزدیکی دارد.

۴. تفسیر نموه: ج ۲۵، ص ۱۶۷.

۵. همان: صفحات ۱۶۷ و ۱۶۸.

چند نکته و روایت در مورد نماز شب

این آیات اهمیت شب زنده‌داری، نماز شب و تلاوت قرآن را در آن که غافلان در خوابند گوشزد می‌کند، خصوصاً در سحرگاهان و نزدیک طلوع فجر، اثر فوق العاده‌ای در صفائی روح و تذهیب نفوس و پاکی دل انسان دارد که حتی با یک مرتبه آزمایش آثار آن به روشنی احساس می‌شود.^(۱)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«إِنَّ مِنْ رُوحَ اللَّهِ تَعَالَى ثَلَاثَةٌ : التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَ إِفْطَارُ الصَّائِمِ وَ لِقاءُ الْأَخْوَانِ». ^(۲)

«سه چیز از عنایت‌های مخصوص الهی است: عبادت شبانه (نماز شب)، افطار دادن روزه دار و ملاقات برادران مسلمان».

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که در تفسیر آیه:

﴿إِنَّ الْحُسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾. ^(۳)

«کارهای نیک اثر کارهای بد را از بین می‌برد».

فرمود:

«صَلَاةُ اللَّيْلِ تَذَهَّبُ بِذُنُوبِ النَّهَارِ». ^(۴)

«نماز شب گناهان روز را از بین می‌برد».

همچنین در باب نماز شب در سوره اسراء آمده است:

﴿أَقِيمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسْقِ الْأَيَّلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾. ^(۵)

۱. تفسیر نمونه: ج ۲۵، صفحات ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲. بحار الانوار: ج ۸۷، ص ۱۴۳.

۳. سوره هود: آیه ۱۱۴.

۴. بحار الانوار: ج ۸۷، ص ۱۴۳.

۵. سوره اسراء: آیه ۷۸.

«نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب (نیمه شب) برپا دار و همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را، چرا که قرآن فجر، مشهود فرشتگان شب و روز است».

* * *

﴿وَ مِنَ الَّيْلِ فَهَجَدْ يِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَن يَعْثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُودَ﴾.^(۱)
او پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن و نماز بخوان. این یک وظیفه اضافی برای تو است؛ امید است پروردگارت تو را به مقامی در خورستایش برانگیزد».

در روایتی پیامبر ﷺ در مورد نماز شب می فرمایند:

«خَيْرٌ كُمْ مَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ وَ صَلَّى بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامُ».^(۲)
«بهترین شما کسانی هستند که در سخن گفتن مؤبدند، گرسنگان را سیر می کنند و در شب در آن هنگام که مردم خوابند، نماز می خوانند».

همچنین امیر المؤمنان علیه السلام در این باب می فرمایند:
«إِيمَانُ الَّيْلِ مَصَحَّهُ لِلْبَدَنِ وَ مَرْضَاةٌ لِلْرَبِّ عَرَّوَجَلٌ وَ تَعْرُضُ لِلرَّحْمَةِ وَ تَسَكُّنٌ بِإِخْلَاقِ النَّبِيِّنَ».^(۳)

«فیام شب موجب صحّت جسم و خوشنوی پروردگار و در معرض رحمت او قرار گرفتن و تمسک به اخلاق پیامبران است».^(۴)

مردی نزد علی علیه السلام آمد و عرض کرد: من از نماز شب محروم شدم. علی علیه السلام فرمود: «آئَتْ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ».^(۵)

«تو کسی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است».^(۶)

۱. سوره اسراء: آیه ۷۹.

۲. بحار الانوار: ج ۸۷، صفحات ۱۴۲ - ۱۴۸.

۳. بحار الانوار: ج ۸۷، صفحات ۱۴۲ - ۱۴۸.

۴. روایت برداشته شده از تفسیر نمونه: ج ۱۲، ص ۲۲۸.

۵. بحار الانوار: ج ۸۷، صفحات ۱۴۲ - ۱۴۸.

۶. روایت برداشته شده از تفسیر نمونه: ج ۱۲، ص ۲۲۸.

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند
گرد در و بام دوست پرواز کنند
الا در دوست را که شب باز کنند^(۱)
هرجا که دری بود به شب دریندند

* * *

﴿فَأَيْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ حُلِقَ * حُلَقَ مَنْ مَاءِ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الْصُّلْبِ
وَالْتَّرَائِبِ * إِنَّهُ عَلَى رِجْعِهِ لَقَادِرٌ * يَوْمَ تُبْلَى السَّرَابِ﴾.^(۲)

«انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است؟ از یک آب جهنده آفریده شده است. آبی که از میان پشت و سینه‌ها خارج می‌شود. مسلمًا او = خدایی که انسان را از چنین چیز پستی آفریدیم می‌تواند او را بازگرداند. در آن روز که اسرار نهان انسان آشکار می‌شود».

تفسیر آیه

بدین ترتیب قرآن دست همه انسان‌ها را گرفته و به خلقت نخستین باز می‌گرداند، و با یک جمله استفهمایی از آنها می‌پرسد آفرینش شما از چه بوده است.^(۳) در جواب می‌فرماید: او را از آب جهنده آفریدیم که این توصیفی است برای نطفه مرد که در آب منی شناور است و به هنگام بیرون آمدن جهش دارد.

* * *

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ﴾.^(۴)

«ما انسان‌ها را از گل خشکیده‌ای همچون سفال که از گل بدبوی تیره رنگی گرفته شده است آفریدیم».

* * *

۱. مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری، چاپ اقبال، نوبت ۱۱، زمستان ۱۳۷۰: ص ۳.

۲. سوره طارق: آیات ۵-۹.

۳. تفسیر نموه: ج ۲۶، ص ۳۶۴.

۴. سوره حجر: آیه ۲۶.

﴿هَلْ أَقَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّن الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً﴾.^(۱)

«آیازمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود!».

تفسیر آیه

دهر به معنی زمان محدود است و باید گفت در این دوره و زمان کوتاه و مذکور، بشر شکل و هیکل انسان را داشته اما هنوز دارای تشخیص و تمیز نبوده است.^(۲) در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: حضرت امام باقر علیه السلام در جواب به جابر می فرماید:

«آیا فکر می کنی خدای تعالی خلق کرده این عالم تنها را و خلق نکرده انسانی غیر از شمارا؟ نه، بلکه به خدا قسم، خداوند خلق کرده هزار هزار عالم و هزار هزار آدم که تو در آخرین این عالم‌ها هستی و آخرین آدم‌ها».^(۳)

* * *

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادْحٌ إِلَى رَبِّكَ كَذِحًا فَلَمَّا قِيمَهُ﴾.^(۴)

«ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات می‌کنی».

تفسیر آیه

کدح (بر وزن مدح) به معنی تلاش و کوششی است که با رنج همراه باشد، و در جسم و جان اثر بگذارد، ولذا به گاو سخت‌کوشی که آثار کار کردن در جسم آن ظاهر شده «ثور فیه کدوح» می‌گویند.^(۵)

۱. سوره دهر: آیه ۱.

۲. تفسیر از کتاب بازیابی آفرینش از دیدگاه قرآن، انتشارات مهدی، نوشتۀ ک. یزدی: ص ۳۹.

۳. خصال شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری: ص ۶۰۲.

۴. سوره انشقاق: آیه ۶.

۵. تفسیر نمونه: ج ۲۶، ص ۳۰۰.

این آیه به یک اصل اساسی در حیات همه انسان‌ها اشاره می‌کند که همواره زندگی، آمیخته با زحمت و رنج است، حتی اگر هدف رسیدن به متعای دنیا باشد، این طبیعت زندگی دنیاست، حتی افرادی که در نهایت رفاه زندگی می‌کنند آن‌ها نیز از رنج و زحمت برکنار نمی‌شوند.^(۱)

آری، ما همه مسافرانی هستیم که از سرحدّ عدم بار سفر بسته و به اقلیم وجود گام نهاده‌ایم، ما همه رهرو منزل عشق او هستیم، و به طلبکاری مهرگیاه رخ دوست آمدہ‌ایم.^(۲)

مست توام از جرعه و جام آزادم مرغ توم از دانه و دام آزادم

مقصود من ازکعه و بتخانه تویه تو ورنه من ازین هر دو مقام آزادم^(۳)

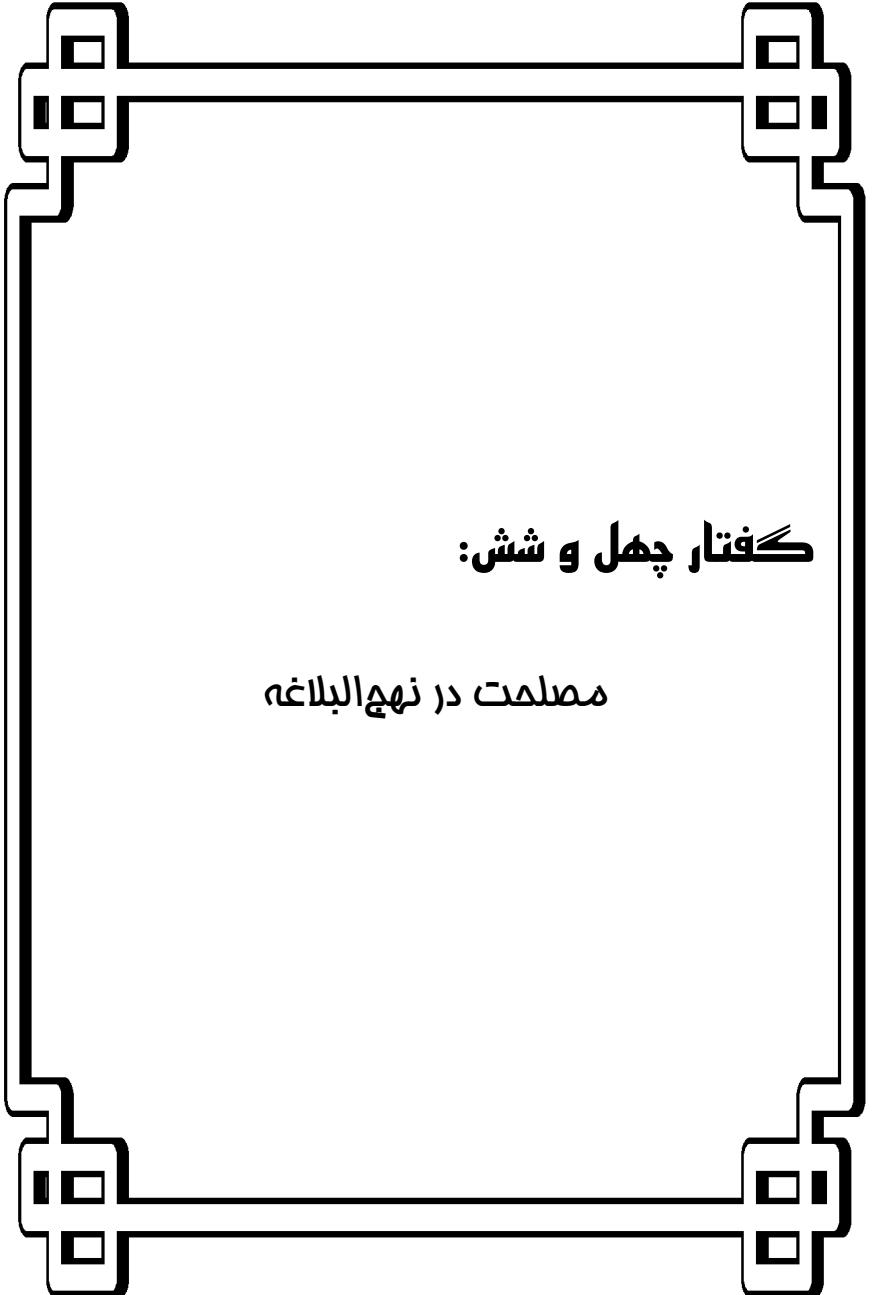
«الهی روزگاری تو را می‌جستم خود را می‌یافتم، اکنون خود را می‌جوییم و تو را می‌یابم.»^(۴)

۱. همان.

۲۰۱ ص: همان

^۳. مناجات نامهٔ خواجه عبدالله انصاری: ص ۲۷.

۴. همان.



گفتار چهل و شش:

مصلحت در ذهن البلاعه

متن

مصلحت از مادهٔ صلح گرفته شده و صلاح به معنای ضد فساد است. لذا مصلحت یعنی صلاح که جمع آن مصالح می‌باشد. اصلاح نیز به معنای راست نمودن و به راه آوردن امر و یا چیزی است، آن هم بعد از آن که از راه به در شده و دچار فساد گردیده است. در لسان العرب این مثال آمده که اصلاح الدابه یعنی در حق چارپا نیکی کرد و او را به سامان ساخت و صلح به معنای سلم آمده است.^(۱)

بدیهی است که محور اصلی این واژه و مشتقات آن عبارت است از نفع و فرق نمی‌کند که این نفع از طریق تلاش برای فرد حاصل آمده باشد، مثل اکتساب فواید و لذایذ و یا اینکه از طریق دوری کردن و پرهیز نمودن از چیزی به دست آمده باشد؛ مثل اینکه فرد خود را از شر مضار و یا رنج‌هایی به دور دارد.^(۲)

به همین خاطر است که می‌بینیم تقابل بین دو مفهوم اصلاح و افساد در بیشتر از یک مورد در قرآن کریم آمده است. به عنوان مثال در سوره مبارکه بقره می‌خوانیم:

﴿وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ﴾.^(۳)

«خدامی داند مفسد را از مصلح».

در اندیشهٔ اسلامی از مصالح و مفاسد با مفاهیمی همچون خیر و شر، نفع و ضرر،

۱. لسان العرب، ابوالفضل جمال الدین محمد بن منظور، ناشر: ادب الحوزه، ۱۳۶۳ ش: ج ۲، ص ۵۱۶.

۲. محمدسعید رمضان، ضوابط مصلحت در شریعت اسلامی، مؤسسهٔ الرساله، ۱۹۸۶ م: ص ۲۳.

۳. سوره بقره: آیه ۲۲۰.

حسنات و سیناث نیز یاد شده است، چرا که مصالح همگی موارد نافعی هستند که در زمرة خوبی‌ها قرار دارند و بالعکس مفاسد تماماً بد و مضر هستند. در قرآن کریم کاربرد واژه حسنات برای مصالح و سیناث برای مفاسد رایج و غالب است.^(۱)

کاربردهای موجود نشان می‌دهند که بین مصلحت، صلاح، استصلاح از یک طرف و مصلحت و مفهوم سیاست شرعی از طرف دیگر نوعی ارتباط وجود دارد. پس اگر واژه مصلحت به صورت مصدری و به معنای صلاح و بر وزن مفعله استعمال شود، دلالت معنوی آن بر صلاح بیش تر می‌باشد؛ بدین معنا که مصلحت عبارت است از هر کاری که دارای خیر زیاد است. استصلاح نیز از حیث لغوی به معنای طلب خیر آمده است و این هدف تأمین نمی‌شود مگر از طریق عمل بر طبق مصلحت.

مصلحت شرعی مبتنی بر ادله متعددی از قرآن و سنت است و این مطلبی است که با رجوع به کتب اصول فقه، روشن و مسجّل می‌شود. در این آثار تعاریف متعدد و بعض‌شیوه به هم همراه با تعیین حدود مشابهی از مفهوم مصلحت، ارائه گردیده است.^(۲)

واقع امر این است که تعاریف ارائه شده برای این مفهوم تماماً بر حول یک محور واحد قرار دارند و آن هم مفهوم منفعت می‌باشد. منفعت در اینجا هم معنای ایجابی یعنی کسب نفع و هم معنای سلبی یعنی دفع مفاسد و ضررها دارد. مصلحت براین اساس عبارت است از تأمین نفع به گونه‌ای که در مجموع اهداف پنج گانه ذیل تأمین و تحصیل شود: حفظ دین، جان، نسل و مال. این گونه به نظر می‌رسد که مفهوم نفع چه در حالت ایجابی و چه در حالت سلبی، مبتنی بر مفهوم دیگری مثل حفظ و نگهداری باشد. بدین صورت که انسان در پی آن است تا محورهای پنج گانه فوق را که در ارتباط با خود اوست، متناسب با مقتضیات زمانی و مکانی و در چهار چوب اصول شرعی، حفظ و صیانت نماید.^(۳)

به همین خاطر است که می‌بینیم هستندکسانی که در تمام مواردی که در فقه اسلامی نص

۱. العز بن عبدالسلام، قواعد الاحکام فی مصالح الانام، مکتبة الكلیات الازھریه، القاهره، ۱۹۶۸م: ج ۱، ص ۵.

۲. غزالی، المستصفی من علم اصول الفتہ، ۱۲۵۶هـ: ج ۱، ص ۱۳۹؛ العز بن عبدالسلام، قواعد الاحکام فی مصالح الانام: ج ۱، ص ۱۱-۱۴.

۳. مصطفی منجود، الایجاد السیاسیه لمفهوم الانام، رساله دکترا، ۱۹۹۰م: ص ۳۹۹.

صریحی برای آن‌ها وجود ندارد، به نظریهٔ مصلحت تمسک جسته و فقه اسلامی را بر پایهٔ مصلحت بنیان می‌نهند. به زعم ایشان:^(۱) تمامی طرق اجتهاد، در موقعی که مسأله‌ای پیش آید ولی نصّ صریحی وجود نداشته باشد، به مصلحت منتهی می‌شود. این طرق مختلف تماماً به نظریهٔ مصلحت برمی‌گردد و مبتنی بر همان بنیانی هستند که مصلحت بر پایهٔ آن‌گذارده شده است، یعنی اصل رعایت مصالح در احکام شرعی.

البته این تمام مطلب نیست و می‌توان ادعا کرد که هیچ حکمی نیست که با نصّ صریح و ثابتی وضع و اثبات نشده باشد مگر آنکه مصلحتی حتماً در آن لحاظ شده باشد. همچنین می‌توان ادعا کرد که هیچ کاری مطابق نصّ صریح نهی نشده مگر آنکه در آن ضرری بوده است. بنابراین هیچ کس و در هیچ عصر و زمانی نمی‌تواند ادعا کند که احکام شرعی ناظر بر مصلحت افراد نیستند! دلیل آن هم این است که هر آنچه تحت عنوان مصالح طرح شود که دارای تعارض جدی با نصوص شرعی باشد، اساساً باطل بوده و در حقیقت جزء مصالح نبوده بلکه ناشی از تمایلات نفسانی و انحرافات فکری آنها می‌باشد که در پوشش مصالح عرضه شده‌اند. لذا هر آن کس که به آنها تمسک جوید مثل آن است که هواهای نفسانی خود را بر نصوص شرعی ارجحیت بخشیده و سعی کرده تا تحت عنوان احکام و مصالح شرعی احکام نفسانی خود را حاکم سازد. این کار اساساً با بنیان رسالت محمدی منافات دارد.^(۲)

بدین ترتیب همان‌گونه که بسیاری از فقهاء و محققان گفته‌اند، شریعت تماماً حکایت از مصالح دارد. البته درخصوص تعریف و تعیین حدود مصلحت شرعی و بیان جایگاه آن در کل شریعت و رابطه آن با حاکمیت در میان فقهاء و محققان سه رویکرد اصلی و مهم پدید آمده که عبارتند از:^(۳)

۱) رویکرد نخست: مصلحت را همچون ابزاری برای تحقق مقاصد شرع تلقی می‌نماید.

۲) رویکرد دوّم: برای مصلحت اصول و ضوابط شرعی قابل است و در نتیجه آن را یکی

۱. حسین حامد حسان، نظریهٔ مصلحت در فقه اسلامی، از مقدمهٔ کتاب، ناشر مکتب المتنبی، ۱۹۸۱ م.

۲. محمد ابوزهره، تاریخ مذاهب اسلامی، ناشر دارالنهضه العربیه، قاهره: ص ۳۰۵.

۳. محبی‌الدین محمد محمود قاسم، الیساشه الشرعیه فی ضوء جوهر مفهوم الیساشه، پایان‌نامهٔ غیرمنتشره در دانشگاه قاهره، ۱۹۹۱ م: ص ۳۱۳-۳۱۴.

از اهداف مورد شرع می‌داند. براین اساس، هدف از تشریع احکام یا تأمین مصالح است، یا دفع مفاسد و یا هر دوی آنها. بنابراین مصلحت نتیجه و هدف غایی است که از تشریع احکام حاصل می‌آید، در حالی که در رویکرد اول، مصلحت صرفاً به عنوان ابزاری در خدمت اهداف شرع مطرح است.

۳) رویکرد سوم: مصلحت راعلت و حکمتی می‌داند که شارع با توجه به آن حکمی را تشریع نموده و مردم را مکلف به اطاعت از آن کرده است؛ به عبارت دیگر مصلحت دلیل و علتی است برای وضع احکام شرعی.

* * *

علی‌رغم اختلافات و تفاوت‌های موجود در بین علماء درخصوص تعیین حدود و تعریف ماهیّت مصلحت مشاهده می‌شود که هیچ یک از علماء و یا فقها در هیچ عصر و زمانی حتی فقیهی مثل طوخی که در باب مصلحت نظریهٔ غربی دارد نگفته است که مصلحت از شرع، اهداف شرع و احکام شرعی مجزاً و منفك است. همین امر، ضرورت این مطلب را برای ما روشن می‌سازد که: باید بین مفهوم مصلحت شرعی و دیگر مفاهیم رایج که در حیات سیاسی واقعی امروزه ما حضور دارند و عموماً از اندیشهٔ غربی ناشی شده‌اند، تمیز قائل شویم.

نظریه مشهور و نقد و بررسی آن^(۱)

مشهور علماء معتقدند که احکام تابع مصالح و مفاسد در متعلقشان هستند؛ یعنی باقطع نظر از تعلق حکم، اشیاء و افعال فی نفسه دارای مصالح و مفاسد ذاتی و یا عرضی هستند، و این امر موجب جعل حکم مناسب شده و احکام خمسهٔ تکلیفیه و نیز احکام وضعیه در این راستا شکل می‌گیرد. در قرآن کریم آمده است:

﴿إِنَّتَجِيْبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لَمَّا يُحِبِّيْكُم﴾.^(۲)

«دعوت خداوند را که شما را بـ چیزی که موجب حیات شماست می‌خواند، اجابت کنید».

۱. برسی فقهی و حقوقی مجمع تشخیص نظام، محمد صادق شريعی، برگرفته از سایت Tebyan.net.

۲. سوره انفال: آیه ۲۴.

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که دعوت خداوند بر چیزی تعلق می‌گیرد که به انسان حیات می‌دهد، پس قبل از تعلق دعوت و تکلیف وجود مصلحت فرض شده است. شیخ صدوق^(۱) در علل الشرایع، روایت کرده است:

﴿قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ لِمَ حَرَّمَ اللَّهُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ الْخِنْزِيرَ وَ الْخِمْرَ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُحِرِّمْ ذَلِكَ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَحَلَّ لَهُمْ مَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ رَغْبَةٍ فِيمَا أَحَلَّ لَهُمْ وَ لَا رُهْدًا فِيمَا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ وَ لَكُنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ عَلِمَ مَا تَنْتَوْمُ بِهِ أَبْدَانَهُمْ وَ مَا يُصْلِحُهُمْ فَأَحَلَّهُمْ وَ أَبَاهُ وَ عَلِمَ مَا يَضْرُرُهُمْ فَهَاهُمْ وَ حَرَّمَ عَلَيْهِمْ﴾.^(۱)

«راوی از امام باقر^ع سؤال کرد: چرا خداوند متعال مردار و خون و گوشت خوک و شراب را حرام نموده است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: خداوند متعال این‌ها را که حرام نموده به جهت بی‌رغبتی به آنها نبوده و همچنین غیر این‌ها را که حلال نموده به خاطر میل و رغبت به آنها نبوده است بلکه خداوند که خالق انسان است به نیازهای ضروری بدن او و آنچه که برای آن نفع دارد آگاه است در نتیجه آنها را بروی مباح و حلال کرد و به آنچه که موجب ضرر اوست آگاه است و آن را بروی حرام نموده است».

در این حدیث شریف جعل احکام متفرع بر مصالح و مفاسد بیان شده است. در مکاتبه منسوب به امام هشتم آمده است:

﴿جَاءَنِي كَتَابِكَ : تَذَكَّرَ أَنْ بَعْضَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ يَرْعَمُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَحِلْ شَيْئًا وَ لَمْ يُحِرِّمْهُ لِعِلَّةٍ أَكْثَرُ مِنَ التَّعْدِيدِ لِعِبَادِهِ بِذَلِكَ ، قَدْ ضَلَّ مِنْ قَالَ ذَلِكَ ضَلَالًا بَعِيدًا وَ حَسِرَ حُسْرَانًا مُبِينًا إِلَّا نَهَى لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَكَانَ جَائِزًا أَنْ يَسْتَعْدِدَهُمْ بِتَحْلِيلِ مَا حُرِّمَ وَ تَحْرِمَ مَا أُحِلَّ حَقَّ يَسْتَعْدِدَهُمْ بِتَرْكِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ أَعْمَالِ الْبَرِّ كُلُّهَا إِذَا الْعِلَّةُ فِي التَّحْلِيلِ وَ التَّحْرِمِ ، التَّعْدِيدُ لَا غَيْرَ﴾.^(۲)
«امام رضا^ع در پاسخ نامه کسی که از عقیده بعضی از مسلمانان مبني بر اینکه

۱. شیخ صدوق، علل الشرایع، مکتب الحیدریه، ۱۳۸۶ هـ: ج ۲، ص ۱۹۶.

۲. نشریه پیام حوزه: شماره ۱۳، ص ۵۱.

علت حرام و حلال الهی صرف تعبد بندگان است، خبر داده بود، فرمود: کسی که چنین عقیده‌ای داشته باشد از حق فاصله زیادی گرفته است و در زیان آشکار می‌باشد، زیرا اگر چنین باشد، ممکن می‌شود که آنها را به ارتکاب حرام و منع از حلال متبعید کند، حتی آنها را به ترک نماز و روزه و اعمال نیکو متبعید می‌کرد چون علت امر و نهی و حرام و حلال نمودن اشیاء صرفً این بوده که بندگان به واسطه این امر و نهی به خداوند و دستوراتش متبعید باشند و خود اعمال هیچ‌گونه تأثیری در اوامر و نواهی نداشته است».

در فقه رضوی آمده است: بدان که خداوند اکل و شربی را مباح و حلال نموده است که در او منفعت و صلاح باشد و آن را حرام نکرده مگر آن که در او ضرر و فساد باشد. شیخ طوسی نیز در الاقتصاد به مطلب فوق اشاره نموده است.

سید مرتضی در الذریعه می‌فرماید: هر چیزی که در شرع بر ما واجب باشد باید دارای حسن باشد و هر چیزی که حرام شد باید دارای قبح باشد گرچه ما خصوص آن حُسن و قُبح را درک نکنیم، ما امر و نهی را مؤثر در حسن و قبح نمی‌دانیم (یعنی امر و نهی از عنوانین محسنه و مقبحه افعال نیستند) بلکه طریق کشف آنها هستند... واجبات شرعیه مصاديق حسن هستند (که موضوع حکم عقل به انجام آنها می‌باشد) و اگر چنین نباشد باید ملزم شد که برای شناخت مصالح شرعی احتیاج به بعثت پیامبران نبوده است.^(۱)

جایگاه مشورت در تشخیص مصلحت^(۲)

جایگاه مشورت در تشخیص مصلحت، کجاست؟ در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْهِمْ﴾.

«و کارشان را با مشورت یکدیگر انجام دهند».

امر در اینجا شوؤن مملکتی است؛ یعنی یکی از ویژگی‌های جامعه اسلامی آن است که اداره امورشان با شور صورت می‌گیرد. در جای دیگر می‌فرماید:

۱. الذریعة الى اصول الشريعة، آقا بزر تهرانی، ناشر دارالااضواء، ۱۴۰۳: ج ۱، ص ۴۳۵.

۲. فصلنامه معرفت: شماره ۱۴.

﴿وَ شَاءُرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَّمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾.^(۱)

«و با آنها در کار مشورت نماییکن آنچه تصمیم گرفته با توکل بر خدا انجام ده.»

در این آیه به پیغمبر اکرم دستور داده شده است که باید در امور مشورت کنی. در این آیه چند نکته است:

۱) ضرورت است که ولی امر مسلمین در کارهای مملکتی و تمام شوؤن اداری مشورت کند و کارشناسان مربوط به شور بنشینند.

۲) شور باید با کارشناسان مربوط صورت گیرد؛ زیرا مرسوم عقلاً این است که در شوؤن خاص، یعنی شوؤنی که مربوط به هر بعدی از ابعاد اداره باشد باید با کارشناسان متخصص مشورت شود.

۳) این کارشناسان باید جنبه مردمی داشته باشند، یعنی باید کارشناسانی باشند که از توده مردم برخاسته باشند؛ زیرا دستور این است «وَ شَاءُرْهُمْ» یعنی با مردم باید مشورت کرد، مگر اینکه ضرورت اقتضا کند، مشورت با کارشناسان خارجی صورت گیرد.

۴) در شور، رأی اکثريت قاطع معتبر است؛ زیرا اجتماع و اتفاق آراء در کارها امکان ندارد، احیاناً ممکن است ولی نوعاً امکان عادی ندارد پس مقصود از شور این است که رأی اکثريت روشن شود.

۵) مسؤولان امر، پس از مشورت باید رأی اکثريت را به اجرا درآورند. این آیه را ببینید که می فرماید: ﴿وَ شَاءُرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَّمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾: با آنها در کارها مشورت کن و هنگام عمل به خدا توکل کن. خیلی ها خواستند از آیه این معنا را استفاده کنند که مشورت کن تاروشن شوی، بعد آنچه رانظر خودت است، اعمال کن. ولی ما این آیه را بینظور معنای کنیم، این آیه معنایش به گونه دیگر است، می گویید: تو باید با مردم مشورت کنی و رأی اکثريت را متابعت کنی، اگرچه بخلاف رأی شخصی خودت باشد.

در این صورت ولی امر یا مسؤول احساس نگرانی می کند، زیرا اگر بخواهد رأی اکثريت را طبق دستور شرع انجام دهد فکر می کند بخلاف مصلحت باشد و این نگرانی و این دغدغه خاطر برای او هست. این آیه به او می گوید: چون طبق دستور و روای مشورت کار را انجام

می‌دهی، نگران نباش به ما واگذار کن؛ فَإِذَا عَزَّمْتَ: برای اجرای امری که با مشورت به دست آورده‌ای نگران نباش، به ما واگذار کن. فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: یعنی چون تو کار را از راه صحیح و از مجرای صحیح انجام داده‌ای، موفقیتش را ما تضمین می‌کنیم.

آیه به نظر ما این معنا را می‌خواهد افاده کند، چرا؟ چون اگر بگوییم که مشورت کردن با مردم صرفاً برای این است که خود مسؤول روشن گردد و گرچه رأی خود وی، خلاف اکثریت باشد لازم است عمل کند. این اهمیت نهادن به رأی مردم است، در صورتی که در آیه نخست صرفاً می‌گوید: «أَمْرَهُمْ شُورَى» و در آیه دوم می‌فرماید: «وَشَارِزُهُمْ فِي الْأَمْرِ» و برای مردم ارزش قائل شده است. پس باید موقعی که مردم طرف مشورت قرار می‌گیرند، آرایشان ارزش داشته باشد.

جایگاه مصلحت در فقه شیعه

کما بیش این سخن که تمامی احکام شرعی، بسته به مصلحت و مفسدہ است، روشن و همهٔ فقها و علمای شیعه بر آن اتفاق دارند. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

﴿إِنَّا وَجَدْنَا كُلَّمَا أَحَلَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَفِيهِ صَلَاحُ الْعِبَادِ وَبَقَاءُهُمْ وَلَهُمْ إِلَيْهِ الْحَاجَةُ الَّتِي لَا يَسْتَغْنُونَ عَنْهَا﴾ (عنه) وَجَدْنَا مَا حَرَّمَ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا حَاجَةً لِلْعِبَادِ إِلَيْهِ ، وَوَجَدْنَاهُ مُفْسِدًا دَاعِيًّا إِلَى الْفَنَاءِ وَالْهُلْكَةِ﴾.^(۱)

«در تمامی آنچه خداوند حلال کرده است، صلاح و بقای بندگان را می‌باییم و بشر بدان‌ها نیاز دارد و در تمامی آنچه خداوند حرام فرموده، فساد و نابودی بشر و بی‌نیازی ایشان بدان‌ها را می‌باییم».

سید مرتضی می‌نویسد:

﴿إِنَّ كُلَّ شَيْءٍ أَوْجَبٌ عَلَيْنَا فِي الشَّرْعِ، فَلَا بُدَّ فِيهِ مِنْ وَجْهٍ وُجُوبٍ وَكُلُّ شَيْءٍ حُرْمَ، فَلَا بُدَّ فِيهِ مِنْ وَجْهٍ قُبْحٍ وَإِنَّ كُلَّا لَا تَعْلَمُ جَهَاتِ الْوُجُوبِ وَالْقُبْحِ عَلَى سَبِيلِ التَّصْبِيلِ وَلَا نَجْعَلُ الْأَمْرَ وَالنَّهَى مُؤَتَّرِينَ فِي تِلْكَ الْجَهَاتِ بَلْ يَدْلَلُنَّ عَلَيْهِ﴾.^(۲)

۱. علل الشرائع: ج ۱، ص ۵۹۲.

۲. الذريعة الى اصول الشريعة: ج ۱، ص ۴۳.

«هر آنچه در شریعت بر ما واجب گردیده است، باید انگیزه واجب بودن را در خود داشته باشد و هر چیزی که حرام گردیده باید انگیزه زشت بودن را دارا باشد، اگرچه ما این علت‌ها و انگیزه‌های واجب و زشت بودن را به شرح ندانیم و امر و نهی را کارگر در پیدایش این انگیزه‌ها نگیریم، بلکه آن دو دلالت کننده بر آن انگیزه‌ها بدانیم».

علامه حلی می‌نویسد:

«الْتَّكْلِيفُ حَسَنٌ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَعَلَهُ وَاللَّهُ تَعَالَى لَا يَفْعُلُ الْقَبِيحَ، وَوَجْهُ حُسْنِهِ إِشْتِالَةُ عَلَى مَصْلَحةٍ لَا تُحَصِّلُ بِدُونِهِ وَهِيَ التَّغْرِيقُ لِنَافِعٍ عَظِيمٍ لَا تُحَصِّلُ بِدُونِ التَّكْلِيفِ». ^(۱)

«تکلیف، نیکوست؛ زیرا از سوی خداوند صادر شده و از خدای تعالی، کار زشت سر نمی‌زند و نیکو بودن آن نیز از این روست که در بر دارنده مصلحتی است که بدون تکلیف، پیدا نمی‌شود و مصلحت این است که خداوند با تکلیف کردن، شخص مکلف را در معرض سودهای بزرگ قرار می‌دهد».

افزون براین نکته‌های کلی درباره مصلحت و مفسد، فقهای شیعه، در بسیاری از فتاوا و استنباط‌های خود، موضوع مصلحت را مورد توجه قرار داده‌اند. در زیر، به چند نمونه آن، در جاهای گوناگون فقه اشاره می‌کنیم. شیخ طوسی در بحث جزیه مبسوط می‌نویسد:

«وَالْجِزِيَّةُ تُوَخَّذُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ صِفَارًا، فَلَا يَجُوزُ أَنْ تُعْطِيهِمْ نَحْنُ ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ مُضْطَرًّا كَانَ ذَلِكَ جَائِزًا وَالضَّرُورَةُ مِنْ وُجُوهٍ: مِنْهَا أَنْ يَكُونَ أَسِيرًا فِي أَيْدِيهِمْ يَشَهَّدُنَّ بِهِ وَيُسْتَحْدِمُ وَيُسْتَرِقُ وَيَضْرِبُ فِيَجُوزُ الْإِلَامَ أَنْ يُبَذِّلَ الْمَالَ وَيَسْتَقْدِمُ مِنْ أَيْدِيهِمْ لِأَنَّ فِيهِ مَصْلَحةً مِنْ إِشْتِقَادِهِ نَفْسًا مُؤْمِنَةً مِنَ الْعَدَابِ». ^(۲)

۱. مبسوط، شیخ طوسی، ناشر دارالعرفه، ۱۴۰۶ هـ: ج ۲، ص ۵۲.

۲. مبسوط: ج ۲، ص ۵۲.

«جزیه از مشرکان دریافت می شود و بر مسلمانان جایز نیست به مشرکان جزیه پرداخت کنند مگر این که ناگزیر شوند مانند این که مسلمانی در دست مشرکان اسیر باشد و از سوی آنان مورد اهانت و شکنجه قرار گیرد که در این صورت، امام می تواند از راه دادن مال، او را از دست آنان برهاند؛ زیرا در این کار مصلحت است یعنی مصلحت آزادسازی انسان با ایمانی از عذاب و شکنجه مشرکان».

در جای دیگر می نویسد:

«مَنْ وُلِّيَ مَالَ الْبَيْتِمِ جَازَ لَهُ أَنْ يَتَّجِزِ فِيهِ لِلصَّبَيِ ... وَ يَسْتَحْبُ لَهُ إِنَاءُ الْعِقَارِ لِإِنَّ فِي ذَلِكَ مَصْلَحةً». ^(۱)

«سرپرست مال یتیم، می تواند با مال او برایش تجارت کند... و مستحب است ملک برای او فراهم کند؛ زیرا در این کار مصلحت است».

محقق حلی می نویسد:

«الْبِهَادُ فَرِيقَةٌ عَلَى الْكِتَابِيَةِ وَ لَا يَتَعَيَّنُ إِلَّا أَنْ يُعَيِّنَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِإِقْضَاءِ الْمُصْلَحَةِ». ^(۲)

«جهاد واجب کفایی است، نه عینی. مگر این که امام برابر مصلحت آن را بر عهده شخص یا اشخاصی قرار دهد».

علامه در قواعد می نویسد:

«لَوْ طَالِيهُ الْمُقْرِضُ مِنْ غَيْرِ شَرْطٍ فِي غَيْرِ الْبَلَدِ أَوْ فِيهِ مَعَ شَرْطٍ غَيْرُهُ وَجَبَ الدَّفْعُ مَعَ مَصْلَحَةِ الْمُقْرِضِ، وَلَوْ دَفَعَ فِي غَيْرِ بَلَدٍ الْإِطْلَاقُ أَوْ الشَّرْطُ وَجَبَ الْتَّبْوُلُ مَعَ مَصْلَحَةِ الْمُقْرِضِ». ^(۳)

۱. همان: ج ۲، ص ۲۴۰.

۲. شرائع الاسلام، انتشارات استقلال، تهران، ۱۴۰۹ هـ: ج ۱، ص ۲۷۸.

۳. قواعد احکام، علامه حلی، کتاب الدین، ۱۴۰۶ هـ: ص ۱۵۷.

«اگر وامدهنده از وام گیرنده بخواهد بدھی خود را در جایی غیر از شهری که به او وام داده، بدھد بی آنکه در آغاز، چنین شرطی شده باشد یا از او بخواهد بدھی خود را در شهری که به او وام داده پردازد، با این که غیر از آن را شرط کرده باشد؛ این کار بر وام گیرنده واجب است. در صورتی که مصلحت او در این کار باشد و اگر وام گیرنده بدھی خود را در غیر از شهری که وام گرفته یا در غیر از شهری که شرط شده است، پردازد؛ پذیرفتن آن بر وامدهنده در صورتی که به مصلحت او باشد، واجب است».

صاحب جواهر نیز در جای جای این کتاب موضوع مصلحت را مورد توجه قرار داده است. از جمله در کتاب قضا می نویسد:

«إِذَا إِقْتَضَتِ الْمُصْلَحَةُ تُولِيهِ الْقُضَاءِ مَثَلًا مَنْ لَمْ يَسْتَكِلُ الشَّرَائِطَ بِأَنْ كَانَ فَاصِرًا فِي الْعِلْمِ وَالْعِدْلَةِ إِنْعَدَتْ وَلَا يَتَّهِى فِي أَحَدِ الْوَجْهَيْنِ أَوْ الْقَوْيَيْنِ مُرَاعَاةً لِلْمُصْلَحَةِ فِي نَظَرِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ كَمَا إِنْفَقَ لِبَعْضِ الْقُضَايَا فِي زَمِنٍ عَلَيْهِ عَلَيْهِ وَهُوَ شُرِيحُ الْمُعْلُومِ إِنْتِقَاءً بَعْضُ الشَّرَائِطِ فِيهِ...».^(۱)

«اگر برابر مصلحت، شخصی که شرایط را ندارد، عهدهدار کار قضاوت شود مثل این که دانش و عدالت بسنده برای این کار را ندارد، بر اساس یکی از دو احتمال با یکی از دو قول، سپرستی و قضاوت او صحیح است و این از باب مصلحت‌اندیشی امام علیه است، همان‌گونه که چنین رویدادی در زمان علی علیه برای یکی از قاضیان یعنی شریح که پاره‌ای از شرایط را نداشت، رخ داد».

در جای دیگر می نویسد:

«وَلَوْ بَدَأَهُ الْإِمَامُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ جَازٌ بِالْأَخْلَافِ وَلَا إِشْكَالٌ لِأَنَّ فِيهِ مَصْلَحَةً لِلْإِشْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ».^(۲)

۱. جواهر الكلام، ناشر دارالكتاب الاسلامي، بهار ۱۳۶۲ : ج ۴۰، ص ۶۸.

۲. جواهر الكلام: ج ۲۸، ص ۲۲۵.

«اگر امام جایزه را از بیت المال پردازد، این کار بدون خلاف و بدون هیچ اشکالی رواست؛ زیرا در این کار مصلحت اسلام و مسلمانان است».

نقش مصلحت در احکام اسلامی^(۱)

احکام حکومتی دارای مصلحت و مفسده‌اند و لیکن مصالح و مفاسد احکام اولی و احکام حکومتی یکسان نیستند؛ زیرا در احکام اولیه مصلحت و مفسده در متعلق آن است که از آن به فلسفه احکام یاد می‌گردد و علم آن نیز ویژه خداوند است و عقل امکان دارد به بخشی از مصلحت‌ها راه یابد نه به همه آنها ولی در احکام حکومتی مصالح و مفاسد را حاکم اسلامی تشخیص می‌دهد؛ یعنی هرگاه حاکم اسلامی به تنها‌یی یا به کمک مشاورین و کارشناسان، تشخیص دهد انجام و یا ترک کاری به مصلحت اسلام جامعه اسلامی است، مردم را به آنها راهنمایی کرده و یا آنها را از آن باز داشته و نهی می‌کند.

فقهای بزرگوار شیعه، با اینکه حکومت در اختیار آنها نبوده، در بسیاری از استنباط‌ها و فتاوی خود به عنصر مصلحت توجّه داشته‌اند: شیخ مفید در بحث بیع با اشاره به حوزه کاری و دامنه اختیار حاکم می‌نویسد: «سلطان می‌تواند احتکارکننده را مجبور سازد که غلّه خود را بیرون آورد و در بازار بفروشد... و می‌تواند با صلاح‌اندیشی خود برای آن قیمت‌گذاری نماید».^(۲)

بنابر احکام اولی اگر کسی از احکام الهی سر نپیچد نمی‌توان او را بر کاری واداشت که به میل و مصلحت شخصی او نیست اما نگاهی بین مصلحت اجتماعی و مصلحت شخصی تزاحم پیش می‌آید. حاکم اسلامی در این موارد مصلحت جمعی را بر مصلحت‌های فردی برتری می‌بخشد.

۱. مصلحت فقهی یا روند عرفی شدن دین، سعید کرمی، برگرفته از سایت www.Shiasearch.com

۲. المقنعه، شیخ مفید، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم: ص ۶۱۶

شیخ طوسی، شهید ثانی و بسیاری از فقها از جمله امام خمینی جلوگیری از احتکار و قیمت‌گذاری را برای حاکم اسلامی روا دانسته‌اند.

امام خمینی^{فاطمی} با اشاره به دامنه اختیارات حاکم اسلامی می‌نویسد:

«اما و سپرست مسلمانان می‌تواند کاری را که به صلاح مسلمانان است

انجام دهد مانند ثابت نگه داشتن قیمت‌ها، محدود کردن تجارت، یا غیر از

آنچه که در حفظ نظام و صلاح جامعه نقش دارد».^(۱)

استاد شهید مرتضی مطهری در این خصوص بیان می‌دارند:

«اگر نیازهای عمومی جامعه و یا ضرورت تعديل ثروت ایجاد کند که مالیات

تصاعدی وضع شود باید این کار انجام پذیرد و یا اگر مصلحت جامعه اسلامی

بایشد می‌توان از یک مالک و یا گروهی سلب مالکیت کرد. حاکم اسلامی برای

مصلحتی بزرگتر می‌تواند چنین کارهایی را انجام دهد».^(۲)

امام راحل در این خصوص بیان می‌دارند:

«ولی امر می‌تواند همین مالکیت محدودی که بینند خلاف صلاح مسلمین

و اسلام است، همین مالکیت مشروع را محدودش کند به یک حد معینی

و با حاکم فقیه از او مصادره بشود».^(۳)

۱. تحریر الوسیله، ناشر دارالمکتب العلمیه، ۱۳۷۵ هـ: ج ۲، ص ۶۲۶.

۲. اسلام و مقتضیات زمان، استاد شهید مرتضی مطهری، ۱۳۷۰ هـ: ج ۲، ص ۸۶.

۳. کتاب البيع، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۰ هـ: ج ۲، ص ۵۲۶.

شرح

مصلحت و ولایت

در فقه شیعه هرچه سخن از ولایت به میان آمد است از مصلحت نیز سخن رفته است و این امر تا به آن‌جا اهمیّت دارد که امام خمینی رض می‌نویسد:

«اصل اولی در هر ولایتی این است که مفید به مصلحت باشد». ^(۱)

محقق حلی در این زمینه می‌نویسد:

«بر سرپرست کودک رواست که مال او را با نگهداشت به رهن بگذارد». ^(۲)

امام راحل در بحث «ولایت فقیه» به مسأله مصلحت تأکید بیشتری داشته و در بحث مقایسه حکومت اسلامی با سایر حکومت‌ها بیان می‌دارند:

«حاکم اسلامی می‌تواند در گزاره‌ها برابر صلاح مسلمین و یا صلاح حوزه حکومتی خود عمل کنند. چنین اختیاری، استبداد به رأی نیست، بلکه عمل براساس صلاح و شایستگی است. نظر حاکم همانند عمل او باید پیرو مصلحت باشد». ^(۳)

مصلحت در اندیشهٔ تشیع و اهل سنت^(۴)

جريان فکری عرفی‌گرایی بر این باور است که: مصلحت نظام که از سوی امام راحل مطرح شده همان «مصالح مرسله» اهل سنت است و نتیجه می‌گیرد که دین در سپهر سیاست عرفی خواهد شد. بنابراین این دو نهاد از یکدیگر باید تفکیک بیابند. بنابراین اشاره‌ای گذرا به وجود تفاوت‌های این دو دیدگاه مفید و روشنگر است.

هرچند عالمان و اندیشمندان شیعی و اهل سنت، هر دو به عنصر مصلحت توجه ویژه‌ای

۱. همان: ج ۲، ص ۵۲۶.

۲. شرایع الاسلام: ج ۲، ص ۷۸.

۳. کتاب البیع: ج ۲، ص ۴۶۱.

۴. برگرفته از سایت www.Shiasearch.com

مبذول داشته‌اند و مسائل متعددی را با آن در باب‌های گوناگون فقه پیوند زده‌اند ولیکن فرق اساسی بین این دو دیدگاه وجود دارد. بسیاری از اهل سنت از «مصلحت» به عنوان یکی از منابع شرعی در فقدان نص معین یاد کرده‌اند:

«اگر اعتبار یا بطلان مصلحت‌هارا شریعت، به نص و یا اجماع و یا قیاس اعلام دارند، واجب الاتّباع است، ولی اگر شریعت در این امر سکوت کند یعنی ادله شرعیه مصلحت امری را بیان نکند، جای پی بردن به عمل و درک مصلحت‌ها را سرچشم‌های برای قانون‌گذاری شمرده و آن را مصالح مرسله نام‌گذاری کرده است؛ مصلحت‌هایی که در نص نرسیده است». ^(۱)

براساس این دیدگاه فقیه حق دارد در فقدان نص در امری، به مصلحت یابی پردازد و برابر با دیدگاه خود، حکم آن را تشریع کند. اما عالمان شیعی، هرچند بر پیروی احکام شریعت از مصالح و مفاسد در مقام ثبوت پای می‌فرشند ولی در مقام اثبات آنچه را که از دید انسان مصلحت است، تا آن زمانی که مفید علم نباشد، پشتوانه حکم کلی الهی قرار نمی‌دهند به عبارت روشن‌تر به مصلحت به عنوان منبع اجتهد نمی‌نگرنند. علامه نائینی می‌نویسنده:

«إِنَّهُ لَا سَبِيلَ إِلَى إِنْكَارِ إِدْرَاكِ الْعَاقِلِ تِلْكَ الْمُنَاطَاتُ مُوجَهَهُ جُزُيَّةٌ وَ انَّ الْعُقْلَ رُبَّما يَسْتَقِلُ بِقُبْحِ شَيءٍ وَ حُسْنِ آخَرٍ وَ لَا يُكِنُ عَزْلُ الْعُقْلِ عَنْ إِدْرَاكِ الْحُسْنِ وَ الْقُبْحِ كَمَا عَلَيْهِ بَعْضُ الْأَشَاعِرَه». ^(۲)

«بی‌گمان عقل پاره‌ای از ملاک را می‌شناسد زیرا عقل در پاره‌ای از جاهای به گونه‌ای مستقل، خوبی و بدی چیزها را درک می‌کند. برکناری عقل از مقام شناخت خوبی و بدی، ممکن نیست آن‌گونه که اشاعره می‌گویند». از این‌رو از دیدگاه شیعه آن مصلحتی حجت دارد که دلیل قطعی شرعی بر ارزش آن داشته باشیم و یا این که عقل به گونه‌ای محکم و مستدل و قطعی بدان حکم نماید.

۱. فلسفه قانون‌گذاری در اسلام، دکتر صبحی محمصانی، ترجمه اسماعیل گلستانی، سال ۱۳۷۷: ص ۱۶۰.

۲. فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، مجمع الفکر اسلامی، سال ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۵۹.



گفتار چهل و هفت:

حقیقت دنیا از دیدگاه نهضه البلاغه

متن

انسان‌ها تا هنگام مرگ، شناختی به قدر کفايت خويش از هم فراهم می‌آورند. برخی در حالی که هنوز فرصت زندگی دارند دنیا را می‌شناسند و از آن سود بسیار می‌برند:

«أَنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٌ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ دَارٌ عَافِيَةٌ لِمَنْ فَهِمَ عَهْنَا، وَ دَارٌ غِنَىٰ لِمَنْ تَرَوَدَ مِنْهَا، وَ دَارٌ مَوْعِظَةٌ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا». ^(۱)

«دنیا جایگاهی است راستین برای کسی که با واقعیت آن درست رویارو شد و خانه عافیت و گوارایی است برای کسی که آن را شناخت. این دنیا خانه بی‌نیازی است برای کسی که از آن توشه برداشت و جایگاه پسندگیری است برای کسی که از آن نصیحت پذیرفت».

* * *

و گروهی دیگر بدون شناخت حقایق دنیا، عمر را سپری می‌کنند و با روشن شدن حقایق برایشان آن را نا آشنا می‌یابند.^(۲)

دنیا را از چه منابعی و چگونه می‌توان شناخت؟ چه اموری مانع شناخت درست از دنیا شده و چگونه می‌توان این منابع را از پیش راه شناخت دنیا برداشت؟ پاسخ به این سوالات ابتدایی می‌تواند راهی باشد برای فهم حقیقت دنیا آن هم از دیدگاه امام علی طیب‌الله.

۱. نهج‌البلاغه: حکمت ۱۳۱، ص ۱۰۸۴.

۲. همان: خطبه ۱۱۱.

۱- منابع شناخت دنیا

۱- ا) دین

از دیدگاه حضرت امیر علیہ السلام، نخستین منبع شناخت دنیا کلام باری تعالی است.

﴿فَقَدْ نَبَأَكَ اللَّهُ عَنْهَا﴾.^(۱)

«خداؤند سبحان درباره این دنیا به تو خبر داده است.»

و هیچ کس بهتر از خدای آگاه، آن را نمی شناساند:

﴿إِنْ تَدْعُهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ بَيْمَعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يَنْبَئُكُمْ مِثْلُ حَيْرٍ﴾.^(۲)

«اگر بخوانید ایشان را نمی شنوند و اگر بشنوند اجابت نمی کنند شما را و در روز قیامت به شرک شما در پرسش خودشان کفر می ورزند و خبر ندهد تو را ای پیغمبر از حقیقت اشیاء احدي مثل دانای به حقایق امور.»

* * *

﴿فَآتَيْهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ ، وَ اسْتَيْقِظَ مَنْ غَفَلَتِكَ ، وَ اخْتَصَرَ مِنْ عَجَلَتِكَ﴾.^(۳)

«پس بیدار شو ای شنونده و به خود آی از آن مسنتی که تو را از تو ربوده و از غفلتی که تو را در خود فرو برده است.»

و یکی از هدف های بعثت پیامبران، آشکار ساختن حقایق دنیا بر مردم بوده است:

﴿وَ هُوَ الَّذِي أَشَكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ ، وَ بَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ رُسُلَهُ ، لِيَكُشِفُوا لَهُمْ عَنْ غِطَايَهَا ، وَ لِيُحَذِّرُوهُمْ مِنْ ضَرَائِهَا ، وَ لِيَضْرِبُوا لَهُمْ أَمْثَالًا ، وَ لِيُبَصِّرُوهُمْ عُيُوبَهَا﴾.^(۴)

۱. همان: نامه ۳۱، ص ۸۷۸.

۲. سوره فاطر: آیه ۱۴.

۳. نهج البلاغه: خطبه ۱۵۳، ص ۴۴۷.

۴. همان: خطبه ۱۸۳، ص ۵۶۶.

«او خدایی است که دنیا را مسکن آفریدگان برگزید و پیامبرانش را به راهنمایی جن و انس فرستاد تا دنیا را آن گونه که هست، بشناسانند و از زیان‌هاییش بمرحوم دارند و با مطرح کردن مثل‌ها عیوب دنیاپرستی را نشان دهند».

۴ - ۱) دنیا

پس از آن که حضرت علی خداوند را آگاه کننده از احوال دنیا می‌داند، دو مین منبع شناخت دنیا را نیز خود دنیا معرفی می‌کند و می‌فرمایند:

«وَنَعْتَ هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا ، وَ تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا». ^(۱)

«و خود همین دنیا خود را برای تو توصیف نموده و پرده از زشتی‌های خود برای تو برداشته است».

دنیا در سخنان علی علی‌الله، معرفی خوبی برای خویشن است؛ اولاً، راست می‌گوید:

«إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٌ لِمَنْ صَدَقَهَا ، وَ دَارٌ عَافِيَةٌ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا». ^(۲)

«دنیا جایگاهی است راستین برای کسی که با واقعیت آن درست رویارو شد».

ثانیاً، هرگز انسان را فریب نمی‌دهد:

«أَتَقَى أَسْتَهْوِثُكَ ، أَمْ مَقَى غَرَّتُكَ؟ أَبَصَارِعَ آبَائِكَ مِنْ الْبَلِي أَمْ بَضَاجِعُ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الْثَّرَى؟». ^(۳)

«کی دنیا تو را به هوی و هوست انداخت یا کی بود که دنیا تو را فریفت؟ آیا با خوابگاه‌های خاکی پدرات که در آن پوسیده‌اند یا با خوابگاه‌های مادرات زیر خاک؟».

اما اگر دنیا هرگز انسان را فریب نمی‌دهد، پس چرا در سخنان گهربار ایشان به فریب‌کاری و نیرنگ‌بازی شهره شده:

۱. همان: نامه ۱۳۱، ص ۸۷۸.

۲. همان: حکمت ۱۳۱، ص ۱۰۸۴.

۳. همان: حکمت ۱۳۱، ص ۱۰۸۴.

«فَاحْذِرُوا الدُّنْيَا فَإِنَّهَا غَدَارٌ عَرَازٌ خَدُوعٌ». ^(۱)

«بر حذر باشید از دنیا، این دنیا سخت مکرپرداز و مغور کننده و فریباست.»

و چرا به کرات ایشان انسان را از فریب دنیا بر حذر داشته:

«وَ لَا تَغْرِنَنُكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا». ^(۲)

«فریبید شمارا زندگی دنیوی».

چگونه است که دنیا فریب نمی‌دهد اما باید از فریبیش بر حذر باشیم؟ در پاسخ به این

سؤالات حضرت علی مجرم راستین را انسان می‌داند، نه دنیا:

«مَا الدُّنْيَا عَرَشُكَ ، وَلَكِنْ هِبَا أَعْتَرَرَتْ ، وَ لَقَدْ كَاשَفَنَكَ الْعِظَاتِ ، وَ آذَنَكَ عَلَى سَوَاءٍ . وَ لَهُ يِمَا تَعِدُكَ مِنْ نُزُولِ الْبَلَاءِ بِسِنِيمَكَ ، وَ النَّقْصِ فِي قُوَّتِكَ ، أَصْدَقُ وَ أَوْفَ مِنْ أَنْ تَكْدِبَكَ ، أَوْ تَغْرِكَ ، وَ لَرْبَّ نَاصِحٌ لَهَا عِنْدَكَ مُتَهَمٌ ، وَ صَادِقٌ مِنْ خَبَرِهَا مُكَذِّبٌ». ^(۳)

«این دنیا نیست که تو را فریب داده، بلکه این تو بی که به وسیله دنیا خود را فریبته‌ای. دنیا موعظه‌ها و قضایای عبرت‌انگیز را بر تو روشن ساخته و بدون کمترین اتلاف برای تو اعلان نموده و این دنیا در وعده‌ای که درباره فرود آمدن بلا به بدن تو و کاهش در قوت تو، به تو می‌دهد، راستگویی و باوقات از آن است که به تو دروغ بکوید یا تو را بفریبید. با خیرخواهی که درباره تو و برای تو خیراندیشی و خیرخواهی می‌کند، و نزد تو من THEM است و بسا راستگویی که خبر دنیا را به تو راست می‌کوید ولی از طرف تو تکذیب شده است.»

ثالثاً، دل‌سوزانه انسان را از تباہی نجات می‌دهد:

«اگر در خانه‌های فروپاشیده و ویرانه‌های خلوت و خاموش به شناخت دنیا

۱. همان: خطبه ۲۳۰، ص ۷۷۲.

۲. همان: خطبه ۲۳۰، ص ۷۷۰.

۳. همان: خطبه ۲۲۳، ص ۷۵۴.

برخیزی، با یادآوری‌های دنیا و پندهای رسایش، او را دوستی دلسوز و باری مهربان می‌یابی که تباہی تورادریغ می‌دارد.^(۱)

مولای متقیان، در سخنی جامع نصیحت دنیا را رساترین نصیحت می‌شمارد. منظور از رساترین نصیحت این است که «هم راستی و بی‌فریبی‌اش را می‌رساند و هم درستی و دلسوزی‌اش را».

رساترین نصیحت کننده از برای تو، دنیاست. پندی از آنچه به تو می‌نماید، از تغییر یافتن حالات‌ها و از آنچه به تو اعلام می‌کند، از دوری و پراکندگی.^(۲) حضرت امیر علی^{علی‌الله} نکته دیگری در کنار سه مورد فوق بیان می‌فرمایند که:

«راستی دنیا تنها برای کسی است که دنیارا صادق بداند: دارُ صِدْقٍ لَمَنْ صَدَقَهَا، و حکایت‌های راستین‌اش را تکذیب نکند. هم چنین بی‌فریبی دنیا تنها برای کسی است که پند پذیرد: دَأْرُ مَوْعِظَةٍ لَمَنِ اتَّعَظَ بِهَا».^(۳)

نتیجه آن که برای شناخت حقیقت دنیا، دو منبع دین و دنیا بسی ارزشمندند.

گفتار علی^{علی‌الله} از دو جهت، منبعی است برای شناخت دنیا:

۱) نخست از این جهت که سخن آن حضرت مانند قرآن و سنت نبوی، از منابع دینی به شمار می‌آید.

۲) دوم از این جهت که منابع دیگر مانند خود دنیا را به ما می‌شناساند. حال که حقیقت دنیا از سوی خداوند و رسولانش به خوبی معرفی شده است و خود دنیانیز حقیقت خود را بایانی روشن و رسانایانده است، چه مانع یا موانعی مقابل انسان‌ها قرار دارد که بشر را از عبرت و معرفت محروم و موجب عدم رسیدن به شناخت راستین دنیا می‌شود؟

مباحث آتی به بررسی موانع شناخت دنیا و راه‌های رفع آنها می‌پردازد.

۱. همان: خطبه ۲۲۳، ص ۷۵۴.

۲. غزل‌الحکم: ج ۲، ص ۴۸۰.

۳. نهج‌البلاغه: حکمت ۱۳۱، ص ۱۰۸۴.

۲ - موانع شناخت دنیا

پس از آن که دنیا حقیقت خود را معرفی می‌کند کسانی این حقیقت را درمی‌یابند که راستگویی دنیا را تصدیق کنند؛ خود را فریب ندهند و در پی شناخت آن باشند و دل را پذیرای پندها کنند. چنین اشخاصی بنابر سخن حضرت امیر علی^{علیہ السلام}، حقیقت دنیا را خواهند شناخت. ولی چه موانعی در کار است که انسان را از شناخت دنیا باز می‌دارد، خود را فریب می‌دهد و گفتار رسای دنیا را تکذیب می‌کند؟^(۱)

اکنون به بررسی این موانع از آن حیث که مانعی برای شناخت دنیا هستند می‌پردازیم و با توجه به آن که تمامی این موانع از صفات اختیاری و ناپسند نفس انسان‌ها می‌باشد و مستوجب ریشه‌یابی. اما در اینجا از آن جهت که مانعی برای شناخت دنیا بند به پژوهش آن می‌پردازیم.

۱ - عشق به دنیا

ابزار شناخت انسان، عبارت است از حواس ظاهری (چشم و گوش) و قوای ادراکی باطنی (قلب و عقل). حضرت امیر علی^{علیہ السلام} عشق به دنیا را موجب ضعف این قوای مانع شناخت حقیقت دنیا می‌داند:

شرح

«أَقْبُلُوا عَلَىٰ جِبَةٍ قَدِ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا، وَ اِصْطَلَحُوا عَلَىٰ حُسْنِهَا، وَ مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعْشَى بَصَرَهُ، وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَظْرُبُ بَعْيَنِ غَيْرِ صَحِيقَةٍ، وَ يَسْمَعُ بِإِذْنِ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ حَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَ وَلَهُتْ

۱. تکذیب دنیا، خودفریبی و چشم بستن از پند را می‌توان از موانع اصلی حقیقت دنیا دانست. در این گفتار علل پیدایش موانع اصلی‌اند.

عَلَيْهَا نَفْسُهُ، فَهُوَ عَبْدُهَا، وَلِمَنْ فِي يَدِيهِ شَيْءٌ مِّنْهَا).^(۱)

«آن مردم در این دنیا رو به خوردن لاشه‌ای بودند که با خوردنش رسواگشتند و به محبت آن لашه اکتفا نمودند. و هر کس که به چیزی عشق بورزد، بیناییش را مختل و قلبش را بیمار نماید با چشمی مختل می‌نگرد و با گوشی ناشناخته شنود. شهوت، عقل این عاشق خودباخته را ضایع و دنیا قلبش را میرانده است. نفسش والله آن جیفه گشته، به بردگی آن جیفه درآمده و غلام کسی است که چیزی از آن را در اختیار دارد».

طبق حدیث فوق، امر خطیر عشق این است که ابزار شناخت را از کار می‌اندازد و آن‌گاه انسان را شیفته خود کرده: وَ وَلِهْتُ عَلَيْهَا نَفْسُهُ؛ و به چرخه‌ای در می‌آورد که گمراهی در آن رو به افزایش است. عشق، آدمی را کور می‌کند و شیفتگی دنیا ابزار شناخت را از میان برده و راه را بر هدایت و پندپذیری می‌بندد: لَا يَنْزَحُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَ لَا يَتَعْظُ مِثْمَةً بِسَاعِظٍ. در گفتار حضرت امیر هیج موضعی مانند حب دنیا نکوهش نشده است:

«دوستی دنیا، ریشه هر گناه و فتنه، بنیاد گرفتاری‌ها و باعث طمع‌کاری است و عقل را از بین می‌برد و قلب را از شنیدن حکمت و دانش ناشناخته شنود و موجب عذاب در دنیاک می‌گردد»، دوستی مال پایان کار را تباہ و آمال را تقویت و اعمال را فاسد می‌کند، عقل را از بین می‌برد و قلب را از شنیدن حکمت و دانش ناشناخته شنود و دانش ناشناخته شنود و موجب عذاب در دنیاک می‌گردد.^(۲)

۱۴۸۶۸ - حُبُ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ :

دوستی دنیا سر هر گناهی است یعنی منشأ هر گناهی می‌شود، یا اینکه بالاتر از هر گناهی است به اعتبار همان که منشأ گناهان بسیار می‌شود. ممکن است که عبارت چنین خوانده شود «حُبُ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ». و معنی این باشد که: دوستی دنیا اساس و اصل بنای هر گناهی است و مراد به «دنیار» مطلق زرباشد و ذکر خصوص دنیار یعنی اشرفی به اعتبار این باشد که مهمترین اقسار فهراست.

۱. غر الحکم: ج ۳، ص ۳۹۷-۳۹۵، ح ۴۸۶۸-۴۸۷۸.

۲. نهج البلاغه: خطبه ۱۰۹، ص ۳۲۲.

۱۴۸۶۹ - حُبُّ النَّاهِةِ رَأْسُ كُلِّ بَلَيْةٍ:

دوستی مشهور شدن در هر بلایی است. یعنی منشأ اقسام بلاهای اخروی و دنیوی می‌شود یا بالاتر از همه آنها است به اعتبار همان که منشأ بسیاری از آنها می‌شود.

۱۴۸۷۰ - حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ الْفِتْنَ وَ أَصْلُ الْمَحْنِ:

دوستی دنیا سرفتنه‌هاست، و اصل و بیخ محنت‌ها و در اینجا نیز ممکن است که بر قیاس فقره سابق «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ» خوانده شود و معنی این باشد که دوستی دینار اساس فتنه‌ها و اصل محنت‌هاست.

۱۴۸۷۱ - حُبُّ الْمَالِ سَبَبُ الْفِتْنَ وَ حُبُّ الرِّيَاسَةِ رَأْسُ الْمَحْنِ:

دوستی مال سبب فتنه‌هاست و دوستی ریاست و سرکردگی موجب محنت‌هاست. یعنی فتنه‌ها اخروی و دنیوی؛ و همچنین محنت‌ها در هر دو سرا.

۱۴۸۷۲ - حُبُّ الدُّنْيَا يُوجِبُ الطَّمَعَ :

دوستی دنیا واجب می‌سازد طمع را؛ یعنی سبب طمع از مردم می‌شود.

۱۴۸۷۳ - حُبُّ الْفَقْرِ يُكَسِّبُ الْوَرَاعَ :

دوستی درویشی کسب می‌کند پرهیزگاری را، و ممکن است که «یکسب» از باب افعال خوانده شود و معنی این باشد که: کسب می‌فرماید پرهیزگاری را یعنی سبب این می‌شود که صاحب آن کسب کند پرهیزگاری را.

۱۴۸۷۴ - حُبُّ الْمَالِ يُفْسِدُ الْمَالَ :

دوستی مال فاسد و تباہ می‌گرداند مال را یعنی بازگشت و عاقبت را.

۱۴۸۷۵ - حُبُّ الْمَالِ يُقَوِّيُ الْآمَالَ وَ يُفْسِدُ الْأَعْمَالَ :

دوستی مال قوی می‌گرداند آرزوها را، و فاسد می‌کند عمل‌ها را.

۱۴۸۷۶ - حُبُّ الْمَالِ يُوهِنُ الدِّينَ وَ يُفْسِدُ الْيَقِينَ :

دوستی مال سست می‌کند دین را، و فاسد می‌کند یقین را.

۱۴۸۷۷ - حُبُّ الْأَطْرَاءِ وَ الْمُدْحِ مِنْ أَوْتَقِ فُرَصِ الشَّيْطَانِ :

دوستی اطراء و مدح از محکم‌ترین فرصت‌های شیطان است. «اطراء» به معنی مبالغه در مدح است و ذکر «مدح» بعد از آن برای تأکید و تعمیم بعد از تخصیص است و «اینکه دوستی آن

محکم ترین فرصت‌های شیطان از برای شکار کردن آدمی و گمراه نمودن آن است» به اعتبار این است که باعث عجب و خودبینی می‌شود که بدترین صفات ذمیمه است، و همچنین سبب می‌شود که اعمال او خالص نباشد و آمیخته به ریاگردد. یعنی منظور باشد در آنها اینکه مردم مطلع شوند بر آنها تاسب مرح و ستایش ایشان گردد، و همچنین سبب این می‌گردد که اگر مرح او کنند به صفاتی که در او نباشد چنان که شایع در مرح است خصوصاً هرگاه مبالغه در آن بشود شاد شود به آن و مسرور گردد، و این نیز مذموم است بلکه منع و زجر آن از جمله افراد نهی از منکر و واجب باشد و از آنچه مذکور شد ظاهر می‌شود که آیه کریمة «لَا تَحْسِنَ الَّذِينَ يَفْرُّحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجْبِيُونَ أَنْ يُحْمِدُوا إِلَيْهِمْ يَعْلَمُوا فَلَا تَحْسِبَهُمْ بِمَقَارَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^(۱) گمان مکن آنان را که شادمان می‌شوند به آنچه کرده‌اند و دوست می‌دارند این را که ستایش کرده شوند به آنچه نکرده‌اند پس گمان مکن ایشان را در محل رستگاری از عذاب؛ و از برای ایشان است عذابی در دنیاک.

و الله تعالى يعلم، هرچند درخصوص یهود یا منافقین وارد شده باشد که شاد می‌شدند به آنچه می‌کردند از تدلیس و کتمان حق، و دوست می‌داشتند که ستایش کرده شوند به آنچه نکرده بودند از وفا به میثاق و اظهار حق و اخبار به صدق بر عموم نیز محول می‌تواند شد. والله تعالى يعلم.

۱۴۸۷۸ - حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعُقْلَ وَ يُبْهِمُ الْقَلْبَ عَنْ سَعَيِ الْحُكْمَةِ وَ يُوْجِبُ الْعَقَابِ:
دوستی دنیا فاسد می‌کند عقل را، و کر می‌گردد دل راشنیدن حکمت، و واجب می‌سازد عذاب در دنیاک را. «کرکردن دل از شنیدن حکمت؛ یعنی علم درست» کنایه است از اثر نکردن حکمت در آن. و مراد به «دل» نفس ناطقه است یا عضو مخصوص؛ بنابر اینکه محل ادراکات چنان که مذهب متکلمین است.

اماً گفتار حضرت امیر جوانب متقابل هر موضوعی را در بر دارد و از زاویه‌ای دیگر حب دنیا را امری طبیعی می‌داند و می‌فرماید:
«النَّاسُ أَبْنَاءُ الدُّنْيَا ، وَ لَا يُلَامُ الرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمَّةٍ».^(۲)

۱. سوره آل عمران: آیه ۱۸۸.

۲. نهج البلاغه: حکمت ۳۰۳، ص ۱۱۵۶.

«مردم فرزندان دنیا هستند و مرد به محبت مادرش توییخ نمی شود».

و نیز می فرماید:

«النَّاسُ أَبْنَاءُ الدُّنْيَا، وَ الْوَلَدُ مَطْبُوعٌ عَلَى حُبِّ أُمّةٍ».^(۱)

«مردم فرزندان دنیا بند و فرزند بر دوستی مادر آفریده شده است».

چگونه می شود که حب دنیا از یک سو طبیعی، فطری و رواست و از طرف دیگر ریشه فسادها، گمراهی‌ها و جهل باشد؟ این سخن دین درباره دنیا، متداول‌ترین موضعه‌ای است که گفته و شنیده می شود و دو عاملی است که سبب شد فلسفه بدینی در میان مسلمین رایج شود و در منطق قرآن، مقتضیات سه فصل از فصول اسلام به شرح زیر است:

۱) دنیا و حب آن ناپسند نیست بلکه هدف قرار دادن و راضی شدن به زندگی دنیوی ناپسند است.^(۲) این پاسخ ضمن آن که سرزنش دنیامحوری و دنیاخواهی را صادق می داند دامان حب دنیا را از نکوهش پاک کرده است.

۲) حبی که نتوان فرزند را به آن نکوهید، طبیعی و فطری است و با حبی که نکوهیده است از جهت شدت و ضعف گوناگون است. حب دنیا به دوگونه است:
الف) اگر در حد برآوردن نیازهای طبیعی حیات باشد، نه تنها نکوهیده نیست بلکه پسندیده است.

ب) اگر در آن افراط شود و مصدق شیفتگی گردد، ناپسند است.
پاسخ دوم مصدق حب ناپسند را معین کرده و می توان مقصود از پاسخ اول را این دانست که حب بیش از حد، دنیا را هدف ساخته و انسان به آن راضی می شود.
۳) آن حب دنیایی که برای حوائج طبیعی دنیاست و یا دنیا را وسیله بندگی خدا می داند، اصلاً حب دنیا نیست و در لسان دین حب آخرت نامیده می شود^(۳) و پاسخ سوم در بر دارنده سرزنش و ستایش حب دنیاست.

۱. غرالحكم: ج ۲، ص ۶۴.

۲. بیست‌گذтар، شهید مرتضی مطهری: گفتار ۱۱.

۳. بخار الانوار، محمدباقر مجلسی: ج ۷۰، ص ۶۲.

۱۲- دل بستن به زیور دنیا

دل بستن به زرق، برق و زیور دنیا از اموری است که مانع شناخت حقیقت دنیا می‌شود. حضرت بهره‌های دنیا را به کامبرگی آفتشده تشبیه می‌کند و می‌فرماید: «آنکه زیور دنیا را پسندد، دنیا هر دو چشمش را نابینا کند». ^(۱)

زیور چیزی را زیباتر از آنچه هست نشان می‌دهد. حقیقت دنیا، هرگز انسان را گمراه نمی‌کند بلکه زیورهایش، دنیا را غیرواقعی نشان داده و هر که آن را با حقیقت اشتباه کند از درک حقیقت آن محروم مانده و چون زیور را پسندد، به دنیای نشناخته دل بسته و در چرخه عشق و گمراهی گرفتار می‌شود. حضرت پس از آن که دنیا را سرای نیستی و محل کوچ می‌داند در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَهِيَ حُلُوهُ حَسِرَةٌ وَقَدْ عَجَلَتْ لِلطَّالِبِ وَالْتَّبَسِثِ بِقَلْبِ النَّاطِرِ﴾. ^(۲)

«دنیا» برای فرزندانش شیرین و بر خیره شوندگانش سبز و باطراوت است. این دنیا برای جوینده‌اش شتابان است و بر دل نظاره کننده‌اش مخلوط کننده و فریما. معنی: صورتی شیرین و درلب دارد، و مدام در پی خواهانش می‌شتابد و دل از تماساً گراین ظاهري خود می‌رباید».

شیرینی دنیا حقیقت را پوشانده و همین موجب مانع شناخت صحیح شده و آنان که زیور دنیا و فریب نیرنگش را پنهان کردن حقیقت می‌دانند از آن چشم فرو بسته تا حقیقت پوشیده بمانند. حضرت امیر دربارهٔ پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند:

﴿يَا فُلَانَةُ - لَا حَدَى أَرْوَاجِهِ - غَيِّبِيهِ عَنِي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَرَأَخَرِفَهَا . فَاعْرُضْ عَنِ الدُّنْيَا يُقْلِبِهِ، وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ، وَأَحَبَّ أَنْ تَعْيَبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ ، لِكِنَّا لَيَتَّخَذَ مِنْهَا رِيَاشًا ، وَ لَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا وَ لَا يَرْجُوا فِيهَا مُقَاماً . فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ ، وَأَشْخَصَهَا عَنِ الْقُلْبِ ، وَغَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ . وَكَذَّا مَنْ أَبْعَضَ شَيْئاً أَبْعَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ ، وَأَنْ يُذْكَرِ عِنْدَهُ﴾. ^(۳)

۱. غردد الحكم: ج ۲، ص ۶۴.

۲. نهج البلاغه: خطبه ۴۵، ص ۱۴۸.

۳. نهج البلاغه: خطبه ۱۶۰، ص ۴۷۶.

«خطاب به زنش فرمود: (عایشه) آن پرده را از جلوی چشم دور کن. زیرا وقتی که برآن می‌نگرم دنیا و زر و زیورها یش را به یاد می‌آورم، او از ته دل از دنیا اغراض نمود و یاد آن را از نفسش میراند. لذا دوست داشت که زینت دنیا را از دیدگاهش دور بدارد و از دنیا برای خود لباس فاخر اتخاذ نکند و دنیا را پایدار تلقی ننماید و به عنوان اقامتگاه، به آن دل نبند و امیدوار نگردد. لذا دنیا را از نفس خود بیرون راند و آن را از دل خویشن برکنار فرمود و از دیدگاه خود ناپدید ساخت. چنین است که هر کس چیزی را دشمن داشت، نظر به آن و یادآوری آن را نیز دشمن می‌دارد.

معنی: به یکی از زنان خویش گفت: این پرده را کنار گذار که هر وقت آن را می‌بینم، یاد دنیا و زینت‌هایش را می‌کنم. پس در قلبش به دنیا پشت نمود و یاد آن را از خاطر خود زدود، و علاقه داشت که زینت دنیا از او پنهان باشد، تا که چیزی از او بر نگیرد. می‌دانست که دنیا خواهد پایید و خود را در آن ماندنی نمی‌دید، پس طردش نمود و به دل از دنیا دوری گردید و دیده از آن برچید. این گونه است کسی که از چیزی متزجر است، نمی‌خواهد نه ببیند و نه ذکرش را بشنود».

۱۱ - (۱) فراموشی مرگ و آزوهای دراز

امید به حیات جاودان در دنیا و فراموشی مرگ، مایه فریب و یکی دیگر از موانع شناخت حقیقت دنیاست. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْأَجَالِ ، وَ حَضَرَتُكُمْ كَوَادِبُ الْأَمَالِ ،
فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَثْلَكَ يُكْمُ منَ الْآخِرَةِ وَ الْعَاجِلَةِ آذَهَبَ يُكْمُ مِنَ الْآجِلَةِ ،
وَ إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبُثُ السَّرَّائِرِ ، وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ .
فَلَا تَوَارُونَ وَ لَا تَنَاصِحُونَ ، وَ لَا تَبَادِلُونَ وَ لَا تَوَادُونَ».^(۱)

«ذکر فرارسیدن پایان زندگی‌ها از دل هایتان ناپدید و آرزوهای بی‌اساس و دروغین در قلوبتان حاضر است. در نتیجه، دنیا شما را پیش از آخرت مالک

۱. نهج البلاغه: خطبه ۱۱۳، ص ۳۴۰.

شده است و دنیای زودگذر شما را به سوی خود برنده‌تر از آخرت گشته است.
میان شما جدایی نیانداخته است، هرگز پلیدی درون‌ها و بدی نیت‌هایتان به این
جهت است که به کمک هم نمی‌شتابید و خیرخواه یکدیگر نیستید
و به همدیگر نمی‌بخشید و مهر نمی‌ورزید.

معنی: دل‌های شما از ذکر مرگ غافل شده و آرزوهای کاذب جایگزین آن
گردیده. دنیا از آخرت بیشتر شما را به تمدنک درآورده و این جهان،
جهان آخرت را از یادتان برد، به واقع که شما برادران دینی هم هستید،
و چیزی جز پلیدی سیرت شما را از هم جدا نکرده، ته یاد یکدیگر هستید
و نه خیرخواه هم، نه چیزی می‌بخشید و نه دوستی می‌کنید با هم! چه شده؟».

انسان اگر به یاد مرگ نباشد، آخرت را فراموش می‌کند و دنیا را سرای ماندن می‌شمارد
و آن آرزوهای بزرگ و دست‌نیافتنی گریبانش را می‌گیرد، و از آنجاکه این آمال با دنیای فانی
ناسازگارند، آرزوهای دروغین نام‌گرفته‌اند. در این روایت فراموشی مرگ، منشأ این آرزوهای
دروغین و بدین سبب باعث ترجیح دنیا بر آخرت می‌شوند. در روایتی دیگر، امام این آرزوهای
طولانی را علّت فراموشی مرگ دانسته است:

«وَ أَمَا طُولُ الْأَمْلِ فَيُؤْسِيُ الْآخِرَةَ». ^(۱)

«در ازای آرزو آخرت را به فراموشی می‌سپارد».

و این بدان معناست که فراموشی مرگ سبب چنین آرزوهایی است و این آرزوی دراز
فراموشی را زرف‌تر و گمراهی رو به افزایش را به همراه خود می‌آورد. آرزوی دراز عقل را نیز
در هر امری ناکار می‌کند، و مانعی بر سر راه شناخت حقیقت دنیاست:

«وَ أَعْلَمُوا أَنَّ الْأَمْلَ يُسْبِيُ الْعُقْلَ وَ يُسْبِيُ الذِّكْرَ فَأَكْذِبُوا الْأَمْلَ فَإِنَّهُ غُرُورٌ.
وَ صَاحِبُهُ مَغْرُورٌ». ^(۲)

«أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمُطَامِعِ». ^(۳)

۱. همان: خطبه ۴۲، ص ۱۴۲.

۲. همان: خطبه ۸۶، ص ۲۲۴.

۳. همان: حکمت ۲۱۹، ص ۱۱۱۶.

«بدانید آرزو (دراز) عقل را پوشانده و ذکر خداوندی را به فراموشی می‌سپارد.

آرزو را تکذیب کنید، زیرا آرزو فریبینده و صاحب فریب خورده است.

بیشتر هلاکت و سقوط عقل‌ها زیر برق‌های طمع هاست.

معنی: و بدانید که آرزوهای نفسانی خرد را به غفلت وا دارد، و یاد خدا را

به فراموشی سپارد. پس آرزوی نفسانی را دروغزن دانید که - آنچه خواهد - فریب

است و امید ببهوده، و خداوند آرزو و فریبته است - و در خواب غفلت غنوده -».

اینکه بازدارندگی یاد مرگ، آدمی را از شناخت راستین باز می‌دارد، کاملاً آشکار است؛

اما زیان‌های آرزوی دراز برای شناخت حقیقت دنیا، نیازمند توضیح می‌باشد.^(۱) که بتواند مفسّر

خوبی برای سست شدن عقل به وسیله آرزوی دراز (عقل عملی و نظری) بوده و دقّت بیشتری

در معنای آرزو و چگونگی تأثیر آن بر سستی عقل داشته باشیم.

در روایات اخلاقی از کاخ‌های آمال و طولانی بودن آن سخن به میان آمده و اینکه باید

دریافت که چه آرزویی کوتاه و نزدیک است و چه آرزویی دور و دراز، آرزوی کوتاه

ونزدیک، عبارت است از: خواستن چیزی که در آینده تحقق پذیر است و چون تحقق می‌یابد،

مسلماً مبنی بر واقعیّات است اما آرزوی دور و دراز، که معمولاً با تعابیری آشکار می‌شود،

خواستن چیزی است که هیچگاه تحقق پذیر نیست. پس مبنی بر واقعیّات نیست. و انسان در این

آرزوها مجبور است نیروی مغز خود را در ساختن تصنیع علل و عوامل آن صرف و تباہ کند.^(۲)

تضییف عقل به وسیله آرزوی دراز به سه‌گونه است:

۱) استهلاک قوای عقل در امور دست نیافتنی؛

۲) دوری از واقعیّات و واقعیّینی و رو آوردن به اوهام و خیال‌پردازی؛

۳) از دست دادن فرصت اندیشیدن در آنچه شایسته است.^(۳)

۱. این توضیح علاوه بر تأثیری است که آرزوی دراز در فراموشی مر دارد.

۲. محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه: ج ۹ از آرزوی کوتاه به امید و از آرزوی دراز به آرزو تعبیر کرده است.

۳. همان: ج ۱۳، ص ۳۴۱.

۳- رفع موانع شناخت

چه عواملی می‌تواند پرده‌هایی از دنیا بردارد و حقیقت آن را نمایان سازد؟ ذکر دو عامل که در سخنان حضرت امیر بیشتر به آنها تأکید شده است:

۱ - (۱۴) زهد

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«إِذْهَدَ فِي الدُّنْيَا يُبَصِّرُكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا، وَ لَا تَعْقُلُ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ». ^(۱)

وابستگی به دنیا را از خود بزدای تاخدا عورات و زشتی‌هایش را به تو نمایاند و به غفلت مگرای که آنی از تو غفلت نشود».

در حدیث فوق، واژه «عورت» به معنی زشتی‌هایی گفته می‌شود که آن را می‌پوشانند تا دیده نشود و زهد می‌تواند این زشتی‌ها را که بازیور پوشیده شده‌اند نمایان ساخته و حقیقت را نشان دهد. اما زهد در دنیا چیست؟ آیا همان ترک نعمت‌های دنیا و عزلت‌نشینی است که از ظاهر برخی سخنان امام بر می‌آید؟ آیا زهد با بهره‌مندی از دنیا سازگار است؟

زهد در روایات حضرت گونه‌ای نگریستن به دنیا است نه روش زندگی در آن؛ چنانکه می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ ، اُنظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِينَ فِيهَا ، فَلَا يَعْرِنَّكُمْ كَثْرَةُ مَا يُعِجِّبُكُمْ فِيهَا ، لِقَلْلَةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا». ^(۲)

«ای مردم، بسکری بدن جهان! نگریستن پارسايان، روی گردان از آن؛ پس فریفته نگرداشد شما را فزونی آنچه شادمانان گرداند، که اندک است آنچه از آن با شما می‌ماند».

* * *

«أَلْرُهُدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ : قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ : لِكَيْلَا تَأْسُوا عَلَى مَا

۱. نهج البلاغه: حکمت ۳۹۱، ص ۱۱۹۰.

۲. همان: خطبه ۱۰۳، ص ۲۹۶.

فَاتَّكُمْ، وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ». ^(۱)

«زهد با همه شاخ و برگش میان دو کلمه قرآن است: تا بر آنچه از دست شما رفته است، حسرت نخورید و به آنچه به شما رسیده است، شادمان نشوید. (حدید آیه ۲۳) هر آنکه بر از دست رفته اندوهگین و بر دست اورد، شاد نشود؛ هر دو روی زهد را گرفته است».

در نگاه زاهدانه به دنیا می‌توان دو مانع شناخت دنیا را از میان برداشت:

۱) شادی به دارایی‌ها که همان پسند زیور دنیاست.

۲) اندوه از نداشتن‌ها، که بدینی به دنیا را در بی دارد. خوش‌بینی و بدینی، همان افراط و تغیری در دنیاشناسی است و زهد، واقع‌بینی است و اینکه زهدگونه‌ای نگریستن است نه روش نمی‌تواند تأثیری بر انتخاب روش نداشته باشد واضح است که همواره نوع دیدگاه در گزینش روش مؤثر است؛ اما چنان نیست که نگاه زاهدانه به دنیا روش عزلت‌نشینی و فقرپیشگی را در پی آورد. روش زندگی در سود جستن و بهره‌مندی از نعمت‌های دنیا و میزان کار و تلاش که مولد ثروت است، بستگی به عواملی ویژه دارد. ^(۲) اکنون تنها از زاویه تأثیر زهد بر شناخت، حقیقت دنیا را مطالعه می‌کنیم. ^(۳)

۴ - (۳) عبرت

عبرت از ماده «عبر» و به معنای نفوذ در چیزی و گذشتن از یک سو به سوی دیگر آن است. «عبر» به معنای جای عبور است و «تبییر رؤیا» به معنای گذر از چیزی است به سوی حقایق؛ مانند تعبیر آب به حیات.

«اعتبار» به معنای توجه به وقایع مشهود (عبرت‌ها) است و رسیدن به حقایقی که وضع آینده ما را تعیین خواهد کرد. «اعتبار» در سخنان علی علیل ^{علیل} از راه‌های شناخت حقیقت دنیاست؛ چنان که می‌فرماید:

۱. همان: حکمت ۴۳۹، ص ۱۲۰۸.

۲. در مقاله دین و دنیا از دیدگاه امام علی علیل ^{علیل} بررسی شده است.

۳. زهد در لسان امام صادق علیل ^{علیل} نیز از ابراز شناخت حقیقت دنیا شمرده است.

«وَ إِنَّمَا يَنْتَظِرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعِينِ الْإِعْتِيَارِ». ^(۱)

«جز این نیست که انسان با ایمان به این دنیا به چشم عترت و تجربه می نگردد».

* * *

«رَحْمَ اللَّهُ أَمْرَىٰ تَفَكَّرَ فَاعْتَبِرْ . وَ اعْتَبَرْ فَابْصَرْ». ^(۲)

«خدارحمت کند مردی را که اندیشید و عترت اندوخت، و از عترت اندوخته بینایی یافت».

طبق دو روایت فوق اعتبار باید از روی اندیشه باشد تا بینایی و بصیرت در پی آورد.
اما در چه باید اندیشید و از چه باید عترت گرفت؟ در سخنان حضرت امیر دو امر بیش از دیگر امور محل پافشاری دارد.

۱ - ۲ - ۳) احوال گذشتگان

«وَ أَغْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ، وَ ذَكَرْهُمْ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ،
وَ سِرْفِ دِيَارِهِمْ وَ آثَارِهِمْ، فَانظُرْ فِيمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا اسْتَقْلُوا، وَ أَئِنَّ حَلُوا وَ نَزَلُوا
فَإِنَّكَ تَحِدُّهُمْ قَدِ اسْتَقْلُوا عَنِ الْأَحِبَّةِ، وَ حَلُوا دِيَارَ الْغُرْبَةِ . وَ كَانَكَ عَنْ قَلِيلٍ
قَدْ صِرْتَ كَاحِدِهِمْ». ^(۳)

«اخبار گذشتگان را بر قلب خود عرضه کن و آنچه را که به گذشتگان پیش از تو اصابت کرده است، یادآور باش و در سرزمین‌ها و خانه‌ها و آثار آنان سیر و سیاحت کن. پس بنگر چه کردند و از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند و جای گرفتند. اگر در روزگار و زندگی آنان دقت کنی خواهی دید که آنان از جمع دوستان رخت برسیتند و در دیار غربت جایگیر شدند. گویی تو هم به همین زودی یکی از آنان خواهی بود و در گروهشان قرار خواهی گرفت».

۱. نهج البلاغه: حکمت ۳۶۷، ص ۱۱۷۸.

۲. همان: خطبه ۱۰۳، ص ۲۹۸.

۳. همان: نامه ۳۱، ص ۸۵۸.

۱۲ - ۲ - ۳) دگرگونی‌ها

«فَاتَّمُظُوا بِالْعِبَرِ، وَ اعْتَرُوا بِالْغَيْرِ». ^(۱)

«پس، با عبرت‌ها پند بکرید، و با تغییرات، تجربه بیاند و زید».

مقصود از «عبر» در اینجا همان دگرگونی‌ها (غیر) است، یعنی از دگرگونی‌ها پند و عبرت گیرید و مقصود از دگرگونی‌ها، همان تبدیل آسایش به گرفتاری و سختی به آسانی است.

* * *

«فَإِنَّ عِزَّهَا وَ فَحْرَهَا إِلَى إِنْقِطَاعٍ، وَ إِنَّ زِينَتَهَا وَ تَعْيِمَهَا إِلَى زَوَالٍ، ضَرَّاءَهَا بُؤْسَهَا إِلَى تَفَادٍ». ^(۲)

«زیرا عزّت و فخر رو به انقطاع و زینت و نعمت‌هایش رو به زوال، و دشواری‌ها و سختی‌های آن رو به فنا و نابودی است».

و نتیجه عبرت از آن‌ها، حقیقت زهد است.

﴿لِكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرُحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾. ^(۳)

«چنین کردیم تا قدر این نظام را بدانید و اندوهگین نشوید به آنچه خدا داد بهما که تکلیف نسبت به شکر بر آن و اداء حقوق واجبه آن بیشتر است و خدا دوست نمی‌دارد هر متکبر فخر کننده را».

و نیز تبدیل جوانی به پیری و توانایی به ناتوانی و حیات به مرگ که میوه عبرت از آن، غنیمت شمردن فرصت‌ها و مغروم نشدن به جوانی و توانایی است. عبرت همان عبرت گرفتن از سنت‌های حاکم بر دنیاست؛ هر کس که از این سنت‌ها آگاهی یابد، دنیای فراروی خود را بهتر خواهد دید. حضرت امیر پس از بیان سنت سیری ناپذیری حرص به دنیا، می‌فرماید:

۱. همان: خطبه ۱۵۷، ص ۴۶۴.

۲. همان: خطبه ۹۹، ص ۲۸۶.

۳. سوره حید: آیه ۲۳.

«وَلَوْ اِعْتَرَتْ بِمَا مَضَى حَفِظْتَ مَا يَقِي». ^(۱)

«اگر تو از گذشته عبرت بگیری؛ آنچه را که باقی مانده است، حفظ می‌کنی و می‌فهمی».

حقیقت دنیا

اکنون به شناخت حقیقت دنیا از دیدگاه حضرت علی علیہ السلام می‌پردازیم. برای شناخت حقیقت دنیا باید آن را از زوایای گوناگون نگریست؛ چرا خداوند دنیا را آفریده و محیط زندگی انسان قرار داده، دنیا از چه اجزایی و چگونه آفریده شده، چه سنن و قوانینی در آن جاری است و از چه ارزشی برخوردار است؟ حال به اهم مطالب و شممهای از پاسخ‌ها می‌پردازیم:

غایت دنیا

درخصوص غایت دنیا می‌توان اصل هدف‌داری و عبث نبودن آفرینش دنیا را ذکر کرد.
حضرت امیر دنیا را هدفمند می‌داند:

«وَلَمْ يُرْسَلِ الْأَنْبِيَاءُ لَعِبَّاً ، وَلَمْ يُنْزَلِ الْكِتَابُ لِلْعِبَادِ عَبَّاً ، وَلَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا». ^(۲)

«و پیامبران را به بازی نفرستاد و کتب آسمانی را برای بندگان، بیهوده نازل نکرد و آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن‌هاست، بی‌هدف نیافرید».

* * *

«وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ ، إِنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَّاً». ^(۳)

«و بدانید ای بندگان خدا، او شما را بیهوده نیافریده و شما را به حال خود رها نساخته است».

۱. نهج البلاغه: نامه ۴۹، ص ۹۳۰.

۲. همان: حکمت ۷۸، ص ۱۰۵۸.

۳. همان: خطبه ۱۹۵، ص ۶۷۰.

اما هدف چیست؟ چرا خداوند دنیا را آفریده و انسان را در چنین دنیایی نهاده است؟ هدف آفرینش از دو مقوله شایسته بررسی است: هدف فاعل و هدف فعل.

الف) هدف فاعل

مفهوم چیزی است که فاعل را به انجام فعل وا می‌دارد و در مورد انسان انگیزه نامند. هدف فاعل در افعال انسان، همواره جلب منفعت یا رفع ضرر است. آیا هدف فاعل در آفرینش این‌گونه بوده است؟ حضرت امیر درباره هدف فاعل در آفرینش، هرگونه نفع خداوند را انکار می‌کند؛ زیرا هر آنچه غیر اوست، مخلوق خود اوست:

«لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ ، وَ لَا تَحْوُفِ مِنْ عَوَاقِبِ زَمَانٍ ،
وَ لَا اسْتِعَاةَ عَلَى نِدِّ مُثَاوِرٍ وَ لَا شَرِيكٌ مُمْكَاثِرٌ ، وَ لَا صِدِّيقٌ مُتَأْفِرٌ». ^(۱)
«مخلوقات رانه برای شدت دادن به سلطه و اقتدار خود آفرید و نه به جهت
بیم از حوادث کمین گرفته زمان و نه برای کمک‌جویی در برابر مخالفی که قد
مخالفت با او برافراخته باشد. و نه برای به دست آوردن قدرت برای پیکار
با شریک پر نخوت به کثرت نیرو و ضدگردانکشی که با اعتلاج‌جویی رویاروی
او ایستاده باشد».

ب) هدف از آفرینش دنیا

غایتی است که فعل به آن می‌انجامد. «هدف فعل» در آفرینش دنیا چیست؟ دنیا چه غایتی را دنیال می‌کند؟ پاسخ این پرسش را در سخنان حضرت امیر از سه حیث می‌نگریم:

۱) هدف از آفرینش دنیا را مستقیم بررسی می‌کند؛

۲) به هدف آفرینش انسان در دنیا می‌پردازد؛

۳) هدفی را که انسان باید در زندگی دنیوی داشته باشد ترسیم می‌کند.

ب - ا) هدف از آفرینش دنیا

حضرت امیر طیلله می فرماید:

«الَّذِيَا خَلَقَ لِغَيْرِهَا، وَلَمْ تُخَلِّقْ لِنَفْسِهَا». ^(۱)

«دنیا برای حقیقتی دیگر آفریده شده است نه برای خویشتن».

* * *

«الَّذِيَا دَارُ مَمْلَكَةً لَا دَارُ مَقَرَّ، وَ النَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ، وَ رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَهَا، وَ رَجُلٌ ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَاعْتَقَهَا». ^(۲)

«دنیا منزلگاه گذر است نه منزل اقامات و مردم دنیا دو گروهند یکی کسانی که خویشتن خود را فروخته و از بین برده‌اند و دیگری گروهی که خویشتن خود را خریده و آزاد کرده‌اند».

اینک باید پرسید، غرض اصلی چیست که دنیا برای آن آفریده شده است؟

«حضرت امیر طیلله» آخرت را غایت آفرینش دنیا می‌داند و دنیا را جای توشه گیری برای آخرت معرفی می‌کند:

«إِنَّمَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مُجَازٍ، وَالآخِرَةُ دَارُ قِرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مُمِّكْمٍ لِمَقْرِمٍ». ^(۳)

«ای مردم جز این نیست که دنیا گذرگاهی است ناپایدار و آخرت اقامتگاهی است برقرار. از گذرگاه خود بگیرید».

«فَاهْتَبِلُوا هَبَابِهَا وَ اعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَّا لَهَا، فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخَلِّقْ لَكُمْ دَارٌ مُقَامٌ . بَلْ خَلَقَتْ لَكُمْ مَجَازًا لِتَرَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ». ^(۴)

«پس بگوشید و عملی را که شایسته ورود به بهشت است انجام بدهید. زیرا دنیا

۱. همان: حکمت ۴۶۳.

۲. همان: حکمت ۱۳۳.

۳. همان: خطبه ۲۰۳، ص ۶۹۶.

۴. نهج البلاغه: خطبه ۱۳۲، ص ۳۹۲.

برای شما اقامتگاه آفریده نشده است، بلکه دنیا برای شما گذرگاهی خلق شده است که اعمال نیکورا از این دنیا برای جایگاه اقامت ابدی توشه بردارید».

و گاه دنیا را محل امتحان می‌خواند:

«أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا . وَ ابْتَلَى فِيهَا أَهْلَهَا ، لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً ، وَ لَسْنًا لِلَّدُنْيَا حُلْقُنَا». ^(۱)

«اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، خداوند سبحان دنیا را برای جهانی بعد از آن آفریده و مردم را در آن به آزمایش درآوردده است تا آن که عملش بهتر است آشکار شود».

* * *

«أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا دَكَرٌ لَا يُسْلِمُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا ، وَ لَا يُجَيِّبَ بِشَيْءٍ كَانَ لَهَا: ابْتَلَى النَّاسُ بِهَا فِتْنَةً ، فَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أُخْرِجُوهَا مِنْهُ وَ حُوَسِبُوا عَلَيْهِ ، وَ مَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لِغَيْرِهَا قَدِمُوا عَلَيْهِ وَ أَفَامُوا فِيهِ». ^(۲)

«آگاه باشید، دنیا جایگاهی است؛ که نمی‌توان از عذاب و مجازات گناهان و فتنه‌ها و شرارت‌ها و شرورش سالم و در امان بود؛ مگر در خود همین دنیا. از هیچ رویدادی که در طبیعت این دنیا است، نمی‌توان نجات پیدا کرد. مردم در این دنیا با فتنه‌ها آزمایش می‌شوند. آنچه که از این دنیا برای این دنیا گرفته‌اند؛ از دستشان گرفته خواهد شد؛ و سپس درباره هر چه گرفته‌اند، محاسبه خواهد شد و آنچه که از این دنیا برای غیر دنیا (آخرت) گرفته‌اند، رو به آزمون الهی پیروز به درمی‌آیند که دنیا را توشه آخرت کنند».

ب - ۲) هدف از آفرینش انسان در دنیا

هدف از آفرینش انسان، زندگی در این دنیا نیست؛ بلکه زندگی دنیایی، مقدمه‌ای برای زندگی جاوید اخروی است. حضرت در نامه خود به امام حسن عسکری عليه السلام چنین می‌نویسد:

۱. همان: نامه ۵۵، ص ۹۸۴.

۲. همان: خطبه ۶۳، ص ۱۶۸.

«وَأَعْلَمْ يَا بُنْيَّةَ أَنَّكَ إِنَّمَا حُلِقْتَ لِلأَخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا، وَلِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ، وَلِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ؛ وَأَنَّكَ فِي قُلْعَةٍ وَدَارِ بُلْغَةٍ، وَطَرِيقٌ إِلَى الْآخِرَةِ». ^(۱)

«و بدان ای پسوم، جز این نیست که تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا، و برای فنا به عالم هستی گام گذاشته‌ای نه برای ابدیت، و برای مرگ نه برای زندگی؛ و قطعی است که تو در این دنیا در جایگاهی فوارگرفته‌ای که باید از آن کوچ کنی و به قدر کفايت از آن برخوردار شوی، تو در مسیر آخرتی».

حرف «لام» در «حُلِقْتَ لِلأَخِرَةِ» برای بیان غرض اصلی آفرینش انسان است؛ در عبارت «الْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَالْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ» بیان غرض آفرینش، در دنیا، وگرنه غرض اصلی آفرینش انسان بقا است نه فنا، و حیات است نه مرگ. چنان‌که در جای دیگر می‌فرماید:

«إِنَّمَا حُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ». ^(۲)

«برای بقاء، شما را آفریده است نه برای فنا».

ب - (۳) هدف انسان در دنیا

انسان باید در زندگی دنیوی هدفی برگزیند که با هدف آفرینش سازگار افتاد. کسانی که هدف خود را این چنین انتخاب می‌کنند؛ همگون با نظام آفرینش زندگی می‌کنند. اما کسانی که هدف خود را بدون نگریستن به هدف آفرینش برمی‌گزینند؛ همواره در سردرگمی، دوگانگی و نارضایتی به سر می‌برند. حضرت امیر علیه السلام هدفی را به انسان توصیه می‌کند که همان هدف آفرینش دنیاست:

«وَكُنُوا قَوْمًا صِيَحَّ بِهِمْ فَاقْتَبَهُوا، وَعَمِلُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبَدُّلُوا؛ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبْنًا، وَلَمْ يَتُرْكُكُمْ سُدِّيًّا». ^(۳)

۱. همان: نامه ۳۱.

۲. غزل‌الحكم: ج ۳، ص ۷۵.

۳. نهج‌البلاغه: خطبه ۶۴، ص ۱۶۹.

«انسان‌هایی باشید که چون فریاد هشدار بر آنان زده شده؛ آنان بیدار گشته‌اند و این حقیقت را فهمیده‌اند، که دنیا جایگاه ابدی برای آنان نیست؛ و به همین جهت زندگی دنیوی را از هم اکنون به مقدمه حیات ابدی تبدیل کرده‌اند. زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و به حال خود رها نکرده است».

اجزا و پدیده‌های دنیا

مراد از شناخت دنیا از هر حیث، شناخت آسمان، زمین و همه موجودات، چگونگی پیدایش آن‌ها و پدیده‌های سماوی است؛ که امروزه در علوم مختلف به آنها می‌پردازند. آیا در منابع دینی و به ویژه در سخنان حضرت علی ؑ در این باره سخنی به میان آمده است؟ بی‌گمان، در قرآن و روایات، به ویژه روایات حضرت امیر ؑ در این باره بسیار سخن به میان آمده است. از آفرینش هستی، پدیده‌های آن و موجودات زنده. آیا زبان قرآن کریم و روایات، درخصوص موضوعات فوق زبانی، واقع‌نما و شناختاری است؛ و سخن دین، در این امور مانند قضایای زمین‌شناسی، ستاره‌شناسی و زیست‌شناسی است؟ سه نظریه مطرح:

۱) نظریه افراطی: می‌کوشد این گونه آیات و روایات را با داده‌های علوم و تاریخ، تفسیر و با آنها سازگار نماید؛ هرچند ظواهر آن با یکدیگر ناسازگار باشند.

۲) نظریه تفريطي: زبان دین را به کلی ناشناختاری، صدق ناپذیر، کذب‌ناپذیر و مغایر با زبان علوم می‌داند. این نظریه کمتر درباره قرآن و بیشتر درباره انجیل مطرح است، اما به هر دلیل از سوی علمای ادیان پذیرفته نیست.

۳) نظریه میانه‌رو: به ظاهر آیات و روایات باز می‌نگرد و زبان آن‌ها را از خودشان تعیین می‌کند. با بررسی استقرایی سخنان حضرت علی ؑ، قرآن کریم و نیز گفتار دیگر معصومان درباره کل جهان طبیعت می‌توان گفت در پی اهدافی و رای معرفی اجزا و پدیده‌ها بوده‌اند. برای مثال وقتی از آفرینش اجرام آسمانی و موجودات زنده بر روی زمین سخن می‌گویند هدف راستین آنان ارائه مطلبی است که در جهان‌بینی انسان مؤثر است.

مهم‌ترین اهداف منابع دینی از این‌گونه گفتار عبارت است از:

- باز شناساندن آفریدگار جهان و صفات او مانند: علم، قدرت و حکمت.

- باز نمایاندن هدفمندی جهان و فرجام آن.

- باز شناساندن انسان و جایگاهش در جهان خلقت.

زبان دین را در این امور زبان آیه‌ای و نشانه‌ای می‌نامند و ویژگی‌های آن عبارتند از:

- ۱) بر ظاهر گفتار استوار است (ظاهر گفتار قرآن و حدیث مبین چنین دیدگاهی است

و این خلاف تحلیل‌های برونو دینی است).

- ۲) هدف در زبان آیه‌ای و نشانه‌ای، چیزی ورای باز شناساندن جهان است و این موجب

نمی‌شود که سخن بهره خود را از بازگویی واقعیت از دست دهد؛ مثلاً چون حضرت علی علیه السلام از شگفتی‌های آفرینش خفّاش، چگونگی بال‌ها و بینایی‌اش را در شب واستراحتش را در روز بیان می‌کند، هدف اصلی، باز شناساندن عظمت خداوند است و این واقعیتِ تأمین هدف جز با واقعیت بودن این شگفتی‌ها ممکن نیست.

- ۳) هدف یادآوری نشانه بودن کل جهان است که معمولاً در پی بیان همه واقعیت

و حقیقت جهان نیست زیرا نمی‌توان نظریه‌ای جامع درباره شناخت جهان و طبیعت از آن

به دست آورد و فقط به اندازه ظاهر سخن می‌توان از آن برداشت کرد.

- ۴) زبان همه سخنان درباره طبیعت یکسان نیست و باید مستقل‌اً هر سخنی را همراه همه

قراینش سنجید تا برداشتی درست از آن به دست آورد و نمی‌توان از پیش دیدگاهی بر کتاب

و سنت تحمیل و آنها را از آن دیدگاه معنا کرد. بلکه با فهم کتاب و سنت می‌توان به دیدگاه آن

پی برد. (فهمی که همه عناصرش مورد تأیید دین باشد).^(۱)

۱. برای مطالعه بیشتر در باره نگاه آیه‌ای و نشانه‌ای به جهان و زبان دین در این امر ر.ک: علی اکبریان، حسن علی،

درآمدی بر قلمرو دین: ص ۶۱.

ارزش دنیا

دنیا را به سه گونه می‌توان نگریست:

- ۱) ذات دنیا: یعنی اجزا و پدیده‌های دنیا از جمله خود انسان؛
- ۲) ارتباط دنیا با انسان: یعنی محیطی که دنیا برای انسان فراهم می‌کند؛
- ۳) ارتباط انسان با دنیا: یعنی ارتباطی که انسان با دنیا برقرار می‌کند. مانند بهره‌مندی از دنیا یا کناره‌گیری از آن.

با پرسش از ارزش دنیا ملاک ارزش در هر یک از این سه لحاظ، گوناگون است. ملاک ارزش در لحاظ اول کمال و نقصان است؛ در لحاظ دوم، خیر و شر و در لحاظ سوم پسند و ناپسند است. مطالعه ارزش دنیا در لحاظ اول در برهان نظم و شناخت عظمت آفرینش سودمند است، در لحاظ دوم در مسایل کلامی و به لحاظ سوم در مباحث اخلاقی و فقهه به کار می‌آید.

ارزش ذات دنیا

آیا ذات دنیا ارزشمند، کامل، یا ناقص و بی‌ارزش است؟ آیا نظام آفرینش دنیا تحسین برانگیز است؟

در فلسفه اسلامی هر وجودی مرتبه‌ای از کمال و در سلسله موجودات، خداوند متعال که وجودش بی‌نیاز مطلق است، کمال مطلق است^(۱) و تمامی آفریده‌هایش به اعتبار مرتبه وجودی اش دارای کمال است. حضرت موسی در معرفی خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾.^(۲)

«آن خدایی که هر چیز را به نیکوترين وجه خلق کرد و آدمیان را از خاک بیافرید».

۱. البته ذات باری تعالی، خارج از دنیا و جهان خلقت است، اما در مراتب وجود، در اعلا مرتبه آن قرار دارد و دیگر موجودات همه وابسته به اویند.

۲. سوره سجاده: آیه ۷.

حضرت علی علیه السلام در تحسین آفرینش می‌فرماید:

«قَدَرَ مَا حَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ، وَدَبَرَهُ فَالْطَّفَ تَدْبِيرَهُ، وَجَهَهُ لِوْجُوهِهِ قَلْمَانَ
يَتَعَدَّ حُدُودَ مَذْنِيَّتِهِ، وَلَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْإِتِّهَاءِ إِلَى غَايَتِهِ، وَلَمْ يَسْتَصْعِبْ إِذْ أَمَرَ
بِالْمُضِيِّ عَلَى إِرَادَتِهِ، وَكَيْفَ وَإِنَّا صَدَرْتِ الْأُمُورُ عَلَى مَشِيشِهِ؟».^(۱)

«خداؤند متعال بقا و هستی آنچه را آفریده، تعین نموده و آن را متن و محکم
فرموده، و خلقش را مورد تدبیر قرار داد، تدبیر لطیفی درباره آن انجام داد
و به سوی مقصدش روانه ساخت. از حدود موقعیت مقرر خود تجاوز ننمود،
به کمتر از وصول به غایت تعین شده‌اش کفايت نکرد و دستور به حرکت مطابق
ارادة خداوندی را دشوار تلقی ننمود، در صورتی که همه امور فقط از مشیت
خداؤندی صادر شده‌اند».

ارزش دنیا از حیث ارتباط آن با انسان

آیا دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم جای خوبی برای انسان است و همه چیزش برای کمال انسان
مناسب است؟ یا همه و برخی از آن پسندیده نیست و مانعی برای رسیدن به کمال انسان است؟
آیا دنیا خیر محض است یا شر محض یا آمیزه‌ای از خیر و شر؟

مکتب ثنویت: دنیا را به خیر و شر تقسیم می‌کند:

۱) خیر: بخشی از اشیاء و پدیده‌های جهان مانند: خورشید، باران و... و خالق آن خدایی

به نام بیزان؛

۲) شر: پدیده‌هاییش توفان، سیل، بیماری است و خالق آن خدایی به نام اهریمن است.

مکتب بدینی: بنای همه جهان را بر درد و رنج و سختی می‌داند.^(۲) اما اسلام سراسر
جهان را خیر و آفریده خدایی حکیم، عادل و مهربان می‌داند و حتی بلاها و گرفتاری‌ها
که به ظاهر شر می‌نمایند، را خیر می‌شمارد.^(۳) حضرت علی علیه السلام خطاب به جابر می‌فرماید:

۱. نهج البلاغه: خطبة ۹۰، ص ۲۴۸.

۲. ر. ک: عدل الهی، استاد شهید مرتضی مطهری: صص ۷۰ - ۵۸ و ۱۳۵.

۳. غزل‌الحكم، احادیث امام علی علیه السلام: ج ۶، ص ۴۰۸.

«إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٌ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ دَارٌ عَافِيَةٌ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا، وَ دَارٌ غَنِيًّا لِمَنْ تَرَوَدَ مِنْهَا، وَ دَارٌ مَوْعِظَةٌ لِمَنْ إِتَّفَعَ بِهَا وَ مَسْجِدٌ أَحِبَّاءِ اللهِ، وَ مُصَلَّىٰ مَلَائِكَةِ اللهِ، وَ مَهِيطٌ وَحْيِ اللهِ، وَ مَتْجَرٌ أَوْلَيَاءِ اللهِ، إِكْسِبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ، وَ رَجِعوا فِيهَا الْجَنَّةَ». (۱)

«دُنْيَا جایگاهی است راستین برای کسی که با واقعیت آن درست رویارویی شد و خانه عافیت و گوارابی است برای کسی که آن را شناخت. این دُنْیَا بی‌نیازی است برای کسی که از آن توشه برداشت و جایگاه پندگیری است برای کسی که از آن نصیحت پذیرفت. این دُنْیَا مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان الهی و جایگاه نزول وحی خداوند و تجارتخانه اولیاء الله است. رحمت خداوندی را در این دُنْیَا اندوخته و بهشت را از آن سود بردند».

و درباره سختی‌ها و گرفتاری‌ها می‌فرماید:

«أَعْلَمُوا عِلْمًا يَقِينًا أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ وَ إِنْ عَظُمَتْ حِينَتُهُ وَ اشْتَدَّتْ طَلْبُهُ، وَ قَوِيَّتْ مَكِيدَتُهُ أَكْثَرَ مَا سُيِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَ الْعَبْدِ فِي ضَعْفِهِ وَ قَلَّةِ حِينَتِهِ، وَ بَيْنَ أَنْ يَلْعُغَ مَا سُيِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ . وَ الْعَارِفُ هَذَا، الْعَالِمُ بِهِ، أَعْظَمُ النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنْتَعَةٍ، وَ التَّارِكُ لَهُ الشَّاكُ فِيهِ أَعْظَمُ النَّاسِ شُغْلًا فِي مَضَرَّةٍ، وَ رُبَّ مُنْتَمِعٍ عَلَيْهِ مُسْتَدْرَجٌ بِالنُّعْمَى، وَ رُبَّ مُتَّلِّ مَصْنُوعٍ لَهُ بِالْبُلْوَى ! فَزِدْ أَيْهَا الْمُسْتَفْعِ فِي شُكْرِكَ ، وَ قَصْرُ مِنْ عَجَاتِكَ ، وَ قِفْ عِنْدَ مُنْهَى رِزْقِكَ». (۲)

«به یقین بدانید که خداوند متعال برای بندۀ خود بیش از آنچه که در ذکر حکیم مقرر فرموده است، چیزی قرار نمی‌دهد، اگرچه چاره‌جویی اش بزرگ و جستجویش شدید و حیله‌گری اش نیرومند باشد. بندۀ ناتوان را که چاره‌جویی اش اندک باشد مانع نشده است که به آنچه در ذکر حکیم مقرر فرموده است، نایل گردد و کسی که این حقیقت را می‌شناسد و به آن عمل

۱. نهج البلاغه: حکمت ۱۳۱، ص ۱۰۸۴.

۲. همان: حکمت ۲۷۳، ص ۱۱۴۶.

می‌کند، آسوده‌تر از همه مردم در جلب منفعت است و کسی که آن را ترک کند و تردیدی در آن داشته باشد، بیشتر از همه مردم ضرر می‌کند. و بسا کسی که با وجود نعمت‌هایی که به او داده شده است به حال خود واگذار شده و بسا کسی که خدا او را با بلا آزمایش می‌کند و مورد عنایتش قرار می‌دهد. پس ای سودجو بر سپاس‌گزاری بیفزا و در شتاب کردن کوتاهی بورز و در نهایت روزی که نصیب تو شده است توقف کن».

دو روایت فوق می‌رسانند که چگونه مؤمن می‌تواند با شناختی صحیح از دنیا، آن را جای رستگاری و کسب بهترین فضایل دانسته و از سختی‌ها و گرفتاری‌ها برای رسیدن به کمال بهره جوید. در این دیدگاه آنچه همگان نعمت می‌دانند خیر است و آنچه را که شر می‌انگارند، نعمت و همه برای آزمایش و تکامل انسان است. حضرت امیر طیلله^(۱) می‌فرماید:

«چه بسیار کسانی که با بلا و سختی به نعمت رسیده‌اند».

«ایمان مؤمن کامل نمی‌شود مگر هنگامی که سختی را آزمایش و بلا را نعمت بداند».

ارزش دنیا از حیث ارتباط انسان با دنیا
آیا بهرمندی از دنیا پسندیده است یا ناپسند؟ انسان چقدر باید همت خود را به دنیا معطوف دارد؟

دیدگاه حضرت امیر طیلله^(۲) را می‌توان از میان دو دسته از روایات به دست آورد. دسته اول در بیان کم ارزشی یا بی ارزشی دنیا است و دسته دوم در بیان ارزشمندی دنیا. درباره بی ارزشی دنیا نزد خداوند متعال، می‌فرماید:

«دَارُهَاتُ عَلَى رِيمَهَا: فَخَلَطَ حَلَامَهَا بِحَرَامَهَا، وَ خَيْرَهَا بِشَرَّهَا، وَ حَيَاةَهَا بِمَوْتَهَا،
وَ حُلُوهَا بِمُرْهَهَا».

۱. غزل‌الحكم: ج ۶، ص ۵۵۲، ح ۶۹۵۲.

۲. همان: ص ۴۰۸، ح ۱۰۸۱۱.

«سرایی است موهون و محقر در نزد پروردگارش که حلالش را با حرامش و خیرش را با شر و زندگی اش را با مرگ و شیرینش را با تلخش درآمیخته است».

* * *

﴿إِنْ هَوَانَ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصِي إِلَّا فِيهَا، وَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا﴾.^(۱)

«از پستی دنیا در مقابل خدا است که معصیت نمی شود مگر در این دنیا و به آن عظمت که نزد خداست نتوان رسید مگر با ترک آن».

درباره بی ارزشی دنیا نزد پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:

﴿قَدْ حَرَرَ الدُّنْيَا وَ صَغَرَهَا وَ أَهْوَهَا وَ هَوَانَهَا، وَ عِلْمٌ إِنَّ اللَّهَ رَوَاهَا عَهْدٌ إِخْتِيَارًا، وَ بَسَطَهَا لِعَيْرِهِ احْتِقَارًا، فَاعْرَضْ عَنِ الدُّنْيَا بِقُلْبِهِ، وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا عَنْ نَفْسِهِ، وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتَهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلًا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا، أَوْ يَرْجُوا فِيهَا مُقَاماً﴾.^(۲)

«آن رسول گرامی دنیا را محقر و ناچیز نمود و بی اعتنایی و اهانت به آن کرد و دانست که خداوند به علت برگردانی او دنیا را از او دور ننموده و آن را به علت تحقیر برای دیگران گستردۀ است، لذا از ته دل از دنیا اعراض فرمود و یاد آن را از نفس خود محو نمود و دوست داشت که زینت آن از چشم مشغایب شود تا از آن زینت دنیوی پوشانک فخر و میهانات برای خود اتخاذ نکند. یا امید اقامت همیشگی در دنیا نداشته باشد».

بی ارزشی دنیا را در دیدگاه حضرت امیر طیلله از روایتی که ضرار بن حمزه ضیایی،^(۳)

نقل کرده است، می توان دریافت:

﴿يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي، أَبِي تَعَرَّضْتِ؟ أَمْ إِلَى تَشَوَّقْتِ؟ لَا حَانَ حِينُكَ! هَيَّهَاتٌ! غُرْيٌ غَرِيرٌ، لَا حَاجَةٌ لِي فِيهَا، قَدْ طَلَقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رِجْعَةَ فِيهَا! فَعَيْشُكِ قَصِيرٌ، وَ حَطَرُكِ يَسِيرٌ، وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ، أَهِ مِنْ قِلَّةِ الرَّازِدِ،

۱. همان: حکمت ۳۸۵، ص ۱۱۸۸.

۲. همان: خطبه ۱۰۹، ص ۳۲۸.

۳. سید رضی در نهج البلاغه نام راوی را ضرار بن حمزه الضیایی ضبط کرده است.

وَ طُولِ الطَّرِيقِ، وَ بُعْدِ السَّقَرِ، وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ!».^(۱)

«ای دنیا، ای دنیا، دور شواز من، آیا خود را به من عرضه داشتی یا به من اشتیاق پیدا کرده‌ای، وقتی نرسیده است که خود را به قلب من وارد نمایی، برو دیگری را بفریب، مرا نیازی به تو نیست. من سه بار تورا طلاق داده‌ام که رجوعی در آن نیست، عیش تو کوتاه است و عظمت ناچیز و آرزویت پست. آه، از کمی تو شه و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت و اهمیت مقصدا».

دسته دوم، از روایات حضرت، درباره ارزشمندی دنیا است. از دیدگاه حضرت علی علیہ السلام خدایی که نعمت‌هایش را بر بندگان حلل کرده است، دوست دارد آنان از نعمتها بهره برند و از زهد افراطی بپرهیزنند. آن حضرت به عاصم بن یزید که از دنیا کناره گرفته بود می‌فرماید:

«يَا عُدَىٰ نَفْسِيٰ! لَقَدِ اسْتَهَمَ بِكَ الْحَبِيبُ! أَمَّا رَحْمَتُ أَهْلَكَ وَ لَدُكَ! أَتَرَى اللَّهُ أَخْلَلَ لَكَ الطَّيِّبَاتِ، وَ هُوَ يَكْرِهُ أَنْ تَأْخُذُهَا! أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ!».^(۲)

«ای دشمنک خویشتن، شیطان تو را کیج و متوجه ساخته است. چرا به خانواده و فرزندان رحم نکردی؟ آیا گمان می‌کنی خداوند مواد پاکیزه را برای تو حلال کرده است، و با این حال، کراحت دارد از این که از آن مواد پاکیزه برداری و برخوردار شوی؟ تو نزد خدا پست ترا این هستی».

همچنین درباره زهد پسندیده اسلامی و حال پرهیزگاران می‌فرماید:

«وَ أَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِسَعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ أَجِلِ الْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَ لَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ، سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سُكِّنَتْ، وَ أَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أُكِلتْ، فَحَظَّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظَّيْ بِهِ الْمُرْفُونَ، وَ أَخْدُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَهُ الْمُتَكَبِّرُونَ، ثُمَّ انْتَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُلِيقِ، وَ التَّجَرِ الرَّابِعِ. أَصَابُوا لَذَّةً زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَ تَيَقَّنُوا إِنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ غَدَّاً فِي آخِرَتِهِمْ. لَا تُرْدُ لَهُمْ دَعْوَةً، وَ لَا يَنْفَصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ».^(۳)

۱. نهج البلاغه: حکمت ۷۷، ص ۱۰۵۸.

۲. همان: خطبه ۲۰۹، ص ۷۰۷

۳. همان: نامه ۲۷، ص ۸۳۸.

«و بدانید ای بندگان خدا، مردم با تقوی بهره‌ها از دنیای گذرا و امتیازی از سعادت اخروی را بردند. آنان در امور دنیوی با مردم دنیا شرکت ورزیدند، ولی اهل دنیا شرکتی در آخرت آنها ننمودند. آن مردم با تقوی از مزایای مسکن و خوردنی‌های دنیا به بهترین وجه برخوردار شدند و از همان امتیازات سهمی گرفتند که کامکاران در این دنیا از آن بهره‌مند گشتند و از این گذرگاه از همان سرمایه‌ها استفاده کردند که جباران روزگار آنها را مختص خود می‌دیدند. سپس آن انسان‌های با تقوی با زاد و توشهٔ کامل و تجارت سودآوری به‌سوی ابديت حرکت کردند. لذا زهد و پارسايی دنیا را در دنیايشان چشيدند و برآن يقين بودند که فردا در آخرتشان، همسایگان خداوندی خواهند بود. دعای از آنان در پیشگاه خداوندی مردود نمی‌شود و هیچ نقصی به بهره‌ای از لذایذ آنان وارد نمی‌گردد».

از مجموع این احادیث می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

(۱) بی‌ارزشی دنیا، نسبی است. مراد از بی‌ارزشی نسبی، آن است که چون چیزی را با چیز دیگر مقایسه کنیم، گاه یکی نسبت به دیگری ارزشمندتر است، به گونه‌ای که اگر انسان را میان آن دو مخیر کنند، آن را که ارزشمندتر است، برمی‌گزینند. حضرت علی علیه السلام در مقایسه دنیا با آرمان‌های بلندی چون «عدالت» می‌فرماید:

﴿وَاللهِ لَوْ أُعْطِيَتِ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةِ مَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللهَ فِي غَلَةٍ
أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَ إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَا هُوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي قَمَرٍ
جَرَادَةٌ تَقْضِمُهَا، مَا لِعَلَّيْ وَ لِتَعِيمٍ يَغْنِي وَ لَذَّةٌ لَا تَبْقَيْ ! تُعُوذُ بِاللهِ مِنْ سُبَابِ
الْعُقْلِ، وَ قُبْحِ الزَّلَلِ، وَ بِهِ نَسْتَعِينُ﴾.^(۱)

«سوگند به خدا، اگر تمامی اقالیم هفتگانه دنیا با آنچه زیر آسمان‌های آنها است به من داده شود تا خدرا با ظلمی به جهت کشیدن پوست جوی از دهان هورچه‌ای معصیت کنم، هرگز چنین خطایی را مرتکب نگردم. و قطعی است که

این دنیای شما در نزد من پست‌تر است از برگی در دهان ملخی که آن را می‌جود و می‌شکند، علی را چه کار با نعمت‌های دنیوی که فانی می‌شود و پایدار نخواهد ماند. پناه می‌بریم به خدا از به خواب رفتن عقل و زشتی لغزش‌ها، و همواره باری از او می‌طلبیم».

و این بدان معناست که عدالت ارزشمندتر از گریختن از شکنجه‌های سخت است.

آنگاه که ارزش دنیا را با ارزش آخرت می‌سنجد، می‌فرماید:
 «وَكُلُّ شَيْءٍ مِّنَ الدُّنْيَا سَمَاءُهُ أَعْظَمُ مِنْ عَيَّانِهِ، وَكُلُّ شَيْءٍ؟ إِمَّا الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاءُهُ، فَلَيَكْفِكُمْ مِّنَ الْعَيَّانِ السَّمَاءُ». ^(۱)

«هر چیزی از دنیا شنیدنش با عظمت‌تر از دیدن آن است و هر چیزی از آخرت دیدنش با عظمت‌تر از شنیدن آن است. پس کفايت کند شما را از دیدن امور دنیوی شنیدنش».

زیرا انسان همواره آرزوی دنیا را در سر می‌پروراند، اما هنگامی که به مطلوب می‌رسد، آن را کوچک‌تر از آن می‌یابد که می‌دانست و به آن راضی نمی‌شود. از این رو است که آرزوها هرگز پایانی ندارد. حقیقت آخرت چنین نیست، انسان برای آخرت آفریده شده است و از این رو، نعمت‌هاییش نیز او را راضی می‌کند، ولی چون ذهن انسان با دنیا مألف‌تر است، از درک عظمت آخرت باز می‌ماند. ^(۲)

ناگفته پیداست که این سخن حضرت ویژه نعمت‌های دنیا و آخرت نیست. سختی‌های دنیا نیز کوچک‌تر از آن است که از آن می‌هراستند و سختی آخرت بزرگ‌تر از آن است که شنیده‌اند. ^(۳)

امام علی علیه السلام هنگام مقایسه دنیا با کرامت انسان می‌فرماید:

«آیا آزاد مردی نیست که این لقمه جویده را به اهلش واگذارد؟ بهایی برای جان شما جز بهشت نیست. پس به کم تر نفروشید». ^(۴)

۱. همان: خطبه ۱۱۴، ص ۳۴۸.

۲. پس از مر قوای ادراکی انسان از بند محدودیت‌های دنیا رها می‌شود.

۳. ر. ک: بحرانی، این‌میشم، شرح نهج البلاغه: ج ۳، ص ۱۰۱.

۴. نهج البلاغه: حکمت ۵۶.

۲) دنیایی نکوهیده و بی ارزش است که انسان را از آخرت باز دارد. دنیای ناپسند دنیایی است که هدف نهايی انسان شود و او را به خود مشغول و از آخرت روی گرداند.

«النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ: عَامِلٌ عَمِيلٌ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، قَدْ شَغَلتُهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ».^(۱)

«هردم در کارهای این دنیا بر دو نوع هستند: یکی آن که عمل در این دنیا برای دنیا انجام می‌دهد، دنیا او را از آخرت مشغول می‌سازد.»

و انسان را اسیر خود سازد و خدا، آخرت، دین و حتی خویشن را چنان در نظرش کوچک نماید که به دنیايش بفروشد.

۴ - سنت دنیا

۱ - مقدمه

شناخت حقیقت دنیا، بدون شناخت سنن آن کامل نمی‌شود؛ سننی که در طول تاریخ حیات بشر حکومت کرده و آن غرض خداوند از آفرینش دنیا است.

«فَإِنَّ الدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بِكُمْ عَلَى سَنَنٍ، وَأَنْتُمْ وَالسَّاعَةُ فِي قَرَنٍ وَكَانَتَا قَدْ جَاءَتْ بِإِشْرَاطِهِمَا، وَأَرِزَقْتُ بِإِفْرَافِهِمَا، وَوَقَّفتُ بِكُمْ عَلَى صِرَاطِهِمَا».^(۲)

«پس خدا را در نظر بگیرید، بندگان خدا، خدا راه، زیرا دنیا شما را از راهی می‌گذراند و شما و فیمات به یک ریسمان بسته‌اید گویی آن روز نهایی با علامت‌های خود فرا رسیده و شمارا در صراط خود قرار داده است.»

* * *

۱. همان: حکمت ۲۶۹، ص ۱۱۴.

۲. همان: خطبه ۱۹۰، ص ۶۰۶.

«وَ أَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِتَسْتَقِرُ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللَّهُ». ^(۱)

و قطعی است که دنیا برقرار نمی‌گشت مگر بر همان سنت جاریه که خدا آن را وضع فرموده است.

این سنت عبرت‌هایی هستند که چشم عبرت بین از آن پند می‌گیرد. مهم ترین سنت دنیا در سخنان حضرت که بسامد فراوان دارد:

۲ - (۱۴) دگرگونی احوال دنیا

دنیا نه شادی و نه غم مطلق، نه آسایش و نه سختی خالص است. تنها در کنار هر لذتی سختی ای و در پی هر گرفتاری ای گشايشی نهفته، حضرت امیر الملائكة می‌فرماید:

«سُرُورُهَا مَسْوُبٌ بِالْحُرْنِ، وَ جَلْدُ الرِّجَالِ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَ الْوَهَنِ،
فَلَا يَغْرِنَّكُمْ كَثْرَهُ مَا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلْهٰ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا». ^(۲)

«شادی دنیا با اندوه آمیخته و قدرت مردان در آن رو به ناقانی و سستی است، پس فریتان ندهد فراوانی آنچه که در این دنیا برای شما خوشایند است. زیرا آنچه که از آنها همراه شما خواهد بود، اندک است».

* * *

«لَمْ يَكُنْ إِمْرُؤٌ مِنْهَا فِي حَبَرَةٍ إِلَّا أَعْقَبَهُ بَعْدَهَا عَبْرَةً، وَ لَمْ يُلْقَ فِي سَرَّائِهَا بَطْنًا.
وَ إِنْ جَانِبٌ مِنْهَا اعْدُوذَبَ وَ احْلَوَى، أَمْرٌ مِنْهَا جَانِبٌ فَأَوْبَى». ^(۳)

«همیج انسانی از این دنیا شادمان نگشت، مگر این که اشکی به دنیاش فرا رسید و به هیچ احدی با سود و خیرات و شادی‌های خود روی نشان نداد. اگر از طرفی از این دنیا گوارا و شیرین شود، طرف دیگر آن تلخ و ناگوار خواهد بود».

* * *

۱. همان: نامه ۳۱، ص ۸۶۶.

۲. همان: خطبه ۱۰۳، ص ۲۹۶.

۳. همان: خطبه ۱۱۱، ص ۳۳۴.

«دَارُ هَانَتْ عَلَى رِهَابِهَا، فَخَلَطَ حَلَالَهَا بِحَرَامِهَا، وَ خَيْرَهَا بِشَرِّهَا، وَ حَيَاةِهَا بِمَوْتِهَا، وَ حُلُونَهَا بِمُرُونَهَا». ^(۱)

«سرایی است موهون و محقر در نزد پروردگارش که حلالش را با حرامش و خیرش را با شر و زندگی اش را با مرگ و شیرینی اش را با تلخی اش درآمیخته است».

* * *

«وَ لَا بَنَاءَ نَقَلَ ! وَ مَنْ غَيْرَهَا إِنَّكَ تَرَى الْمَرْحُومَ مَغْبُوطًا ، وَ الْمَغْبُوطَ مَرْحُومًا ، لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا نَعِيَّمًا زَلَّ وَ بُوْسًا نَزَلَ». ^(۲)

«و از دگرگونی‌های دنیا است که انسان را می‌بینی که روزی مورد ترحم بوده و روز دیگر مورد غبظه گشته است. و کسی که روزی مورد غبظه بوده است، روز دیگر، شایسته ترحم می‌گردد».

* * *

«فَإِنَّ عِزَّهَا وَ فَخْرَهَا إِلَى إِنْقِطَاعٍ ، وَ إِنَّ زِينَتَهَا وَ تَعِيمَهَا إِلَى زَوَالٍ ، وَ ضَرَّاءَهَا وَ بُوْسَهَا إِلَى نَفَادٍ».

«عزت و افتخار دنیا رو به انقطاع و زیست و نعمت‌هاییش رو به زوال، و دشواری‌ها و سختی‌های آن رو به فنا و نابودی است».

مهمنترین پیام‌های برگرفته از این دگرگونی‌هایی که حضرت فرموده‌اند:

۱- ۱۴) مغرو نشدن به راهت‌های دنیا

«فَلَا يَعْزَّزُكُمْ كَثْرَهُ مَا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقْلَهٌ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا». ^(۳)

«پس فریستان ندهد فراوانی آنچه که در این دنیا برای شما خوشایند است. زیرا آنچه که از آن‌ها همراه شما خواهد بود، اندک است».

۱. همان: خطبه ۱۱۳، ص ۳۴۰.

۲. همان: خطبه ۱۱۴، ص ۳۴۶.

۳. همان: خطبه ۱۰۳، ص ۲۹۶.

۱۲ - ۲ - ۱۴) دلسرد نشدن از سفتی‌های دنیا

«وَ لَا تَعْجِبُوا بِزِينَتِهَا وَ نَعِيمِهَا، وَ لَا تَحْبَرُّ عُوَانِيْمُ صَرَائِهَا وَ بُؤْسَهَا».^(۱)

«به زینت و نعمت‌های دنیا دل خوش ننمایید، و از دشواری‌ها و سختی‌هایش شیون به راه نیانداریزید».

۱۳ - ۲ - ۱۴) بی‌ارزشی دنیا نزد فداوند

اختلاط خیر و شر، شیرینی و تلخی دنیا معرفی کننده بی‌ارزشی دنیا است چراکه اگر دنیا در نزد خدا ارزش داشت هرگز شیرینی و تلخی آن در هم عجین نمی‌شد.

۱۴ - ۲ - ۱۴) تذکر بهشت و جهنم

حضرت امیر شادی و غم، عافیت و گرفتاری دنیا را مایه تذکر نعمت‌های بهشت و عذاب‌های جهنم می‌داند:

«شَتَّانَ مَا بَيْنَ عَمَالِيْنِ، عَمَلٌ تَذْهَبُ لَدَّهُ وَ تَبْقَى تَعْتَهُ وَ عَمَلٌ تَذْهَبُ مَوْتَهُ
وَ يَبْقَى أَجْرُهُ».^(۲)

«تفاوت زیادی است ما بین دو عمل: عملی که لذتش می‌گذرد و نتیجه زشتش می‌ماند و عملی که زحمتش می‌رود و پاداش نیکویش می‌ماند».

مراد از گرفتاری مطلق و شادی مطلق بالای جهنم است که سخت‌تر از بالای دنیا است و سرور بهشت که شدیدتر از سرور دنیا می‌باشد.

۱۵ - ۲ - ۱۴) استدراجه و امهال

از سنت‌های الهی که به سنت تاریخی معروف است امهال و استدراجه است. امهال یعنی مهلت دادن به اقوام که دچار سرکشی و نافرمانی شده‌اند و استدراجه یعنی فزونی نعمات مادی در مدت

۱. همان: خطبه ۹۹، ص ۲۸۶.

۲. همان: حکمت ۱۲۱، ص ۱۰۷۸.

زمانی که به آن اقوام مهلت داده و این همه قانون الهی است. حضرت علی علیہ السلام می فرماید:

«فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقُصْ جَنَاحِي دَهْرٍ قَطُّ إِلَّا بَعْدَ تَهْبِيلٍ وَرَخَاءً». ^(۱)

«پس از حمد و ثنای خداوندی، خداوند سبحان هرگز جباران دورانی را شکست

نداده است، مگر پس از مهلت و آسایشی که در آن غوطه‌ور بوده‌اند».

امهال و استدراج در احوال هر شخصی جاری است و به اقوام یا ملل خاصی تعلق ندارد.

حضرت امیر نوعی از استدراج را این‌گونه فرموده‌اند:

«اگر دیدی که خداوند سبحان نعمت را پی در پی بر تو افزون می‌کند در حالی که

تو سرکشی می‌کنی، بدان که این نعمت‌ها برای استدراج است».

فلسفه امهال و استدراج بر اساس آیات و روایات این‌گونه است که:

۱) استدراج نتیجه وضعی رفتار خود کافران و ظالمان است. حالت طبیعی گرایش به دنیا

و دوری از خدا، جمع و تصاحب دنیا و آن دامی است که آنان برای خود پنهان کرده‌اند.

۲) برخی از کفار و ظالمان لیاقت سعادت اخروی را از دست داده‌اند.

﴿وَ زُخْرِفًا وَ إِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ

لِلْمُتَّقِينَ﴾. ^(۲)

و قرار می‌دادیم برای ایشان از زر و زیور که خود آرایی کنند ولی نیست همه

این‌ها مگر برخورداری زندگانی دنیا که فانی است و آخرت نزد پروردگار قبورای

پرهیزکاران است».

اگر ایشان در این دنیا عمل نیکی انجام دهند پاداش آن در همین دنیا به آن‌ها داده می‌شود

تا ظلمی متوجه آنان نشده باشد.

۳) استدراج امتحانی است که هم کافران و هم مؤمنانی که نعمت‌های دنیوی کافران را

مشاهده می‌کنند و شک به دل راه نمی‌دهند؛ گرفتار آن می‌شوند.

۱. همان: خطبه ۸۸، ص ۲۲۲.

۲. سوره زخرف: آیه ۳۵.

﴿خُلُقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعِجِلُونَ﴾.^(۱)
 «وَمَنْ كَوَّيْنَدَ كُفَّارَ بِهِ مُسْلِمَانَانِ كَيْ باشَدَ اينَ وَعْدَهُ عَذَابَ اگرَ شَمَّا رَاسِتَگَوْ هَسْتِيدَ».

* * *

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لَمَنْ يَكُفُّرُ بِالرَّحْمَانِ لِيُبُوْتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾.^(۲)

«وَاگرَ بَنُودَ اينَکَهَ مَرْدَمَانَ يِكَگَروهَ بِرَكْفَرَونَدَ وَ اخْتِيَارَ حَبَّ دَنِيَا بِرَآخْرَتَ نَمَائِنَدَ هَرَ آيَنَهَ قَارَ مَيِ دَادِيمَ بِرَايَ آنَانَ كَهَ كَافَفَنَدَ بِهِ خَدَای بَخْشَانَدَهَ ازَ ثَرَوتَ بَهَ قَدْرَى كَهَ سَقْفَ خَانَهَهَایِ ايشَانَ ازَ نَقْرَهَ وَ نَرْدَبَانَهَا ازَ نَقْرَهَ شَوَدَهَ بِرَآنَ نَرْدَبَانَهَا بَالَا رَونَدَ».

اينَ سَهَ نَكَتهَ درَ استَدرَاجَ وَ امهَالَ مُشَترِكَ استَ:

﴿وَلَا يَحْسَبُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا غُلُمٌ لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنَّفُسِهِمْ إِنَّمَا غُلُمٌ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾.^(۳)

«وَگَمَانَ نَكَنَنَدَ، كَفَارَ مَهْلَتَ دَادِيمَ آنَهَا رَا وَ انتِقامَ نَكَشِيدِيمَ اينَ مَهْلَتَ، خَيْرَ استَ بِرَايَ آنَهَا، نَهَ چَنِينَ استَ بلَکَهَ، مَهْلَتَ دَادِيمَ ايشَانَ رَا تَاگَنَاهَ زَيَادَ كَنَنَدَ وَ سَزاَوارَ عَذَابَ بِيَشَتَ شَونَدَ پَسَ رَاحَتِي دَنِيَايِ ايشَانَ نَتِيَجهَ دَهَدَ شَدَتَ عَذَابَ آخَرَتَ رَا وَ ازَ بِرَايَ ايشَانَ استَ عَذَابَ خَوارِكَنَنَدَ».

الْبَتَهَ امهَالَ مصالَحَ دِيَگَرِي هَمَ دَارَدَ مَانَنَدَ فَرَصَتَ تَوبَهَ وَ بازَگَشتَ، اگرَ خَداَونَدَ درَ عَقَابَ طَالَمانَ تَعْجِيلَ كَنَدَ وَ فَرَصَتَ تَوبَهَ وَ اصلاحَ بهِ آنانَ نَدَهَدَ؛ اوَّلَ انسَانِي نَمِيَ مَانَدَ كَهَ ازَ عَقوَبَتَ دَنِيَويَ سَالَمَ بِمَانَدَ؛ ثَانِيَاً بَا نَبُودَ فَرَصَتَ تَوبَهَ رَوْحَ نَامِيدِي بِرَ مرَدمَ حَاكِمَ مَيِ شَوَدَهَ.

﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهَرِهَا مِنْ دَآيَهَ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمَّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا﴾.^(۴)

۱. سوره انبیاء: آيه ۳۵.

۲. سوره زخرف: آيه ۳۳.

۳. سوره آل عمران: آيه ۱۷۸.

۴. سوره فاطر: آيه ۴۵.

بر پشت زمین هیچ جنبنده ولیکن تأخیر کند عذاب را تا مدت نامبرده معین که روز قیامت است. پس چون در رسید زمان هلاک ایشان خداوند به بندگان خود بسیاست که استحقاق عذاب چه کس را باشد و لایق تفضیل و بخشناس که باشد».

گفتی است که سنت ازدیاد نعمت به واسطه شکر را ناید با استدراج یکی دانست.

را باعث دوام و سبب ازدیاد نعمت
دوام نموده تا در شک آنجل تی^(۱)

وَ اذْتَادَنَّ بِكُمْ لَيْلَ شَكَرَ تُمْ لَاهَ بَدَنَكُمْ وَ لَيْلَ كَفَرَ تُمْ اَنَّ عَذَابَ لَشَدِيدٌ۔ (۲)

و یاد آورید وقتی که اعلام کرد پروردگار شما این که اگر شکر کنید هر آینه زیاد می کنیم نعمت خود را بر شما و اگر کفران کرد دید البته عذاب من سخت است».

این سنت‌های الهی هر یک مجرایی دارد. شاید بتوان گفت که نعمت‌های انسان بر اثر شکر افرون می‌گردد و از او گرفته نمی‌شود اما در صورت کفران و ناسپاسی و ظلم، چنین نیست که حتماً نعمت از او گرفته شود، زیرا ممکن است سنت الهی دیگری (مانند امهال و استدراج) آن نعمت‌ها را باقی نگه دارد.

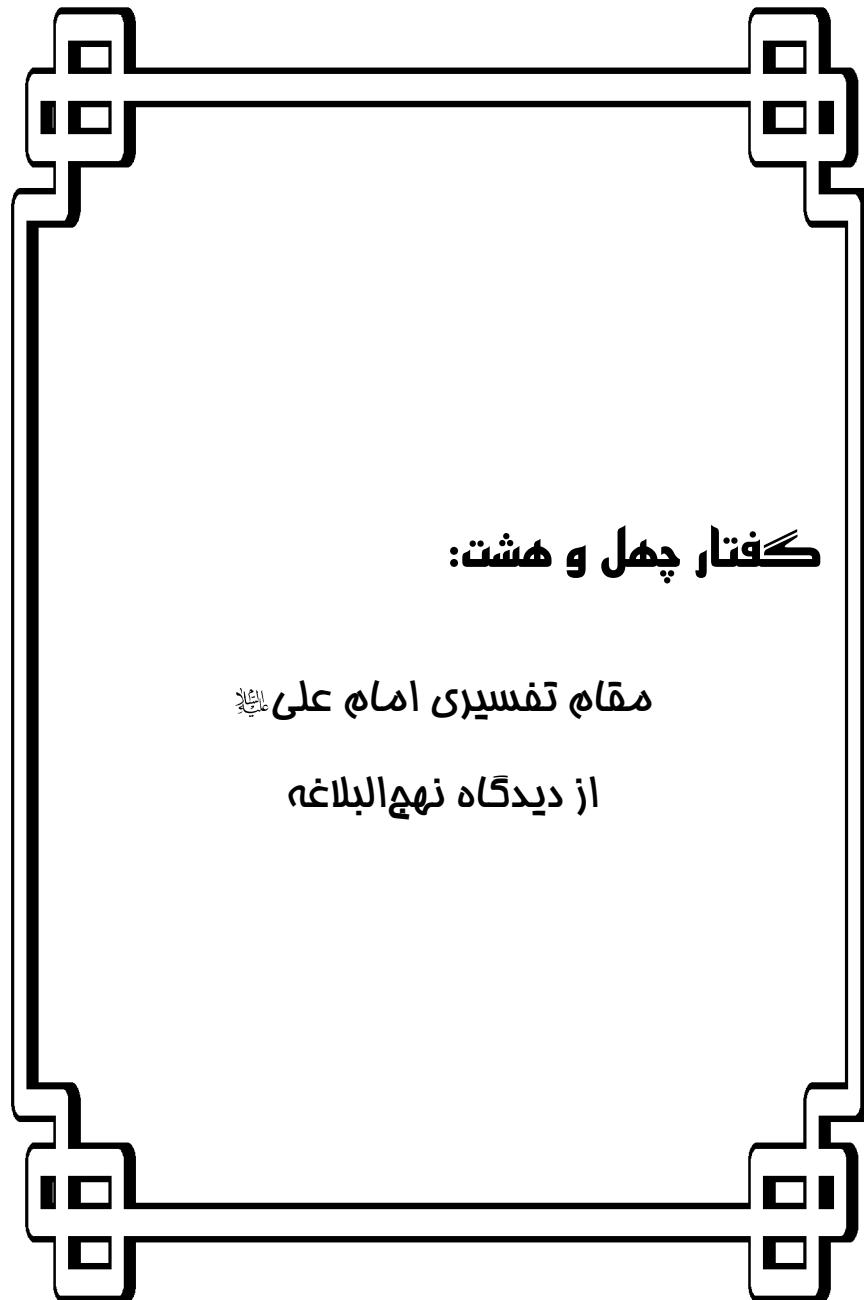
١. غردا الحکم: ج ٦، ص ٥٩.

٢. سورة ابراهيم: آية ٧.

گفتار چهل و هشت:

مقام تفسیری امام علی علیه السلام

از دیدگاه نهضت البلاغه



مقام تفسیری امام علی^ع

تفسیرپژوهان، جایگاه امام علی^ع را در تفسیر قرآن، بس ممتاز دانسته‌اند. امام علی^ع از زمرة اهل ذکر است، همان‌که خداوند مردمان را برای دست‌یابی به حقیقت معارف دین، به آنان ارجاع داده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * بِالْبَيِّنَاتِ وَالْزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ...﴾^(۱)

سیاق آیه نشان می‌دهد که در صدد اثبات حقانیت پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} است؛ اهل ذکر می‌توانند اعم از افراد موجود در منطقه نزول قرآن باشند. این عنوان می‌تواند شامل همه کسانی باشد که دارای کتاب آسمانی‌اند؛ از جمله قرآن؛ همان‌گونه که پاره‌ای از مفسران نیز به آن تصريح کرده‌اند^(۲) در این صورت، آیه به گروه و مورد منحصری، مخصوص نیست و شامل هر اهل ذکر می‌شود.

پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} در رتبه اول ذکر است و با توجه به حدیث ثقلین، که اهل بیت^ع در آن، قرین قرآن شمرده شده‌اند، اهل بیت^ع و پیش از همه امیر مؤمنان^ع اهل ذکرند. در چند روایت نقل شده از امامان^ع نیز خاندان پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} اهل ذکر شمرده شده‌اند.

مقام تفسیری علی^ع از زبان پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم}

علی^ع شاگرد ممتاز پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم}،^(۳) و درس آموز حقایق نبوی است. شیخ کلینی

۱. سوره نحل: آیات ۴۳ - ۴۴.

۲. آلوسی، سید محمود، روح‌المعانی: ج ۸، ص ۲۱۸.

۳. حر عاملی، وسائل شیعه: ج ۱۸، ص ۱۵۰.

از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

«إِنَّ اللَّهَ عَلَمَ نَبِيَّهُ التَّنْزِيلَ وَالْتَّأْوِيلَ فَعَلَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهَا». ^(۱)

پیامبر ﷺ در کلامی درباره علیه السلام فرموده است:

«إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ؛ لَا يُفْتَرُ قَانَ حَقَّيْرِدَأَعَيَّ الْحُوْضِ». ^(۲)

«قرآن و علی با یکدیگرند و از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند».

و نیز فرمود:

«پس از من، علی علیه السلام به مردم تأویل می‌آموزد، آن‌چه را نمی‌دانند». ^(۳)

در کلام دیگر فرموده است:

«يَا عَلِيًّا، أَنَا صَاحِبُ التَّنْزِيلِ وَأَنْتَ صَاحِبُ التَّأْوِيلِ». ^(۴)

«إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلَتْ عَلَى تَنْزِيلِهِ وَهُوَ عَلَيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ». ^(۵)

«در میان شما کسی است که در راه تأویل (صحیح) قرآن، قتال می‌کند؛
چنان‌که من برای تنزیل آن قتال کردم و آن کس، علی‌بن‌ابی طالب است».

مقام تفسیری امام علی علیه السلام از زبان خود

امیرمؤمنان علیه السلام در موارد متعدد از آگاهی جامع خود از وحی سخن به میان آورده است:

«به خدا سوگند که همه علم کتاب در نزد ما است». ^(۶)

در کلامی دیگر، وجود اهل بیت علی را جداناً پذیر از قرآن دانسته است:

۱. الكافي: ج ۷، ص ۴۴۲؛ وسائل الشيعة: ج ۱۸، ص ۱۳۵؛ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام: ج ۸، ص ۲۶۸؛

عیاشی سمرقندي، تفسیر العیاشی: ج ۱، ص ۱۷؛ بحار الانوار: ج ۲۶، ص ۱۷۳.

۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳، ص ۱۲۴.

۳. شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۳۹؛ الاحتجاج: ج ۱، ص ۲۵۰.

۴. وسائل الشيعة: ج ۱۸، ص ۱۳۹؛ بحار الانوار: ج ۳۹، ص ۹۳.

۵. ابن اثیر جزری، اسد الغابه: ج ۴، ص ۹۲.

۶. وسائل الشيعة: ج ۱۸، ص ۱۲۴.

«جَعَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا تُفَارِقُهُ وَ لَا يُفَارِقُنَا». ^(۱)

اما هم چنین در کلامی فرموده است:

«هیچ آیه‌ای بود، مگر این که بر پیامبر می‌خواندم و او معنای آن را به من می‌آموخت». ^(۲)

امام همواره از مردم می‌خواست که از او بپرسند و می‌فرمود:

«لَا تَحْجُدُونَ أَحَدًا أَعْلَمُ بِمَا بَيْنَ الْوُجُوهِينَ مِنِّي فَاسْتَأْتُونِي».

«احدى را داناتر از من به قرآن نخواهید یافت، پس از من بپرسید».

هم چنین فرمود:

«سَلُونِي عَنْ أَسْرَارِ الْغُيُوبِ فَلَنِي وَارِثُ الْأَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلِينَ».

قدیوزی از امام نقل کرده است که فرمود: «أَنَا الْقُرْآنُ النَّاطِقُ». سلیم بن قیس در کتابش، گفت و گویی را میان امام و طلحه نقل کرده است. در این گفت و گو امام به طلحه می‌گوید: «هیچ آیه‌ای بر رسول خدا^{علیه السلام} نازل نشد، مگر این که آن حضرت آن را برای من خواند و من با خط خود نوشتمن و تأویل، تفسیر، ناسخ و منسوخ و مسحک من مشتابه آن را به من آموخت. هرگز شی را چشم به هم نهادم مگر این که آن چه جبرئیل آورده است، دانستم؛ از حلال و حرام، امر و نهی، سنت و کتاب و این که درباره چه چیزی و یا چه کسی، آیه‌ای نازل شده است؟».

من آنم که درباره ام آیه **﴿وَ تُعِيَّنَا أُذْنُ وَاعِيَه﴾** نازل شده است. این آیه به امام علی^{علیه السلام} تأویل می‌شود که در بیش از سی طریق از اهل سنت نقل شده است. امام علاوه بر احاطه کامل به قرآن، از احاطه بر تورات و انجیل نیز سخن گفته و این که می‌تواند بر اساس آن دو، در میان یهود و نصاری داوری نماید.

گسترۀ دانش تفسیری امام به حدی است که طبق روایات ابن حمزه، امام فرمود:

«اگر بخواهم می‌توانم سوره فاتحه را به سنگینی هفتاد بار شتر تفسیر کنم».

۱. الكافی: ج ۱، ص ۱۹۱.

۲. حکام حسکانی، شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۴۳.

نیازمندی قرآن به تفسیر

قرآن به صفت مبین و به لسان عربی مبین تعبیر شده است:

﴿الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ﴾.^(۱)

﴿هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾.^(۲)

نیاز منی چون قرآن کریم به تفسیر، لزوماً برخاسته از ابهام و تخصصی بودن آن نیست؛

بلکه ممکن است دلیل والا بی پیام آن باشد. چنین کتابی مخاطبان ویژه‌ای دارد و این‌ها از نظر قوّه درک و فهم با یکدیگر متفاوتند؛ به این معنا که هر کس به فراخور استعداد و تلاش خود می‌تواند از خرمن آن خوش‌های برگیرد. به همین خاطر امام علی علیه السلام در سخنانی صراحتاً قرآن را نیازمند تفسیر دانسته است. به این سخنان، در چهار بند اشاره می‌کنیم:

۱) امام علی علیه السلام آیات قرآن را به سه بخش تقسیم کرده است:

خداآوند، کلام خود را به سه گونه قرار داده است: بخشی از آن را عالم و جاہل می‌فهمند؛ قسمتی را تنها صاحبان ذهن‌های صاف و دارای شرح صدر می‌فهمند و بخشی از آیات را نیز تنها خداوند و راسخان در علم درمی‌یابند.

امیر مؤمنان علیه السلام در چند جا، قرآن را کتابی صامت معزفی کرده‌اند که دیگران مقاصد آن را بازگو می‌کنند:

«قرآن در میان دو جلد پوشیده است. به زبانی (رایج) سخن نمی‌گوید و ناگزیر

به ترجمان نیاز دارد و مردان آن را به سخن می‌آورند».^(۳)

در عین حال، در کلام دیگری قرآن را «سخنگوی خستگی ناپذیر» و نیز «گویای خاموش»

دانسته است:

«كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَعِيَ لِسَانِهِ وَ الْقُرْآنُ آمِرٌ زَاجِرٌ
وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ».

۲) امام علیه السلام علاوه بر نیازمندی قرآن به شرح و بیان، برای تفسیر شرایطی قائل است

۱. سوره حجر: آیه ۱.

۲. سوره نحل: آیه ۱۰۳.

۳. کنز الدقائق: ج ۳، ص ۳۲؛ بحار الانوار: ج ۹۲، ص ۴۵؛ نور الثقلین: ج ۱، ص ۳۱۸؛ وسائل الشیعه: ص ۱۴۳.

و برای آن مردانی خاص را معرفی می‌کند. علی علیه السلام از پیامبر صلوات الله علیہ وسلم روایت کرده است:

«قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا آمَنَ مَنْ فَسَرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي».

(۳) امام، قرآن را کتابی جامع و حاوی همه معارف دین دانسته که چیزی از تعالیم دین در آن فروگذار نشده است:

«وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَقَالَ: فِيهِ تِبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ».

و امام قرآن را دارای ظاهر و باطن می‌داند:

«ظَاهِرَهُ أَبِيقُ وَبَاطِنَهُ عَمِيقُ».

از امام نقل شده است که قرآن بر هفت حرف نازل شده است، حرفی در آن نیست
مگر این که ظاهر و باطن دارد.

(۴) امام قرآن را مجموعه یکپارچه می‌داند که آیاتش ناظر به یکدیگرند؛ «کِتَابُ اللَّهِ يَنْظِقُ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ». برای استفاده از چنین کتابی که همگان بتوانند از آن استفاده کنند تفسیری دقیق نیازمند است تا حقایق آن را بازگو کند.

شرایط تفسیر در نگاه علی علیه السلام

آنچه که امروز تفسیرپژوهان به عنوان «شرایط تفسیر قرآن» می‌گویند، با شرایط امام که در سخنانشان آمده تفاوت دارد، امام قرآن را دارای اسلوبی ویژه می‌داند، اسلوبی که باعث شده قرآن بر معناهای متعدد حمل شود، مثلاً علامه طباطبائی ذیل آیه ۱۰۲ سوره بقره، احتمالات را در معنای این آیه به یک میلیون و دویست و شصت هزار تخمین زده است.

امام علی علیه السلام قرآن را دارای زبانی خاص می‌داند. عقیده به اینکه قرآن دارای زبانی ویژه خود است، نقش تعیین‌کننده در تفسیر دارد و مفسر ناچار است برای فهم درست آیات، به راز و رمز آن زبان دست یابد.

سخنان دیگر امام بازگو کننده این حقیقت است که بسنده کردن به ظاهر کلمات، گاهی گمراه کننده است و جوینده را از رسیدن به حقیقت باز می‌دارد. کسی از امام می‌پرسد:

در قرآن آمده است: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلِكُ صَفَاً صَفَاً»^(۱) و نیز «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلْلٍ...»^(۲) و نیز «أُو يَأْتِيَ رَبُّكَ». ^(۳) این‌ها چگونه قابل جمعند؟

امام جواب می‌دهد: «وَقَدْ أَعْلَمْتُكَ رَبِّ شَيْءٍ...» امام پس از تفسیر چند آیه، به پرسش‌گر می‌گوید: درباره توصیف خداوند از کتابش آنچه در دست می‌جوشد به کتاب بگذار و به آنچه گفتم، بسته کن و کلام خدا را همانند کلام انسان قرار مده.^(۴)

سلیم بن قیس هلالی از امیر مؤمنان علیه السلام روایتی نقل کرده است که در آن، کلام رسول خدا علیه السلام از این جهت که حاوی عام و خاص، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه است، به قرآن تشییه شده است.^(۵) امام نیز خود، در نهج البلاغه، قرآن را مبین حلال و حرام، ناسخ و منسوخ، نهی و جواز، خاص و عام و محکم و متشابه دانسته است.^(۶)

امام برای فهم دقیق آیات، تأویل آنها را نیز لازم می‌داند و خاطر نشان می‌کند که تأویل هر حرفی از حروف، وجوهی دارد: «تَأْوِيلُ كُلُّ حَرْفٍ مِنْ قُرْآنٍ عَلَى وُجُوهٍ».

تفسیر قرآن با بی‌اعتباً به تأویل آن، در واقع، محروم شدن از برخی آموزه‌های قرآن است. مردم در متشابهات قرآن به هلاکت افتادند؛ چرا که به معنای متشابه واقف نبودند و حقیقتش را نمی‌دانستند، به همین دلیل از پیش خود آن را تأویل کردند.

امام علی علیه السلام در یک تقسیم‌بندی، قرآن را به هفت بخش تقسیم کرده است که از جمله آنها می‌توان به عام و خاص، مقدم و مؤخر، عزائم و رخص و منقطع معطوف و منقطع غیرمعطوف اشاره کرد. امام در ادامه فرموده است:

«در قرآن، حرفی به جای حرف دیگر آمده است».

گاه در قرآن نهی‌ای وارد شده (عزائم) و از چیزی به نحو عام منع شده است و آن گاه آن

۱. سوره فجر: آیه ۲۲.

۲. سوره بقره: آیه ۲۱۰.

۳. سوره انعام: آیه ۱۵۸.

۴. قبانچی، مسند الامام علیه السلام: ج ۲، ص ۲۱۲؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی: ج ۴، ص ۲۷۴.

۵. سلیم بن قیس: ص ۶۳.

۶. نهج البلاغه: خطبه ۱.

عام نادیده گرفته شده و حکم جواز صادر شده است؛ مثلاً در آیه «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»^(۱) دوست گرفتن کافر به صورت عام نهی شده و آن‌گاه از این حکم عدول شده و در صورت وجود خطر، حکم به جواز داده شده است. امام، مردم را از تفسیر قرآن بدون داشتن توانایی و شرایط لازم، پرهیز داده است:

«ازنهار که قرآن را تفسیر به رأی مکن! مگر اینکه آن را از دانشمندان فرا بگیری،

بسا کلام نازل شده‌ای که همانند سخن بشر است. در حالی که کلام خداست

و تأویل آن به سخن بشر همانند نیست. همان‌گونه که آفریده‌های خدا شبیه

آفریده‌های بشری نیست، کلام خدا نیز شبیه کلام بشری نیست. سخن خدا

صفت اوست، اما سخن بشر فعل اوست؛ پس کلام خدارا همانند کلام بشر

مدان که هلاک می‌شود بر همین اساس، امام تفسیر به رأی کنندگان را سرزنش

کرده است: عَطَّفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ».^(۲)

امام در کلامی دیگر، شرط تفسیر را بروخداری از «ذوق قرآنی» دانسته است؛ «از دانش قرآن کسی آگاه نیست، مگر آنکه طعم آن را چشیده باشد».

سیره امام علی^{علیه السلام} به مشابه روش تفسیر

امام علی^{علیه السلام} به دلیل برخورداری از امتیازات منحصر به فرد، جایگاهی ویژه در دانش تفسیر

دارد. پیامبر اسلام^{صلی الله علیہ وسلم} در کلامی منسوب به ایشان، درباره امام فرموده است: «علی تفسیر قرآن

است».

سخنان بجا مانده از آن بزرگوار، در خطبه‌ها، نامه‌ها و وصایا، شاهد صادق احاطه بی‌مثال

امام بر آیات قرآن است. امام، گاهی کلام خود را با قرآن شروع می‌کند و گاهی برای جمع‌بندی

و شاهد گفتار آیه و یا آیاتی در سخن می‌آورد و یا سخن خود را با اکتفا به آیه‌ای بیان می‌کند.^(۳)

مهم‌تر از همه، در سخنان امام اقتباس‌های فراوانی از آیات قرآن مشاهده می‌شود.

۱. سوره آل عمران: آیه ۲۸.

۲. نهج البلاغه: خطبه ۱۳۸.

۳. ر. ک: نهج البلاغه: خطبه ۱۷۶.

احمد جمال عمری، امام علی علیه السلام را بینانگذار روش تفسیر موضوعی می‌داند و می‌نویسد:

«علی بن ابیطالب با فکر ثابت و نظر صائب خود، خشتم دیگر از خشت‌های تفسیر موضوعی را بنیاد گذاشت. علی علیه السلام آیات را تحت موضوع واحد گرد می‌آورد تا از مجموع آنها حکمی را استخراج نماید؛ چه این که برخی آیات، برخی دیگر را تفسیر می‌کند».

روش‌های تفسیر قرآن

تفسیر از ریشه «فَسْر» به معنای «هویدا کردن معنا، بیان و توضیح و کشف مدلول کلام با کلامی واضح‌تر» است. برخی آن را مقلوب «سَفَر» به معنای «روشن شدن» دانسته‌اند.

«الصُّبْحُ إِذَا أَشَفَّ»: سوگند به صبح چون روشن شود، تفسیر را به معنای (تفسیره: ادرار بیمار است برای اینکه پزشک به وسیله آن بیماری را تشخیص می‌دهد)^(۱) در نظر گرفته‌اند. نگاه به ادرار بیمار برای شناسایی بیماری و نیز فسرت التُّور؛ به معنای «محلوط شدن آهک با آب برای تجزیه اجزای آن» نیز دانسته‌اند. واژه تفسیر هم به معنای کشف حسی و هم در کشف معنای معقول استفاده می‌شود.

تفسیر در اصطلاح؛ به معنای کشف معنای آیات و الفاظ قرآن است و علمی است که از احوال قرآن از جهت دلالتش بر مراد خدا به اندازه توان بشر بحث می‌کند.^(۲)

تفسیر پژوهان، روش‌های تفسیر قرآن را متعدد دانسته و هر یک به روش خود، قرآن را تفسیر کرده‌اند. برخی شمار روش‌های تفسیری را تا پانزده نوع رسانده‌اند.^(۳) قبل از ورود به بحث روش‌های تفسیر از دیدگاه امام علی علیه السلام توجه به چند نکته لازم است:

الف) در جوامع روایی شیعه و سنی، صدھا روایت از امام علی علیه السلام در تفسیر قرآن و یا در موضوعاتی ناظر به آن نقل شده است.

۱. الانتقان في علوم القرآن: ج ۴، ص ۱۹۲.

۲. زرقانی، مناهل العرفان: ج ۲، ص ۴.

۳. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی و روش‌های تفسیر قرآن.

ب) مباحث براساس قرآن و قرائت موجود مطرح شده است.

ج) مطالعه تاریخ تفسیر قرآن، نشان می‌دهد که؛ رویکرد به تفسیر در دوره نخست، بیشتر شامل تعیین مصداق و حمل آیات بر موارد خاص از قبیل اقوام، رخدادها، اشخاص و مفاهیم عینی یا ذهنی شناخته شده، آن هم به اختصار بوده است.

تفسیر قرآن با قرآن

در این روش، آیات به کمک آیات دیگر تبیین می‌گردد.

در روش تفسیر قرآن با قرآن، مشابه به آیات محکم تفسیر می‌شوند. آیات دارای موضوع واحد، با قرارگرفتن در کنار هم، تجزیه و تحلیل می‌شوند و با استفاده از قرائن و شواهد دستورنهایی از آنها استخراج می‌شود (تفسیر موضوعی).

این روش از دوران نزول وحی آغاز شد و در میان صحابه، پیامبر^{علیهم السلام} نیز از این روش سود جسته است و می‌توان آن حضرت را آغازکننده این روش دانست. به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱) امام در تفسیر آیه:

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾.^(۱)

فرموده است:

«اینان پیامبران و صدیقانی هستند که خداوند قبل از ما به آنها نعمت داده است». ^(۲)

۲) وقتی درباره آیه «لَا يَنْأِيْ عَهْدِ الظَّالِمِينَ»^(۳) که پاسخ خداوند به خواست ابراهیم^{علیهم السلام}، مبنی بر قرار دادن امانت در نسل وی است، پرسیده شد؛ امام جواب داد که مراد از ظالمین، مشرکانند و آن گاه از قرآن شاهدی آورده که در آن از شرک، به ظلم تعبیر شده است:

﴿إِنَّ الشِّرْكَ ظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾.

۱. سوره حمد: آیات ۶-۷.

۲. دیلمی، ارشاد القلوب: ج ۲، ص ۳۶۶.

۳. سوره بقره: آیه ۱۲۴.

تفسیر نقلی

تفسیر قرآن با خبر، که به «تفسیر مؤثر» شهرت دارد، در میان مفسران اجتماعی است؛ اینان براین باورند که کتاب خدا، جز از طریق اهل عصمت قابل فهم نیست.^(۱) طرفداران این نظریه، به روایاتی نظیر «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مِنْ حُوْطَبِ بِهِ» استناد می‌کنند. ثقة الاسلام کلینی در الکافی، بابی را به همین موضوع اختصاص داده است.^(۲) شیخ طوسی نیز با تمسک به حدیث ثقلین گفته است: «تفسیر قرآن جز با خبر صحیح نبوی، درست نیست».^(۳)

در این روش قرآن با استفاده از کلام رسول خدا ﷺ و اهل بیت ﷺ و صحابه و حتی تابعان تفسیر می‌شود. پاره‌ای، تفسیر مؤثر را هرگونه نقل، اعم از خود قرآن، سنت و قول صحابه دانسته‌اند. هر نوع رسیده از صدر اسلام، اعم از قول معصوم ﷺ، قول لغوی و یا مورخ که حوادث مربوط به آیات را بازگو کرده است و آنها را با ذکر شواهد و قرائت توضیح می‌دهد؛ را می‌توان تفسیر مؤثر دانست.

امام به دلیل حضور دائمی در کنار پیامبر ﷺ به یقین، شایسته ترین کس برای نقل سخنان و تعالیم پیامبر ﷺ از جمله در موضوع قرآن است.^(۴) نمونه‌هایی از آن سخنان را می‌آوریم:
 ۱) امام نقل کرده است که روزی جمعی از یاران پیامبر ﷺ در مسجد آن حضرت بودند.
 عبدالله بن ام عبد آیاتی از سوره ابراهیم را تلاوت کرد تا به آیه «وَذَكَرُهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ»^(۵) رسید؛ پیامبر ﷺ فرمود:

«مراد از ایام الله، نعمت‌های خداست».

۲) از علی ﷺ سؤال شد: مراد از «سَيَجْعَلَ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وَدَّاً» چیست؟ پاسخ داد: پیامبر ﷺ فرمود: مراد، محبت در دل‌های مؤمنان و فرشتگان مقرب است.

۳) علی ﷺ از پیامبر ﷺ نقل کرده است که منظور خداوند از آیه «هَلْ جَزَّاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا

۱. ر.ک: بحرانی، یوسف.

۲. الکافی: ج ۱، ص ۲۲۸.

۳. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن: ج ۱، ص ۴.

۴. سوره نجم: آیه ۴.

۵. سوره ابراهیم: آیه ۵.

الإِحْسَانُ» این است که پاداش کسی که به او نعمت توحید دادم، جز بهشت نیست.^(۱)
 ۴) امام علی^{علیه السلام} از پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} نقل کرده است که منظور از آیه «فِي السَّمَاءِ رِزْقٌ كَمْ وَ مَا تُوَعَّدُونَ»، باران است.^(۲)

تفسیر عقلی اجتهادی

هرگونه تلاش عقلانی و به کارگیری قوه فهم و درایت را برای کشف مقاصد آیات، تفسیر عقلی و یا اجتهادی می نامند.^(۳) در این روش، مفسر سعی می کند با استفاده از قواعد ادبی، اعراب، بلاغت و توجه به معانی حقیقی و مجازی کلمات و عبارت، سبب شان نزول آنها، دقت در تناسب آیات و جملات و سیاق کلام، تطبیق آیات بر حوالث و واقعیات آشکار و پنهان هستی، آیات را شرح و تفسیر کند.

تفسیر عقلی فقط استدلال عقلانی نیست. بلکه بهره گیری از مبنای عقلانی و در نتیجه تبیین آیات براساس آن مبنای نیز هست.

از سخنان نقل شده از امام علی^{علیه السلام} بر می آید که آن حضرت از روش عقلانی برای تفسیر قرآن، بیش از روش های پیشین استفاده کرده است. موارد ذیل را می توان نمونه هایی از تفسیر عقلی آیات دانست که در چند بخش ارایه می شود.

۱ - تطبیق و تعیین مصداق

تطبیق یعنی خارج کردن آیات از ابهام و کلیگویی و منطق کردن آنها با واقعیات هستی، حوادث، اقوام و انسان هایی خاص.

این نوع تفسیر، کوششی عقلانی برای تبیین و عینی و ملموس کردن مفهوم آیات است. به عنوان نمونه امام در تفسیر آیه «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَسَارِقِ وَ الْمُغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ» فرموده است:

۱. سوره رحمن: آیه ۶۰.

۲. صدوق، التوجید: ص ۲۸.

۳. ر. ک: زرفانی، مناهل العرفان: ج ۲، ص ۵۵ - ۵۶.

«خورشید، سیصد و شصت مشرق و سیصد و شصت مغرب دارد. روزی که خورشید در آن طلوع می‌کند، دیگر به آن جا باز نمی‌گردد، مگر در آینده و روزی که در آن غروب می‌کند به آن باز نمی‌گردد، مگر در آینده». ^(۱)

برخی بر این عقیده‌اند که این کلام امیر مؤمنان عليه السلام اشاره دارد به کرویت زمین و این که زمین به ۳۶۰ درجه تقسیم شده و هر درجه دارای مشرق و مغرب است. ^(۲) قرآن پژوهان این‌گونه تفسیر را نوعی تفسیر اشاری دانسته‌اند.

در مواردی، آیات قرآن بر حوادث، اشخاص، موضوعات و مفاهیم حمل شده‌اند.

در مثال‌های زیر نیز امام علی عليه السلام این آیات را بر مصاديق و موارد خاص حمل کرده است:

۱) امام در آیه **﴿يَخْصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاء﴾**، ^(۳) «رحمت» را نبوت دانسته است؛ زیرا رحمت خداوند عام است و همه را در بر می‌گیرد، پس رحمت یاد شده در آیه، باید خاص باشد.

۲) در آیه **﴿أَكَالُونَ لِلسُّخْتِ﴾**، ^(۴) «سُخت»، «رشوه» تفسیر شده است. ^(۵)

۳) در آیه **﴿وَلَتَسْتَلِنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾**، «نعمیم» بر حجت خدا، خرما، و آب خنک، اهل بیت عليه السلام و امنیت و عافیت تطبیق شده است. ^(۶)

۴) امام در تفسیر آیه **﴿وَإِذْ كُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مَسْتَضْعُفُونَ فِي الْأَرْضِ تَحَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفُكُمُ النَّاسُ فَأَوَاكُمْ﴾**، مراد از «مستضعفون» را قریش، و مراد از «الناس» را سایر عرب‌ها دانسته‌اند. ^(۷)

۵) امام منظور از **﴿الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ﴾** را پیرمردی دانسته که از گرفتن روزه ناتوان است.

۱. الكافي: ج ۸، ص ۱۵۷.

۲. ابوطبره، هدی جاسم، المنهج الاتری فی تفسیر القرآن: ص ۱۰۱.

۳. سورة بقره: آیة ۱۰۵.

۴. سورة مائدہ: آیة ۴۳.

۵. عيون الاخبار الرضا: ج ۲، ص ۲۸.

۶. البرهان: ج ۴، ص ۵۰۴.

۷. بحار الانوار: ج ۳۵، ص ۷.

۲) توسعه مفهومی و الغای خصوصیت

در سخنان نقل شده از امام علی^{علیه السلام} گاه می‌بینیم که لفظ یا عبارتی در مفهومی وسیع‌تر از معنای لغوی، و حتی عرفی، به کار می‌رود. در این کاربرد، لفظ یا جمله، فارغ از زمان و مکان و یا شیء رساننده مفهومی عام‌تر است و قیود و صفات مربوطه به این دلیل که خصوصیتی ندارند، نادیده گرفته می‌شوند.

در کلمات امیر مؤمنان^{علیهم السلام} نمونه‌های این شیوه تفسیری فراوان دیده می‌شود؛ موارد ذیل نمونه‌هایی از آن‌ها است:

(۱) امام مفهوم «نصیب» را در آیه «وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»^(۱) عام دانسته و آن را شامل سلامتی و توانایی و فراغت و جوانی و شادابی دانسته است که باید با آنها توشہ آخرت فراهم آورد.^(۲)

(۲) در آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَسْرِي نَفْسَهُ أَيْتَعَةً مَرْضَاتَ اللَّهِ» فرموده است: سوداکنندگان جان با خدا، کسانی‌اند که در راه امر به معروف و نهی از منکر به قتل می‌رسند. می‌دانیم که، این آیه درباره امام علی^{علیه السلام} است؛ هنگامی که در بستر پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} خواید و خطر مرگ را به جان خرید.^(۳)

۳ - تحلیل مفاهیم

ارائه معنایی قابل فهم و قانع کننده برای اندیشه‌ها و به عبارت دیگر، وضوح بخشیدن به مفهوم یا موضوعاتی مبهم، امری عرفی و عقلانی و شیوه‌ای مهم و کارآمد در معناشناصی است. این شیوه در تحلیل آیات قرآن کریم از جایگاهی ویژه برخوردار است.

در سخنان امیر مؤمنان^{علیهم السلام} نیز چنین روشی مشاهده می‌شود، مثلاً امام در آیه «وَ إِذَا تَوَلَّ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا...»^(۴) «فساد» را ظلم و سوء سریره دانسته است. برهمنی اساس‌گاهی

۱. سوره قصص: آیه ۷۷.

۲. معانی الاخبار: ج ۱، ص ۳۲۵.

۳. مجمع البيان: ج ۱، ص ۳۰۱.

۴. سوره بقره: آیه ۲۰۵.

واژه‌ای، به دلیل وجود قربینه و یا سیاق، معنای لغوی خود را در آیه از دست می‌دهد و معنایی پیدا می‌کند که با ساختار آیه سازگار و نیز قابل قبول و قابل فهم باشد. مثلاً واژه «کفر» که در لغت به معنای «پوشاندن چیزی» و در اصطلاح، به معنای «عقیده ناصواب و باطل» است،^(۱) از سوی امام بیزاری و برائت معنا شده است.

از امام سؤال شده است که منظور از «کفر» در آیه **﴿ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُفُرُ بَعْضُكُمْ بِعَيْنِهِ﴾**^(۲) چیست؟ امام جواب داد: «الْكُفُرُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، الْبَرَائَةُ». آن گاه نظایری چون «وَكَفَرَنَا بِكُمْ»^(۳) را شاهد می‌آورد.

در ذیل به چند مورد دیگر از تفسیر آیات به شیوه «تحلیل مفهوم» اشاره می‌کنیم:
 ۱) درباره نعمت‌های ظاهری و باطنی در آیه **﴿وَأَشْبَعَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً﴾** فرموده است: نعمت ظاهری، اسلام و هر رزقی است که خدا تفضل کرده است [در ظاهر] و نعمت باطنی، پوشاندن گناهان و بدی‌های شما است.

۲) در تفسیر آیه **﴿لَمْ يَلِدْ﴾**^(۴) فرموده است: اگر بزاید، موروث و نابود شدنی است و اگر زاده شود، خدای صاحب (شریک) خواهد بود. در کلام دیگری از آن حضرت نقل شده است که زاد و ولدش، موجب تناهى او می‌گردد.^(۵)

۳) امام در تفسیر آیه **﴿إِنَّمَا يَخْتَصِنُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِ الْعُلَمَاءِ﴾**^(۶) عالمان را کسانی دانسته است که گفتار و کردارشان با یکدیگر سازگار باشد، و گرنه عالم به حساب نمی‌آیند.^(۷)

۱. مفردات الفاظ القرآن.

۲. سوره عنکبوت: آیه ۲۵.

۳. سوره ممتحنه: آیه ۴.

۴. سوره اخلاص: آیه ۳.

۵. نهج البلاغه: خطبه ۱۸۶؛ کنز الدقائق: ج ۱۴، ص ۵۱۷.

۶. سوره فاطر: آیه ۲۸.

۷. مفید، أمالی: ص ۸۶، مجلس ۱۰.

گفتار چهل و نه:

امر به معروف و نهی از منکر

در نهضه البلاغه

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمُعْرُوفِ وَيَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ
وَأُوْثِنَّهُمُ الْمُلْحُونَ﴾.^(۱)

«باید از شما برخی خلق را به خیر دعوت کنند و به نیکوکاری امر و از بدکاری
نهی کنند اینان به حقیقت رستگارانند».

* * *

﴿أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادَهُمْ بِالْقِيَامِ أَحَسَنُ إِنَّ
رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾.^(۲)

«ای پیامبر، مردم را به حکمت و پند نیکو به راه پروردگاری بخوان و با طریقی
نیکوتر با آنها مناظره کن که همانا پروردگار تو کسی را که از راه او گمراه شد و نیز
هدایت یافتنگان را بهتر می شناسد».

* * *

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَا عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ
الْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.^(۳)

«خدای عدالت و نیکی و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد و از گناهان
و کارهای زشت و ستم نهی می کند و شما را پسند می دهد که یادآور شوید.
(امر به معروف کاری است که خداوند انجام می دهد)».

۱. سوره آل عمران: آیه ۱۰۴.

۲. سوره نحل: آیه ۱۲۵.

۳. سوره نحل: آیه ۹۰.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّا نَحْنُ مَصْلُحُونَ﴾.^(۱)

«و چون مؤمنان به آنان می‌گشند (به منافقان نهی می‌کردند) در زمین فساد نگیرید می‌گویند تنها ما کار به صلاح می‌کنیم».

* * *

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْإِيمَانِ وَتَنْسُؤُنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَقَلًا تَعْقِلُونَ﴾.^(۲)

«چگونه شما که مردم را به نیکوکاری امر می‌کنید، خود را فراموش می‌کنید؟ حال آنکه کتاب خدارا می‌خوانید چرا در آن تعقل نمی‌کنید؟».

* * *

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ أَتَقِ اللهُ أَخْذَتْهُ الْعَزَّةُ بِالْإِيمَانِ فَحَسِبْهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمَهَادُ﴾.^(۳)

«و چون به او به اندرز و نصیحت گفته می‌شود که از خدا بترس، به گناهان خود مغور می‌شود. پس جهنم او را کفایت می‌کند که بسیار جایگاه بدی است».

* * *

﴿يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾.^(۴)

«(طایفه‌ای از اهل کتاب) ایمان به خدا و روز قیامت می‌آورند و امر به نیکی و نهی از بدکاری می‌کنند و در نیکوکاری می‌شتابند و آنها از نیکوکارانند».

* * *

﴿قَالَ يَا قَوْمَ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُثُرْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا إِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ

۱. سوره بقره: آيه ۱۱.

۲. سوره بقره: آيه ۴۴.

۳. سوره بقره: آيه ۲۰۶.

۴. سوره آل عمران: آيه ۱۱۴.

وَ مَا تَوْفِيقٌ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ». (۱)

«(شعیب گفت): ای قوم، نظر شما چیست اگر برای من از جانب پروردگار حجتی روشن باشد و از او بر من رزق حلال و پاکیزه بر سرد باز از او اطاعت نکنم؟ و غرض من از آنچه شمارانه می کنم مخالفت با شما نیست، بلکه تنها مقصودم اصلاح امر شماست و توفیق من تنها از خداست و بر او توکل می کنم و به درگاه او از شر بدان پناه می برم». *

﴿فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْفُرْوَنِ مِنْ قَبْلِكُمْ أَوْ لُوا بَقِيَّةٍ يَمْهُونَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا إِمَّا مِنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُثْرِفُوا فِيهِ وَ كَانُوا بُحْرَمِينَ﴾. (۲)

«چرا در امم گذشته جز عده قلیلی که ما نجاتشان دادیم مردمی با خرد وجود نداشت که خلق را از فساد نهی کنند و ستمکاران پیروی لذت های خوش دنیوی کردند که مردمی بدکار و کافر به آخرت بودند. (چرا خردمندان و برجستگان جامعه مردم را از فساد باز نمی دارند؟)».

﴿إِذْ قَالَ لِآيِّهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّأْثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾. (۳)

«هنگامی که ابراهیم به پدر (عمویش) و قوم خود گفت این مجسمه های بی روح که شما همواره عبادتشان می کنید چیستند؟».

﴿وَ عَلَيْكُمْ بِالْتَّوَاصُلِ وَ التَّبَاذُلِ وَ اِيَّاكُمْ وَ التَّدَابُرِ وَ التَّقَاطُعِ لَا تَتُرْكُوا الْأَمْرَ بِالْمُعْرُوفِ وَ النَّهِيَّ عَنِ الْمُنْكَرِ فَبُوئَى عَنْيْكُمْ أَشْرَارَكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ﴾. (۴)

۱. سوره هود: آیه ۸۸.

۲. سوره هود: آیه ۱۱۶.

۳. سوره انبیاء: آیه ۵۲.

۴. نهج البلاغه، فیض الاسلام: نامه ۴۷.

«و بر شما باد که با هم وابستگی و دوستی داشته به هم ببخشایید، و از پشت کردن به یکدیگر و جدایی از هم بترسید، امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید که بدکاران بر شما مسلط می‌شوند. پس از آن دعا می‌کنید روا نشود».

* * *

فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيجِ نَبِيِّهِ وَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُشَغِّلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَشَارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ وَ آتَهُوا غَيْرَكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَنَاهُوا عَنْهُ فَإِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالنَّهِيِّ بَعْدَ التَّنَاهِيِّ.^(۱)

«پس برای اخذ علم و داشت بشتابید پیش از خشک شدن گیاه آن را و پیش از آنکه از استفاضه علم و داشت از اهلش و مانده به خود مشغول گردید و از منکر مرتکبین را نهی کنید و خودتان آن را مرتکب نشوید، زیرا شما مأمور شده‌اید که از منکر نهی نمایید پس از آنکه خود آن را بجا آورید».

* * *

يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ الْمُعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَ الْمُنْكَرُ عِنْهُمْ مَا أَنْكُرُوا.^(۲)

«در شباهات رفتار نموده از خواهش‌های نفس پیروی می‌کنند، معروف و پسندیده نزد ایشان چیزی است که خودشان نیکو شناخته‌اند و منکر و ناشایسته پیش آن‌ها چیزی است که خودشان بد دانسته‌اند».

* * *

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَ عَدًّا عَلَيْهِ حَقًا فِي التُّورَةِ وَ الْإِنجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَآتَهُمْ رِبِيعُكُمُ الَّذِي بَأْيَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْتَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْمَافِظُونَ لِهُدُودِ اللَّهِ

۱. همان: خطبه ۱۰۴.

۲. همان: خطبه ۸۷.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ).^(۱)

«خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بھشت خریداری کرده آنها در راه خدا
جهاد می‌کنند که دشمنان دین را به قتل رسانند و یا خود کشته شوند این وعده
قطعی است بر خدا و عهدی است که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده و از
خدابا وفاتر به عهد کیست؟ ای اهل ایمان شما به خود در این معامله بشارت
دھید که این معاهده با خدا به حقیقت سعادت و پیروزی بزرگی است
(بدانید که) از گناه پشیمانان، خداپرستان، حمد و شکر نعمتگزاران،
روزهداران نماز با خضوعگزاران، امر به معروف و نهی از منکرکنندگان
و نگهبانان حدود الهی و مؤمنان را (ای رسول ما به هر ثواب و سعادت)
بشارت ده».

* * *

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ
مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَيْنِهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ).^(۲)

«و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کند که خدای
یکتا را پرستید و از بتان و فرعونیان دوری کنید پس بعضی مردم را خدا هدایت
کرد و بعضی دیگر در ضلالت و گمراهی ثابت ماندند اکنون شما عاقلان در
روی زمین گردش کنید تا بنگیرید عاقبت آنان که انبیاء را تکذیب کردند به کجا
رسید؟».

* * *

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَنْقُولُنَّ مَا لَا تَعْلَمُونَ).^(۳)

«ای کسانی که ایمان آورده اید چرا می گویید چیزی را که انجام نمی دھید؟».

۱. سوره توبه: آیات ۱۱۱ و ۱۱۲.

۲. سوره نحل: آیه ۳۶.

۳. سوره صاف: آیه ۲.

در قرآن بارها از کسانی که مردم را به حق دعوت می‌کنند، ولی خود را فراموش کرده‌اند، انتقاد شدید شده است.

* * *

﴿كَبُرَ مَقْتَأً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَتَوَلُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾.^(۱)

«بزرگ است از حیث خشم در نزد خداوند اینکه بگویید چیزی را که انجام نمی‌دهید. (چرا آنچه را می‌گویید عمل نمی‌کید)».

* * *

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدْكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْحِيَكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَأْمُوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَخْبِرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْوَزْعُ الْعَظِيمُ﴾.^(۲)

«ای اهل ایمان آیا شمارا به تجارتی سودمند که شمارا از عذاب دردناک آخرت نجات بخشد دلالت کنم. آن تجارت این است که به خدا و رسول او ایمان آرید و به مال و جان در راه خدا جهاد کنید این کار اگر دانا باشید برای شما بهتر است. تا خدا گناهان شما را بیخشد و در بهشتی که زیر درختانش نهرها جاری است داخل گرداند و در خانه‌های پاکیزه در بهشت جاویدان داخل کند، این همان رستنگاری بزرگ بندگان است».

* * *

﴿وَإِذَا ذُكِرُوا لَا يَذْكُرُونَ﴾.^(۳)

«و آن گاه که پند داده شوند متذکر نمی‌شوند. (گروهی هستند که هرگاه مورد تذکر قرار می‌گیرند، متذکر نمی‌شوند)».

۱. سوره صاف: آیه ۳.

۲. سوره صاف: آیات ۱۰-۱۲.

۳. سوره صافات: آیه ۱۳.

﴿وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا أَتَّى هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾.^(۱)

«او ای محمد بندگانم را بکو که همیشه سخن بهتر را بر زبان آرید که شیطان چه بسیار میان شما دشمنی و فساد می انگیزد زیرا دشمنی او با آدمیان واضح و آشکار است. (فرآن به ما دستور داده که به بهترین بیان با مردم حرف بزنیم)».

* * *

﴿إِذْلُلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾.^(۲)

«آنچه را که از کتاب آسمانی قرآن بر تو وحی شد بر خلق تلاوت کن و نماز را که بزرگ عبادت خداست بجای آر که همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می دارد همانا ذکر خدا بزرگتر و برتر از اندیشه خلق است. و خدا به هرچه می کنید آگاه است. (راه جلوگیری از فحشا و منکر، انجام معروفی همچون نماز است)».

* * *

﴿فَلَيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ × الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ حَوْفٍ﴾.^(۳)

«پس باید یگانه خدای کعبه را پرستید، که به آنها (قوم قریش) هنگام گرسنگی طعام داد و از ترس و خطر ایشان را ایمن ساخت. (فرآن که مردم را امر به عبادت می کند می فرماید: پروردگار این کعبه را پرستش کنید، زیرا او شما را از گرسنگی و ترس نجات داد)».

* * *

۱. سوره اسراء: آیه ۵۳.

۲. سوره عنکبوت: آیه ۴۵.

۳. سوره قریش: آیات ۳ - ۴.

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنُوا هُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُ الزَّكَاةَ وَ أَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوُا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾.^(۱)

«آنان که خدارا یاری کنند، آنهایی هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم نماز به پای دارند و زکات به مستحقان می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند. عاقبت کارها به دست خداست. (مؤمنان همین که در زمین قدرت به دست گرفتند، نماز به پای می دارند، زکات می پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند)».

* * *

﴿يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ ائِنَّهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾.^(۲)

«(للمان خطاب به فرزندش می گوید:) ای فرزند عزیزم نماز را به پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر آنچه که بر تو می رسد صبر کن حقیقتاً که این کارها از کارهای ثابت و راسخ است. (امر به معروف و نهی از منکر نیاز به عزم و اراده قوی دارد)».

* * *

﴿وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ حَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.^(۳)

«و بترسید از بلایی که چون آید تنها مخصوص ستم کاران شما نباشد. بلکه ظالمان و مظلومان همه را فراگیرد) و بدایید، که عقاب خدا بسیار سخت است. (از فتنه هایی که آتش آن همه را می سوزاند، بترسید)».

* * *

۱. سوره حج: آیه ۴۱.

۲. سوره لقمان: آیه ۱۷.

۳. سوره انفال: آیه ۲۵.

﴿أَلَا يَظْنَ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَيْغُوثُونَ﴾.^(۱)

«آیا آنها نمی‌دانند که برانگیخته می‌شوند (کسانی که می‌خواهند امر به معروف و نهی از منکر کنند، قبل از هر چیز باید ایمان، یاد خدا، و معاد را در دل مردم زنده کنند. لذا قرآن به کم فروشان می‌فرماید: آیا آنان نمی‌دانند که در روز قیامت زنده خواهند شد و باید پاسخ کم فروشی خود را بدھند)».

* * *

﴿فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمُؤْمَنَ وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَ الْدُّعَاءَ إِذَا وَلُوا مُدْبِرِينَ﴾.

«پس تو ای رسول ما دعوت را به مردگان و کران برسانی آنگاه که پشت کشند (ندای تو به گوش افراد کر نمی‌رسد. گروهی مثل مردگان قبورند که تو نمی‌توانی حرفي به آنان بشنوانی)».

* * *

﴿قَالَ إِنِّي لِعَصِيلُكُمْ مِنَ الْقَالِينَ﴾.^(۲)

«لوط گفت: من خود دشمن این کار را شنید شما خواهم بود (باید با منکرات و کار بد مردم مخالف باشیم و نه با خود آنان)».

* * *

﴿وَ أَنِّيْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾.^(۳)

«نخست خویشان نزدیک را بترسان. (پیامبر اسلام در ابتدای بعثت مؤمور می‌شود که بستگان نزدیکش را هشدار دهد)».

* * *

﴿وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْسُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُوَنَا وَ إِذَا حَاطَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾.^(۴)

۱. سوره مطففين: آیه ۴.

۲. سوره شرعا: آیه ۱۶۸.

۳. سوره شرعا: آیه ۲۱۴.

۴. سوره فرقان: آیه ۶۳.

«وَبِنَدْكَانِ خَدَائِي رَحْمَانَ آنَ هَسْتَنَدَ كَه بَرَ روَى زَمِينَ رَه بَه تَواضُعٍ وَفَرُوتَنِي روَندَ وَهَرَگَاه مَرْدَم جَاهَلَ بَه آنَهَا خَطَابَ كَنَنَدَ با سَلامَتَ نَفَسَ جَوابَ دَهَنَدَ. (كَسَانِي كَه اَمَرَ بَه مَعْرُوفٍ وَنَهَى اَزْمَنْكَرَ مَى كَنَنَدَ هَرَگَاهَ با اَفَادَ نَآگَاهَ بَرَخُورَدَ كَنَنَدَ با سَلامَ وَسَالَمَتَ رَدَ مَى شَونَدَ)».

* * *

﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾.^(۱)

«اوست خدایی که هم او و هم فرشتگانش به شما بندگان رحمت می‌فرستند؛ تا شما را از ظلمت‌ها بیرون آرد و به عالم نور رساند، و او بر اهل ایمان بسیار رثوف و مهربان است. (خداآند و فرشتگان برای این که شما را از ظلمات به نور دعوت کنند بر شما درود می‌فرستند)».

* * *

﴿يَا أَيُّهَا الَّيَّٰ قُلْ لَاَرْوَاحِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ مِنْ جَلَّ أَيْمَنِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْدَنَ وَكَانَ اللَّهُ عَفْوًا رَحِيمًا﴾.^(۲)

«ای پیغمبر گرامی! با زنان و دختران خود و زنان مؤمنان بکو: که خویشن را به چادر پوشند؛ که این کار برای اینکه آنها شناخته شوند، تا از تعرض و جسارت آزار نکشند برآنان بسیار بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است. (اول به دختران و همسرانت سفارش کن و آنگاه به زنان دیگر)».

* * *

﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي لِنِي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونَ﴾.^(۳)

۱. سوره احزاب: آیه ۴۳.

۲. سوره احزاب: آیه ۵۹.

۳. سوره قصص: آیه ۳۴.

«موسی گفت: ای پوردگار، برادرم هارون را، که ناطقه‌اش فصیح‌تر از من است، با من یار و شریک در کار رسالت فرماء، تا مرا تصدیق و ترویج کند، که می‌ترسم این فرعونیان سخت تکذیب رسالتمن کنند. (در امر به معروف و نهی از منکر کسانی که در بیانشان نوعی سنگینی است، بهتر آن است که سخنگویی همراه خود ببرند)».

* * *

﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي إِنَّ السَّاعَةَ آتِيهٌ﴾.^(۱)

«من خدای یکتا، خدایی جز من نیست پس مرا عبادت کن، و نماز را به یاد من پیار که قیامت خواهد آمد. (برای امر به نماز می‌فرماید: نماز به پا دار که قیامت در پیش است)».

* * *

﴿فَقُوْلَةً قَوْلًا لَّيْنًا لَّعْلَةً يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْتَى﴾.^(۲)

«او با آرامی سخن‌گویید که متذکر شود یا از خدا بترسد. (خداآوند به موسی و هارون می‌فرماید: هنگامی که نزد فرعون رفید، با او به نرمی سخن بگویید)».

* * *

﴿وَلَوْلَا دَفْعَ اللَّهِ النَّاسَ بِعْضَهُمْ بِيَغْضِبِنَّ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾.^(۳)

«واگر خدا بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، فساد روی زمین را فرمی‌گرفت، اما خدا صاحب فضل و کرم است».

* * *

۱. سوره طه: آیات ۱۴ و ۱۵.

۲. سوره طه: آیه ۴۴.

۳. سوره بقره: آیه ۲۵۱.

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْخُحْشَاءِ وَ ...﴾.^(۱)

«شیطان به وعده فقر شمارا به کارهای زشت و ادار می کند (هماناکه امر به منکر کار شیطان است)».

* * *

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾.^(۲)

«و اگر خدا می خواست؛ همه را بر هدایت جمع می کرد، پس از جاهلان مبایش».

* * *

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخْوُضُونَ فِي آيَاتِنَا قَاعِرِضٌ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخْوُضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُسِيَّتَكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.^(۳)

«هنگامی که گروهی را دیدی بر آیات ما خرد گیری می کند؛ از آنان دوری گرین تا این که در سخن دیگری وارد شوند و اگر شیطان فراموشت ساخت بعد از آنکه متذکر شدی، با گروه ستمکاران منشین».

* * *

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًاٰ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾.^(۴)

«و اگر خدا می خواست مشرکان مشرک نمی شدند و تو را نگهبان ایشان نکردیم و تو وکیل آنها نخواهی بود: (در امر و نهی به مردم نرم خوب باشیم. خداوند به پیامبرش فرمود: تو وکیل مردم نیستی)».

* * *

۱. سوره بقره: آیه ۲۶۸.

۲. سوره انعام: آیه ۳۵.

۳. سوره انعام: آیه ۶۸.

۴. سوره انعام: آیه ۱۰۷.

«وَ قَالَ عَلِيٌّ فِي كَلَامٍ آخَرَ، لَهُ يَجْزِي هَذَا الْجُرْمِ: فَنِئُمُ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَذَلِكَ الْمُشَكِّلُ لِحِصَالِ الْخَيْرِ، وَ مِنْهُمُ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ مُمْسِكُ حِصَالَتِنَّ مِنْ حِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضِيعُ حَصَّلَةَ، وَ مِنْهُمُ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْحِصَالَتِينَ مِنَ الْثَّلَاثَةِ وَ تَسْكَنَ بِواحِدَةٍ، وَ مِنْهُمُ تَارِكُ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ فَذَلِكَ مِيَّتُ الْأَحْيَاءِ، وَ مَا أَعْمَالُ الْبَرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمُعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَفْتَهُ فِي بَحْرِ الْجَيْحَ وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمُعْرُوفِ الَّهُمَّ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقْرِبَانِ مِنْ أَجْلِ ، وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقِ، وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامِ جَابِرٍ».^(۱)

«امام علیؑ در سخن دیگر خود که هم در این معنی (درباره امر به معروف و نهی از منکر) می‌باشد فرموده است: برخی از ایشان (انکارکنندگان) به دست وزیان و دل خود منکر را انکار می‌کند پس او خوهای نیک راتمام نموده است، و برخی از آن‌ها بروزبان و دل خویش انکار می‌کند نه به دستش او به دو خصلت و خوچنگ زده و یکی (انکار به دست) را تباہ ساخته است، و برخی از آنان به دلش انکار می‌کند نه به دست و زیانش او دو خصلت را تباہ نموده که شریف‌ترین سه خصلت می‌باشد و به یک خصلت (انکار به دل) چنگ زده است (چون انکار به دل بدون انکار به دست و زیان در خارج سودی ندارد از این رو آن دو خصلت را شریف؟ تر دانسته)، و برخی از ایشان ناشایسته را بروزبان و دل و دستش انکار نمی‌کند پس او مرده زندگان است (زیرا اگر او را توانایی نیست لاقل باید به دل انکار نماید و گرنه در ایمان به خداراستگو نمی‌باشد چون هر که خدا را دوست دارد باید گاه‌کار دشمن خدا را دشمن بداند) و همه اعمال نیکو و جهاد در راه خدا در پیش امر به معروف و نهی از منکر نیست مگر مانند آب دهن انداختن در دریای پهناور، و امر به معروف و نهی از منکر اجل را تزدیک نمی‌کند و روزی را کم نمی‌گرداند و نیکوترين امر به معروف و نهی از منکر (گفتن) یک سخن حق و درست است نزد پادشاه ستمگر (که آن سخن او را از ستمی باز داشته یا به خیر و نیکی واارد).

امر به پیروی از ائمه هدی

در مورد امر به پیروی از ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می فرماید:

«عَلَيْكُمْ بِطَاعَةٍ مَنْ لَا تُعْذِرُونَ بِجَهَالَتِهِ».^(۱)

«بر شما باد پیروی کسی که به نشناختن او معذور نیستید».

امر به نیکی

در مورد امر به نیکی می فرماید:

«عَاتِبُ أَخَالَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ ، وَ ازْدُدْ شَرَهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ».^(۲)

«برادر (دوست) خود را با نیکی سرزنش کن و بدی او را با بخشش بر او بطرف گردان».

امر به پرهیز کردن

در مورد امر به پرهیز کردن از جاهایی که موضع تهمت است می فرماید:

«مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّحْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ آسَأَ بِهِ الظَّنَّ».^(۳)

«هر که به جاهای تهمت و بدگمامی برود بدگمان به خود را نباید سرزنش نماید».

امر به اطاعت مخلوق

در مورد امر به اطاعت مخلوق می فرماید:

«لَا طَاعَةَ لِخَلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ».^(۴)

«اطاعت و پیروی مخلوق سزاوار نیست جایی که نافرمانی خدا در آن باشد».

۱. همان: حکمت ۱۴۸.

۲. همان: حکمت ۱۵۰.

۳. همان: حکمت ۱۵۱.

۴. همان: حکمت ۱۵۶.

﴿إِنَّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوًّا فَعَمِلَ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَانْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَّ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أَجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلِيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفِلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ، وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ﴾.^(۱)

«ای مؤمنین، هر که ببیند ظلم و ستمی بکار می برند و مردم را به منکر و ناپسندیده‌ای می خوانند و آن را به دل انکار کند پس رهایی یافته و بیزاری جسته است، و هر که آن را به زبان انکار کند اجر و مزد یافته و پاداشش از انکار کننده به دل بیشتر است، و هر که آن را با شمشیر انکار کند تا کلمه خدا بلندر و کلمه ستمکاران پست تر باشد او کسی است که به راه رستگاری رسیده و بر راه راست قیام نموده و یقین و باور در دل او روشن گشته است».

* * *

﴿وَ عَنْ أَبِي جُحَيْثَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ يَقُولُ إِنَّ أَوَّلَ مَا تُغْلِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجَهَادِ الْجَهَادُ بِأَيْدِيهِكُمْ ثُمَّ بِالسِّيَّئَاتِ كُمْ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ، فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَ لَمْ يُتَكَرِّرْ مُنْكَرًا قُلْبٌ فَجَعَلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَ أَسْفَلَهُ أَعْلَاهُ﴾.^(۲)

«از ابو جحیفه روایت است که گفت: شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام (درباره امر به معروف و نهی از منکر) می فرمود: اول چیزی که از آن مغلوب می گردید و شکست می خورید (بر اثر بدیختی و دور ماندن از رحمت الهی از شما گرفته می شود)، جهاد (زد و خورد) با دست هایتان است (که با کفار و مشرکین نمی جنگید و حدود خدارا برابر فاسقین و ستمکاران و گناهکاران اجرا نماید و آنها را تعزیز و تأديب نمی کنید)؛ پس از آن جهاد با دل هایتان است (که با ستمکاران و بدکاران سودرسان دوستی و احترام نموده و با پرهیزکاران و نیکان دست تهی بی اعتنایی کرده دوری می گریند)؛ پس این هنگام کار دین

۱. همان: حکمت ۳۶۵.

۲. همان: حکمت ۳۶۷.

تمام است چون جهاد با دست و زبان اگر ممکن نباشد، همه کس توانایی بر جهاد به دل دارد هرچند نتواند آن را آشکار سازد پس هرگاه آن را هم از دست داد نشانه تبدل اخلاق و گمراحتی و بد بختی او در دنیا و آخرت است) پس کسی که به دل کار شایسته را نشناخت و ناشایسته را انکار نمود (نیکوکاران را دوست نداشته و بدکاران را دشمن ندانست که این کار در باب امر به معروف و نهی از منکر اقل واجب است) وارونه کشته و سرش پایین و پایش بالا خواهد شد (در دنیا آسايش نداشته سرگردان شود و در آخرت نیک بختی را از دست داده به کیفر همیشگی گرفتار گردد».

* * *

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فَلَا مُنْكِرٌ مُعَيْرٌ وَ لَا زَاجِرٌ مِرْدَجِرٌ، أَنَّهُمْذَا تُرِيدُونَ أَنْ تُجَاهِرُوْا إِلَهَ فِي دَارِ قُدُسِهِ وَ تَكُونُوا أَعْزَأَ أَوْلَائِيهِ عِنْدَهُ؟ هَيَّاهاتٌ !! لَا يُجَدِعُ اللَّهُ عَنْ جَتِّهِ وَ لَا تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ لَعَنِ اللَّهِ الْآمِرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَ النَّاهِيُّنَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَالَمِلِينَ بِهِ». ^(۱)

«فساد و تباہ کاری نمایان شده است (معروف منکر و منکر، معروف گردیده پس نیست شخصی که آن را تغییر دهد و نه منع کننده ای که از آن نهی نمایید! امر به معروف و نهی از منکر نمی کنید) و با این رویه می خواهید در بهشت در جوار رحمت خدا و از ارجمندترین دوستان او باشید؟ چه دور و نادرست است اندیشه شما!! خدا را برای رفتن به بهشت او (با کردار نشست و گفتن اینکه رحیم و کریم و آمرزنده است) نمی توان فریب داد، و رضا و خشنودی او به دست نمی آید مگر به طاعت و بندگی کردن. خدا لعنت کند و از رحمتش دور گرداند کسانی را که به معروف امر می کنند و خود آن را به جانی آورند، و منکر را نهی می نمایند و خود مرتکب آن می شوند».

* * *

﴿وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلنَّاسِ وَ الْهُنْكَرِ رَدْعًا لِلسُّفَهَاءِ﴾.^(۱)

«امر به معروف (فرمان دادن به کار پسندیده) را برای اصلاح عوام و سوق دادن آنان به راه سعادت و نیکبختی و نهى از منکر (بازداشتمن از کار ناشایست) را برای جلوگیری از معاصی و گناهان از کم خردان خداوند و اجب گردانید».

* * *

﴿وَ الْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شَعَبٍ : عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ ، وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَ الصِّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ ، وَ شَنَآنِ الْفَاسِقِينَ ، فَمَنْ أَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ مَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أُنُوفَ الْمُنَافِقِينَ ، وَ مَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ ، وَ مَنْ شَوَّهَ الْفَاسِقِينَ وَ غَضِيبَ لِلَّهِ عَصَبَ اللَّهُ أَهُدَ وَ أَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾.^(۲)

«وجهاد از آنها بر چهارگونه است: امر به معروف و نهى از منکر، راستی گفتار، دشمنی با بدکاران، پس هر که امر به معروف و کار شایسته نماید مؤمنان را پشتگرمی بخشیده و هر که نهى از منکر نماید بینی منافقین و دوروها را به خاک مالیده و هر که در گفتار راستگو باشد آن چه بر او بوده به جا آورده و هر که با بدکاران دشمنی نمود و برای خدا خشنماناک گردید خدا برای او به خشم آید و در روز رستخیز او را خشنود می گرداند».

* * *

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ الَّذِي يَحِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحِرِّمُ عَلَيْهِمُ الْحَنَابِثَ وَ يَصْعُّ عَنْهُمْ إِصْرَارُهُمْ وَ الْأَغْلَالُ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.^(۳)

۱. همان: حکمت ۲۴۴.

۲. همان: حکمت ۳۰.

۳. سوره اعراف: آیه ۱۵۷.

«آنان که از فرستاده خدا که پیامبر امی است پیروی می‌کنند کسی که نام و نشانش را در تورات و انجیلی که نزد آنهاست می‌یابند آنها را امر به نیکوبی و نهی از زشتی می‌کند و بر آنان هر چیز پاکیزه را حلال و هر پلیدی را حرام می‌گرداند، نیز بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر گردن آنها بود برمی‌دارد پس آنان که به او ایمان آورند و عزت او نگه داشتند و یاریش کردند و از نوری که بر او نازل شد پیروی نمودند آن گروه به حقیقت رستگارند».

* * *

﴿لَاَ خَيْرٌ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ
بِيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ يَفْعُلْ ذَلِكَ اِتْبَاعَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا
عَظِيمًا﴾.^(۱)

«در بسیاری از سخنان سری آنها هیچ خبری نیست مگر اینکه کسی امر کند به صدقه دادن و یا کار نیک کردن یا اصلاح بین مردم و کسی که برای خشنودی خدا چنین کند پس به زودی به او پاداش بزرگی خواهیم داد».

* * *

﴿وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكَفِّرُهُمَا وَ يُسْتَهْزِئُهُمَا
فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخْوُضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ
الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾.^(۲)

«خدا این مطلب را در کتاب برای شما نازل کرد که هرگاه شنیدید که آیات خدا تکفیر می‌شود و مورد تمسخر واقع می‌شود پس با آنها منشینید تا زمانی که مشغول سخن دیگری شوند (در صورتی که بنشینید و گوش بدھید) شما نیز مثل آنها هستید و خدا همه منافقان و کافران را در جهنم جمع می‌کند».

* * *

۱. سوره نساء: آیه ۱۱۴.

۲. سوره نساء: آیه ۱۴۰.

﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الظَّالَّةُ إِنَّهُمْ أَخْذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْ لِيَاءً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾.^(۱)

«گروهی راهداشت کرد و گروهی گمراهی حق آن هاست، چون به جای خدا شیاطین را سرپرست خود گرفتند و می پندارند که هدايت شده اند. (کسانی که خیال می کنند هدايت یافته هستند نیاز به ارشاد ندارند، به جای خداوند شیطان را به سرپرستی خود پذیرفته اند)».

* * *

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَجْبَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخْذَنَا الَّذِينَ ظَلَّمُوا بِعَذَابٍ بَيْسِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُدُونَ﴾.^(۲)

«و چون هرچه به آنها تذکر داده شد در آن غفلت کردند ما همان جماعتی را که از بدی نهی می کردند، نجات دادیم و آنانی را که ستمکاری کردند به کیفر فسقشان به بدترین عذاب گرفتار کردیم».

* * *

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَ امْرُ بِالْعُرْفِ وَ اعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾.^(۳)

«راه عفور را بگیر و به خوبی ها امر کن و از نادان هاروی برگردان. از جمله وظایف انبیاء امر به معروف و نهی از منکر است».

* * *

﴿كُنْتُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجْتُ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمُعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ أَمْنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ حَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ﴾.^(۴)

۱. سوره اعراف: آيه ۳۰.

۲. سوره اعراف: آيه ۱۶۵.

۳. سوره اعراف: آيه ۱۹۹.

۴. سوره آل عمران: آيه ۱۱۰.

«شما نیکوترین امتی هستید که به سود انسان‌ها خلق شده‌اید. مردم را به نیکوکاری و ادار کنید و از بذکاری باز دارید و ایمان به خدا دارید و اگر اهل کتاب ایمان آورند به نفع آنهاست برخی از آنها با ایمان و بیشتر فاسقند».

* * *

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلٌ أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾. (۱)

«ای رسول ما امت را بگو طریقه من و پیروانم همین است که خلق را به خدا با بینایی و بصیرت دعوت کنم و خادرا از شرک و شریک منزه دانم و هرگز به خدا شرک نیاورم. کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید معروف را بشناسد و شیوه را هم بداند».

* * *

﴿وَإِنْ طَائِفَاتٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ افْشَلُوا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَعْثَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَعْنِي حَتَّى تَقُولَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَآءَهُنَّ فَأَنْتَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعُدْلِ وَاقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُ الْمُقْسِطِينَ﴾. (۲)

«و اگر دو طایفه از اهل ایمان با هم به قتال و دشمنی برخیزند البته شما مؤمنان بین آن‌ها صلح برقرار دارید و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتال نکنید تا به فرمان خدا باز آید پس اگر برگشت با عدالت میان آنها را صلح دهید و عدالت کنید که خدا بسیار اهل عدل را دوست می‌دارد».

* * *

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَبُوا كَثِيرًا مِنَ الطَّيْنِ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسِّسُوا وَ لَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِيَّاهُمْ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهُتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَابُ رَحِيمٌ﴾. (۳)

۱. سوره یوسف: آیه ۱۰۸.

۲. سوره حجرات: آیه ۹.

۳. سوره حجرات: آیه ۱۲.

«ای اهل ایمان، از بسیاری پندارها در حق یکدیگر اجتناب کنید که برخی ظن و پندارها معصیت است و نیز هرگز از حال درونی هم تجسس نکنید و غیبیت یکدیگر را نکنید. آیا شما دوست می دارید گوشت برادر مرده خود را بخورید؟ البته کراحت از آن دارید و از خدا بترسید که خدا توبه پذیر و مهربان است.»

* * *

﴿وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾.^(۱)

«در جهان از آن کسی که چون پیغمبران خلق را به سوی خدا خواند و نیکوکار گردید و همی گفت که: من تسلیم خدایم. کدام کس بهتر و نیکوگفтарتر است؟».

* * *

﴿وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ إِذْقَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي يَبْيَكِ وَ بَيْنَهُ عَدَاؤُهُ كَانَهُ وَلِيًّا حَمِيمًا﴾.^(۲)

«نیک و بدی در جهان یکسان نیست همیشه بدی خلق را با بهترین عمل دفع کن تا همان کس که گویی با تو بر سر دشمنی است ، دوست و خویش تو گردد».

* * *

﴿أَوْلَا يَنْهَا هُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْأَثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْنَ لَبِسْ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾.

«اگر علماء و روحانیون آنها را از گفتار رشت و خوردن حرام باز ندارند کاری بسیار رشت می کنند. (مسئولیت همه مردم نسبت به امر به معروف و نهی از منکر یکسان نیست بلکه وظیفه علماء و دولتمردان از دیگران بیشتر است)».

* * *

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفَسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَوْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيَسِّكُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.^(۳)

۱. سوره فصلت: آیه ۳۳.

۲. سوره فصلت: آیه ۳۴.

۳. سوره مائدہ: آیه ۱۰۵.

«ای اهل ایمان، شما ایمان خود را محکم نگه دارید که اگر همه عالم گمراه شوند و شما به راه هدایت باشید زیانی به شما نخواهد رسید، بارگشت همه خلق به سوی خداست و همه شمارادر قیامت بدان چه کرد هاید آگاه می سازد».

* * *

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِيَّ تَفْلِقٍ قَالُوكَلْمَةٌ يَا أَيُّهَا النَّفْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانٌ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾.^(۱)

«(مسئله هشدار و اختصار و یا فریاد در برابر خطاهای انحراف‌ها، مخصوص انسان‌ها نیست) تا آن جا که به وادی سورچگان رسیدند، موری (پیشوای موران) چون جلال سلیمان و سپاه عظیم آنان را مشاهده کرد گفت: ای موران، همه به خانه‌های خود اندرونید مبادا سلیمان و سپاهش ندانسته شمارا پایمال کنند».

* * *

﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمُؤْمَنَ وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَ الْدُّعَاءَ إِذَا وَلَوْ امْدُرِّينَ﴾.

«(ای رسول ما)، همانا تو مردگان (مرده‌دلان کافر) را شنوا نمی‌سازی و دعا را به گوش کرها که پشت کنند نمی‌رسانی».

* * *

﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْأَوْمَنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلَيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُعِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَةَ وَ يُطْبِعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيِّرْ حَمْهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.^(۲)

«مردان و زنان مؤمن همیه یار و دوستدار یکدیگرند، خلق را به کار نیکو و ادار و از کارهای زشت منع می‌کنند و نماز به پامی دارند و زکات می‌دهند و حکم خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند؛ آنان را البته خدا مشمول رحمت خود خواهد

۱. سوره نمل: آیه ۱۸.

۲. سوره توبه: آیه ۷۱.

گردانید که خدا صاحب اقتدار و درست‌کردار است و نیکان را البته به نعمت و رحمت ابد می‌رساند».

* * *

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾. ^(۱)

«همانا رسولی از جنس شما برای هدایت خلق آمد که از فرط محبت، پریشانی و جهل و فلاکت شما را برابر او سخت می‌آید و بر آسایش و نجات شما بسیار حریص و با مؤمنان رئوف و مهربان است».

* * *

﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَارِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾. ^(۲)

«و همیشه (حضرت اسماعیل علیہ السلام) اهل بیت خود را به ادائی نماز و زکات امر می‌کرد و او نزد خدا بنده پسندیده‌ای بود».

* * *

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمْرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلُ وَ...﴾. ^(۳)

«آن چه را خدا امر به پیوند آن کرده عاقلان اطاعت می‌کنند و ...».

* * *

﴿... أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾. ^(۴)

«(ای رسول)، تو کی می‌توانی تا به اکراه همه را مؤمن و خدا پرست گردانی».

* * *

۱. سوره توبه: آیه ۱۲۸.

۲. سوره مریم: آیه ۵۵.

۳. سوره رعد: آیه ۲۱.

۴. سوره یونس: آیه ۹۹.

﴿وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِحَجَّارٍ فَدَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَحْكُمُ وَعِيدِ﴾.^(۱)

«(ای رسول)، تو بر مردم جبار مسلط نیستی با قرآن تذکر بده، کسی را که از عذاب من می‌ترسد».

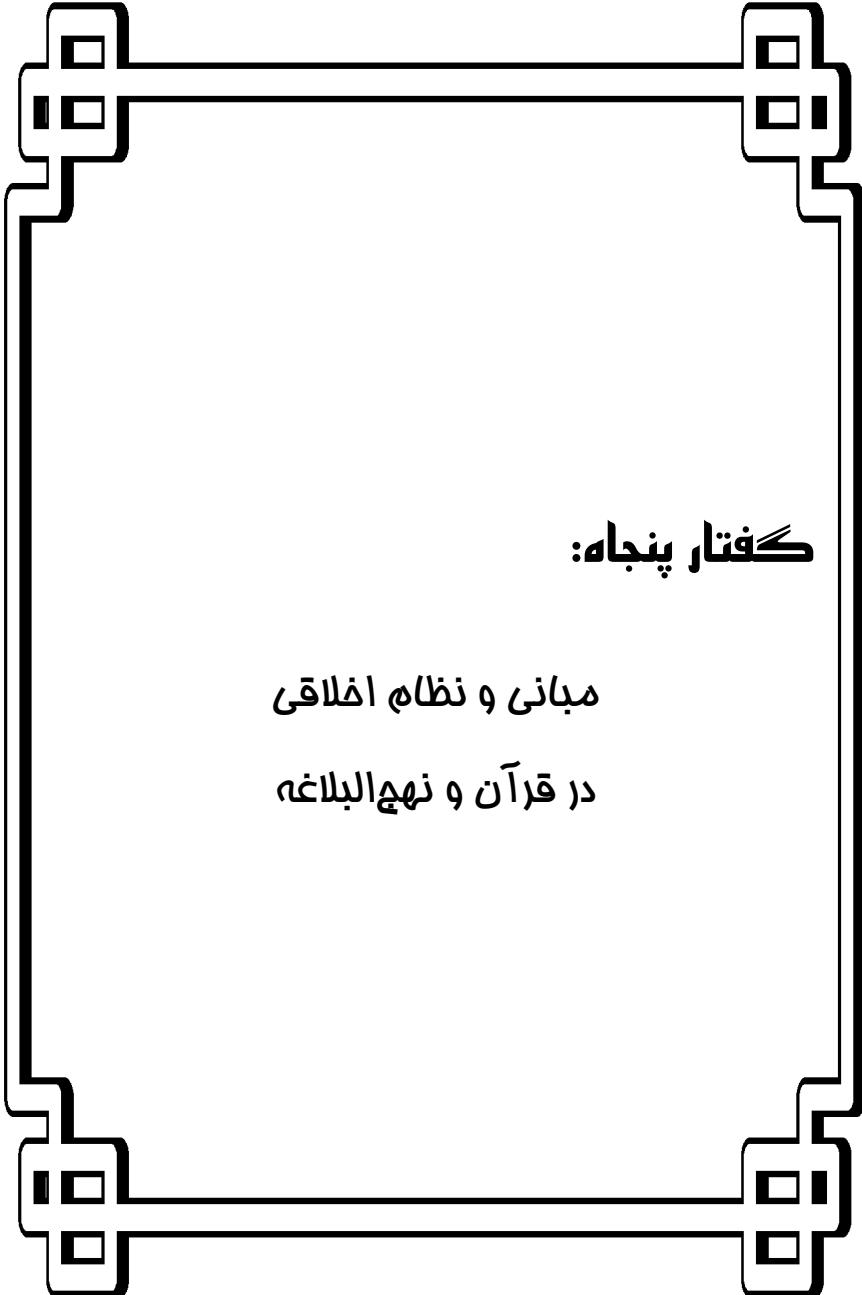
* * *

﴿فَدَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ﴾.^(۲)

«(ای رسول)، تذکر بده که همانا تو تذکر دهنده‌ای».

۱. سوره ق: آیه ۴۵.

۲. سوره غاشیه: آیه ۲۱.



ڪفتار پنجاہ:

مبانی و نظاہ اخلاقی
در قرآن و نهج البلاغه

موضوع علم اخلاق در این مکتوب، اعم از صفات انسانی است و قلمرو آن نیز همه ساختهای سه‌گانه وجودی انسان است. اخلاق جمع خلق است و به معنای نیرو و سرشت باطنی انسان است که تنها با دیده بصیرت قابل درک است. در مقابل خلق که شکل و صورت محسوس و قابل درک با چشم ظاهر است، هم چنین خلق را صفت نفسانی راسخ نیز می‌گویند که انسان فعال مناسب با آن صفت را بی‌درنگ انجام می‌دهد. صفت راسخ درونی ممکن است (فضیلت) و منشأ رفتار خوب باشد و یا (رذیلت) و منشأ کردار زشت.^(۱)

علم اخلاق را می‌توان چنین تعریف کرد

علمی است که صفت نفسانی خوب و بد و اعمال و رفتار اختیاری مناسب با آنها را معرفی می‌کند و شیوه تحصیل صفات نفسانی خوب و انجام دادن اعمال پسندیده و دوری از صفات نفسانی بد و اعمال ناپسند را نشان می‌دهد.^(۲)

تقسیمات کلان مسائل اخلاقی

ساختار کلان اخلاق اسلامی به‌طور طبیعی و منطقی در سه بخش زیر سامان می‌یابد:

۱. معجم مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، تحقیق ندیم مرعشلی، مکتب المرتضویه، لاحیاء الآثار الجعفری، بی‌تا: ص ۱۵۹.

۲. رجوع کنید به اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات علمیه اسلامیه، شیراز، بی‌تا: ص ۴۸؛ تهذیب الاخلاق و طهاره الاعراق، ابن مسکویه، بیدار، قم: ص ۲۷.

- ۱) مباحث بنیادین و فلسفی اخلاقی (مبانی اخلاق).
- ۲) توصیف هنجرها و نا亨جری‌های اخلاقی (اخلاق توصیفی).
- ۳) اخلاق تربیتی.^(۱)

فلسفه‌های جدید به ویژه فلسفه تحلیلی منطقی و زبانی بر مباحث فلسفی اخلاقی، پرسش‌های تازه‌ای را در افکنده است، پرسش‌هایی هم چون: مناسبات اخلاق و دین منشأ و ملاک صدق و کذب قضایای اخلاقی و در نتیجه معناداری یا مهم‌بودن آن‌ها، انسایی یا اخباری بودن آموزه‌های اخلاقی، رابطه (بایدها) اخلاقی با هسته‌های مطلق و جهانی و جاودانه بودن تعالیم اخلاقی یا نسبی و منطقه‌ای و موقعی بودن آن‌ها، چگونگی شکل‌گیری جوهره‌الزام در دستور اخلاقی، شرایط مسئولیت اخلاقی و راهکارهای شناسایی هنجرها و نا亨جرهای اخلاقی در حوزه‌های مختلف.^(۲)

جاودانگی اخلاقی

جاودانه‌انگاری و مطلق‌گرایی در اخلاق، و در مقابل آن نسبت‌گرایی اخلاقی از کلیدی‌ترین مباحث اخلاق پژوهشی در گذشته به ویژه در سده‌های اخیر بوده است. این موضوع هم از جهت عقاید اسلامی مهم است و هم بر ایمان دینی افراد تأثیر بسزا دارد.

مفهوم اطلاق و نسبیت

مراد از مطلق‌گرایی اخلاق این است که اصول و گزاره‌های اخلاقی وابسته به امور خارج از ذات موضوعات اخلاقی نیستند. مثلاً اگر نگهداری شایسته از سالمندان، عفت‌پیشگی و یا حفظ حرمت دیگران، به لحاظ اخلاقی پسندیده است، در همه زمان‌ها و مکان‌ها و در هر شرایطی و از سوی هر فاعلی ستوده و اخلاقی است.^(۳)

۱. دانشنامه امام علی ع: ج ۴؛ اخلاق و سلوک، زیرنظر علی‌اکبر رشاد، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰، تهران: ص ۱۰۳-۱۰۲.

۲. همان: ص ۱۰۳-۱۰۴.

۳. اخلاق اسلامی، احمد و مسعود آذربایجانی دیلمی، چاپ دوم، معارف، قم، ۱۳۷۹ ش: ص ۸۴-۸۵.

روش‌شناسی بحث

این بحث می‌تواند از سه روش پیروی کند:

۱) بررسی یکایک عمدۀ ترین اصول اخلاقی از حیث اطلاق و نسبیت و اثبات جاودانگی آنها.^(۱)

۲) بررسی و نقد تمامی دلایل نسبی انگاری اخلاقی و تبیین دلایل مطلق‌گرایی اخلاقی.^(۲)

۳) بررسی منشأ و ملاک‌هایی که به طور منطقی در خوبی یا بدی اعمال دلالت دارد و تبیین ثبات مطلق آن‌ها در نتیجه اثبات جاودانگی و مطلق‌گرایی اخلاق.^(۳)

برای رسیدن به اخلاق پایدار به طور منطقی اثبات ۴ مقدمه و فراهم نمودن ۴ عامل اساسی ضروری است که عبارتند از:

۱) برخورداری فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی از ملاک عینی.

۲) امکان شناسایی عمومی، اطمینان‌بخش و پایدار خوبی‌ها و بدی‌های اخلاقی.

۳) واقع‌نمایی قضایای اخلاقی.

۴) امکان استنتاج دستور اخلاقی از واقعیات عینی.^(۴)

پس از شرح مبادی و مقدمات مطلق‌انگاری اخلاقی، اکنون باید در مجموعه بهجای مانده از معارف امام علی علیه السلام به جست و جو پردازیم و بینیم با توجه به منطق یا مفهوم گفته‌ها یا سیره او می‌توان این مقدمات چهارگانه را اثبات کرد.

در بیان کلی امام علی علیه السلام هرگاه از آثار فضایل و رذایل اخلاقی سخن می‌گوید به آثار عینی و مستقل اعمال توجه دارد که به هیچ وجهی قرار ندارد و اعتبار افراد و گروه‌ها در آن نقشی

۱. سیری در سیره نبوی، استاد شهید مرتضی مطهری، چاپ هفدهم، صدرا، تهران و قم، ۱۳۷۶ ش: ص ۹۱-۱۱۶.

۲. اخلاق اسلامی: ص ۶۱-۳۷.

۳. داشتامه امام علی علیه السلام: ج ۴، ص ۱۰۶.

۴. همان: ص ۱۰۷.

ندارد بلکه ناشی از آثار وجود رابطه‌ای طبیعی و علی و معلولی میان فعل و آثار آن است.^(۱)

امکان شناسایی عام و اطمینان‌بخش نیک و بد

امام علی علیه السلام با قبول امکان شناسایی حسی، عقلی، قلبی و حیاتی خیر و شر و هدایت و گمراهی، دست یابی به شناخت اطمینان‌بخش از نیک و بد اخلاق را ممکن می‌داند و در تأیید ره یافت حسی در تحصیل معرفت می‌فرماید:

«دل چشمۀ حکمت و گوش محل فرو رفتن آن است». ^(۲)

«و به درستی که جای ایمان دل است و راه آن گوش‌هاست». ^(۳)

قضایای اخلاقی به ویژه در منابع دینی به طور کلی در سه قالب بیان می‌شوند: گاهی به صورت مدح یا ذمّ یک عمل با استفاده از عناوین مختلف حاکی از ستایش یا نکوهش، و گاهی به شکل امر و نهی نسبت به یک عمل، و گاهی نیز در قالب خبر دادن از اسباب یا نتایج نیک و بد آن. کافی نیست بگوییم قضایای اخلاقی اگرچه به ظاهر انشایی‌اند، در واقع ماهیت اخباری دارند و ناظر به واقع هستند؛ زیرا شکل اخیر و انشایی این قضایا قابل انکار نیست. آن دسته از قضایای اخلاقی که بیان‌گر مناسبات فعل با اسباب و آثار آن است، اصولاً دارای ماهیت اخباری‌اند و ملاک صدق متناسب با خود را دارند.^(۴)

بدیهی است این قضایا به صورت انشایی، چنان‌که در تعریف دستور و اشاء و فرق آن با اخبار گفته شده است، اصولاً ناظر به واقع نیستند و واقع‌نمایی آن‌ها را تنها می‌توان براساس

۱. همان: ص ۱۰۷ - ۱۰۸.

۲. غزال‌الحكم و درالحكم، عبدالواحد آمدی، شرح جمال‌الدین محمد خوانساری، تحقیق میر سید جلال‌الدین محدث ارمومی، چاپ سوم، دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ ش: ح ۲۰۴۶.

۳. همان: ح ۳۴۷۲.

۴. داشنامه امام علی علیه السلام: ح ۴، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

قضایی واقع‌نمای پیشینی که با تکیه بر آن‌ها این قضایی دستوری شکل گرفته است تبیین کرد. استنتاج دستورهای اخلاقی از واقعیات عینی توسط معمول علیه به طور منطقی، بر امکان و صحت چنین استنتاجی در نظر او دلالت دارد. امام علی علیه السلام در جای جای سخنان خود به‌ویژه آن‌جا که در صدد دفاع عقلانی و مبتنی بر واقعیت از آموزه‌های اخلاقی است، با تکیه بر حقایق موجود در جهان واقع و نیز با تکیه بر روابط عینی حاکم بر اعمال و نتایج آنها دستورهایی متناسب با آن واقعیت را استنتاج کرده است.^(۱) در تبیین زهدورزی و آخرت‌گرایی می‌فرماید:

«إِنَّمَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ بَحَارٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَهُدُوا مِنْ مَرِّكُمْ
لِقَرْبِكُمْ». ^(۲)

«ای مردم! همانا دنیا خانه‌ای است رهگذار و آخرت سرایی است پایدار، پس از گذرگاه خود توشه بردارید برای جایی که در آن پایدارید».

از نگاه امام علی علیه السلام، عمل هنگامی ارزش اخلاقی دارد و سزاوار پاداش نیکو است که علاوه بر شرایط دیگر، انگیزه فاعل کسب رضایت خداوند باشد و انجام دادن عمل را هم چون ایزاری برای دست یابی به کمالات الهی و صفات جمال و جلال او بداند. جایگاه انگیزه را در ارزش بخشیدن به عمل اخلاقی در بسیاری از سخنان امام علی علیه السلام می‌توان مشاهده کرد:

«مِلَائِكُ الْعَمَلِ الْإِلَّا مِنْ فِيهِ». ^(۳)

«ملائک و ارزشمندی عمل، اخلاص ورزیدن در آن است».

* * *

«الْعَمَلُ كُلُّهُ هَبَاءٌ إِلَّا مَا أُحْلِصَ فِيهِ». ^(۴)

«هر عملی بی‌ارزش است، مگر عملی که در آن اخلاص باشد».

۱. همان: ج ۴، ص ۱۱۴.

۲. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی: خطبه ۲۰۳.

۳. غررالحكم و درالحكم: حکمت‌های ۹۷۲۵، ۶۱۱۳، ۴۲۴۲، ۸۵۹.

۴. همان: حکمت‌های ۱۰۷۴۹، ۳۷۸۷، ۹۰۰۳، ۱۴۰۰.

«لَيْسَتِ الصَّلَاةُ قِيَامَكَ وَ قُعُودَكَ، إِنَّا الصَّلَاةُ إِحْلَاصُكُ وَ أَنْ تُرِيدَ
بِهَا اللَّهَ وَحْدَهُ». ^(۱)

«ارزش نماز در قیام و قعود تو نیست، بلکه در اخلاص توست و این که آن را تها
برای خدا به جای می‌آوری».

تشدید ارزش اخلاقی

برخی از عوامل تشید کننده ارزش اخلاقی که صریحاً یا با تلویح در سخنان امام علی علیه السلام آمده
است به قرار زیر است:

امام درباره دشواری عمل نیکو می‌فرماید:

«ثَوَابُ الْعَمَلِ عَلَى قَدْرِ الْمُشَقَّةِ فِيهِ». ^(۲)

«پاداش عمل به قدر دشواری آن است».

* * *

«عَلَى قَدْرِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الْجَزَاءُ». ^(۳)

«پاداش به میزان سختی است».

در جای دیگر امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«پاداش جهادگر کشته شده در راه خدا بیشتر نیست، از مرد پارسا که معصیت
کردن تواند، اما پارسا ماند، و چنان است که گویی پارسا فرشته‌ای است
از شمار فرشته‌ها».

۱. شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، داراییاء التراث العربی،
بیروت، ۱۳۸۷ق: ج ۱، ص ۳۲۵.

۲. غرالحکم و درالحکم: حکمت‌های ۴۶۹۳، ۴۶۹۰، ۴۳۴۵، ۱۱۵۹، ۴۴.

۳. همان: حکمت ۶۱۸۶.

مسئولیت اخلاقی و شرایط آن

ارزشمندی و مسئولیت دورکن داوری در علم اخلاق است و با فقدان یکی از آن دونمی توان از نظام اخلاقی سخن گفت، از این رو باید پایه‌های اصلی مسئولیت اخلاقی را نیز بررسی کرد. مراد از مسئولیت اخلاقی، مسئولیت در برابر پروردگار است و نتیجه آن مجازات اخروی در صورت مخالفت با احکام اخلاقی است، صرف نظر از اینکه مسئولیت و کیفر دنیوی نیز در میان باشد یا نه. براساس این شرایط انسان نسبت به آنچه توانایی پایبندی به آن ندارد - اعم از فعل یا ترک - مسئولیت اخلاقی ندارد. در حوزه علوم اسلامی این شرایط تحت عنوان محال و قیبح بودن (تکلیف بمالایطاق) رایج و مورد اذعان همگان است. تنها اشعاریان مسئولیت اخلاقی را در قبال تکلیف به امر غیر مقدور محال نمی‌دانند.^(۱)

تشدید مسئولیت اخلاقی

بعد از پیدایی مسئولیت اخلاقی، گاهی شرایطی پدید می‌آید که این مسئولیت را تشدید می‌کند. در نظام اخلاقی اسلامی به معرفی و تبیین عوامل تشدید مسئولیت اخلاقی اهتمام فراوان شده است. برخی از مهم‌ترین عوامل که از نگاه امام علی علیهم السلام موجب مضاعف شدن مسئولیت اخلاقی می‌شود به شرح زیر است:

- ۱) تکرار عمل ناپسند و اصرار بر تکرار آن.
- ۲) کوچک پنداشتن عمل ناپسند.
- ۳) آشکار کردن بدی‌ها.
- ۴) خشنودی از گناه.
- ۵) ارتکاب زشتی و تظاهر به نیکی.

آنچه در این مختصر آورده شده است، نه از حیث تنوع مباحث فلسفی اخلاقی جامعیت

۱. شرح مقاصد، تفہازانی، چاپ اول، انتشارات شریف رضی، قسم، ۱۳۷۰، ق: ج ۴، ص ۳۰۶-۲۹۶؛

موافق، قاضی عضد ایجی: ص ۳۳۰.

دارد و نه از حیث عرضه دیدگاه‌های امام علی^ع؛ با توجه به نو بودن مباحث و حتی همساز نبودن آنها با صبغه دینی، نو بودن شیوه‌شناسی، دستیابی به مطالب در نصوص دینی و نابسامانی حاکم بر متون روایی، همه و همه اقتضاء می‌کند که در یک ارزیابی واقع‌گرایانه تلاش‌هایی از این دست را تنها مقدمه‌ای بر این مبحث بدانیم.^(۱)

صفات نفسانی کارگزار

صفات نفسانی کارگزار را می‌توان در دسته‌های زیر جای داد:

- ۱) صفاتی که ناظر به جهت‌گیری درونی انسان نسبت به خداوند و مبدأ هستی‌اند؛
مانند توکل، تسلیم، رضا و
- ۲) صفاتی که ناظر به جهت‌گیری درونی نسبت به معاد و سرانجام زندگی اویند؛
مانند خوف، رجاء، یأس و
- ۳) صفات و ملکاتی که جهت‌گیری ما را نسبت به خودمان سامان می‌دهد؛ مانند عجب
و افتخار و
- ۴) صفاتی که موضع‌گیری ما را نسبت به فردا و آینده رقم می‌زند؛ مانند آرزوها،
تسوییف، عجله و
- ۵) صفاتی که ناظر به جهت‌گیری انسان نسبت به موهب دنیوی‌اند؛ مانند زهد، حرص،
حسرت و
- ۶) صفاتی که موضع انسان را نسبت به دیگران تعیین می‌کند؛ مانند خیرخواهی،
حسادت و
- ۷) صفاتی که آینه آرامش طبیعی و متعادل نفسند و نقش بازدارندگی دارند؛
مانند سکون، وقار، عفت و حیا و^(۱)

در مقام برتری اسلام

در مقام بیان برتری اسلام، امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«این اسلام آئین خداست که آن را برای خود برگزیده است و بهترین
آفریدگانش را ویژه (ابلاغ) آن گرداند و ستون‌هایش را بر دوستی خود
استوار کرد».

۱. داشنامه امام علی علیه السلام: ج ۴، ص ۱۴۲.

امام علی علیه السلام عشق و اشتیاق را بی‌وصال و نافرجم نمی‌انگارد بلکه سرانجام آن را مشاهده جمال محبوب و ملاقات حضرت دوست به چشم جان می‌داند. ملاقاتی که لذت آن در وصف نمی‌آید و نوشیدن جرعه‌ای از آن جان را تا ابد مست و مدهوش می‌کند.^(۱)

خداؤند در قرآن مجاهدان، نیکوکاران، بسیار توبه‌کنندگان، پرهیزکاران، عدالت‌پیشگان، صابرین، پاکان، متوكلان و اعتمادکنندگان به فضل پروردگار را مشمول محبت خود می‌داند. در زیر به برخی آیات آن اشاره شده است:^(۲)

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَّاً كَانُوا مُبْتَدِئِينَ مَرْضُوصُونَ﴾.^(۳)

«خدا آن مؤمنان را که در صفات جهاد کافران مانند سد آهینین همدست و پایدارند بسیار دوست می‌دارد».

* * *

﴿وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَاحْسِنُوا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾.^(۴)

«از مال خود در راه خدا اتفاق کنید و خود را به مهلهکه و در خطر نیفکنید و نیکویی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

* * *

﴿كَلَى مَنْ أَوْفَ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَ فَإِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَقِينَ﴾.^(۵)

«آری هر کس به عهد خود وفاکند و خداترس و پرهیزکار باشد خداوند پرهیزکاران را دوست می‌دارد».

۱. الکافی، محمد ابن یعقوب کلینی، باب ابطال الرویه: حکمت ۶.

۲. به ترتیب رجوع کنید به قرآن مجید: سوره صف: آیه ۴؛ سوره بقره: آیات ۲۲۲ و ۱۹۵؛ سوره آل عمران: آیات ۱۵۹ و ۱۴۶ و ۷۶؛ سوره مائدہ: آیه ۴۲؛ سوره توبه: آیه ۱۰۸، ترجمه الهی قمشه‌ای، چاپ دوم.

۳. سوره صف: آیه ۴.

۴. سوره بقره: آیه ۱۹۵.

۵. سوره آل عمران: آیه ۷۶.

﴿لَا تَقُومْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسِّجِدُ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ
رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَطَهِّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهِّرِينَ﴾.^(۱)

«تو ای رسول ما هرگز در مسجد آنها قدم مگذار که همانا مسجد قبا که بنیادش از اول بر پایه تقوای مسحکم بنا گردیده بر اینکه در آن اقامه نماز کنی سزاوارت است که در آن مسجد مردان پاکی که مشتاق تهذیب نفوس خودند در آیند نه منافق مردم و خدا مردان پاک مهدب را دوست می دارد».

تعريف تواضع

تواضع آن است که انسان در مقایسه با دیگران خود را صاحب امتیازی نداند. وجود چنین حالتی باعث می شود که فرد دیگران را بزرگ و گرامی بداند.^(۲)

امام علی علیل در توصیف پارسایان می فرمایند:
﴿مَلِسِمُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَمَشِيمُهُمُ التَّوَاضُعُ﴾.^(۳)
«میانه روی شعارشان و در گنبار و رفتار فروتند».

جهت‌گیری نفس به سوی مواهب دنیوی
راهبرد اخلاق اسلامی در تنظیم رابطه درونی انسان با مواهب دنیوی جهت‌گیری زاهدانه نسبت به آنهاست و از نظر ارباب لغت، زهد ورزیدن نسبت به یک چیز به مفهوم اعراض از آن شیء در رضایت دادن به بهره‌مندی از مقدار اندکی از آن است.^(۴)

۱. سوره توبه: آیه ۱۰۸.

۲. جامع السعادات، محمد مهدی نراقی، چاپ سوم، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۳ ق: ج ۱، ص ۳۵۹-۳۵۸.

۳. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی: خطبه ۱۹۳.

۴. معجم مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، تحقیق ندیم مرعشلی، مکتب المرتضویه، لاحیاء الآثار الجعفری، بی‌تا: ص ۲۸۴؛ لسان العرب، ابن‌منظور، چاپ اول، دارصادر، بیروت، ۱۴۱۰ ق: ج ۳، ص ۱۹۶-۱۹۷.

تعريف قوت نفس

قوت نفس انسان را قادر می‌سازد تا حوادث را به خوبی تحمل کند. امام علی در بیان ویژگی‌های پرهیزکاران می‌فرماید:

«آن در سختی آرامند». ^(۱)

حیا

حیا از مهم‌ترین صفات نفسانی است که تأثیر فراوان بر حوزه‌های مختلف زندگی ما دارد، حیا در لغت به مفهوم شرمساری و خجالت است که در مقابل آن وفاht و بی‌شرمی قرار دارد. ^(۲)

امام علی علیه السلام نقش بازدارنده حیا را چنین بیان می‌کند:

«هر که پوشش شرم‌گزیند، کسی عیب او نبیند». ^(۳)

«حیا پیشه کن که نشانه نجابت است». ^(۴)

«حیا وسیله رسیدن به هر زیبایی و نیکی است». ^(۵)

صبر

عام‌ترین و مهم‌ترین صفت نفسانی بازدارنده، صبر است. صبر در لغت به معنای حبس و در تنگنا قراردادن است. ^(۶)

۱. من لا يحضره المنيه، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، مؤسسه نشر اسلامی قم، بی‌تا: ج ۴، ص ۳۵۴، حکمت ۵۷۶۲.

۲. لسان العرب: ج ۸، ص ۵۱؛ معجم مفردات الفاظ قرآن: ص ۲۷۰؛ النهایہ فی غریب الحديث، ابن‌اثیر جزری، تحقیق ظاهر احمد الزاوی، چاپ چهارم، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۷ ش: ج ۱، ص ۳۹۱.

۳. من لا يحضره المنيه: ج ۴، ص ۳۹۱، حکمت ۵۸۳۴؛ الکافی: ج ۸، ص ۲۳.

۴. غررالحكم و دررالحكم: حکمت ۶۰۸۲.

۵. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامی قم، ۱۴۰۴ ق: ص ۸۴.

۶. تاج العروس، من جواهر القاموس، محمد مرتضی زبیدی، تحقیق علی شیری، دارالفکر بیروت، ۱۴۱۴: ج ۷، ص ۷۱؛ معجم مفردات الفاظ قرآن: ص ۴۷۴.

کفتار پنجاه و یک:

جنگ در نهضه البلاغه



جهاد در لغت و اصطلاح

جهاد در لغت، از جهد و به معنای مشقت و نهایت کوشش آمده است. معنای رایج آن، جنگ و پیکار با دشمن در میدان کارزار است. این واژه بر همه جنگ‌ها، اعم از آنکه هدف آنها مشروع و عقلانی باشد یا هجومی و یا دفاعی، اطلاق می‌شود.^(۱) اما «جهاد» یک واژه دینی و مقدس است و به جنگی اطلاق می‌شود که برای دفاع از دین الهی و نجات بندگان مستضعف خداوند انجام گیرد.

اقسام جهاد

۱) جهاد ابتدایی: جهاد ابتدایی آن است که حکومت اسلامی با یک حکومت یا لشکر شرک و کفر که مانع گسترش اسلام است، به جنگ و جهاد پردازد تا زمینه تبلیغ و تبیین آیین اسلام را برای مردم آن سرزمین فراهم آورد، و در صورت عناد و مقابله حکومت جور با حکومت اسلام، جنگی تا مرحله تسليم ادامه خواهد داشت.

جهاد دفاعی به منظور دفاع مسلمانان و کیان اسلام در برابر حمله دشمنان است که واجب آن، مرد و زن و ضعیف و سالم را شامل می‌شود.^(۲)

۲) جهاد اکبر و اصغر: نخستین و سخت‌ترین جهاد، جهاد و پیکار با نفس سرکش و امّاره و شیطان است که پیامبر از آن به «جهاد اکبر» تعبیر کرده است؛ در مقابل جهاد در برابر دشمن

۱. ر. ک: ابن منظور، لسان العرب: ج ۳، ص ۱۳۳؛ جوهری، اسماعیل، الصلاح: ج ۲، ص ۴۶۰.

۲. ر. ک: محدث نوری، حسین، مستدرک الوسائل: ج ۱۱، ص ۲۴-۲۵.

خارجی که به «جهاد اصغر» معروف است.^(۱)

۳) جهاد مالی: جهاد و نبرد با دشمن در میدان کارزار، احتیاج به تأمین هزینه مالی آن دارد که این وظیفه بر عهده افراد متمول و توانمند است. از این رو حضرت در اکثر موارد، جهاد با جان و مال و زبان را سفارش می‌کرد:

«وَاللَّهُ أَنْعَمَ بِالْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَالسَّيِّئَاتِ كُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۲).

۴) جهاد زبانی: یکی دیگر از مصادیق جهاد، جهاد با زبان است. مؤمن با گفتار و تبیین و تشریح احکام و آموزه‌های دینی، از جمله بیان فضایل جهاد و وجوب آن به امر به معروف و نهی از منکر در عرصه جهاد زبانی وارد می‌شود. حضرت ترک جهاد زبانی را از علل شکست اسلام شمرده‌اند.^(۳)

حکومت متولی جهاد

درباره وجوب جهاد ابتدایی در عصر معصوم تردید نیست اما نکته مهم و جوب جهاد ابتدایی در عصر غیبت است. اما در این که متصدی امر جهاد، حکومت دینی است و اجرای آن از صلاحیت اشخاص خارج است، نزاعی میان فقهاء نیست.^(۴)

جایگاه جنگ و جهاد در اسلام

قرآن کریم با راه کارهای مختلف کوشیده است که زمینه خشونت و جنگ را برچیند. اولین راه کارها نفی هرگونه اجبار و الزام در پذیرش اسلام است. دومین راه کار عملی اسلام برای جنگ‌ستیزی، طرح گفت و گوی منطقی با ادیان است.

۱. مستدرک الوسائل: ج ۱۱، ص ۱۳۷.

۲. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام: نامه ۴۷.

۳. همان: حکمت ۳۶۷.

۴. نهج البلاغه: نامه ۵۳.

خداآند از پیامبر خود می‌خواهد که بنیان تبلیغ و معرفی اسلام را در مواجهه با مخالفان، بر اصل گفتوگو و منطق و حکمت و جدال احسن پی‌ریزی کند. یکی دیگر از راه‌کارهای اسلام برای تقویت هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، توصیه به برخورد مناسب و نیک با کافران است.

جنگ و صلح در مکتب علوی

جنگ و خونریزی در مکتب علوی، ضد ارزش و ناپسند، و از رسوم جاھلیّت و آین شر است.

«أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَىٰ شَرِّ دِينٍ ... تَسْفِكُونَ دِمَاءً؟ كُمٌ!»^(۱)

«ای گروه عرب بر بدترین آین بودید ... خون خود را می‌ریختید.»

حضرت در منشور معروف حکومتی خویش به مالک اشتر، وی را از هرگونه خونریزی و نهادن بنیاد حکومت بر جنگ و جدال، به شدت نهی می‌کند:

«فوت و شوکت حکومت را با ریختن خون حرام مخواه؛ زیرا نه تنها موجب

ضعف و سستی حکومت می‌گردد، بلکه آن را از بین برده و به دیگران
انتقال می‌دهد.»

آیات جهاد، مطلق یا مقید؟

اگر قاعده و مبنای آین اسلام در تبلیغ خود، سه اصل حکمت و جدال احسن و نصیحت است؛

پس با اطلاق آیات جهاد با کفار و مشرکان چه باید کرد؟

آیا اطلاق این آیات به ذاتی انگاری جهاد و توسل به زور و خشونت در تبلیغ اسلام مشروعیت نمی‌بخشد؟ آیه زیر از این قبیل است:

﴿وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ شَقِّتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ ...﴾

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ^(۱).

«آنها (بت پرستان) را هر کجا یافته باشد، به قتل برسانید و از آنجا که شما را بپرون کردند، آنها را بپرون کنید... با آنان پیکار کنید تا فتنه نماند و دین مخصوص خداگردد».

در تحلیل آیات جهاد، نکات زیر در خور تأمل است:

- ۱) تقید اطلاق آیات.
- ۲) مدارا با کفار.
- ۳) توصیه به صلح.
- ۴) نفی اکراه در دین.
- ۵) دفاع از حقوق فطری.

۱ - تقید اطلاق آیات

مقصود این است که جهاد با کفار دارای شرایط خاصی است؛ چنان که بعضی از آیات دلالت می‌کند؛ اگر کفار جنگ را علیه مسلمانان یا حکومت دینی شروع کردند، و یا دست به آزار مسلمانان و اخراج از خانه‌ها و وطن‌هایشان زدند، در این فرض، جهاد با کفار برای مسلمانان مشروع خواهد بود.

۲ - مدارا با کفار

دومین نکته این که در برخی آیات به مدارا و حتی نیکی و احسان به کفار توصیه شده است. مانند آیه هشتم سوره ممتحنه. خداوند در این آیه، مسلمانان را به همزیستی و هم چنین نیکی به کفاری توصیه می‌کند که با مسلمانان شبه جنگ و خشونت ندارند.

۱. سوره بقره: آیات ۱۹۱ - ۱۹۳.

۳ - توصیه به صلح

نکته سوم که اگر کفار تن به صلح و ترک مقاتله دادند، خداوند نیز پیامبر و مسلمانان را به پذیرفتن صلح ترغیب و تشویق می‌کند:

﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْتَحْهُمْ هَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾.^(۱)

«اگر کفار به صلاح گردیدند، تو نیز بدان گرای و بر خداوند توکل کن».

۴ - نفی اکراه در دین

آیاتی وجود دارد که هرگونه اکراه و اجبار را در پذیرفتن دین مردود و ممنوع می‌کند، که معروف ترین آنها آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ است.

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَنَّ يَكْفُرُ بِالظَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ

بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفَضَامَ هَمَّا وَ اللَّهُ سَيِّعُ عَلِيمٌ﴾.^(۲)

«کار دین به اجبار نیست، راه هدایت و ضلالت بر همه روشن گردید پس هر کس از راه کفر و اطاعت طاغوت برگردد و به راه ایمان و پرستش خدا گراید به رشتۀ محکم و استواری چنگ زده است که هرگز نخواهد گشست و خداوند بر هر چه خلق گویند و کنند شنو و دانست».

۵ - دفاع از حقوق فطری

اسلام برای احیای حقوق فطری انسان‌ها - اعم از دنیوی و معنوی - جهاد با سردمداران کفر را مشروع کرده تا استضعفاف فکری و فرهنگی ملل ستمدیده را پایان دهد.

۱. جهاد: ص ۲۷.

۲. سوره بقره: آیه ۲۵۶.

فلسفه مشروعیت جهاد

اسلام با نگرش عرضی به جنگ و جهاد، اعتبار آن را حفظ کرده است؛ اما در این محدوده خاص نیز اهداف الهی و انسانی را تعقیب می‌کند و به شدت از دست زدن به جهاد برای دست یابی به منافع مادی و معنوی پرهیز می‌دهد. اکنون به این اهداف از منظر امام علی علیهم السلام اشاره می‌کنیم:

۱- تقویت و گسترش اسلام

از آنجاکه آئین مقدس اسلام، ناسخ ادیان آسمانی پیشین، و یگانه صراط مستقیم است، از همه مردم جهان و همچنین از پیروان ادیان دیگر می‌خواهد؛ برای گام برداشتن در صراط نجات و نزدیکی خداوند متعال، رو به اسلام آورند. اسلام برای دعوت مردم به این هدف، از راه کاری منطقی و عقلانی، مانند گفت‌وگو و جدال احسن استفاده کرده است.

۲- براندازی فتنه و گمراهی

اگرگروهی از مسلمانان گمراه در ناحیه‌ای به آشوب و اغتشاش یا تشکیل حکومت خود محور دست زدند و به انحراف مسلمانان و ایجاد فساد و بدعت در دین و احکام آن همت گماشتند، جهاد با چنین مسلمانانی مشروع خواهد بود.

۳- ستم ستیزی

از منظر حضرت یکی از اهداف مهم جهاد، حمایت از حقوق مردم، مانند: آزادی و جلوگیری از ستم بر آنان است. حضرت در جایی دیگر، یکی از اهداف جهاد خود را تصمیم جبهه مخالف برای تسلط بر انسان‌ها و تسخیر بندگان خدا ذکر می‌کند.^(۱)

۱. ابن حنبل، احمد، مسند ابن حنبل: ج ۱، ص ۱۹۸؛ مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب: ج ۲، ص ۴۱۵.

فضیلت جهاد و مجاهدان

جنگ به تنها یی فاقد ارزش است؛ اما اگر برای اهداف و غایایت یاد شده باشد، از منظر امام ارزش دینی، بلکه انسانی به شمار می‌آید. در اینجا به چند روایت از حضرت اشاره می‌کنیم. حضرت در روایت ذیل جهاد را «لباس تقوا» و «زره محکم الهی» و «در بھشت» می‌شمارد که بر روی اولیای خاص الهی گشوده می‌شود.

«همانا جهاد دری از درهای بھشت است که آن را بر روی اولیای خاص خود

می‌گشاید و آن، لباس تقوا و زره محکم الهی است». ^(۱)

پیامدهای ترک جهاد

از آنجاکه جهاد در موارد مشروع خود، به امر الهی و یا دستور پیامبر است و در مکتب اسلام، فریضه‌ای دینی تلقی می‌شود، سستی در آن یا ترک آن، علاوه بر آسیب‌ها و آفات دنیوی که بر حکومت دینی وارد می‌کند؛ پاره‌ای آفات و آثار سوء دنیوی و اخروی نیز دارد که به آنها اشاره می‌شود.

ترک جهاد موجب عار، و ننگ ابدی و کیفر در قیامت است. حضرت در جای دیگر، ترک جهاد را بدون عذر، موجب این می‌داند که خداوند لباس ذلت، و ردای بلا و گرفتاری را بر تن تارک آن پوشاند.

توبیخ تارکان جهاد

حضرت از مردم و لشکریان خود در جهاد و مقابله با دشمنان حکومت خویش، به هیچ وجه راضی نیست؛ بلکه در چندین جا آنان را با بدترین القاب و لحن سرزنش می‌کند. امام بارها زبان به گلایه از مردم خویش گشوده است و تأکید می‌کند که او از مردم و آنان از او ملول و سیرند

۱. نهج البلاغه: خطبه ۲۷.

واز خداوند می‌خواهد که مردم و اصحابی دیگر برایش قرار دهد و دل مردم زمانه او را از غصه و درد پر کند.^(۱)

عوامل پیروزی در جنگ

۱) وجود نیروهای کیفی

اولین شرط پیروزی، وجود سپاه مجّهّز، داطلب و شجاع است که با اطاعت از فرمانده خود زمینه پیروزی و غلبه را فراهم کند. وجود لشکری با روحیه تهاجمی، ایثار، فداکاری، عشق و شهادت، نقش مهمی در پیروزی دارد؛ به گونه‌ای که لشکری اندک می‌تواند بر لشکر انبوه، غالب و پیروز گردد.

۲) استفاده از فنون و تاکتیک‌های جنگی

دومین عامل مؤثر در پیروزی یک جبهه، وجود نظم و انضباط خاص، بهره‌وری فرماندهان و لشکر از فنون و تاکتیک‌های جنگی است. در اینجا به پاره‌ای از فنون جنگی حضرت اشاره می‌شود:

- ۱ - اصل استtar.
- ۲ - اصل غافل‌گیری.
- ۳ - تقویت روحیه مجاهدان.
- ۴ - آماده‌باش کامل.
- ۵ - دیده‌بانی.
- ۶ - تعیین قرارگاه استراتژیکی.
- ۷ - چگونگی آرایش نظامی و حمله.

(۱۳) امدادهای غیبی

یکی دیگر از عوامل پیروزی، ایمان و حقانیت لشکر است که ره آورد آن نزول امدادهای غیبی و نصرت آسمانی است.

قرآن کریم تأکید می‌کند که خداوند با دلهره، ترس اندختن در دل لشکر کفر و فرستادن فرشتگان آسمانی، آنان را امداد و یاری فرموده است.^(۱)

آئین جهاد

جهاد، پاره‌ای آداب و اصول عمومی دارد که در تمام جنگ‌ها از سوی دو لشکر متخاصم اجرا می‌شود؛ مانند: بهره‌گیری از فنون جنگی و حفظ اسرار نظامی اما از دیدگاه امام، جبهه اسلام علاوه بر رعایت اصول کلی جنگ، باید ملتزم به مجموعه‌ای از آداب خاص باشند که رعایت آنها، هم در پیروزی آنان مؤثر است و هم در اثبات حقانیت جبهه اسلام، که در ذیل به برخی از این اصول اشاره می‌شود:

- ۱) قصد خلوص: در مکتب علوی، ارزش جهاد در احیای ارزش‌های دینی و انسانی است.
- ۲) نادیده انگاشتن تعصبات قومی و ملی: رزم‌مندۀ اسلام باید همه تعصبات جاهلی، قومی، نسبی و ملی را کنار گذاشته، تنها بر محور حق، مجاهده کند.
- ۳) ابتدا به جنگ، منوع: مکتب امام، مکتب صلح، محبت و هدایت است، تا آنجا که میسر است؛ جلوی جنگ و خونریزی را می‌گیرد. اگر از بروز جنگ گریزی نبود، در میدان کارزار می‌بایست متظر شروع جنگ از سوی دشمن شد.
- ۴) خودداری از دشتمان: یکی دیگر از آداب جبهه دینی که امام لشکر خود را بدان سفارش می‌کند؛ پرهیز از دشتمان به مخالفان است.
- ۵) دعا و نیایش: گفته شد که رزم‌مندۀ دینی برای خداوند به جهاد می‌پردازد و در همه لحظات جنگ، از خداوند متعال درخواست نصرت و یاری می‌کند.

۱. سوره انفال: آیه ۱۲؛ سوره توبه: آیات ۲۵-۲۶؛ آل عمران: آیات ۱۲۴-۱۲۳.

- ۶) شعار و تبلیغات جنگی: از زمان‌های قدیم، دادن شعار و به راه انداختن تبلیغات در جنگ برای تقویت روحیه سربازان خودی و تضعیف جبهه مقابل مرسوم و رایج بوده است.
- ۷) ایشار و فدایکاری: از ویژگی‌های رزم‌نده دینی، داشتن روحیه ایثار و فدایکاری و کمک به دیگر رزم‌نده‌گان است.
- ۸) رفتار انسانی با دشمن: در مکتب امام، اصل بر رفتار انسانی با همه انسان‌ها، حتی دشمن است.
- ۹) غنایم جنگی: در فرهنگ امام، غنیمت جنگی از آن مجاهدان حاضر در صحنه‌های نبرد است و کسانی که در جنگ‌ها حاضر نباشند سهمی از آن نمی‌برند.
- ۱۰) صلح: از منظر امام، جنگ و خونریزی فاقد ارزش بود و عملی جاهلی محسوب می‌شد. همچنین گفته شد که حضرت آخرین راهکار را جنگ و جهاد می‌دانست. براین اساس، حضرت از پیشنهاد صلح و آتش‌بس به گرمی استقبال می‌کرد و در موارد متعدد فرماندهان لشکر خویش را بدان توصیه می‌کرد.

فهرست منابع

١. قرآن مجید.
٢. نهج البلاغه، ترجمة محمد دشتی، چاپ اول، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین، قم / ١٣٧٩ .
٣. ارزش دنيا، حسن على على اکبريان، چاپ اول، کانون اندیشه جوان، تهران / ١٣٧٨ ش.
٤. الاشارات و التنبیهات، حسين بن عبدالله بن سينا، همراه شرح نصرالدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسي، چاپ دوم، دفتر نشر الكتاب ، ١٤٠٣ ش.
٥. الارشاد، محمد بن النعمان العکبری بغدادی، مکتبه بصیرتی، قم.
٦. الامامي، محمد بن الحسن الطوسي، چاپ سوم، بيروت، ١٤٠١ ق.
٧. الفروع من الكافي، محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازى، چاپ سوم، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٧٩ .
٨. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفا، بيروت، ١٤٠٣ ق.
٩. بیست گفتار، مرتضی مطهری، انتشارات صدراء، قم.
١٠. تحف العقول، حسن بن على بن الحسين بن شعبه الحراني، چاپ پنجم، مؤسسة الاعلمي، بيروت، ١٣٩٤ ق.
١١. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، محمد تقی جعفری، چاپ دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ١٣٧٦ .
١٢. تفسیر القمی، على بن ابراهیم قمی، بيروت، ١٣٩٩ ق.
١٣. تمام نهج البلاغه، تحقيق و تتمیم و تنسيق صادق الموسوی، تحریج و توثیق محمد عارف،

- چاپ اول، مؤسسه الامام صاحب الزمان (عج)، مشهد المقدسه، ۱۴۱۸ ق.
۱۴. درآمدی بر قلمرو دین، حسن علی علی اکبریان، چاپ اول، تحقیق پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، نشر درجه، تهران، ۱۳۷۷.
۱۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دارایاء الكتب العربية، بیروت، ۱۹۶۳ م.
۱۶. شرح نهج البلاغه، میثم بن علی بن میثم البحرانی، چاپ سوم، دفتر نشرالكتاب، ۱۴۰۴ ق.
۱۷. عدل الهی، مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۱۸. غرالحكم و دررالكلم بعبدالواحدبن محمد تمیمی آمدی، شرح جمالالدین محمد خوانساری، تصحیح و تحقیق جلالالدین الحسینی المحدث الارموی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۶.
۱۹. مبانی کلامی اجتهاد، مهدی هادوی تهرانی، چاپ اول، مؤسسه فرهنگی خانه خرد، قم، ۱۳۷۷.
۲۰. مجمع البحرين، فخرالدین الطريحي، تحقیق احمد الحسینی، چاپ دوم، انتشارات کتابفروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۶۲.
۲۱. مروج الذهب، علی بن الحسین بن علی المسعودی، چاپ دوم دارالهجره، قم، ۱۴۰۹ ق.
۲۲. معانی الاخبار، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، شیخ صدق، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۹۹ ق.
۲۳. معجم مقاييس اللغة، احمد بن فارس بن زکریا، تحقیق عبدالسلام محمد بن هارون، چاپ اول، دارایاء الكتب العربية، قاهره، ۱۳۶۶.
۲۴. نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، محمد باقر محمودی، چاپ اول، مطبعه النعمان، النجف الاشرف، ۱۳۸۵ ق.
۲۵. ینایع الموده، سلیمان بن شیخ ابراهیم، خواجه کلان بلخی قندوزی، مطبعه اختر، استانبول، ۱۳۰۱ ق.
۲۶. تفسیر آلوسی، سید محمود، روح المعانی.
۲۷. بهج الصباuges فی شرح نهج البلاغه، علامه شیخ محمد تقی شوشتی.

٢٨. وسائل الشيعة، ١٨ جلد، حر عاملی.
٢٩. الكافي، محمد بن يعقوب کلینی.
٣٠. تهذیب، محمد بن حسن طوسی.
٣١. استبصار، محمد بن حسن طوسی.
٣٢. تفسیر العیاشی، سمرقندی.
٣٣. المستدرک على الصحيحین، حاکم نیشابوری، ج ١ و ٢.
٣٤. شواهد التنزیل، ج ١ تا ٣، حاکم حسکانی.
٣٥. الاحتجاج، ج ١.
٣٦. اسد الغابه، ابن اثیر جوزی.
٣٧. کنز الدقایق، ج ٣.
٣٨. تفسیر نور الثقلین، ج ١.
٣٩. مسند الامام علیؑ، قبانچی، ج ٢.
٤٠. تفسیر الصافی، فیض کاشانی، ج ٤.
٤١. کتاب سلیم بن قیس، ص ٦٣.
٤٢. مناهل العرفان، ج ٢، زرقانی.
٤٣. الاتقان فی علوم القرآن، ج ٤.
٤٤. مبانی و روش‌های تفسیر قرآن، عمید زنجانی، عباسعلی.
٤٥. ارشاد القلوب، دیلمی، ج ٢.
٤٦. التبیان فی تفسیر القرآن، طوسی، ج ٣.
٤٧. امالی، شیخ طوسی، تک جلدی.
٤٨. التوحید، شیخ صدوق، ص ٢٨.
٤٩. المنهج الاثری فی تفسیر القرآن، ابوطبره، هدی جاسم، ج ٢.
٥٠. عيون اخبار الرضا، ج ٢.
٥١. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ٤.

٥٢. بحار الانوار، ج ٤ تا ٢٨ ، ٢٩ .
٥٣. معانی الاخبار، ج ٢ .
٥٤. مفردات الفاظ القرآن، ج ١ .
٥٥. امامی، شیخ مفید، مجلس دهم.
٥٦. نهج البلاغه، دکتر سید جعفر شهیدی.
٥٧. نهج البلاغه، دکتر صبحی صالح.
٥٨. تفسیر نهج البلاغه، سه جلدی، ناصر مکارم شیرازی.
٥٩. قرآن مجید، ترجمه منظوم امجد.
٦٠. معاد، حکیم مدرس انقره‌ی، ج ١ .
٦١. معادشناسی، علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی.
٦٢. معادشناسی، ثقة الاسلام شیخ عباس قمی.
٦٣. معاد، آیت الله علم الهدی.
٦٤. معاد، ابراهیم طاهری.
٦٥. لسان العرب، ج ٣ ، ابن منظور.
٦٦. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ١١ .
٦٧. مسند ابن حنبل، احمد، ج ١ ، ص ١٩٨ .